هفتم روزه عرفه در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه سست نکند هشتم روزه
روز مباهله در بست و چهارم ذی الحجه نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول ماه ذی الحجه
بلکه تمام نه روز اول آن دهم روزه ماه رجب و شعبان تمام آن ماه یا بعض
آن اگرچه از هر یک یکروز باشد یازدهم روزه تصدیق خاتم در بست و پنجم ذی الحجه
دوازدهم روزه اول و سوم و هفتم ماه محرم سیزدهم روزه روز بست و نهم
ذیقعده چهاردهم روزه شش روز بعد از عید الفطر و مجلسی اعلی الله مقامه
میفرمایند که این شش روز را بعد از سه روز بگیرد پانزدهم روزه نیمه ماه جمادی الاولی
س آیا کسیکه در ذمه او روزه قضای رمضان یا هر روزه واجبی باشد
میتواند روزه مستحب بگیرد ج احوط آن است که ترک کند روزه مستحبی را با وجود
روزه قضای رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط س آیا در صوم
مستحب اذن مولی برای عبد و اذن شوهر برای زوجه شرط است یا نه ج
بلی شرط صحت صوم مستحب اذن مولی میباشد در حق کنیز و غلام و همچنین اذن
شوهر در حق زوجه منقطعه علی الاحوط هرچند جواز آن خالی از قوت نیست
در جائیکه نهی نکنند مولی و شوهر و منافی حق و باعث اذیت ایشان نباشد س
آیا روزه مستحبی در حق ولد مشروط است بعدم منع والدین یا نه ج بلی
شرط است در حق ولد عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع
نمایند از اذن در اثنای روز روزه مستحب فاسد میشود علی الاحوط بلکه احتیاط
شدید در حق ولد آن است که با نهی جد و جده نیز روزه مستحب نگیرد س آیا
در روزه مستحبی از برای پسر اذن پدر و مادر شرط است یا نه ج اشتراط اذن
مادر بلکه پدر ثابت نیست مگر در صورتیکه ارتکاب بغیر مأذون فیه مستلزم اذیت پدر
یا مادر شود و بهتر مراعات اذن پدر بلکه مادر میباشد والله العالم س آیا مستحب است

افطار کردن روزه مستحب وقتیکه برادر ایمانی او را تکلیف افطار کنند ج
بلکه مستحب است در روزه مستحب یا واجب موسع افطار کردن بلکه اقوی کراهت
روزه است درینوقت هرچند بخصوص او طعامی آماده نکرده باشند و هرچند بعد
از ظهر باشد یا آنکه خوردن روزه مستحب بعد از ظهر مکروه است و لکن برای اجابت
مؤمن درینحال روزه داشتن مکروه است بلکه دور نیست حکم بکراهت روزه و قلت
ثواب روزه حتی در وقتی که طعام مهیا نکرده باشد بلکه آب گرم و شربت و خرما
و نحو آن مهیا کرده باشد یا آنکه تعارف کرده باشد بجهت آنکه ظاهر این است که حکمت آن
ادخال سرور بر مؤمن و اجابت مؤمن میباشد که رد قول او نشود و هرچند بغیر
طعام باشد و بهتر آن است که اظهار روزه نکند و افطار نماید و در اخبار ثواب
افطار در منزل برادر مسلم هفتاد یا نود مقابل ثواب روزه داشتن میباشد

در روزه های مکروه س روزه های مکروه را بیان فرمایند
ج روزه هاے مکروه نیز چند است اول روزه روز عرفه در حق کسیکه او را
از خواندن دعاهاے عرفه سست کند یا باشتباه اول ماه ذی الحجه و احتمال اینکه
روز عید اضحی باشد دوم روزه گرفتن مهمان بدون اذن میزبان و با منع او احتیاط
ترک روزه است سوم روزه فرزند بدون اذن پدر بلکه با منع او نیز قوت دارد
کراهت مگر آنکه بحد اذیت او برسد و در حق ولد نیز همین احتیاط است و نیز مراعات
اذن مادر است مثل پدر والله العالم

در اعتکاف س اعتکاف
و فضیلت آنرا بیان فرمایند **ج** بدانکه اعتکاف در اصل لغت حبس و اقامت
و درنگ طویل است و در شرع آن مکث و درنگ مخصوص در مساجد است بجهت
عبادت بشرائط مخصوصه که میاید تفصیل آن چه آنکه منظم نماید با و قصد عبادت دیگر
را یا نه زیرا که خود عبادت مستقل است و حاجت بانضمام عبادت دیگر ندارد و اما

فضیلت آن بسیار است بمقتضای اخبار و احادیث بسیار خصوص در دهه آخر ماه رمضان
المبارک چنانچه مروی است که حضرت سید المرسلین همیشه در دهه آخر رمضان اعتکاف
نمودند مگر در سالیکه جنگ بدر واقع شد و در سال دیگر بعد از آن بیست روز
اعتکاف نمودند ده روز بجهت قضای سال گذشته و ده روز اداء و از آن
حضرت منقول است که اعتکاف دهه آخر رمضان برابر است با دو حج و دو عمره و
از این روایت افضلیت اعتکاف در دهه آخر رمضان معلوم میشود و نه انحصار آن در
دهه آخر زیرا که در روایات دیگر مسطور است که حضرت رسول ص اعتکاف نمودند
در سال اول در دهه اول و در سال دوم در دهه ثانی و در سال سوم در دهه آخر پس جائز است
بجا آوردن آن در هر وقت چه رمضان باشد یا غیر آن س آیا شرط است
در صحت اعتکاف عقل و اسلام و بلوغ چون سائر عبادات یا نه ج بدانکه
شرط است در صحت اعتکاف از اول تا آخر آن عقل و اسلام پس صحیح نیست
اعتکاف از مجنون چه مطلق باشد چه ادواری مگر آنکه حالت افاقه در جنون ادواری
بقدر سه روز یا زیاده باشد که درینوقت صحیح است بلکه صحیح نیست از مست و بیهوش
در حالت بیهوشی و مستی و همچنین صحیح نیست از کافر چه اصلی و چه مرتد و مرتد چه
فطری باشد چه ملی بلکه اگر در اول اعتکاف مسلم باشد و در اثناء مرتد شود باطل
میشود اعتکافش و اشتراط ایمان علاوه بر اسلام بحسب اجر و ثواب مضائقه
نیست و بحسب احکام ظاهریه دنیویه معلوم نیست بلی اشتراط ایمان احوط است
مثل بلوغ پس احوط اشتراط آن است ولکن اقوی آن است که عبادت صبی
ممیز صحیح میباشد پس اگر صبی ممیز باشد اعتکاف او صحیح خواهد بود س در اعتکاف لابد
است از نیت و بر فرض اشتراط قصد قربت مطلقه کافیست یا نه ج بدانکه شرط
است در صحت اعتکاف نیت و کافی است در آن قربت مطلقه بدون تعرض وجوب

شرائط اعتکاف

در دهه اول

وندب چنانچه در سائر عبادات مذکور شد چه اعتکاف مندوب باشد یا واجب بنذر
وعهد وقسم واجاره ونحو آن پس اگر در اول اعتکاف مندوب قصد قربت مطلقه نماید
باین نحو که اعتکاف بجا میآورم قربة الی الله تعالی دیگر حاجت بتجدید نیت در روز ثالث
ندارد چنانچه جمعی از علما متعرض شده اند هر چند تجدید موافق احتیاط است وجائز نیست تعلیق در نیت
اعتکاف بامور خارجه مثل اینکه بگوید اگر زید بیاید بلے اگر تعلیق بشرائط شرعیه اعتکاف باشد مثل اینکه
بگوید اگر رایج باشد یا اگر مسجد باشد یا اینکه اگر مسجد جامع باشد هر چند در نیهم اشکال است چون جزم
نیت نیست مگر اینکه منظور تاکید و بیان واقع باشد ووقت نیت اول طلوع فجر از روز
اول میباشد ولکن احوط آن است که وقت غروب آفتاب از شبے که روز آینده
اش معتکف میشود نیت نماید ودر صبح روز اول قبل از صبح نیت نماید پس
لازم است در اعتکاف صوم یا نذر ج بلے از شرائط اعتکاف صوم است پس صحیح
نیست اعتکاف بدون روزه باید شخص معتکف با روزه باشد چه روزه واجبی باشد
یا مستحبی وچه اینکه آن روزه برائے همین اعتکاف باشد یا غیر آن پس کسیکه نمیتوانند
روزه بگیرد بجهت موانع شرعیه چون حائض ونفساء ونحو آن پس اعتکاف نها صحیح
نیست وصحیح نیست اعتکاف شخص مسافر بنا بر اقوی اگرچه جائز است از برای مسافر
صوم مندوب چنانچه در بحث صوم ذکر شده س عدد معتبر در اعتکاف را بیان
فرمائید ج از شرائط صحت اعتکاف اتمام عدد است واقل عدد معتبر در اعتکاف
سه روز است که کمتر از آن اعتکاف بعمل نمیاید واما در جانب زیاده پس جائز
است هر قدر زیاد که معتکف بخواهد پس هرگاه شخص نذر مطلق اعتکاف نماید باید
سه روز اعتکاف نماید واعتکاف واجب اگر فوت شود هر چند وجوبش بسبب
دخول روز سوم باشد واجب است قضائے آن فوراً علے الاحوط پس هرگاه
شخص معتکف دو روز اعتکاف نماید ودر روز سوم اعتکاف او بهم بخورد بجهت

سوای نفعی که از خود ایشان نباشند پس باید سه روز قضا نماید یک روز بخلاف اگر
قبل از روز سوم اعتکاف بهم بخورد قضا ندارد بلکه بعضی گفته اند که قضا مشروع
نیست و هرگاه شخص در اثناء اعتکاف واجب بنذر یا شبه آن بمیرد لازم است
بر ولی او من باب الاحتیاط قضای آن و احوط ان است که هرگاه بر ذمه
شخص اعتکاف واجب باشد و متمکن بود و اهمال نماید در ان ولی او قضا
نماید احتیاطاً لا وجوباً بلی هرگاه نذر کرده باشد صوم را معتکفاً یعنی صوم
در ضمن اعتکاف و در حال اعتکاف لازم است بر ولی قضاء صوم معتکفاً در
ضمن اعتکاف و هرگاه کسی نذر دو روز اعتکاف نماید بدون زیاده صحیح
نیست چنانچه اگر نذر سه روز بدون شب نماید نیز صحیح نیست و جمعی شرط کرده
که روز اعتکاف باید تمام باشد که تلفیق از روز شروع در وقت ظهر تا ظهر
روز چهارم مشروع نیست و این هرچند متبادر از اخبار اعتکاف میباشد
مگر آنکه نظائر این مسئله از ایام خیاره و ایام حیض و ایام اقامه و نحو ان ظاهر
میشود کفایت تلفیق و دخول شب در اعتکاف در این سه روز نیز ظاهر است
بملاحظه عرف پس شب اول خارج است و شب دوم و سوم داخل است هرچند
احتیاط دخول هر سه شب میباشد پس مکان اعتکاف را بیان فرمایند ح

مکان اعتکاف

بدانکه مکان اعتکاف باید مسجد باشد پس صحیح نیست اعتکاف مگر در مسجد
بلکه احوط ان است که در یکی از مساجد باشد که مسجد الحرام و مسجد نبی و مسجد کوفه
و مسجد بصره و مسجد مداین مکانش معلوم نیست بلی اقوی جواز اعتکاف است
و در زیادات حادثه در مسجد الحرام و مسجد نبی احتراز احوط است بلی اقوی
جواز اعتکاف در هر مسجد جامع است و ان مسجد بزرگی است در هر شهر که مردم
هر شهر در ان بجماعت یا جمعه حاضر شوند نه در مسجد غیر جامع که مخصوص بمحله

بوده باشد بلکه اکتفا بمطلق مسجد بکه جماعت شود دران هرچند مسجد محله باشد
قوی است بلکه اکتفا بمطلق مسجد که از عمانی نقل شده قوی است خصوص در اعتکاف
مندوب بلے احوط در اعتکاف واجب بلکه مطلق اعتکاف اقتصار به متیقنین از
مسجد است که ذکر شد و افضل ان است که مسجدی باشد که یکی از ائمه اثنا عشر
دران نماز کرده باشد چه جمعه باشد چه جماعت و در مسجد مداین میگویند که امام
حسین ع جماعت بعمل آورده نه جمعه پس هرگاه در بلدے دو مسجد جامع باشد
مخیر است در اعتکاف بهر کدام که خواسته باشد بلے یک اعتکاف را در دو
مسجد بالمناصفه یا به تبعیض نمیتواند بعمل آورد و چون شرط است در اعتکاف وحدت
عرفیه مسجد که دو مسجد نگویند بلکه اگر متعذر شود مکث در مسجد یکه اعتکاف دران
کرده بجهت خوف یا آب گرفتن ان مسجد باطل میشود اعتکافش و کافی نیست
ماندن در مسجد دیگرے علے الاحوط بلے اگر واجب بود استیناف در مسجد دیگر نماید
وصحن مسجد کوفه و حجرات و پشت بام آن داخل در مسجد است اما در غیر مسجد
کوفه پس صحن مسجد و پشت بام و سرداب و منابر و مناره ان داخل در مسجد نیست مگر اینکه
بداند که واقف جزء مسجد قرار داده آنها را پس اعتکاف در آنها جائز است
و همچنین جائز است در بنصورت خروج معتکف بسوئی مناره و پشت بام و
نحوان و هرگاه نداند دخول اینها را در وقف پس جائز نیست اعتکاف
دران و خروج بسوئی اینها مگر در حالت ضرورت و هرگاه معتکف قصد نماید
اعتکاف نمودن را در سرداب مسجد مثلا و بعد بخواهد در صحن آن اعتکاف
نماید صحیح است بنا بر اقوی و مشاهد مشرفه هرچند افضلند از مساجد جامعه
و غیر آن مع ذلک جائز نیست اعتکاف دران و همچنین است رواق و بعضے
اینکه رواق که مهیا شده باشد بجهت عبادت و همچنین جائز نیست در مکه و

اعتکاف کنیز و زوجه و بنده

اعتکاف فرزند و مهمان

وبیوت مکه و عموم حکم مسجد به بیوت معلوم نیست هرچند نماز معتکف در مسجد الحرام در
مکه و بیوت مکه جائز است چنانچه بیاید ان شاء الله و حکم زن در اعتکاف حکم مرد است
پس جائز نیست از برائے او که اعتکاف نماید در مکانی از خانه خودش که مهیا
نموده بود از برای نماز **س** بنده بی اذن مولے و زن بی اذن شوہر میتواند
اعتکاف بجا آورد یا نه **ج** از جمله شرائط صحت اعتکاف اذن است یعنی اذن گرفتن
معتکف از کسے که قادر بر منع از اعتکاف او باشد شرعًا چون آقا نسبت به بنده
و شوہر نسبت بزوجه پس اعتکاف مملوک چه کنیز باشد چه غلام بدون اذن مالک
صحیح نیست مادامیکه آزاد نشده باشد از و چیزے و اگر آزاد شده باشد و در قسمتی
واقع شود که منافی اعتکاف نباشد صحیح است و همچنین اعتکاف زوجه بدون اذن
زوج صحیح نیست بلکه بعضے اعتکاف متنجه فرزند را بدون اذن والدین و اعتکاف
مهمان را بدون رخصت میزبان و عکس آنرا اشکال نموده اند و لکن قول موافق
باحتیاط است **س** خروج معتکف از محل اعتکاف جائز است یا نه **ج** از جمله
شرائط صحت اعتکاف دوام در مکث است پس شخص معتکف باید استدامت بدارد
مکث خود را در مسجد چه بنحو قیام باشد یا بنحو جلوس چه خوابیده باشد به پشت سر یا
بخوابان چه سوار به بالای چیزے باشد یا نه پس هرگاه خارج شود از مسجد بدون
عذر شرعے و بدون اکراه باطل میشود اعتکاف او چه آنکه این خروج در روز
باشد یا در شب و هرگاه خارج شود بعض از اعضائے او از مسجد چون سر یا پا
یا دست اقوی بطلان اعتکاف است مگر آنکه عرفًا صدق خروج ننماید و هرگاه
جابرے او را باکراه از مسجد بیرون نماید اقوی صحت اعتکاف است هرچند
احوط بطلان و اعاده اعتکاف است مگر آنکه خروج باعث مکث طویل نشود که
اقوے در صورت خروج یا مکث قلیل صحت اعتکاف است و همچنین است ناسی که خروج

او نیز باعث بطلان اعتکاف او میشود و اما جاهل بحکم پس معذور نیست و بدانکه
جائز نیست خروج معتکف از محل اعتکافش مگر از برائے امورات ضروریه که جائز شده است بنا
بجا آوردن آنرا در مسجد و همچنین از برائے اموریکه داخل در طاعت و بندگی باشد بشرط
آنکه زمان خروج طول زیادی نداشته باشد که عرفا منافی اعتکاف باشد و اسبابیکه باعث جواز خروج
معتکف است از محل اعتکافش بسیار است از انجمله آنکه جائز است از برای معتکف
خروج از مسجد بجهت غسل نمودن چه از جنابت و چه از استحاضه و چه اغسال مندوبه
مثل غسل جمعه و نحو ان علے الاقوے و همچنین بجهت قضای حاجت ضروریه خود چون
خریدن اب و نان هرگاه کسے نباشد که برائے او تحصیل نموده باو برساند و چون
رفتن به بیت الخلا بجهت قضای حاجت و همچنین جائز است بیرون رفتن از جهت
شهادت دادن و گواه شدن و نحو ان و جائز نیست از برائے او وقتیکه بیرون
آمد از مسجد نشستن در سایه بلکه راه رفتن در سایه بلکه احوط ان است که شخص
معتکف در خارج نه نشیند چه در سایه باشد چه در آفتاب و بهتر ان است که از راههای
نزدیکتر بمطلب برود بلے هرگاه راه نزدیک سایه باشد و راه دورتر از این غیر سایه
باشد اختیار نماید راه دور را و همچنین جائز نیست از برائے معتکف بجا آوردن
نماز خود را در غیر مسجدیکه محل اعتکاف واقع بوده مگر در مکه معظمه که میتواند در خانها و در
هر جا که باشد نماز کند بلے هرگاه وقت تنگ شود نمیتواند نماز را در جاے دیگر بجا آورد
س رجا آنکه احکام اعتکاف را بیان فرمایند ج جمله از احکام آن در ضمن
بیان شرائطان معلوم شد و برخے از ان بیان میشود در ضمن چند مسئله اول
آنکه اعتکاف دو قسم است واجب و مندوب و واجب نیست اعتکاف باصل شرع
بلکه وجوب ان بنذر و عهد و یمین و اجاره و نحو ان است و مندوب سوای مذکورات
است چه برائے خود باشد یا به نیابت غیر و اعتکاف واجب بنذر تابع نذر است پس اگر

نذر معین شده باشد بوقت خاص واجب میشود و قبل از شروع و اگر نذر مطلق نماید باید
سه روز اعتکاف نماید ولکن اقوی عدم وجوب ان است بمجرد شروع بلکه
ان حکم مندوب است بلی احتیاط وجوب آن است بمجرد شروع چه در مندوب مطلق
وچه در مندوب و اگر بگذرد دو روز در اعتکاف مندوب واجب میشود روز سوم
و بعضی لزوم اعتکاف را در هر سوم قائل شده‌اند مثل ششم و نهم و دوازدهم و این احوط
است بلکه اقوی شاید باشد در ششم چون منصوص است در روز نهم و غیران چون منصوص نیست
و بر خلاف اصل است احوط است چنانچه گذشت و هرگاه نذر چهار روز اعتکاف نماید
و اخلال بیک روز نماید باید بسه روز قضا نماید و هرگاه نذر یک ماه معین اعتکاف
نماید و اتیان بسه روز نماید و اخلال بباقی نماید صحیح است انچه را که عمل آورده
و قضا نماید باقی را بلی هرگاه در نذر شرط تتابع و توالی نماید لازم است توالی
اعتکاف در انماه و اگر اعتکاف یک ماه معینی را نذر نمود و فراموش نمود اعتکاف
در آن ماه و یا انکه محبوس بود و نحو آن پس باید قضا نماید انرا و هرگاه نذر نماید زمان
مخصوصی را از برای اعتکاف چون آخر رمضان یا عشر ذی الحجه مثلا لازم
است بجا آوردن اعتکاف در همان زمان و صحیح نیست تقدم اعتکاف و تاخر آن
از آن زمان و همچنین هرگاه نذر اعتکاف در مسجد معینی نماید جائز نیست اعتکاف
در غیر محل منذور و هرگاه نذر نماید که روز ورود پدرم یا فلان دوستم از سفر
متعکف شوم پس نذر منعقد نمیشود زیرا که از شرائط اعتکاف صوم است و ممکن است
که پدرش یا دوستش در وسط روز وارد شوند و او صائم نباشد دوم آنکه مستحب است
که معتکف در ابتدای اعتکاف خود شرط کند به پروردگار خود که اگر او را مانعی
عارض شود بیرون رود از اعتکاف و خارج شود از ان و بعضی تقیید این شرط را
بمانع و عارض نموده اند و گفته اند که جائز است که شرط نماید که هر زمان که خواهد از

اعتکاف خارج شود واین قول اقوی بنا شد وشیخ استاذ اعلی الله مقامه در
رساله فرموده‌اند که صحیح نیست که شرط کند در اعتکاف خود که فسخ کند او را باعتکاف
عبد خود و ولد خود یا باعتکاف دیگر واین محل مناقشه میباشد چون مرجع این اشتراط
باشتراط رجوع است بنحو خاص به معنی فسخ و انفساخ در اینجا بمعنی است مگر من باب
المجاز چنانچه در حدیث نیز لفظ فسخ وارد است بلی جائز نیست شرطیکه منافی اعتکاف
باشد چون جماع و نحو ان و فائده این شرط در عقد نذر ان است که بباطل کردن یا اتمام
اعتکاف قضا و اعاده و کفاره نیست و جواز رجوع است اگرچه در نذر معین باشد
معین نباشد بلکه مطلق باشد خواه به تتابع مثل شش روز متصل نذر کرده باشد یا نه و
اگر شرط را بنحو عموم کرده مثل اینکه هر وقت که بخواهد دست بردارد جائز میشود
رجوع هرچند روز سوم باشد و واجب هم نیست بر او قضا و اگر در عقد نذر این
شرط را نکند و نذرش مطلق باشد و لکن در نیت اعتکاف این شرط را بکند شرط
اعتکاف ثمر دارد و اگر نذرش معین با یام خاص بوده شرط مرقوم در نیت اعتکاف
ثمر ندارد و واجبست اتمام اعتکاف و محل این شرط در اعتکاف سنت نزد نیت
اعتکاف است و در اعتکاف واجب زبان گفتن صیغه نذر است بدانکه جائز است
از برای کسی که شرط کند در نیت اعتکاف بلکه در عقد نذر اینکه اسقاط کند حکم
شرط خود را پس حکم او حکم کسی است که بی شرط اعتکاف کرده باشد و بدانکه مقارن
در بین شرط معتبر است پس شرط مقدم بر نیت اعتکاف اثر ندارد و همچنین موخر از نیت
اعتکاف هرچند بیوم ثالث نرسیده باشد و بدانکه هرگاه شرط تتابع در اعتکاف و
نذر و اجاره ان نکرده پس وجوب تتابع در سه روز که اقل مرتبه ان است ظاهرا
لازم است چنانچه هرگاه نذر ده روز آخر ماه رمضان یا غیره نموده توالی
و تتابع لازم است و اما اگر نذر اعتکاف شش روز نموده اقوی کفایت دو اعتکاف است

در سه روز هر چند این دو اعتکاف متوالی نباشد و بدانکه نذر اعتکاف اول
منقسم میشود بدو قسم نذر مطلق و نذر معین و هر یک ازین دو قسم نیز یا بشرط رجوع یا بی شرط
رجوعست و هر یک ازین اقسام یا بشرط تتابع میشود و یا بی شرط تتابع پس مجموع اقسام
هشت قسم میشود و حکم اقسام از ما سبق معلوم شده و بدانکه عدول در اعتکاف نیست پس
عدول از اعتکاف اصاله به نیابت یا بالعکس و نحو آن خلاف قاعده است محتاج
بدلیل میباشد سوم آنکه هر گاه غصب نماید مکان را در مسجد یا اینکه کسی که سابق برا و بود
دران مکان او را بجبر و بی رضایت او ازان مکان بیرون نماید اقوی عدم
بطلان اعتکاف است و همچنین هر گاه حامل مغصوب باشد بلکه هر گاه لباس او مغصوب
باشد باعث بطلان اعتکاف او نمیشود بلی هر گاه بنشیند بر فرش مغصوب باطل
میشود اعتکافش و هر گاه فرش نماید مسجد را بفرش مغصوب که احتراز معتکف از ان
ممکن نباشد یا بنحوی که اوقات در برفع ان نباشد مضائقه نداریم از حکم بصحت اعتکافش
و همچنین هر گاه جاهل بغصب باشد یا ناسی غصب باشد یا مجبور بغصب باشد صحیح است
اعتکافش و هر انکه هر گاه واجب شود بر معتکف بیرون رفتن از محل اعتکاف بواسطه
امر خارج چون نماز بر میت و غسل و دفن او در صورت انحصار او بیرون نرود
در صحت اعتکاف او درینصورت اشکال است بلکه اقوی عدم صحت است و همچنین
است هر گاه شخص محتلم شود یا ضعیفه حائض شود و عمدا و معصیته از مسجد بیرون نرود
بجهت غسل صحیح نیست اعتکاف انها و همچنین است هر گاه مریض شود و مرضی که موجب
تلویث مسجد شود چون سلس البول و آزار زهیره و نحو آن و همچنین اگر طلاق داده
زن معتکفه بطلاق رجعی که باید بیرون بمنزل خود رود و عده را اتمام کند هر چند
اعتکاف معین باشد به و درین ایام اگر نذر و اعتکافش باطل و واجب است
قضا کند بعد از عده پس محرمات اعتکاف را بیان فرمایند ج بدانکه حرام است

بر معتکف جماع کردن چه در قبل و چه در دبر چه در روز باشد چه در شب و همچنین استمنا
کردن بلکه حرام است لمس زنان بشهوت و بوسیدن ایشان بشهوت و احوط ترک
نظر بشهوت میباشد و احوط ترک بوسیدن و لمس نمودن است مطلقا هر چند بشهوت
نباشد و همچنین است طلب منی نمودن اگر چه بصحبت و گفتگو باشد هرگاه عادتش
آن باشد که از و منی آید بسبب آن بلکه احوط آن است که بعبث دست بازی بذکر
خود ننماید و اقوی بطلان اعتکاف است بسبب جماع مطلقا هر چند انزال
نشود و اگر چه بحیوانات باشد بلکه جماع سهوا نیز شیخ استاد اعلی الله مقامه فرموده
که منشا بطلان است بخلاف نظر بشهوت و غیر آن و این احوط است و اما بطلان
اعتکاف بسبب لمس و تقبیل بشهوت و امثال آن پس محل نظر است و اقوی عدم بطلان
است و حرام است بوئیدن بوی خوش و همچنین ریحان با حصول شم و حصول التذاذ
نه کسیکه شامه ندارد و احوط ترک بوئیدن مطلق گل میباشد و حرام است نیز مجادله
و مباحثه نمودن در امر دنیوی و امر دینی هرگاه مقصودش غلبه بر خصم باشد
و هرگاه مباحثه علمیه بجهت اظهار حق و فهمیدن و فهمانیدن حق باشد پس ضرر ندارد
بلکه اینگونه مباحثه داخل در طاعات و افضل قربات است بل فی التحریر انه
یستحب للمعتکف دراسة العلم والمناظرة فیه والتعلیم والتعلم بل
هو افضل من الصلوة المندوبة و نیز حرام است بیع و شرا اگر بقدر ضرورت
و حاجت از برای خود و عیال خود بلکه احوط ترک معاملات است مطلقا حتی
عقد نکاح و احوط از آن ترک اشتغال بکسب است چون خیاطی و ساعت سازی
و نحو آن و احوط اجتناب معتکف است از هر چیزی که محرم از آن اجتناب میکند هر چند
اقوی خلاف آن است بجهت جواز مخیط و ازاله مو از بدن و خوردن گوشت
صید و عقد نکاح و سایر امور مباحه و حرام است بر معتکف بجا آوردن چیزهائی که

مبطل صوم است پس هر چیز که باطل میکند صوم را باطل میکند اعتکاف را زیرا که
شرط است در صحت اعتکاف صوم چنانچه گذشت بدانکه فرقی نیست در حرمت
اشیائے مذکوره بر معتکف انکه واقع سازد اینها را در روز یا در شب غیر از اکل
و شرب که در روز حرام است بر معتکف و در شب جائز است پس سبب کفاره
معتکف و خود کفاره را بیان فرمایند ج بدانکه واجب میشود کفاره بسبب
جماع پس هرگاه معتکف در روز رمضان جماع کند لازم مے شود بر دو
کفاره یکی بجهت صوم و دیگرے بجهت اعتکاف و هرگاه شخص معتکف در شب
رمضان جماع کند باید یک کفاره بدهد بجهت ابطال اعتکاف بدانکه لازم میشود
کفاره در اعتکاف مندوب در روز سوم و همچنین ششم و نهم و دوازدهم بمعنی انکه
هر سوم از اعتکاف که فاسد نماید انرا معتکف بسبب جماع لازم میشود بر و کفاره
افطار رمضان که مخیر است بین آزاد نمودن بنده و گرفتن دو ماه روزه و
اطعام نمودن شصت مسکین نه کفاره ظهار که ترتیب باشد که اول بنده آزاد
کردن باشد و اگر عاجز باشد دو ماه روزه گرفتن و اگر عاجز باشد شصت مسکین را
طعام دادن هر چند بعضے کفاره اعتکاف را کفاره ظهار دانسته اند و ان احوط
است هر چند حق ان است که کفاره معتکف چون کفاره افطار صوم رمضان
است و بدانکه سائر مبطلات اعتکاف موجب کفاره نمیشود هر چند موجب
ابطال اعتکاف و قضا ان شوند و هرگاه شخص در یوم رمضان اکراه نماید
زن معتکفه خود را در جماع پس چهار کفاره بدهد دو کفاره از برائے خود چنانچه گذشت
و دو کفاره از برائے زن خود که معتکفه بوده و او باکراه با و جماع نموده و
باعث کفاره او شده بلے هرگاه ضعیفه اطاعت نماید و بمیل خود این عمل
را واقع سازد باید کفاره خود را بدهد و لزوم این دو کفاره هر چند محل مناقشه

است وقیاس اعتکاف بصوم درکفاره بی معنی است ولکن احوط آنست والله العالم

باب الخمس والزکوة درخمس س خمس درچند چیز تعلق میگیرد و واجب است ج در هفت چیز اول مالی که از کفار حربی مسلم بدست آرد بهر طوریکه باشد حتی بدزدی دوم معادن حتی نمک وگوگرد سوم گنج در زمین که بجهت ذخیره در زیر زمین کرده باشند بجهت محافظت خواه نقد باشد یا نقد نباشد چهارم چیزهائیکه از دریا بغوص بیرون آورند مثل مرجان ومروارید یا عنبر که از روی دریا بگیرند پنجم آنچه زیاده بماند از مونت خود وعیال خود از صناعت وزراعت ومنافع تجارت بلکه سایر کسبها ششم زمینی که منتقل شده باشد از مسلم بکافر ذمی خواه ببیع باشد خواه بغیر آن هفتم مال حلال که مخلوط شود بمال حرام بشرطی که مقدار و مالک آن مال حرام مجهول باشد وتفصیل وشرائط هر یکی بمقام خودش خواهد آمد انشاء الله تعالی س عرض میشود هرگاه شخصی درباب مؤنت خود وعیال خود تنگ بگیرد بطوریکه موافق شئونی خود میبایست خرج بکند نکرد و برخود تنگ گرفت و درین سنه از مداخل ومرابح او زیاد آمد آیا باین زیادی خمس تعلق میگیرد یا نه وهمچنین اگر اسراف کند و بالاتر از شئونی خود حرکت کند دران قدر زایدی که اسراف کرده خمس لازم است یا نه ج جمعی مثل شهید ثانی علیه الرحمة تصریح مینمایند باینعبارت فان اسرف حسب علیه ما زاد وان قتر حسب له ما نقص ومراد ایشان این است که در فرض اسراف که خمس لازم است و در فرض تقتیر وتنگ گرفتن خمس لازم نیست و در توسعه از عیال که بحد اسراف نرسد شیخ استاد اعلی الله مقامه باحتیاط وجوب خمس را لازم دانسته ولکن اقوی در اسراف لزوم خمس و در تقتیر و توسعه عدم لزوم خمس میباشد درین دو فرض واحوط خمس است حتی در فرض اخیر والله العالم س عرض میشود

شخصی است از مداخل ومراج سالیانه اش بعد از اسقاط مؤنت خود وعیال خود زیاد داده است لاکن آن شخص مقروض بوده که هرگاه آن مداخل سالیانهٔ خود میفروخت وقرض خود را ادا مینمود واو را ممکن بود ولکن نفروخت و قرض خود را اندادا یا مداخل ومراج که الان در دست وارد در چنین صورت که عرض شد خمس باو تعلق میگیرد یا نه ج خمس بعد از مؤنت است واز جمله مؤنت دین سابق بر سنه ودین در خود سنه علیا شد بلی دین بعد از سنه مانع از خمس ومال امام علیه السلام نیست ولکن اداء دین شرط وجوب خمس نیست ربح را باید بعد از عزل مقدار خرج سالیانه واداء دین حتی مهریهٔ عیال ملاحظه نماید لوفت پنج ویک را بدهد س شخصی مبلغی تنخواه قرض کرد وآنرا داده پاره اجناس از قبیل گندم وجو وغیرها را خرید که شاید منفعتی نموده باشد وان گندم وجو وغیرها که خریده بود ماند تا اینکه مدت یک سال یا بیشتر گذشت وبفروش نرفت وفرض این است که مؤنت خود وعیال خود را هم از مداخل دیگر خود گذرانیده آیا در اینصورت باین جو وگندم وغیرها که مانده مدت یک سال ویا زیاده از او گذشته خمس تعلق میگیرد یا نه ج اگر ان پول گندم خمس بان تعلق نگرفته بود از راه دیگر یا انکه خمس را داده ودر ان گندم نیز ربح ظاهر نشده بحسب قیمت خمس تعلق نمیگیرد وزکوة هم تعلق نمیگیرد بجهت انکه شرط زکوة تملک بزراعت است نه تجارت وخمس بعد از ظهور ربح میباشد وفرض عدم ربح میباشد واین واضح است س شخصی زکوة غلات اربعه را ادا نمود بعد از ادا از انها ماند تا یک سال گذشت آیا داخل ارباح مکاسب است که خمس بر انها تعلق میگیرد یا نه ج اگر از ارباح تجارت بوده یا انکه برای تجارت زراعت نموده وقیمتش ترقی کرده خمس تعلق میگیرد واگر برای مؤنت سالیانه

زراعت نمودہ واز موونت سال ایاہ نیز یاد آید خمس احوط است واقوی عدم لزوم خمس است س ربح غلات اجناسی از جو وگندم وغیرہا کہ خمس باینہا تعلق میگیرد ابتدای سنہ از اول زرع است یا بعد از حصاد و تصفیہ مثلا زید در فصل زمستان جو وگندمی بجہت زراعت خرید یا خودش مالک بود و زراعت نمود بعد از پنج یا شش ماہ حصاد میکند و تصفیہ میشود پس ابتدای سنہ حصول ربح را از چہ زمان حساب کنند ج ابتدای سنہ در خمس بعضی شروع بکسب را مبدا انند و بعضی ظہور ربح را مبدا انند وثانی اقوی است از اول پس از حیث الخمس مظہور ربح است در ہر تجارتی بالنسبت بان تجارت وحصاد وزراعت وتصفیہ در زکوٰة است نہ خمس س در کنوز باید خمس دادہ شود یا نہ و علی التقدیرین اگر گرفتہ شود مال یابندہ میباشد یا نہ اگرچہ در ملک غیر باشد و برای او شرائط است یا نہ ج در کنوز باید خمس دادہ شود چہ از کنوز زمان قبل الاسلام باشد چہ بعد از ان چہ در ارض اسلام پیدا کنند چہ غیر آن ما دامیکہ ندانند مالک ان کیست کہ اگر دانستہ شود کہ مالک آن مسلمانی بودہ وشناختہ نشود حکم مجہول المالک را بر ان جاری نمایند واگر در ملک غیر بیابد باید تعریف بصاحب ملک نماید اگر شناخت یا نشانی دادہ مال او میباشد والا مال خود انکس است کہ یافتہ است با اخراج خمس واللہ العالم س مالی از منقول وغیر منقول ہرگاہ کسی صلح نماید بدیگری چہ بخواہش ان دیگری باشد ویا خود اقدام نماید خمس ان مال را باید بدہد مثل سائر مال مخمس یا نہ ودیگر انکہ ہرگاہ ان مال چیزی باشد کہ مخمس است و انکس کہ منتقل نمودہ خمس انرا ندادہ آیا خمس آنرا او باید بدہد یا انکس کہ منتقل باو شدہ ج خمس متعلق نمیشود بصلح مجانی کہ بعبارت اخری

از همه نمیباشد بلکه بصلح معاوضه که اگر در صلح معاوضه رضایتی ظاهر شود خمس
تعلق میگیرد و اگر مالی که خمس بآن تعلق گرفته بدیگری رسیده چه بارث چه
بهبه چه بمعاوضه خمس بقدر آن مال باید داده شود یعنی خمس آن مقدار از مال که تمام
خمس از خصوص آن مال بلکه در معاوضه محتاج باذن حاکم شرع میباشد چون فضولی میباشد بجهت
آنکه تحقیق اینست که خمس متعلق بعین میباشد س در خصوص پول که اسکناس کاغذ
و غیر موزونست آیا در حکم نقدینست در زکوة یا نه و بر تقدیریکه از قبیل نقدین است
باید نصاب و بچه نحو بوده باشد و استطاعت حاصل میشود یا خیر خلاصه کلام
حکم پول اسکناس را تفصیلاً بیان فرمایند ج زکوة از پول اسکناس نیست
اما خمس تعلق میگیرد و استطاعت باو حاصل میشود چون شرط زکوة ذهب و
فضه مسکوکه میباشد بخلاف خمس که متعلق بربح تجارت است و بکاغذ اسکناس
ربح تجارت حاصل میشود و مناط وجوب حج باستطاعت رفتن بحج و آمدن میباشد
و باسکناس استطاعت حاصلست و معاوضه بعین اسکناس ربا بنظر قاصر
مشکلست بجهت آنکه موزون نیست و ربا در مکیل و موزون است و اگر کسی تلف
کرد اسکناس را ظاهراً مشغول الذمه بمثل است بجهت آنکه مثلی است نه قیمتی و
در بیع اسکناس قبض در مجلس شرط نیست چون نقدین نیست و بر فرض آنکه
مندرج در بیع نقدین نمائیم قبض اسکناس کافی نیست از قبض نقدین والله
العالم س شخصی مالک گوسفند و غیره میباشد و از پشم و موی آنها گلیم و جوال
و نمدها بجهت ضرورت و احتیاج خود میسازد و آنها چند سال در خانه میماند و استعمال
میشود خمس بآنها تعلق میگیرد یا نه ج خمس تعلق نمیگیرد و آنها داخل در فاضل
مؤنت نیست والله العالم س چه میفرمایند که زید تجارت شوره و هم تجارت پوست
حیوان ذبیحه و غیره از مال حلال خود میکند و پول ما حصل هر دو تجارت نزد بکر که

بتجارت ومعامله ربوی میکنند و مال مردم نزد خود جمع میکرد گذاشت بعد
چند سال زید تجارت پوست حیوان ذبیحه وغیر ذبیحه که میکرد ترک کرد وانچه پول که از
تجارت پوست مذکور حاصل شده بود در تجارت شوره مذکور میکرد داخل نمود وهمه
پول مخلوط را در همان تجارت شوره صرف کرد و بعد مخلوط شدن هر دو پول
انچه که حالا از تجارت شوره پول حاصل میشد زید نزد بکر مذکور جمع میکرد
حالا زید تجارت شوره را هم ترک کرده ومیخواهد که انچه پول از تجارت شوره که از
مال مخلوط میکرد حاصل شده بمصرف آرد بعض مردم که غیر فقیه هستند میگویند که چونکه
در تجارت شوره پولی که از تجارت پوست حیوان ذبیحه ومیته مخلوط گردیده تا
خمس داده نشود صرف پول حاصل تجارت شوره حرام است وبعض مردم که انهم
غیر فقیه هستند میگویند که ان مال را که زید نزد بکر جمع میکرد و بکر کاروبار روپیه
دادن وگرفتن به نفع وربا میکند پس ظن غالب است که بکر روپیه جمع نموده
زید را بمصرف تجارت مذکوره خود صرف مینمود دران صورت عین مال باقی
باقی نمانده پس خمس نمیخواهد چرا که خمس در عین مال است ودر این صورت عین مال باقی
نمانده وخمس دادن لازم نیست پس درینصورت انچه ارشاد گردد وفتوای جناب با ارقام
فرمایند که معجل ابدیح باید دانست اولاً انکه تجارت میته نفس سائله حرام است ومتیقن از حرمت
است آنا میته از حیوانات بحری وحیوان که نفس سائله ندارند حرمتش ثابت نیست وثانیا
انکه پول حلال که مخلوط بحرام باشد اخراج خمس محلل او خواهد بود بشرط انکه
مقدارش ومالکش معلوم نباشد که اگر مقدارش یا مالکش معلوم باشد اخراج
خمس فائده ندارد وثالثاً انکه لازم است در نزد جمعی بر کسی که اخذ ربا کرده است
ان ربا را رد کند چه تلف شود چه عینش باقی باشد ولکن در حق جاهل بحرمت لزوم
رد معلوم نیست قال فی الدروس ویجب علی اخذ الربوا رده بعینه

او تلف عالما بالتحریم او جاهلا عند المتاخرین وقال الصدوق ولا شیٔ علیه للایة والروایة عن الباقر علیه السلام وهو المعتمد ورابعًا انکه کافر عامل مضاربت مسلمان شود وتجارت کند به مذهب خود از خمر یا خنزیر یا چیزیکه بمذهبش جایز است ضرر ندارد از برائے مسلم اخذ مال از و وخامسًا انکه اگر تجارت شوره بعین مال که خمس باو تعلق گرفته شود ان شوره متعلق خمس میشود واگر بعین فروخته نشود بلکه بذمه فروخته شود خمس تعلق بثمن شوره هرگاه شوره فروخته شود میشود وبعین شوره نیز منیشود بلکه بثمن که شوره را خرید تعلق میگیرد وخمس او محلل ثمن شوره میشود **س** پول ثمن اشیاء حرام را که بدست کافر حربی ویا ذمی فروخته است اگر در پول حلال مخلوط شود سه چهار صورت دارد یکی انیکه مقدار پول حرام ومالکش معلوم است دوم آنکه مقدار معلوم است ومالکش معلوم نیست سوم انکه مالکش معلوم ومقدارش معلوم نیست نه خود این شخص ونه مالک را چهارم انیکه مقدار ومالکش هیچیک معلوم نیست در همه صور این مسئله چه حکم دارد وچگونه پول حلال را جدا کند که جائز التصرف باشد ودر همین صور اگر بدست مسلم فروخته است اشیاء حرام را حکم چیست واگر بدست مسلم وکافر حربی وذمی فروخته است ومخلوط شده است پول حلال وحرام چه حکم دارد **ج** اگر مقدار ومالک معلوم باشد رد بمالک نماید واگر هر دو مجهول باشد خمس بدهد واگر مقدار مجهول ومالک معلوم احتیاط در مقدار اخذ بزائد است واصل برائت مقتضی حکم باقل میباشد واگر مقدار معلوم ومالک مجهول تسلیم مجتهد یا باذن مجتهد صدقه نماید والله العالم **س** پول حلال وحرام که مخلوط شده اگر مقدار پول حرام معلوم است ومالکش معلوم نیست خواه مالکش کافر حربی وذمی باشد خواه مسلم وجدا کند پول حرام را چه کند وبکه بدهد آیا نزد مجتهد لغو شده وهرگاه نزد مجتهد نتواند

نفرستد چه بکند واگر مقدار و مالکش معلوم نیست باید خمس جدا کند پس این خمس
را بکه بدهد آیا به سادات یا غیر سادات از فقرا بهمه یا مخصوص بفقراء غیر سادات و در این
خمس سهم امام علیه السلام هم هست یا نه ج اگر مقدار حرام معلوم و مالکش معلوم
نیست تسلیم مجتهد کند یا باذن مجتهد به فرض امکان تصدق کند واگر هر دو
مجهول باشد خمس محلل میباشد واین خمس بظاهر خبر از سادات میباشد وسهم امام
نیز در او هست س در احکام خمس در غیبت امام ع مناکح ومساکن ومتاجر
که بر شیعیان جائز است معنی این هر سه لغت را ارشاد فرمایند ج اما مناکح
پس تفسیر جامع معتبرش این است که آن عبارت است از کنیزی که سبی یعنی اسیر
کرده اند یا او را در جنگ در حال حضور یا غیبت امام روحی له الفداء وهمچنین اگر بمالی
که خمس آن را نداده اند کنیزی بخرند وهمچنین مهری که برای زوجه قرار میدهند
ولکن این دو تفسیر اخیر راجع باستثنای مؤنت از ارباح است پس شرط است که زیاده
روی نکنند اما کنیز وجه استثنا آن آنکه چون آن کنیزی که در جنگ میگیرند
مجموع آن از حضرت صلوات الله وسلامه علیه است یا خمس آن لهذا شیعه او را
وطی نمیتوانند کرد نه سنی وهمچنین اگر مالی بهم رسانیده باشند خمس آنرا نداده باشند
اگر مهر زن کنند یا کنیزی از آن مال خریده باشند حلال است واما مساکن پس
خانهای است که بی رخصت جنگ کرده اند و گرفته اند ومثل رؤس جبال
در انفال میباشند وهمچنین زری که خمس آنرا نداده اند وبقیمت خانه داده اند
بجهت آنکه مسکن که حاجت بآن هست از مؤنت میباشد که از ارباح وضع نشود
واما متاجر پس آن عبارت است از آنکه بخرد مالی را از کفار چه حربی چه ذمی
از کفار که همه آن مال مال امام باشد یا در آن مال حق خمس تعلق گرفته باشد
که آن مال مباح است ولکن اگر از این تجارت ربح کند باید خمس را بدهد و

بعضے گفته اند که عبارت است از کسے که متعلق شود بزمین و درخت وچیزے که
مختص بامام ع واز انفال است و بعضے گفته اند که عبارت است از خریدن
از کسے که اعتقاد خمس ندارد و خمس دران مال تعلق گرفته باشد مثل مخالفین
که شیعیان اگر از مخالفین چیزے بخرند و بخورند یا بپوشند حلال است خلاصه مقصود
اظهار معانی است و ترجیح فی الجمله نه بیان تفصیل والله العالم س خمس امام یا نذر
نذرے امام حسین ع بسادات غنی محتاط و بغیر سادات مومن محتاط بدهد یا نه ج
خمس و مال امام علیه السلام بسید غنی نمیتوان داد هرچند محتاط و متدین باشد و
بغیر سادات نمیتوان داد مگر بجهت ضرورت و حاجت و بسید فقیر و محتاج میتوان داد هرچند غیر محتاط باشد
و مرتکب معصیت باشد بشرط آنکه اعانت بر اثم نشود و نذر را جائز است بغیر سادات بدهد اگر نذر
خصوص سادات نباشد و ظاهر نذر اگر بفقراء باشد یا باغنیا نذر بدهد چه سادات و
چه غیر سادات والا بدهد س خمس سهم سادات را بسید غیر مقلد و همچنین بسید که
قرائتش صحیح نباشد میتوان داد یا نه ج بلے میتوان داد و در هنگام دادن
خمس امر بمعروف نماید که دخیل در تاثیر است والله العالم س خمس سهم امام
را اگر فرستادن در نزد حاکم شرع یا نائب حاکم شرع متعذر باشد در چه مصرف
در آورد ج استیذان از حاکم شرع یا ماذون از حاکم شرع نماید و اگر
اینهم متعذر باشد بگذارد که تا استیذان ممکن شود یا ایصال ممکن شود س
سهم امام را چکنیم با وجود کمی آن و دوری مجتهد و بودن سادات فقیر
ج شما ماذون میباشید که در قدر قلیل از مال امام عجل الله فرجه صرف
در مصرف سادات نمائید بلکه بقدر رفع ضرورت سادات اگر حاجت بشود
و ضرورت باشد لا بمرات ایصال نمائید س اگر کسے مثلا دو روپیه بملائے
بدهد و بگوید که این دو روپیه مال خمس است و نگوید که درین مال امام هم

هست آن دو روپیه همه حق سادات است یا نصف ازان مال امام است ج
هرچه باشند نه بدافع ضرر دارد نه بمدفوع الیه س زید پدرش غیر سید و مادرش
سیده آیا نه بد میتواند خود را سید بگوید و سید بگویاند و مستحق خمس میباشد یا نه و دهنده
خمس از دادن بهچو سید بری الذمه است یا نه ج خمس نگیرد بلکه احتیاط این است
که زکوة هم نگیرد و سید نیست و سید بلب بمعنی نسبت و بمعنی دیگر ضرر ندارد والله العالم
س مال مجهول المالک یا لقطه یا امانت هرگاه از صاحبش مایوس شود و
نزد حاکم شرع بفرستد یا کنوز بیابد و خمس ازان بدهد و باز صاحبانش پیدا شوند
و طلب نمایند و خمس که در کنوز داده است آن را هم طلب نمایند چه کنند ج اما
آنچه را که پیش حاکم شرع فرستاده است بری الذمه و برا و چیزی نیست اما آنچه
را که خود داده است ضامن میباشد علی الاحوط س شخصی که مدعی فقر است
زکوة و خمس باو میتوان داد یا نه ج مدعی فقر را زکوة بده و مدعی سیادت
تا ثابت نکند سیادت را خمس بده بلکه قرض بدهد تا آنکه ثابت کند و بعد ازان
حساب خمس بکند س سید فقیر و عامی فقیر خمس یا مظلمه را اخذ بکنند و بعد
صلح کنند بوجه قلیلی جائز است یا نه ج بعد از اخذ اگر بطیب نفس ببخشد یا هبه
کنند ضرر ندارد و چه جای آنکه مصالحه کنند بوجه قلیل والله العالم س سهم
امام عم و خمس و زکوة بالنسبت باهلش اصنافا و اشخاصا بسط لازم است یا نه
ج بسط لازم نیست س زکوة مال و خمس یا فطره و سهم امام عم و رد مظالم
را بدون اذن از مجتهد میتوان بمستحق داد و خود مستحق میتواند بنوعی استحقاق
خود را اظهار کند تا بدانند مردم و او را دستگیری کنند یا نه ج خصوص سهم امام
عم روحی له الفداء بدون اذن مجتهد جائز نیست و در بقیه نیز استیذان احوط است
و جائز است اظهار استحقاق ولکن بهتر آن است که طوری کند که مندرج در سؤال

نشود **س** خود شخص میتواند خمس را بسادات و زکوة را بفقراء یا صله ارحام
خود برساند یا انکه باید باذن مجتهد داد که بمستحق برساند **ج** خمس را دو نصف
نماید نصف را خود میتواند بفقرا از سادات و بیتیمان از سادات برساند که بولی
یتیم بدهد که خرج یتیم نماید یا انکه بسادات وامانده از وطن بدهد که بوطن برسد و
نصف دیگر لابد است که بدست مجتهد برساند یا بطور برات نماید هر چند
احوط آن است که نصف اول را نیز بدست مجتهد بدهد که او اهلش را بهتر
میشناسد و همچنین زکوة را احوط ان است که بدست مجتهد بدهد هر چند خود میتواند
بدهد و تاخیر در اداء حقوق نماید که هر ساعتی که تاخیر از حقوق نماید گناه گمرکچی
را بر او مینویسند **س** در حقوق مالیه مثل زکوة و خمس در صورتیکه مستحق علم داشته باشد
که ان شخص نمیدهد ایا جایز است تقاص بنماید یا باذن مجتهد در تقاص شرط است
یا نه **ج** غیر مجتهد نمیتواند در حقوق عامه تقاص نماید بلی ماذون از جانب
مجتهد میتواند که تقاص نماید **س** شخص فقیر مستحق خمس یا زکوة که منفعت هر ساله
او باخراجات سنه او نمیرسد ایا صحیح است چنین شخصی استقراض نموده مسجد
بسازد یا انکه عمل مندوب بجا آورد مثل زیارت ائمه علیهم السلام و
بر فرض صحت از خمس یا زکوة میتواند اداء دین نماید یا نه **ج** بلی میتواند که
اداء دین از اخذ خمس و زکوة نماید **س** خمس یا زکوة یا رد مظالم یا صدقه
اگر ذمه کسی تعلق گرفته باشد و اداء نکرده باشد و بعد که آنکس فقیر و محتاج و مستحق
شود میتواند که بجای خود حساب کند در اخذ ان و بری الذمه بشود یا نه **ج**
نمیتواند چرا که واضح است که دافع خمس و زکوة بغیر نفس خود باید باشد و شغل ذمه
سادات و فقراء بیاشد نه شغل ذمه خود و ظاهر اختلاف هم نباشد و این
واضح است و بعد از انکه قادر به اداء نباشند منتظر قدرت باشند و اگر مرده و

نیز که ندارد خدا و ند در آخرت درست میکند **س** مال خمس و زکوة و فطره و
رد مظالم و نذر امام ضامن علیه السلام و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام و مال صدقه خود مکلف
بمعرفت شخص عادل و واقف بمسئله غیر مجتهد در مصارف طلاب علوم دینیه و دیگر
امور شرعیه میتوان آورد یا نه **ج** غیر مال امام علیه السلام را جائز است که خود مباشر
باشد در دادن ان بشرط علم بمسئله و شناختن مصرف و اهل مصرف **س** آیا
مس و آلات و اسباب حرب و مرکب سواری و قیمت باغ و خانه از فرش و مس
و لحاف و ظرف و نحو اینها خمس و زکوة دارد یا نه **ج** اگر زیاده از باحتیاج
لائق بحال و متعارف باشد مورد خمس و زکوة باشد بانیمعنی که در خمس از ارباح تجارات
و در زکوة از اشیائی باشد که زکوة تعلق باو میگیرد مثل نقدین بشرائط مشهوره
در انوقت خمس و زکوة لازم است والا فلا **س** شخص در ولایت کفر توقف نموده
و از امانت کاری حق السعی عاید او شده حال بر او لازم است که خرج سال آینده
و خرج عیش خود و خرج رفتن بمکه معظمه خارج کند و آنچه باقی بماند خمس و زکوة
آنرا بدهد یا آنکه از حق السعی که عاید او شده بدون اخراج اینها خمس و زکوة بدهد
و شخص مذکور پدر او در حیات است و خرج عیش آنرا خواهد نمود **ج** خرج
سال آینده داخل در مؤنت نیست اما خرج همین سال که در ان تجارت نموده و
ربح ظاهر شده باید موضوع شود از مؤنت همین سال مثلا ربح صد تومان یا هزار
تومان در ماه شعبان شده تا شعبان دیگر خرج و مؤنت باید وضع شود و
خرج عروسی بنحو لائق بحال که اسراف و زیاد تنگ گرفتن در ان نباشد نیز
باید وضع شود آنوقت هرچه بماند پنج یک شود که از پنج شاهی یک شاهی خمس موضوع
شود و خرج عیش را اگر پدر داده موضوع نکند و وعده دادن دادن نیست تا
مادامیکه نداده خرج عیش را موضوع نتواند بکند **س** شخصی در طفولیت پدر او

سرمایه داده است ومعامله آن سرمایه هم بدست خود پدر بوده نگه د وقتیکه طفل
بزرگ شد وبدست خودش میاید آیا بعد از انکه بدست طفل آمد بروی خمس و
زکوة لازم است یا نه ج بدانکه سرمایه دادن بر دو قسم است اوّل انکه سرمایه را
تملیک پسر میکند وملک ولد میشود دوم انکه همین نام است که هر وقت صلاح
بداند ملک ولد نماید یا صرف او نماید در قسم دوم اگر شرائط موجود است واجب
است بر پدر و بر پسر هیچ لازم نیست و در قسم اوّل تا وقتیکه پسر بحد بلوغ نرسد
زکوة ندارد واما در تعلق خمس بر مال صغیر خلاف است احوط اخراج خمس است
لکن در حین صغر ولی صغیر باید اخراج خمس نماید وبعد از بلوغ خود ولد باید بدهد
واگر ولی در حال صغر طفل نداده در انوقت بعد از بلوغ نیز خود بدهد س
آیا شرط در زکوة یا خمس جائز است یا نه ج شرط خصوص خمس را عنوان در
اغلب کتب ندیدم بخلاف شرط زکوة که معنون میباشد وبحسب قاعده حکم شرط
زکوة یا خمس متحد میباشد میگوئیم شرط زکوة یا خمس بر چند قسم است اوّل انکه
شرط زکوة یا خمس بر کسی باشد که مشغول الذمه به خمس وزکوة میباشد واین
شرط نیز از کسی میباشد که بری الذمه از خمس وزکوة میباشد یعنی انکه شخص بری الذمه
بر شخص مشغول الذمه شرط میکند در ضمن عقد لازم مثل بیع یا قرض بنابر قول
بلزوم عقد قرض که تو زکوة یا خمس مال خودت را بده مطلقاً وبدون تعیین شخص
یا بشخص معین هر چند در صحت آن شرط اشکال است بجهت انکه درین شرط
نفعی بحال شارط نیست مثل اینکه شرط بکند نماز واجب یا نافله را بکنی لاکن
اقوی صحت آن شرط است واغراض عقلائیه در شرط بسیار است لکن
بهتر ان است که تعیین مقدار خمس وزکوة وهم چنین تعیین شخص نماید یا انکه تعیین
مال مخمس ومزکی نماید هر چند مقدار زکوة وخمس را وهمچنین شخص زکوة گیرنده و

خمس گیرنده ویرا مال دادن و مکان دادن را علوم یاد بکند تا جهل رفع شود
یا بمقداری بماند که متعارف باشد در عرف و عادت دوم آنکه شارط مشغول الذمه
بمقداری از زکوة و خمس میباشد و مشروط علیه بری الذمه شرط میکند در
ضمن بیع مثلا این کتاب را مثلا میفروشم بفلان مبلغ والزام کردم تو که ادای بتقدیر
زکوة و خمس مرا بدهی مثل آنکه بگوید بشرط فلان دین مرا بدهی اگر داده بری الذمه
میشود والا باید خود شارط بدهد این شرط صحیح است و توهم بطلان از جهت
لزوم مباشرت مندفع است که این در معنی توکیل لازمی است در اداء دین
خاص سوم آن است که شارط و مشروط علیه حین شرط بری الذمه از زکوة
و خمس مثلا میباشد ولکن چون مال از جمله اموال است که خمس یا زکوة
در سنوات آتیه باو تعلق میگیرد و شرط میکند احد متعاقدین زکوة یا خمس مال
دیگری را مثلا مالی قرض بر ضعیف الحالی میدهد و شرط میکند مقترض که
زکوة قرض در سنوات آتیه معلومه با مقترض باشد چنانچه در شامات متعارف است
یا آنکه باغی مشتمل بر نخل و انگور و سائر اشیاء زکوی میباشد میفروشد بشخص
ضعیف الحالی و شرط میکند که زکوة این باغ تا چند سال بر بائع باشد
در این قسم دو روایت وارد شده که حضرت امام محمد باقر روحی له الفداء ملکی را مثلا
بهزار دینار یا بیشتر فروخت در یک روایت بسلیمان بن عبد الملک ...
و در روایت دیگر بهشام بن عبد الملک و شرط کرد بر مشتری که زکوة مال
المبایعه را ده سال یا کمتر بدهد و در روایت علت بجهت آنکه چون سلیمان
والی بوده حضرت این کار کرده و در فقه رضوی هم جواز این شرط مذکور است
و سید در ریاض و بعضی دیگر فرموده اند که اگر منظور از شرط این باشد که شرط
ناقل زکوة باشد این منافی سنت است و اگر مجرد اداء مقصود باشد ضرر ندارد

واین محاکمه خلاف ظاهر از روایت است واین در روایت محل اطمینان نیست
اوّلاً آنکه بعید است که هزار دینار در چند سال خدمت حضرت بماند بی تصرف
و تبدیل نشود وثانیاً قبول تصرفات ولاة جور از راه تقیه از مثل حضرت بعید است
که زکوة واجب خود را بگردن همچو فاجری بیندازد پس معلوم است که این چیزی
بود در نزد عامّه مشروع منظور آنحضرت آن بود که در سنوات راه سنّیه را بر امام
نداشته باشد وثالثاً آنکه زکوة فرع ملکیت میباشد مشروط علیه مالک ثمن نیست
تا برا و شرط شود زکوة و شرط از ملتزمات است نه از تبرّعات زکوة که زکوة دو
سبب وارد یکی تملک نصاب و دیگری شرط و بعضی مسئله را مبنی کرده اند بر اینکه
تبرع در اداء زکوة اگر مشروع است پس شرط نیز مشروع است لانه کلما جاز الشرط جاز اشتراطه
و چون تبرّع جائز است بلا خلاف پس شرط جائز است و جواز تبرع اوّل کلام
است و زکوة هر چند جهت دینیه دارد ولکن جواز دادن دین از غیر بر خلاف
قاعده است ثابت با جماع است بلی اگر در واجب توصّلی بعد از اداء محلی باقی
نمانده باشد مثل ازاله نجاست باب غصبی یا بلی اختیار یا دفن یا کفن یا نحو ان
سقوط از راه فقدان موضوع است والا واجب من حیث هو واجب باید متناول
باو شود و امتثال بدون امو خمسه که ذکر میشود حاصل نیست پس هر واجبی در امتثال
قصد میخواهد و قربت میخواهد و مباشرت میخواهد و اختیار میخواهد و نخواباحت باید
آورده شود که در ضمن فرد حرام نباشد و اگر مباشرت و غیر ان که از وکیل بر داشته
باشد لازم نیست که تبرع مشروع باشد و در جواز تبرع تمسک بر روایت منصور
کرده اند فی الجمله دلالتی دارد ولکن محل اطمینان نیست و بعضی در تبرع شرط کرده اند
اذن من علیه الزکوة را چنانچه از شهید اعلی الله مقامه منقول است و این عجیب است
زیرا اگر مدرک روایت است روایت مطلق است علاوه آنکه اذن فائده ندارد

باب

اگر فائده اذن توکیل است یا رجوع است مثل ضمان تبرع این در جائی است
که قصد تبرع نداشته باشد واز مال کسی که زکوة بمال او تعلق گرفته باشد نه از مال
اجنبی متبرع وظاهر مختص در نافع که فرموده زکوة قرض بر مقترض میباشد واشتراط
تبرع وشرط نکرده واز مشهور نیز نقل شده عدم عمل بروایت پس در زکوة فطره
مسقط توکیل است نه تبرع والله العالم س اداء زکوة واجبه وخمس واتیان بصوم
در مکان غصبی جائز است یا نه ج جمله از اعیان علماء ما رضی الله تعالی عنهم
حکم ببطلان فرمودند ولکن حق جواز آن است خصوص در صورتیکه مال زکوة مثلا
در ملک غصبی باشد وشخص مزکی بمالک زمین بگوید که این زکوة مال من است
تو دادم ومالک قبول کند وهمچنین هرگاه از مال خمس وزکوة باذن مالک داخل
در ملک شوند مخمس ومزکی اخراج زکوة یا خمس نموده به مستحقین بدهد وایشان باز
قبول نمایند وامثال این صور وشاید انهائیکه منع فرمودند منزل باشد بر صورتی
که مزکی ومستحق هردو بی اذن داخل در ملک شوند ودرین صورت اقوی
جواز اداء زکوة وخمس ودین وکفاره ونحو آن میباشد زیرا که آنچه واجب است
رسیدن زکوة این اموال است بمستحق ورفع آن مقدمات وصول است پس
ضرری باداء اصل واجب ندارد واما صوم پس جواز آن خالی از اشکال نیست
زیرا که مستلزم تصرف در مغصوب نمیباشد والله العالم س شخصی دویست
تومان مثلا در خانه گذاشته بسفر رفت که بعد مراجعت صرف معیشت خود نماید و
آن دویست تومان زاید از یک سال در خانه اش مانده خمس وزکوة دارد
یا نه واگر از آن دویست تومان معامله ربوی از کافر حربی شده باشد ونفع هم
شده باشد در نفع خمس وزکوة هست یا خیر ومالیکه یک سال زکوة او داده است
وبعد یک سال که بر او بگذرد دیگر زکوة تعلق میگیرد وهمچنین خمس یا نه ج در

فرض مزبور خمس تعلق میگیرد بعد از عزل مؤنت سنه و همچنین زکوة اگر یک
سال بماند و هم میشود، اگر در سنوات متعدده بماند و هر قدر یکه از دو در سالها بسبب زکوة
کم شده اگر نصاب باقی است باز زکوة متعلق بان میشود والله العالم **س** شخصی
که حقوق واجبه مانند خمس و زکوة و مظالم در ذمه داشته باشد میتواند
وجوهات مزبوره را در امورات مستحبه صرف نماید یا نه **ج** میتواند که صرف نماید لاکن
تاخیر دادن خمس و زکوة و مظالم با امکان حرام است پس اگر صرف مزبور موجب
اخلال باداء یا بفوریت آن شود صرف در امور مستحبه مشکلست و اگر موجب اخلال
باداء و فوریت نشود ضرر ندارد **س** هر مالیکه یک دفعه خمس و زکوة داده شده
بعد از ان منافع عائد شده اضافه شود از سابق و مبلغ سابق باقی است
باید خمس و زکوة داد یا خیر یا انکه از منافع چیزی که از مبلغ سابق اضافه و عاید شده باید داد
ج هر مالیکه خمس و زکوة ان داده شد اگر دوباره تجارت شد و ربح ظاهر شد در ربح متجدد خمس لازم است
و اگر تجارت نشد یا انکه تجارت شد و ربح ظاهر نشد خمس لازم نیست واما زکوة پس اگر پول از
تجارت باشد که بیع و شری در ان سال بماند زکوة لازم نیست بجهت انکه وجوب زکوة نقدین موقوف
بچند شرط است اول انکه تا یکسال در نزد مالک بهمان حال بماند پس اگر در میان
سال بکسی قرض دهد یا تجارت نماید و بجنس دیگر عوض کند ساقط است دوم
انکه مسکوک باشد نه مثل گوشواره و شمس و نخوان سوم انکه بقدر نصاب باشد در
اشرفی دو نصاب است اول بیست اشرفی و زکوة نیم دینار در یکسال
میباشد که بقدر پنجهزار چیزی باید بشود دوم بیست و چهار اشرفی و هکذا چهار
چهار بالا باید برود پس در کمتر از بیست اشرفی زکوة نیست چنانچه در بیست و یک
تا چهار نرسیده زکوة نیست چنانچه در بیست و پنج تا به بیست و هشت نرسیده
زکوة نیست و زکوة چهار اشرفی تقریبا یک قران میباشد و نصاب اول نقره

باب

دو بیست درهم است و زکوة ربع عشر شش پنج درهم است و نصاب دوم چهل
درهم است و زکوتش یک درهم است و قیمت نصاب اول بحساب قران الحال عجمی هشت تومان
و چهار قران و قیمت نصاب دوم شانزده قران و شانزده شاهی قیمت نقره
درهم که نیم مثقال و چیزی بالا میشود در کربلا بهمین مقدار است س زید
ملکی و بذری وارد و باجاره میدهد بمبلغ پانصد تومان نقد مبلغ دویست
تومان از بابت مال دیوان و خرج تنقیه قنات موضوع میشود و مبلغ سیصد تومان
بجهت مالک باقی میماند و آن سیصد تومان کفایت خرج سالیانه او را نمی نماید و
مبلغ سیصد و پنجاه تومان هم قرض دارد آیا با وجود این خمس و زکوة بآن
مال الاجاره تعلق میگیرد یا نه و بر فرض آنکه تعلق بگیرد چه قدر باید اخراج بکند
ج تعلق زکوة از جهت ملک زراعت قطعاً نمیباشد چون بوجه نقد اجاره
میدهد و خمس هم متعلق باین مال نمیشود چون خمس بعد از مؤنت سالیانه میباشد
و مفروض این است که کفایت خرج سالیانه را نمیکند و زکوة از جهت نقدین
اگر تا یک سال نماند باز قطعاً زکوة متعلق بنقدین نمیشود و اگر بماند تا یک
سال آنوقت زکوة واجب میشود و قرض مانع وجوب زکوة نمیشود و
لکن شرط وجوب زکوة در نقدین سه چیز است اول آنکه بنصاب برسد و نصاب
اول در طلا بیست اشرفی است و زکوتش چهل یک حساب میشود که نیم اشرفی
است و نصاب دوم بیست و چهار اشرفی است و هکذا بیست و هشت اشرفی
و هکذا بشرط آنکه چهار چهار بالا رود نه کمتر که در کمتر زکوة نیست و هرچه بالا رود
چهل یک نرخ حساب کند و نصاب اول نقره تقریباً صد و پنج مثقال صرافی
میباشد و تقریباً بپول حال سه تومان میشود و نصاب دوم تقریباً بیست و یک
مثقال صرافی میباشد و همچنین اگر بیست و یک مثقال بالا رود که مجموع دو نصاب

صد و بست و شش مثقال صیرفی می باشد و زکوة هر دو را چهل و یک حساب
کند و اخراج کند دوم آنکه سکّه دار باشد بسکّه قدیم یا جدید سوم آنکه یک سال
بگذرد و بهتر آن است که بعد از یازده ماه اخراج کند والله العالم کس ...

ما تقولون فی رجل ملکه الله تعالی من فضله الف قران و یرید
ان یخلصه من حقوق الله جل ذکره نلتمس ان تعرفنا الفرض الواجب علیه من
مقدار الخمس والزکوة تکتب لنا جوابها وصاحب المسئلة فی الحلة و یرید
جوابکم ج ان کان تملك الف قران المذکور فی السوال من باب
الهبة والارث فالاقوی عدم وجوب الخمس نعم الاحتیاط اخراج
الخمس فی مثل الهبة والارث ولکن لا یجب الاحتیاط المذکور وان کان
من باب باحر التجارة بمعنی انه حصل تملك الالف من تجارة واکتساب
کما اذا اتجر واشتری مالاً مثلاً ثم باع ذلك المال وحصّل من ربح
تلك المبایعة او المبایعة الاخری او معهما الف قران فحینئذ یجب اخراج
الخمس ولکن بشرط اخراج مؤنة السنة اوّلاً فان بقی بعد اخراج مؤنة
السّنة بحسب حاله و بحسب ملاحظة ما یلیق بامثاله من المؤنة شیء فیجب
ان یخرج من کل خمسة واحد فمن خمسة توامین یجب ان یخرج تومان و
من کل خمسة فلوس یجب اخراج فلس وهکذا واما الزکوة فتجب قطعاً فیه و
لکن بشرطین احدهما ان یکون قد مضی عن ابتداء تملك الالف احد عشر
شهراً فقد تبقی فی ملکه و لم ینصرف فیه بمبادلة و اقراض مؤمن و نحوه
فان لم یمض احد عشر شهراً او اقرض مثلاً فیما بین هذه المدة الاخیرة سقط
وجوب الزکوة وثانیهما ان یکون الف قران من فضة خالصة او یکون فیه
الفضة الخالصة المخلوطة الموجودة قد بلغت ۱۰۰ النصاب ففی الفضة نصابان

اولهما ما تا درهم يكون عبارة عن مأة وخمسة مثاقيل صيرفيه و
... مأة واربعين مثقالا شرعيا وثانيهما اربعون درهما يكون عبارة
عن ثمانية وعشرين مثقالا شرعيًا واحد وعشرين مثقالا صيرفيًا ولا
يتعلق الزكوة بانقص من المائتين درهما كما لا يتعلق بما فوق المائتين
درهمًا زكوة حتى تبلغ الاربعين ثم ليس فوقه زكوة حتى تبلغ الاربعين
ثانيًا وثالثًا وهكذا والمدار في هذين النصابين ربع العشر فلو اخرج
من كل اربعين واحدًا كفى في النصاب الاول من الفضة اعنى المائتين
درهما خمس دراهم لان عشر المائتين عشرون وربع العشرين خمسة و
في النصاب الثاني اعنى الاربعين يجب اخراج درهم لان عشر الاربعين اربعة
وربعها واحد والظاهر انه بحساب القران العجمي يجب النصاب الاول
اقل من مأة قران فلا يجب في القران زكوة الا ان يبلغ مقدار ثمانية
ثمانين واربع قرانات وهذا الحساب غاية الاحتياط والزكوة في هذا
المقدار قرانان ونصف والنصاب بعد ذلك في القران بحساب القران
ستة عشر قرانًا وستة عشر متناهيًا وزكوة هذا المقدار بحسب الاحتياط
ليس ازيد من نصف قران وهكذا يجب بالغًا ما بلغ بعد النصاب الاول
وسر هذا الحساب ليس الا تخمين قيمة النصاب الاول بحسب التنكير مأة وخمس
وثمانين لان الدرهم بحسب حسابه تقريبًا ليس الا معادل نصف المثقال الصيرفي
مع شئ زائد تقريبًا كل درهم يصير معادل ثلثة عشر حمصة وربع الحمصة
وحسبت هذا المقدار ووزنه كل مثقال بحساب الفضة المتعارفة بمقدار
التنكير ثم انه بعد اخراج الزكوة واخراج المؤنة وبعد اخراجهما يتعلق الخمس
بالباقي من كل خمس واحد ولا يخفى ان النصاب الاول في الفضة ذلك

المذكور واما فى الذهب فالنصاب الاول الكثر انصاب اوله عشرون دينارا شرعيا يكون بحسب وزن الصراف خمسة عشر مثاقيل شرعية و قد اشتهر ان المحبر وهو الذهب الصنمى منقال شرعى لم ينقص منه شئ وزكوته نصف المثقال الشرعى ثم بعد هذا النصاب فى الذهب يكون النصاب اربعة دنانير فوقها فكل اربعة دنانير بعد النصاب الاول يكون نصابا س معطى الخمس والزكوة والمظالم اذا ادى الى ارباب الاستحقاق منها بالتدبير كالقبض والاقباض باليد المعبر عنه بالفارسية دستگردان هل تبرء ذمته بهذا ام لا الحاصل دستگردان فى كل المعاملات والعبادات فى الصدقات الواجبة والمستحبة هل يوجب البراءة ام لا ج انه كان الذى ياخذ الصدقة مثلا متصفا بالفقر وكان سميا بحيث لو كان غنيا او كان عنده مال آخر لصرفه له اياه واطمان بذلك وكان الارجاع اليه لاجل عروض فقره لو كثرة ومنه من غير الزكوة والخمس ولم يكن عنده مال تفرغ ذمته ولم يكن هناك حيلة فحينئذ يوجب البراءة والافلا والله العالم س زكوة بچه چيز تعلق ميگيرد وبر كه واجب ميشود ج اما زكوة پس واجب است بر شخص بپنج شرط بلوغ وعقل وآزاد بودن ومالك نصاب بودن وتمكن بودن از تصرف دران مال وتعلق ميگيرد زكوة بنه چيز از جمادات طلا ونقره واز نباتات بجو وگندم وخرما ومويز واز حيوانات بشتر وگاو وگاوميش وگوسفند وبز وگاوميش داخل درگاو است چنانچه بز داخل درگوسفند است وخصوص طلا ونقره سه شرط ديگر وارد يكى آنكه مسكوك باشند بسكه كه بآن معامله شود ومثل شمش نباشد دوم آنكه يك سال بران بگذرد سوم آنكه طلا ونقره خالص باشد

بيقعده

وطلا دو نصاب دارد اول بیست دینار که هر دینار یک مثقال شرعی است
که هیجده نخود متوسط میباشد وزکوة این نصف دینار است از قرار چهل یک
دوم چهار دینار که بعد از بیست دینار باشد ومقدار زکوة این نصاب عشر دینار است
که ده یک مثقال شرعی میباشد تا هرچه بالا رود که کمتر از چهار دینار نباشد تا انکه
بچهل دینار برسد که درینوقت نیز زکوة تعلق میگیرد وزکوة ان نیز از چهل یک است
پس اخراج مؤنت از جنس زکوی بچند قسم است از اول سال تا باخر سال
هرچه باو خرج شده است از عمله وگاو والات وتخم وشخم واب یاری واجرت
نوکر واجرت خود ومتعلق خود شخص از اولاد وغیره که دران کار کرده است باید
اخراج بشود وهمچنان مخارج متعارفی سلطان وغیره وغیر متعارفی که بظلم گرفته اند
یا بعد از گندم شدن که اسم گندم براو صدق کند وایا اخراج مؤنت پس از
اعتبار نصاب است یا بعد ج مؤنت زرع از اول عام زراعت است تا
تمام تصفیه دانه بلکه پاره از چیزها مؤنت زرع حساب میشود که قبل از عام زراعت
باید مهیا شود بلی اگر زرع را باو هبه کرده باشند انوقت مؤنت زرع از زمان
هبه تا تمام تصفیه حساب میشود چنانچه اگر زرع را بخرد قبل از تعلق زکوة ان
وقت ثمن اشترا نیز از مؤنت حساب میشود اما اجرت عمل مالک واولاد
مالک پس اگر عمل مجرد حساب نگاه داشتن وحساب کردن وبدل اجرت عمل باشد
یا انکه خدمت زرع ومثل عمل سائر فلاحین باشد ولاکن قصد اجرت نباشد
ویا انکه باشد وشان انها اخذ اجرت نباشد درینوقت از مؤنت حساب نمیشود
الا مضائقه نیست واقوی اعتبار اخراج .. مؤنت است قبل از اعتبار
نصاب پس نصاب معتبر است بعد از اخراج انچه از مؤنت حساب شود هر چند
احوط این است که نصاب قبل از اخراج مؤنت اعتبار شود واخراج مؤنت نماید انچه

بماند زکوٰۃ او را بدہد ہر چند کمتر از نصاب باشد و وجوب زکوٰۃ چنانچہ بعد از
اخراج مؤنت است ہمچنین بعد از اخراج حصہ سلطانی میباشد کہ متعارف باشد
واما اگر زیادہ تر از متعارف بگیرد ظلماً آن زائد حساب نمیشود از حصہ سلطان مگر آنکہ
سلطان قہراً بگیرد کہ ضمان فقراء بر قاہر است نہ بر مالک زرع واللہ العالم
س وضع مخارج از مال زکوی چہ چیزہا باید بشود ج این مخارج مختلف میشود
باختلاف زکوے از غلات اربعہ و میزان در زراعت آن است کہ آنچہ از
مؤنت زرع حساب میشود وضع شود و تفصیل در سوال عربی میاید انشاء
اللہ تعالے س زید مبلغ سی و ہفت تومان وجہ مسکوک از نقرہ ذخیرہ
کردہ بمدت ہیجدہ سال بر سبیل علم واز ہیجدہ تا بیست و چہار بر سبیل شک
آیا در مدت معلومہ و مشکوکہ ہر یک باید کہ اخراج زکوٰۃ بکند یا نہ و بر فرض وجوب
از ہر یک ازین دو مدت چہ قدر باید اخراج نماید ج زکوٰۃ ہیجدہ سال معلوم
از سیصد و ہفتاد قران مزبور یکصد و بیست و نہ قران است و زکوٰۃ شش
سال مشکوک فیہ واجب نیست و اگر بخواہد احتیاط کند و بدہد باید کہ یکصد و
سی قران بدہد واللہ العالم س نصاب زکوٰۃ التمر کم هو واذا کان
مسافاته فی تمام السنة بالسیح او کل السنة بالدوالی ونصفها بالسیح
ونصفها بالدوالی او ربعها بالسیح وثلثة ارباعها بالدوالی او ثلثها
بالسیح وثلثها بالدوالی وکذا العکس ما قدر الاخراج وهل یکون اکل العمال
والضیف وتعمیر الحائط والتورد لاجل السقی والفلاح للخدمة والمستحفظ
للحفظ وللفلاح والاقلام وغیرها مما یتعلق بالنخیل والارض من المصارف
لخراج السلطان اولا وفی مسافات بعض الفواکه والاشجار مع النخل هل
یحسب من المصارف او علی یحسب علی الکل بحسب التوزیع واذا استاجر البستان

قبل الاحمرار والاصفرار یخرج فلوس الاجارة والمصارف ام لا وهل یحسب
الفواکه والسعف والکرب من وجه الاجارة ام لا بدّ ان یخرج وجه الاجارة
من الثمر وهل علی الصغیر زکوة ام لا وکذلک علی الشرکاء علی ملک الموقوف
عامّا او خاصّا یجب الزکوة ام لا واذا کان ثمرة البستان ممّا یکفی بمؤنة السنة
ایضا یجب علیه الزکوة ام لا وهل یجوز ان یعطی زاهدیا بدلا عن الخستاوی
وغیرها ام لا وهل یجوز دفع القیمة ام لا اذا کان فی البستان فاکهة و
الزرع ما تقدیر المصرف علی المیوة والزرع بینوا توجروا انشاء الله
ج النصاب بالمن التبریزی الذی هو عبارة عن ستمأة مثقال
بزیادة اربعین مثقالا هو مأتان وثمانیة وثمانون منّا الا خمسة و
اربعین مثقالا والقدر المخرج هو العشر فیما سقی بالسیح فی تمام السنة و
نصف العشر فیما سقی بالدوالی ومع اجتماعهما ومساواتهما فثلثة ارباع
العشر ومع اجتماعهما وعدم مساواتهما یقدم الاغلب زمانا والحاصل
ان ما سقی بآلة فالقدر المخرج نصف العشر وما سقی لا بآلة فالقدر المخرج
هو العشر وان سقی بهما مع تساویهما فیجمع بینهما بالعشر ونصف العشر وان
کان هناک اغلب زمانا فالمدار فی القدر المخرج علی الاغلب لا علی النادر
من حیث الزمان وما ذکر من تعمیر الحائط وسائر ما یحتاج الیه من
المؤنة کخراج السلطان الا ان یزید خراج السلطان عن المتعارف فالزائد
عن المعتاد خارج الا ان یاخذ ظلما وقهرا بحیث لا یمکن من منعه
سرّا واکل العیال والضیف والمترددین من البستان وغیر ذلک ممّا
جرت به السیرة وما صار من حقوق البستان والزرع محسوب من المؤن
وان کان الاحوط خرصهما عند تعلق الزکوة بحرص ادباب الخبرة وتعیین

المقدار والالتزام بمقدار الزكوة حتى يكون اكل الاكلين واكل
نفسه وعياله خاليا عن الشبهة وفى مسافاة الزكوى مع غيره يوزع
المؤنة والمصرف عليهما مالم يكن زرع غير الزكوى خارجا عن المتعارف
فلا يحتسب الزائد كما اذا كان المقصود بالذات غير الزكوى فلا يحسب
من مؤنة الزكوى وفى اشتراء الزرع وثمرة البستان يحتسب ثمنه
ما يغرمه بعد ذلك من المؤن ولو كان ما يحتاج اليه النخل مثلا مما
له مدخلية فى ثمرة السنين الآتية فالاحوط التوزيع على السنين و
ان كان الاقوى جواز اخذ الجميع من السنة الاولى واذا كان الفواكه
والسعف والكرب داخلا فى بيع التمر فلا بد ان يخرج ثمن المبايعة من الجميع
لا من خصوص التمر وان كان عقد بيع التمر عقدا على حدة فلا بد ان يخرج
فلوسه من خصوص التمر وليس على الصغير زكوة مطلقا فى غير النقدين
بل فيهما ايضا على الاقوى ويجب الزكوة على الشركاء اذا بلغ نصيب كل
منهم الى النصاب وليس على اصل الوقف عاما او خاصا زكوة واما
فى نماء الوقف الخاص ففيه الزكوة اذا بلغ النصاب وفى نماء الوقف
العام لا زكوة الا بعد القبض لنمائه وبلوغ النصاب ولا يشترط فى وجوب
الزكوة فى ثمرة البستان بعد بلوغ النصاب ان يكون زائدا من مؤنة
سنة فيجب الزكوة بعد بلوغ النصاب واستثناء مؤنة الثمرة وان
كانت قاصرة عن مؤنة السنة واعلم انه يجوز اخراج القيمة من
الزكوة بدلا عن الزكوة المتعلقة بالعين ويجوز اخراج الزاهدى
والردى عن الخستاوى والجيد واما اذا تعلق الزكوة بالجيد والردى
فالاحوط تقسيط الزكوة على الجيد والردى كما تعلق خطاب الزكوة بهما

معًا واحوط منه تخصیص اخراج الزکوة من الجید والاعلی لا الردی
والادنی الا ان الاقوی کفایة ما یصدق علیه انه تمر صحیح غیر معیب
س زکوة علیه بر فرض تعلقش بر ذمه میت ایا وصی میتواند اگر مستحق باشد خود
بردارد یانه ج اقوی جواز ان است واحوط ترک است بالمره واگر بخواهد
بگیرد بهتر ان است که رجوع بحاکم شرع نماید واخذ از و نماید س شخص زکوة
مال خودش را میتواند بمستحقین زکوة ندهد قران و ملک وکتب علمیه بخرد ووقف
عام نماید که از جمله فی سبیل الله است یانه وبر فرض جواز میتواند تولیت انرا
بخودش واگذارد و بعد باولادش وخود ایشان منتفع شوند و بدیگران ندهند
یانه وبر فرض جواز آیا بری الذمه میشود یانه وعلی فرض الجواز و عدمه فی
کل او فی البعض آیا حال زکوة فطره مثل حال زکوة مال است یانه وعلی
فرض عدم الجواز فی الکل و عدم برائة الذمة هرگاه چنین عملی واقع شود
ایا وقف صحیح است یانه ج بلی جائز است بجهت انکه بسط باصناف لازم
نیست علی الاقوی وظاهر صحت وقف عام ووقف خاص هردو میباشد
بشرط انکه طبقه اولی وقف خاص فقیر باشند بل مطلقا علی الاقوی ودر
وقف عام جعل تولیت برای خود واولاد خود نیز مانع نیست ولکن باین نحو که
اولادش منتفع شوند و بدیگران ندهند ممنوع است وزکوة فطره نیز مثل زکوة
مالیه است که اختصاص بفقراء ومساکین ندارد علی الاقوی ولکن چون در
خصوص زکوة فطره نقل خلاف از بعض قدما شده بلکه بعض از متاخرین متاخرین
مثل نراقی اعلی الله مقامه مائل بلکه قائل باختصاص زکوة فطره بفقراء
ومساکین شده بهتر ان است که در زکوة فطره این کار نشود واگر بشود ضرر
ندارد ووقفش صحیح است وبر فرض عدم جواز اگر نفس وقف را خریده بعین زکوة

بجهت اینکه وقف کند واین جائز بوده پس وقفش صحیح نیست واگر بذمه خریده ووقف
کرده واحتساب از زکوة نموده وقفش صحیح است علی احتمال واحتساب زکوة باطل
میباشد فتامل فی فرض عدم الجواز فان فی الوقف وصحته اشکالا مطلقا
س احتساب زکوة با مدیون مستحق جائز است اگر دین قبل از وجوب زکوة باشد
یا نه ج بلے جائز است س هرگاه زید مدیون عمرو باشد عمرو میتواند
بعد از وفات مدیون یا در حال حیاتش بدون طلب حق وجه دین مذکور را برای
زکوة احتساب دارد یا نه ج احتساب زکوة در حال حیوة بی اشکال است
واما بعد از وفات هرچند سید در ریاض وغیره هم جائز دانسته اند لکن بهتر آنست
که بوارث فقیر آن زکوة بدهند ووارث زید را بعد از قبول زکوة بری الذمه از
دین نماید س شخص میتواند از وجه زکوة گرفته صرف مصارف زیارت ائمه
علیهم السلام نماید یا نه ج بلے زیارت هردو وصرف زیارات وطاعات الهی
میباشد س کمتر از نصاب نقدین جائز است بیک فقیر دادن از بابت زکوة
مال یا نه ج جائز است ولکن احوط ترک است خصوص اگر انقص از واجب
نصاب ثانی زکوة نقدین باشد واین سوال وجواب تفصیلی دارد وبعد از این
مذکور خواهد شد س زکوة بشخصی که محتاج محض نباشد بلکه آنچه حاصل میکند کافی
بقوت او نمیشود دادن جائز است یا نه ج بلے جائز است والله العالم
س زکوة گیرنده باید بداند که زکوة است تا قبول نماید یا خیر ج لازم نیست
دانستن آخذ بلے دهنده زکوة باید قاصد باشد در هنگام دفع س زکوة دهنده هرگاه
قاصد نباشد گیرنده خود را مستحق بداند میتواند مظالم وزکوة را بگیرد یا نه ج مراد
از سوال درست معلوم نشد اگر مراد آن که شخص مزکی ممتنع از دادن زکوة نیست
ولکن قاصد نیست دادن باین فقیر بخصوص را پس در این وقت فقیر نمیتواند از مال او

بگیرد و زکوة حساب نماید مقاصّةً واگر مراد ان است که مزکی ممتنع است بالمره
از دادن زکوة بازهم فقیر ما میتواند از مال او بردارد و بے گرفتن از ممتنع وظیفه
حاکم مبسوط الید میباشد واگر مقصود دانست که دهنده بقصد هدیّه و پیشکش میدهد
وگیرنده میخواهد زکوة حساب نماید درین قسم هم نیز زکوة محسوب نمیشود زیراکه
دهنده باید قصد نماید تا برارت ذمهٔ او حاصل شود **س** شخص قبل ازین
زید را غنی میدانست حالا نمیداند که غنی است یا فقیر و حال زید ادعای فقر
مینماید قول او مسموع است و استصحاب غنی را در مقابل قول مسلم مدعی فقر اعتبار
نکند و باو زکوة بدهد والله العالم **س** شخص آخذ زکوة میتواند در نفقه و
کسوت عیال خود وسعت دهد یا امساک لازم است **ج** امساک لازم نیست
س مقدار دادن زکوة در اصناف سبعه را بیان نمایند که چه قدر باید داد
همچنین در زکوة فطره بیان نمایند که یک کس را اکثر از یک صاع جائز است
بدهند یا نه **ج** امّا در صنف فقراء و مساکین پس مختار آن است که حد معینی
ندارد نه در جانب زیاده و نه در جانب نقیصه اما اینکه سائر شرائط مختل نشود پس
هر قدر در جانب نقیصه بدهد کافی است بشرطے که قیمتے داشته باشد نه آنکه از غایت
نقص از قیمت بیفتد و در جانب زیاده اگر دفعةً باشد هرچند غنی شود و اگر
بتدریج باشد حدش آن است که بحد غنی نرسد بجهت آنکه فقر شرط است و زیاده
بر خرچ سالیانه نباید داد و لکن مستحب است در جانب کمی که هر فقیر را از قدر
نصاب زکوة کمتر ندهند پس از نقره پنج درهم کمتر ندهند و از طلا کمتر از نیم دینار
و از گوسفند از یک گوسفند کمتر و در گندم و جو و مویز از بیست و نه من کمتر ندهند
و در صنف عامل صدقات بقدر اجرة عمل و در صنف ابن السبیل بقدریکه بوطن
برسد یا آنکه به بلد دیگر برسد و هکذا و قرضداران بقدر قرض و بندگان بقدریکه

آزاد شوند و در صنف مؤلفه بقدرے که تالیف قلب ایشان حاصل شود
و در زکوة فطره از یک صاع کمتر ندهند و اگر فقرا زیاد باشند و مقدار زکوة
کم باشد این اشتراط یا استحباب ان ساقط است والله العالم س آیا زکوة در
خصوص نصیب فقرا و مساکین حدّے دارد یا نه وهمچنین حدی در زکوة فطره
نسبت بفقیر دادن مقرر است یا خیر ج احوط در خصوص زکوة فطره انست
که حدے دارد و حد آن اینست که از یک صاع کمتر ندهد بیک فقیر واما در سائر
زکوة هر چند احوط در آنها ان است که از اقل نصاب درهم و دینار و گندم
و جو کمتر ندهند ولکن اقوی عدم اشتراط است خصوص با کثرت فقرا
و قلت زکوة والله العالم س در دادن زکوة به مستحقین چه زکوة مال باشد
چه زکوة فطره عدالت هم شرط است یا مستحقین صالح و ابرار را باید داد
اگرچه عادل نباشند و جائے که مستحقین عادل یا غیر عادل هم نرسند و
نزد مجتهد فرستادن متعذر باشد چه نماید ج عدالت شرط نیست ولکن
بفاسقے ندهند که زکوة را معین فسق خود قرار دهد مثل اینکه بواسطه گرفتن
زکوة جرے شود در معصیت یا اینکه شراب بخورد و قمار بزند یا پیشکش بدهد
بظلام و کلا خدا تا حاکم شود والله العالم س آیا نقل زکوة از بلد ببلد دیگر
با وجود بودن فقرا در بلد جائز است یا نه و بر فرض جواز اگر نقل کند و در
بین راه تلف شود آیا ضامن است یا نه ج بسم الله وله الحمد اقوی
جواز نقل است با وجود بودن فقرا در بلد خود یا بلد مال هر چند افضل صرف
همه مال زکوة در بلد مال میباشد چنانچه افضل در خصوص زکوة فطره اداء
در بلدی است که تعلق وجوب زکوة فطره باو در ان بلد شد هر چند بلد استیطان
او نباشد و با وجود مستحق در بلد ضامن نیز میباشد بلکه گناه را نیز بعضے قائل شده اند

هرچند ضعیف بیاشد و اگر نقل کند مقدار حق زکوة را بی نیت زکوة یا
انکه بوکیل مستحق زکوة دران بلد بدهد و بعد نقل شود متبرا است و اشکالش
کمتر است و زکوة فطره بعد از عزل و تعیین نیز حکمش هم همین است که مذکور
شد س شخص در ملک کفر بوده و زکوة فطره ماه مبارک رمضان را
نتوانست بدهد بواسطه انکه در ملک کفر مستحق ان نبوده از مسلمانان که بدهد و
زکوة فطره چند سال بر ذمه دارد و بعد مراجعت بملک اسلام میماند چه
قسم باید بدهد و اگر هم شخص مذکور بخواهد از ملک کفر حواله بملک اسلام نماید که از جانب
او فطره بدهند بعنوان داد یا نه ج شخصی که نمیتواند زکوة فطره را از غروب
شب عید تا نماز عید بمستحق برساند بجهت نبودن فقیر یا عذر دیگر از مال خود
فطره را جدا نماید و هر وقت که متمکن شود بمستحق برساند و الا برائت مجتهد
نماید که او بمستحق برساند و جمعی از علماء ما قائل شده اند که اگر شخص زکوة
فطره را قبل از نماز یا زوال روز عید نداد دیگر بعد از ان ساقط است
و لکن شما احتیاط نفرمائید بقصد و اتفع برائت نمائید که اگر مشغول الذمه زکوة
باشید زکوة حساب شود و الا صدقه س سادات فاطمیه فطره سادات
هاشمیه را میتوانند گرفت یا نه و همچنین در عکس چه حکم دارد ج بلی سادات
فاطمیه فطره سادات هاشمیه را میتوانند گرفت و در عکس هم همچنین است
والله العالم س عیال سید که غیر سید بیاشند و داخل سید هستند در فطره
یا نه یا نسبتی که سید میتواند که زکوة فطره از او بگیرد و در عکس این چه حکم دارد
ج در گرفتن زکوة فطره اعتبار بمخرج زکوة بیاشد نه مخرج عنه پس اگر
عیال سید غیر سید باشند و خود سید از طرف عیال خود فطره میدهد سید بعنوان
گرفت و همچنین در عکس هرگاه کسی که فطره از طرف عیال خود میدهد و خود سید

نیست مگر عیالش سیده باشند سید میتواند بگیرد **س** زکوة فطره اجیر یعنی نوکر پیشخدمت که مواجب میگیرد اعم از آنکه شام و نهار خانه آقا میخورد یا خانه خود هم بر آقا واجب است یا نه **ج** فطره عیال واجب است ها هنگامیکه نوکر از اجرت خود بخورد عیال نیست و زکوة او با خود اوست و بر آقا لازم نیست **س** کسی مثلا چند سر عیال دارد یکی از آنها صغیر است و میخواهد یک سهم زکوة فطره را دست بدست گردانیده استحبابا و احتیاطا بدیگری از طرف صغیر چگونه باید داد **ج** آخر همه بصغیر بدهد و ولی صغیر از طرف صغیر بمستحق بدهد و اگر ولی نباشد بحاکم شرع بدهد یا باذن حاکم شرع بمستحق بدهد والعالم

باب الحج

س معنی استطاعت مکه معظمه را بیان فرمایند مثلا شخصی از انعام و اغنام و اراضی و نخیل دارد که قیمت تمام آن یکصد تومان بوده و از نماء آنها اخراجات سنه خودش و عیال واجب النفقه اش میشود بلا زیاد و نقص یا فی الجمله کمتر و اخراجات مکه آنشخص از ذهاب و ایاب چهل تومان مثلا میباشد چنین شخص مستطیع است یا نه **ج** در فرض مرقوم مستطیع نیست بجهت آنکه شرط استطاعت علی الاقوی این است که استطاعت رفتن و آمدن را داشته باشد و اینکه بعد معاشش برابر او باقی بماند که فقیر نشود بنحوی که مؤنت سالیانه را بعسر و حرج تحصیل نماید و در فرض مرقوم شرط ثانی مفقود میباشد **س** شخص در هندوستان وطن اوست و اهل بلاد بعضی برای زیارت یا در بلاد دیگر برای تجارت و میخواهد برای خود حج بکند پس ضرور است که در هند در بلدیکه وطن اوست آمده روانه بشود برای حج یا نه **ج** از هر جا که برود مجزی خواهد بود و این خلاف زمان و جهیه است نه در حیات و الله العالم **س** زید النقد پول دارد که نفقه اهل و عیال

خود داده بحج برود و از برای خود حج بکند ولکن مدیون مهر زوجه خود یا دیگری هست و بلا اداء دین بدون
اطلاع و اجازت زوجه خود یا دیگر بحج رفت در اینصورت حجش صحیح است یا نه ج حج مرقوم صحیح است ولکن حجة الاسلام
بودنش موقوف است که قدرت بر نفقه اهل و عیال در رسال استطاعت داشته باشد و نیز قدرت
داشته باشد که بحج برود و برگردد و بعد ادای دین از مهر زوجه و جه از غیر آن نیز حد انماید در اینوقت مستطیع
میباشد اگر بعد از معاودت مدد معاش از برای آن کفی و باقی ماند خصوص ادای دین شرط نیست از برای
وجوب حج بلکه استطاعتی که شرط وجوب حج میباشد باید ملاحظه بشود و بعد از آن مقداریکه ادای
دین بشود خصوص ادا شرط وجوب حج نمیباشد هر چند در ترک ادای آن با وجود مطالبه و رفتن
بحج عاصی میشود س زوجه زید بعد از آنکه با شوهر بمکه معظمه جهت حجة الاسلام مهر معاف
کرد در اینصورت حجة الاسلام صحیح خواهد شد یا نه ج اگر قبل مستطیع بود و بمعاف حاصل شدن مهر
مستطیع میشود پس اگر قبل از وصول بحد میقات که عبور میکند بمعاف حاصل شد حج اسلام
خواهد بود والا فلا و اگر بمعاف شدن هم مستطیع نبوده معاف نمود گورنمنت ندارد س اگر کسی از حکومت برخود
قرار داده باشند که تنخواه [illegible] هم آبروی خود مضایقه نکند میتواند بحج برود و از تنخواه خود و اگر
بابر و بخواهد برود تنخواه او [illegible] فا نکند که نوکر همراه بردارد آیا مستطیع هست یا نه ج
ملاحظه این در مسقط استطاعت نیست و مدار در استطاعت بقوت و قدرت
است و ملاحظه شرف و آبرو در میان نیست خصوص در وجوب حج بسبب بذل
که منصوص است وجوب حج بذل هر چند بسواری خر دم بریده باشد و بسبب
استطاعت نیز مادامیکه منافی آبرو و بطوری نباشد که منشاء ضیق و عسر و
حرج باشد بر مکلف چنانچه نظائر این در سؤال الاشه بعد میباید بملاحظه حد وسط
والله العالم س کسیکه مستطیع شده باشد آیا میتواند مال خود را با ولاد خود
هبه نماید بجهتی که از استطاعت بیفتد یا نه ج بعد از استطاعت حج از ذمه
اش ساقط نمیشود هر چند اموالش را مصالحه کند و مصالحه صحیح است و جواز

چنین صلحی خالی از قوت نیست ولکن فایده ندارد برای او و منشای
سقوط او نمیشود **س** چه میفرمایید درین مسئله که زید مثلا ملک و املاک هیچ
ندارد و معیشت او محض بر نوکری و کاسبی و مزدوری است و زید مبلغ دویست
تومان مثلا در خانه گذاشته برای زیارت بکربلا آمد که بعد از مراجعت بوطن
تا نوکری و کاسبی و مزدوری بهم رسد صرف معیشت خود نماید و همین زید
مثلا صد تومان را مشغول ذمه مردم هم هست که الآن دیان و طلبکاران
در وطن بعضی هستند و بعضی نیستند و تیر صد تومان زید هم از مردم طلب دارد
که هنوز وصول نیست درینصورت آیا زید واجب الحج است که از کربلا پول
از خانه طلبیده یا از مردم قرض گرفته روانه حج شود یا نه و اوضاع زید این
است که یک نفر نوکر خدمتگار پیش او میباشد با این اوضاع اگر برود و مکه و
بوطن برگردد زیاده از صد تومان صرف میشود و برای معیشت تا نوکری
و مزدوری بهم رسد کم باقی میماند درینصورت در باب استطاعت چه حکم دارد
ج بسم الله و له الحمد ظاهر این است که استطاعت حاصل نیست از جهت
فقدان دار لائق بحال لا عیناً و لا قیمةً علاوه انکه رجوع الی کفایت شرط
استطاعت است بلی اگر بازوی او کافی باشد در مدد معاش اینوقت شرط نیست
والله العالم **س** زید وقتی واجب الحج شد و نرفت از برای حج خود بلا عذر
شرعی بلکه از کسی حج نیابتی را گرفت یا اینکه وقتی که مفلس شد و استطاعت
باقی نماند حج نیابتی را گرفت و نیابةً حج کرد این حج نیابت او صحیح است یا نه
و در صورت صحیح نبودن زید بالنسبت بحج خود مشغول ذمه است یا بالنسبت
بغیر هم مشغول الذمه و اگر بالنسبت بغیر هم مشغول الذمه است چاره چیست
که از شغل ذمه خود و غیر هر دو بری شود و حالا زید که استطاعت ندارد اگر

بهر طوری که باشد برای حج خود برود و حج خود بکند از ذمه خود و ذمه غیر
هر دو بری میشود یا نه و زید که حالا حج خود بکند بچه نیت بکند به نیت ادا
یا قضا یا قربت بیان فرمایند **ج** کسیکه مشغول الذمه بحج واجب شد نمیتواند
که اجیر دیگری شود و هر جا امکن تا خوف تلف نفس برای او نباشد باید بهر طور
که هست بمکه برود و هر چند بگدائی باشد و حج غیر صحیح نسبت و برای خودش نیز
محسوب نشده پول غیر را باید رد کند یا اذن بگیرد که بعد از فراغ ذمه از حج
خود حج برای منوب عنه نماید والله العالم **س** زید وقتی واجب الحج
شد و حج نکرد و حال استطاعت ندارد که حج خود بکند در اینصورت جائز است
که زید نیابت حج دیگری را بگیرد یا نه **ج** واجب است که حج کند هر چند
بگدائی کردن و به پیاده رفتن باشد مگر آنکه خوف تلف نفس باشد و نمیتواند
که اجیر شود **س** ما قولکم مد ظلکم العالی فی هذه المسئلة که زید
مثلا از پیشه اش کشت کاری است که سالی یک مرتبه هر گاه کشت بکند
پولی بدستش میرسد که از آن تمام سال معیشت میکند و غیر ازین ظاهرا دیگر
محاصل ندارد مگر بندرت و اتفاق وقتی زید آنقدر پول بدستش رسید که اگر
میخواست بحج میرفت و بر میگشت بهمان اوضاعیکه داشت و چیزی از پول
برای خرج خود بعد از معاودت هم تا ایام کشت برسد در خانه نگاه میداشت
و هیچ مانعی شرعی برای حج نبوده بجز آنکه زید چیزی از حق الناس
از قسم دین و رد مظالم در ذمه داشت و آنرا ادا نکرد و نه از مال خود جدا نمود
بواسطه آنکه اگر ادا میکرد یا جدا مینمود برای خرج بعد از معاودت تا ایام
حصول زرع باقی نمی ماند لهذا زید بحج نرفت بلکه قصد زیارت کربلا را کرد
بلکه بوقت رفتن بزیارت از کسی حج نیابتی گرفت و نیابةً حج کرد آیا زید خود واجب الحج

بوده یا نه واین حج نیابتی او صحیح است یا خیر **ج** بسم اللہ ولہ الحمد خود مستطیع نبوده وحج نیابتی از غیر صحیح است واللہ العالم **س** مستثنیات در استطاعت قدر لایق است یا قدر ضرورت **ج** نہ قدر لایق است ونہ قدر ضرورت بلکہ بقدر قوت وطاقت است نہ بشرف وعنوان پس باید بعسر وحرج نکشد ودر استطاعت ببذل تصریح شد کہ واجب است رفتن بحج ولو علی حمار ابتر پس در این ملاحظہ شان ہیچ نمیشود واللہ العالم **س** چہ میفرمایند درین مسئلہ کہ اہل ہند بجہت رفتن مکہ ومدینہ وکربلا راہ خشکی ہم دارند مگر بسیار دور ودراز میباشد کہ زحمت ومشقت وعسر وحرج وزیادتی خرج وخوف تلف نفس ومال وعزت وآبرو دارد ودران راہ برائے شیعہ تقیہ ہم ہست واہل ہند چونکہ عادت تقیہ کمتر دارند وقتی از اوقات اگر تقیہ ہم خورد مظنہ ضرر از جان ومال وعزت وآبروئے قوی است لہذا اہل ہند برائے حج وزیارت خواہ اصالۃ باشد خواہ نیابۃ از دریا میروند ودریا دو مرکب دارد یکی مرکب بادی یکی آتشی ومرکب بادی اگرچہ طہارت دران حاصل وممکن است مگر بسیار دیر میرسد وخیلی عسر وحرج برائے راکب دارد ازین جہت اہل ہند اکثر بمرکب آتشی برائے حج وزیارت میروند ولکن در مرکب آتشی غالبا طہارت ہیچ وجہ ممکن وحاصل نیست بلکہ میتوانم بگویم کہ آدمی ہر وقت از سر تا پا نجس میباشد مگر نجاست عینیہ نیست واز برائے وضو وغسل طہارت اعضا ہم ممکن نیست درینصورت آیا برائے نماز با اعضائے نجس وضو وغسل میکنند یا تیمم میکنند وحال آنکہ اعضائے تیمم ہم نجس است وطہارت ناممکن ویا درینصورت حکم فاقد الطہورین است کہ نماز از و ساقط است ویا بلا طہارت نماز میکنند ولعبد اعادہ یا قضا ہم میکنند یا نہ ونماز در صورت مذکورہ چہ اداؤ چہ اعادہ

وقضا قصر است یا تمام ونیز درین صورت اگر مستطیع و واجب الحج است وبرود
بحج ویا نائب باشد که بنیابت بحج وزیارت برود مجزی وبراءت ذمگی هست
یا معصیت است وحرام وغیر مجزی وعدم براءت ذمگی جواب تفصیلا قلمی
فرمایند ج اما نماز درین سفر ساقط است وقضا لازم است وقضا تمام
است نه قصر چون سفر معصیت است مگر آنکه از اول امر ندانسته که کشتی طهارت
دراو ممکن نیست ونتوانست که از کشتی بجای دیگر رود ودران صورت قضا قصر
است واستطاعت بطریق خشکه وطریق دودی دریا حاصل نیست بلکه به بادی
حاصلست بلی اگر بادی هم مشقت محض نشود که لازم سفر است خصوص دریا
بلکه عسر وحرجی باشد که لا یتحمل عادةً درین وقت استطاعت بالمرة حاصل
نیست لکن اگر مستطیع درسابق بوده وبسوء اختیار اختیار این سفر معصیت
نموده نمازش تمام است لاکن حجش صحیح است ونائب در حکم منوب عنه میباشد
در قضا قصر وتمام وکفایت حج اگر در خصوص آن راه حرام اجاره واقع نشده باشد
والله العالم س شخصی از شدت صفرا وسوء مزاج نمیتواند که در کشتی بادی بخاری
که طهارت دران عسیر است سفر نماید بجهت آنکه بحدی بی احوال میشود
که نماز او فوت میشود ودر کشتی آتشی بفرض ابتلای نجاست که دران است
بحدیکه با نجاست بدن باید نماز کند احوالش باین حد نمیرسد که نماز از او
فوت شود سفر در کشتی آتشی برای همچو شخصی چه حکم دارد وآیا استطاعت
حج بهمچو سفری حاصلست یا نه ونائب اگر بهمچو سفر بحج رود از عهده
نیابت برمیاید یا نه ج استطاعت بسفر کشتی چه بادی چه آتشی در
فرض مرقوم نیست اگر استطاعت راه دیگر داشت باید از آن راه
برود والا فلا واگر نیابت جائز است انوقت نائب اگر سفر نیز بدریا

جائز است چنانچہ سفر او برود والا فلا بلکہ اگر معصیت کند و برود ضرر ندارد اگر
محل اجارہ و نیابت نفس اعمال باشد چنانچہ اگر منوب عنہ نیز بعد از استقرار
حج ہمراہ دیگر معصیتہ از راہ دریا برود ضرر بحجش ندارد ہر چند سفرش
معصیت است و نمازش تمام است س ہل یجوز لزید ان یرکب بسفینۃ
الکافر المشرک فی البحر و ذہب الی الحج بیت اللہ الحرام و اکل و
شرب من الکافر بان یوجر عنہ بمبلغ معلوم ولا شک ان مائہ
وطعامہ نجس بملاقات رطوبتہ فیہما ولا یقدر لزید فی
اوقات الفرائض ان یطہر ثیابہ و بدنہ عن النجاسۃ ولا یمکن
التطہیر من جمیع الجہات لیصلی فرائضہ و قد استطاع بالسفینۃ
اربعمائۃ منوات و اما اذا رکب دابۃ و ذہب فی الارض فقد
استطاع خمسمائۃ بخاتی ولم یقدر لہ بذلک الا استطاعۃ بحیث
یحج برکوب الدابۃ لقلۃ الزاد والراحلۃ ہل یجوز ان یحج بالسفینۃ
او بالدابۃ اذا استطاع فتحقیق المسئلۃ بینا ج انکان علی
طریق البحر والسفینۃ قادر علی تحصیل الطہارۃ الشرعیۃ باشتراء
ما حل کالجلد و نحوہ لیسع الکر من الماء و ازید و یکون لہ
لباس طاہر و لباسان لباس الصلوۃ و لباس النجاس فی الملبس
ففی ہذہ الصورۃ بہذہ الشرائط یجب الحج و تاخیرہ کبیرۃ موبقۃ
و اذا مات مع ہذا التمکن وجب اخراج حجۃ میقاتیۃ من ترکتہ
یکون کالدین مقدمًا علی الارث والا فلا استطاعۃ لہ بل یکون
ہذا السفر حرامًا وسفر معصیۃ یجب علیہ الصیام و الاتمام
فی الصلوۃ نعم لو کان مستطیعًا فی سفر لم اختار لسوء اختیارہ

سفر البحر مع علمه بانه سفر المعصية من ترك الصلوة واكل
النجس وحينئذ فالاقوى انه وان كان عاصيا وآثما لكنه يصح
حجه ويبرء ذمته انشاء الله تعالى **س** آدم زنده مستطیع که از کبر
سنی وضعف قابل رفتن تا مکه نباشد فرزندش به نیابت او حج بکند جائز است یا نه
ج بسم الله وله الحمد با یأس از خوب شدن نائب گرفتن ضرر ندارد و فرزند بیش
اگر بتواند که اعمال حج را بجا بیاورد بهتر است والله العالم **س** اگر کسی مستطیع
باشد و عمرش زیاد باشد و بنیه او ضعیف باشد در حیات خود میتواند نائب بگیرد
و بمکه معظمه بفرستد یا نه **ج** بلی اگر پیرمرد و ناتوان باشد جائز است که نائب بگیرد
خصوص اگر مایوس از قوت باشد بلکه بعضی تصریح کرده اند که اگر اتفاقاً بعد از نائب
گرفتن بنیه اش قوی شد و قادر بر رفتن مکه شد واجب نیست که برود و همان حج
به نیابت کفایت میکند و این قول حق است هر چند احوط قول بلزوم حج میباشد
که استطاعت دو سبب دارد یکی استطاعت مالی و دیگری بدنی و آنچه بجا
آورد عوض استطاعت مالی بوده و بدنی باقی میباشد و ان ضعیف است **س**
چه میفرمایند در این مسئله که نائب حج اگر از میقات احرام عمره تمتع بسته داخل مکه معظمه
شود و بدون بجا آوردن افعال عمره بمیرد آیا نائب و منوب عنه هر دو بری الذمه
میشوند یا نه و اگر با نائب مذکور با حج شرط زیارت مدینه هم کرده شده است در صورت
مذکوره نائب و منوب عنه از زیارت مدینه هم بری الذمه میشوند یا نه و همچنین نائب
زیارت ائمه معصومین علیهم السلام در سرزمین مدفن امام رسیده پیش از بجا آوردن
زیارت بمیرد آیا نائب و منوب عنه بری الذمه میشوند یا نه و همچنین کسیکه برای خود
بحج و زیارت میرود و بعد از بستن احرام عمره تمتع در مکه معظمه رسیده پیش از
بجا آوردن اعمال عمره یا بعد از بجا آوردن بعض اعمال عمره یا حج بمیرد و حج تا تمام نشده

ایا از برائے خود از حج و زیارت مدینه بری الذمه میشود یا نه خیر و همچنین اگر از برائے
خود به زیارت ائمه معصومین میرود و در سرزمین مدفن ائمه رسید قبل از بجا آوردن
زیارت بمیرد از زیارت خود بری الذمه میشود یا نه ج بسم الله و له الحمد بلی بموت
بعد از احرام و دخول حرم موجب برائت نائب و منوب عنه هر دو میباشد و همچنین
اگر از خود حج نماید ولکن چون حکم مخصوص بحج است تعدی از آن به زیارت مدینه
نباید نمود و در نائب باشتراط زیارت مدینه نقص اجرت باید بشود و در سائر زیارات
ائمه صلوات الله علیهم نیز این حکم جاری است باید اعاده بشود اگر زیارت
ائمه واجب بوده والله العالم س کسے که اجیر شود برائے حج و زیارت مدینه آیا
میشود که هم از دیگرے نیابت زیارت مدینه بگیرد و بعد از بجا آوردن زیارت
اولی زیارت دیگر را بجا آورد همچنین در زیارت کربلا و سائر زیارات اجیر میتواند که
دو زیارت یا منعقد و زیارت نیابتے بگیرد ج اجیر حج نمیتواند که در آن سال اجیر
حج دیگرے شود اما در زیارت مدینه و سائر زیارات ائمه با عدم منافات تعدد
جائز است س اگر کسے اجیر شود برائے حج تمتع مطلقا یعنی مستاجر بگوید به او
و برائے فلان کس حج تمتع بکن و ذکر زیارت مدینه بمیان نیاید پس اگر اجیر
همین تنها حج تمتع بکند و زیارت مدینه منوره ننماید بری الذمه میشود یا نه ج
اگر متعارف دخول زیارت مدینه در ضمن حج باشد باید زیارت مدینه نیز نماید
به نیابت و اگر نکرد در اینصورت بقدر اجرت مثل زیارت مدینه نقص اجرت
زیارت مدینه میشود و اگر متعارف دخول زیارت مدینه نباشد آنوقت نقص اجرت
زیارت مدینه نیست و حج صحیح است در هر دو صورت ولکن اولی همراه این است که زیارت
مدینه دخلے باستیجار حج نداشته باشد س کسے که برائے حج و زیارت مدینه منوره
اجیر شود برائے زیارت حمزه و مسجد قبا و مسجد قبلتین و غیره نیز و بری الذمه میشود یا نه

ج حکم این مثل سوال سابق بیباشد که اگر متعارف است برود و اگر نرفت
نقص اجرت المثل این اعمال فائتہ میشود و در ہر دو صورت نقص در زیارت
مدینہ نیست و بری الذمہ ہست وظاہر خروج زیارت حمزہ بلکہ ائمہ بقیع در استیجار
زیارت مدینہ است مگر اینکہ قرینہ بر دخول باشد س کسے کہ در ذمہ خودش نماز و
روزہ و حج قضا باشد آیا میشود کہ اجیر شود از برائے حج و نماز و روزہ دیگری یا
ج نماز و روزہ نمیتواند بگیرد اگر مضیق الوقت نباشد و ہمچنین حج اگر حجۃ
الاسلام یا مقید بسنہ خاصہ نباشد و اگر حجۃ الاسلام باشد یا در خصوص یک سال
باشد کہ در حج بجا آورد باطلست س چہ میفرمایند درین مسئلہ اگر دو حج بلدی
نیابتی از بابت دو کس از یک بلد خواہ دو بلد در یک سال بگیرد باین شرط
کہ فلان حج را امسال بجا خواہم آورد و بعد تمام سال یک یا مدینہ خواہم ماند و
سال دیگر حج دیگر را بجا خواہم آورد و باراد ہر دو حج در یک سال از بلد بابت
روانہ شود جائز است یا نہ ج بسم اللہ ولہ الحمد این استیجار بانہ نیت مرقوم
صحیح است ولکن اگر رفتن داخل در اجارہ نباشد بی اشکال است و اگر حج بلدی
باشد درین استیجار این نحو از بلدے کہ تا فلان مکان با این فاصلہ از ثانی
نیز محسوب شود یا انکہ ان بلد مقام کہ میماند تا انکہ سال دیگر از آنجا بہ رود و اگر
محل انصراف اطلاق حج بلدی شود از ہر دو مجزی است والا بقصد حج سال
اول کہ طے مسافت شود مجزی است برائے اولے و اگر تداخل نمودہ حج بلدی
از ہر دو محل اشکال است س در نیابت حج بلدے ضرورت کہ نائب از بلد
منوب عنہ از برائے حج روانہ شود یا از ہر بلدے کہ خواہد روانہ شود نمیتواند مثلا
بلد نائب و اجیر تا بلد منوب عنہ دہ روزہ یا بیست روزہ فاصلہ دارد آیا ضرورت
کہ نائب و اجیر در بلد منوب عنہ آمدہ روانہ شود یا نہ و اگر نائب در اینجا ہم رفتہ از

بلد خود روانه مکه شد ایا این حج بلدے شده یا میقاتی ج حج بلدی مقابل
حج میقاتے نباشد و میزان حج بلدے مختلف میشود بقرار مستاجر و بظهور وصیت و
بظهور اوله حج برائے کسے که اگر خود میبود از کجا بلدے میکرد و هر بلد میزان نمیشود
پس نمیتواند از هر بلدے که خواهد برود بلکه اقتصار کند بخصوص آن بلد که موصی
یا مستاجر قرار دهد و بلد استطاعت یا بلد موت غالبًا میزان است والله العالم
س زید وفات کرده و حجة الاسلام در ذمه اش هست حج میقاتی کفایت
میکند یا محتاج بحج بلدے است ج اقوی کفایت حج میقاتی و احوط حج
بلدے است لاکن زاید بر میقاتے باید از ورثه استرضا حاصل شود یا از ثلث
اگر وصیت نماید والله العالم س زن میتواند بحج استیجاری برود یا نه ج
بلے میتواند س نیابت حج و همچنین صوم و صلوة شیعه مومن را بشخصے که از کلماتش
توهم تصوف و شیخے بودن میشود میتواند داد یا نه ج اگر عدالت را شرط بدانیم
ورا اجیر در عبادات چون وثوق و اعتماد مستاجر ازین شخص منتفے است اجیر
نکنند او را از برائے حج و صوم و صلوة و اگر شرط نباشد بلکه وثوق و اطمینان
بوقوع فعل بر وجه صحیح را کافی بدانیم کما هو الحق باوجود این اطمینان ضرر ندارد
والله العالم و جواب دیگر ازین سوال که دفعه دیگر نوشته ایم این است که شرط نائب
این است که اطمینان بدیانت و وثاقت او باشد و بعضے عدالت را شرط
میدانند اگر مرد صوفی و شیخے متدین و مرد خدا و با تقلید یا اجتهاد باشد
چه ضرر دارد و اگر نباشد جائز نیست هرچند شیخے و صوفی نباشد والله العالم
س شخص در ظاهر مومن و اعتقاد خود را صحیح و حق بیان میکرد و لکن در
بعض کلمات و اقوال مشتبه بصوفی و شیخے بود نیابت حج و نماز و روزه او را
گرفتن جائز است یا نه ج جائز است بلکه راجح است که مومن را بری الذمه

نیابت ص مسئلہ اجیر شدن از برای حج ونماز وروزہ شخص صوفی وشیخی راچند بار دستخط فرمودند که اجیر شدن جائز است بلکه راجح است که کس را بری الذمہ کند ودر جاے دیگر دستخط فرمودند که نیابت گرفتن جائز است بلکہ بفریغ ذمہ سواے اہلبیت مستحب است درینصورت اول التقبلہ بیان فرمایند که آیا شخص صوفی وشیخی یا مشتبہ بصوفی وشیخی را که ادعای مومنیت وشیعہ اثنا عشری بودن بکند وعقاید خود را صحیح بیان میکردہ باشد مومن ومسلم میتوان دانست یانہ ودر حال رطوبت باو مباشرت میتوان کرد یانہ بعد ازان بیان فرمایند که در ہر دو صورت نیابت حج ونماز وروزہ از بابت آنشخص میتوان گرفت یا خیر ج مجرد نسبت بشیخی وتصوف منشا حکم ببدی یا کفر ویا فسق نمیشود خصوص درصورتے که ادعاء ایمان واعتقاد بائمہ دوازدہ گانہ داشتہ باشد مومن ومسلم میباشد وبا رطوبت ملاقات ایشان ضرر ندارد ونیابت واستنابت او نیز ضرر ندارد ودر ظاہر شرع واللہ العالم س اگر کسے وصیت کند که پنجاہ تومان از براے حجہ من بنجر بدہ وآدم امینے باین وجہ راسے نمیشود ووارث ہم بزیادہ برین راضی نمیشوند تکلیف وصی چہ میباشد درصورتیکه آدم امینے ہم نباشد که بمعاملہ دہند ج باید اداے دین از جہت استطاعت یا غیران از ترکه مال میت بشود ہر چند ورثہ راضی نشوند ورضای ورثہ شرط نیست ہر چند تصرف جمیع ترکه باشد اگر حج موصے بہ واجب باشد از جہت حجۃ الاسلام یا وجوب نذر واجارہ در موقت وارث بعد ازین میباشد واگر حج موصے بہ واجب نباشد ومحض وصیت باشد درین وقت عمل بوصیت چون ممکن نیست دران سال ساقط است واگر رجاء عمل بوصیت باشد باید منتظر شوند واگر بالمرۃ مایوس باشند در موقت حکم تعذر

عمل بوصیت در وجار سے میباشد که باید صرف در وجوه بر شود و در باب وصیت
ان شاء الله تحقیق این مسئله از رجوع بوارث یا صرف در وجوه بر خواهد آمد واگر ورثه فقیر
باشند از بابت وجوه بر دادن بآنها اولے میباشد واگر فقیرے پیدا شود که بآن نقد
حج کند هر چند امین نباشد شاید اختیارش اولی باشد بقاعده اقربیت وعدم
سقوط میسور به معسور مس شخصے مومن وشیعه به نیابت کسے حج وزیارت ائمه
طاهرین وچهارده معصومین بجا آورد چه قدر ثواب خداوند عالم به منوب عنه میدهد
وچه قدر بنائب ج درخصوص حج روایت وارد است که برای نائب نه حسنه
مینشود وبرای منوب عنه یکے اگر مجال کردم تتبع زیادتر میکنم تا آنکه باحادیث
دیگر اگر وارد شده باشد مطلع شوم وهمین بس است مس زید در دریا رسید
بمحاذات یکے از مواقیت ومحرم نشده وداخل جده شد بدون احرام آیا فعل
حرام کرده یا نه واما به یلملم که میرود محرم شود احرام او صحیح است ویا باید در دریا
از محاذات احرام به بندد ج لازم نیست که بمحاذات احرام به بندد دیگر آنکه بداند
که بمیقاتی مرور نخواهد کرد پس اگر بمیقات دیگر مرور کند بهمان اکتفا کند واگر
جمع کند بهتر است والله العالم مس در دریا فرنگی ناخدای جهاز خبر میدهد
که مرکب محاذی میقات رسیده آیا از قول فرنگی که کافر است اگر یقین یا ظنه حاصل
شود میتواند بظنه اکتفا کند واحرام به بندد یا نه ج اکتفا بظنه است از قول اعراب
وکفار در میقات ومحاذات میقات خصوص اگر تحصیل یقین متعذر یا متعسر باشد
والله العالم مس نماز احرام که مستحب است وتلبیه واجب است آیا اینها را
خواه روز باشد وخواه شب جهراً قرائت نماید یا اخفاتاً ج نماز احرام وتلبیه
واجب الجهر وواجب الاخفات نیستند بلکه مکلف مخیر است در جهر واخفات مگر
خصوص تلبیه جهراً در حق رجال مستحب است والله العالم مس کسے که احرام بست

احرام

ولبیک گفتن را شامل نیت احرام کرد مگر اینکه لبیک گفتن را تا خیر انداخت یا نبود تا لبیک نگفته است بعض محرمات احرام را بعمل آورد یا نه ج لبیک موجب عقد احرام است مثل تکبیر و قبل از تمام شدن لبیک جائز است از تکاب محرمات احرام نه محرم محرمات س آیا شخص حاجے میتواند از بین بند هائیکه آستین ندارد که در ولایات ما همه بند بنا مند شبیها در حال احرام بروی احرام به اندازد بجهت دفع اذیت از سرما یا نه ج بسم الله وله الحمد چون مخیط و شبه مخیط هر دو حرام است و آستین کوتاه شبه مخیط میباشد البته نپوشد ولکن بجهت سردی جامه احرام را زیاد کند و یابند و یا پتو و چیزے که مخیط و شبه بخیط نباشد بر بدن و کتف خود ببندد س زنان فوق جامه مخیط احرام به بندند یا باید ثوب احرام ملاصق بدن تحت ثیاب باشد ج دو جامه احرام برای مرد است و زنان احرام همان لباس خود می بندند س حاجی در حال احرام اذیت بسر او میرسد و تقصیر میکند بپوشاندن سر و قصد ذبح گوسفند میکند حال اگر سهواً و یا در خواب سرش باز شد یا بجهت معاذیر دیگر سر را باز نمود یا آنکه سر باز شد و آن چیزیکه با آن سر را پوشانید از سرش افتاد و در هر یک از این صور باز پوشانید سرش را حال باید یک گوسفند دیگر ذبح نماید ولو کان متعدداً که از برائے هر پوشانیدن سر قصد ذبح یک گوسفند نماید یا آنکه همان دفعه اولے که تقصیر کرد و قصد ذبح گوسفند نمود کفایت میکند ج سهواً سهو و نسیان در محرمات احرام باعث کفاره نمیشود مگر در صید و اگر برداشتن کلاه و گذاشتن کلاه مثلاً هر دو بے اختیار باشد یا هر دو سهواً بشود ضرر ندارد و کفاره نیز ندارد و اگر برداشتن سهواً و یا بے اختیار شده باشد و گذاشتن به اختیار و عمد باشد کفاره دیگر تعلق میگیرد بجهت اینکه این تکرر ستر است نه ستر واحد والله العالم س از زبان بعضی از ثقات اہل علم بگوش رسیده که حدیث در کشتن

مار و کژدم و زاغ در حالت احرام وارد است آیا این حدیث بنظر شما رسیده یا خیر
ج فقهاء گفته اند که حرام است بر محرم کشتن حیوانات از وحوش و طیور و حشرات
الارض الا شتر و گوسفند و مرغ خانگی و زنبور و عقرب و مورچه و افعی و موش
و جمیع حیوانات موذیه چنانچه در نصوص وارد است س حاجی بعد از فراغ از
اعمال عمره آیا زن بر او حلال میشود یا باید طواف نساء را بجا آورد ج بعد از
فراغ از عمره تمتع جمیع محرمات احرام بر او حلال میشود مگر صید و حرمت آن هم
از جهت حرم میباشد نه احرام س در عمره تمتع تقصیر محلل نساء هم هست یا نه ج
بتقصیر محرم محل میشود از جمیع محرمات حتی الجماع س هرگاه ضعیفه در بین افعال
حج و عمره یا قبل از آن حائض شد چه نماید ج بدانکه اگر زن حائض شود یا مستحاضه
شود یا جنب شود یا وضع حمل شود پیش از احرام جائز است که با این حال احرام ببندد
و احرام از وی ساقط نمیشود بلکه غسل احرام در حال حیض نیز مستحب است و نیز مستحب است
که پنبه بسیار به خود بر دارد و کهنه ها بالای پنبه بگذارد و به کمر بند محکم ببندد و اگر
از مسجد شجره احرام ببندد که یک فرسخی مدینه است و میقات کسی است که از راه مدینه
برود و باید احرام او در اصل مسجد شجره بسته شود نه در بیرون آن پس حائض و
جنب و نفساء مکث نکند و در حال راه رفتن نیت احرام کند و اگر حائض شود یا
نفاس عارض او شود پیش از طواف عمره پس اگر بداند که پاک میشود و میتواند طواف
و سعی را بجا آورد و میرسد بعرفات بر وقت آن که اول ظهر است و وقوف بجا
میاورد پس باید صبر کند تا پاک شود پس طواف و اعمال را بعمل آورد و بعد از آن
احرام حج ببندد و اگر بداند که به تاخیر انداختن و صبر کردن وقوف عرفات فوت
میشود و بعرفات نمیرسد عدول کند از عمره تمتع بحج افراد یعنی که در دل قرار دهد که این
احرام سابق را احرام حج قرار دادم و برود بعرفات و مشعر و منی و جمیع اعمال

انجا ہا را بعمل آورد و عود دیکہ میناید اگر از حیض پاک شدہ در روز عید غسل میکند وطواف حج وصلوۃ طواف وسعے وطواف نسا، وتقصیر را بعمل میاورد واگر از حیض پاک نشدہ طواف حج وصلوۃ طواف را بعمل بیاورد تا پاک شود وبعد از پاک شدن بعمل آورد وبعد فراغ از ہمہ اعمال حج وتقصیر برود بادنی الحل کہ نزدیک ترین مقام وموضع است بحرم واحرام عمرہ مفردہ واعمال انرا بجا آورد واگر پیش از احرام بستن بجہت عمرہ زن حائض یا نفسا، بداند کہ اگر احرام عمرہ بہ بندد واعمال انرا بجا بیاورد پاک نخواہد شد کہ بتواند بعرفات برسد ووقوف عرفات را بعمل آورد دریں وقت ابتداءً احرام حج بہ بندد وبنیت حج افراد کند پس برود بعرفات وجمیع اعمال عرفات ومشعر ومنے را بجا بیاورد وبعد از پاک شدن طواف وباقی اعمال حج را بہ بنیت افراد بجا آورد وبعد ازان عمرہ مفردہ بکند واگر حیض بعد از طواف ونماز عارض شود سعے صفا ومروہ را بجا آورد واللہ العالم **س** ضعیفہ کہ حائض وجنب باشد داخل کعبہ معظمہ وحرم رسول خدا وجناب سید الشہداء ویا حرم یکے از ائمہ اطہار سلام اللہ علیہم میتواند بشود یا نہ **ج** داخل کعبہ وحرمین نمیشود واحوط عدم جواز دخول در روضات میباشد چنانچہ تفصیل آن در رسالہ بیان شد واللہ العالم **س** چہ میفرمائید درین مسئلہ کہ طواف نسا، در عمرہ مفردہ ودر حج تمتع از ارکان است یا محض برائے حلال شدن زنہاست وکسے کہ در حج وعمرہ مفردہ طواف نسا، را بجا نیاورد آیا حج وعمرہ او صحیح وکامل است یا ناقص یا باطل وکسے کہ طواف نسا، را بجا نیاوردہ باشد در حج وعمرہ مفردہ وبوطن خود کہ از بلاد بعیدہ است برگشت وعود ہم ممکن نیست وزمانہ قلیل یا کثیر ہم گذشتہ باشد چہ کند **ج** در عمرہ تمتع طواف نسا، نیست وواجب نیست علی الاصح واما

در عمره مفرده و در حج تمتع پس واجب است و لاکن رکن نیست علی الاظهر واگر فراموش کرده یا آنکه جهلاً ترک کرده حرام است برای او زن چنانچه اگر زن باشد حرام است آن برای او مرد تا آنکه خود بعمل آورد آنرا یا نائب بگیرد بلکه اگر بمیرد قضا باید کرد والله العالم **س** هرگاه کسی طواف نسا را فراموش کند و بعد از چند روز بخاطرش آید چه کند و زن برو حرام است یا نه **ج** جوابش گذشت **س** آیا بر تارک طواف نسا خصوص وطی زن حرام است یا سائر تمتعات نیز حرام است **ج** وطی و نظر بشهوت و تقبیل و لمس بشهوت نیز حرام است بلکه فاضل هندی تقویت کرده حرمت عقد بر نسا را نیز هر چند جواز خالی از قوت نیست والله العالم **س** ارکان واجب حج بیت الله الحرام چند است بیان فرمایند **ج** الخ بعضی فقها تصریح کرده اند از ارکان عمره هست احرام و طواف عمره و سعی و نیت احرام حاجت بذکر ندارد که داخل در ارکان است بجهت آنکه در هر جای نیت تابع آن واجب است در رکن و غیر رکن بودن و ارکان حج پنج است احرام از خانه کعبه و وقوف بموقفین عرفات و مشعر و طواف حج نه طواف نسا و سعی و تفصیل ارکان از حج و عمره در بیان احکام هر یک مفصلاً مذکور است **س** طواف خانه کعبه واجب است یا مسنون و داخل ارکان است یا خیر **ج** از واجبات و ارکان است و نقل باتفاق و اجماع نیز شده است و امر بآن در کتاب الله شده است و لیطوفوا بالبیت العتیق **س** زید بحج رفته و جمله ارکان حج بجا آورده و از جهت طواف کعبه با عدم مانع نائب گرفته و خود بجا نیاورده آیا نیابت مسقط طواف خودش هست یا نه **ج** مسقط نیست **س** زید غیر مختون بود و ارکان حج و طواف کعبه کرد آیا این حج صحیح است یا نه **ج** بنظر اصحنت طواف این کس

مختون باشد و این اشتراط در حق مرد ثابت است بلکه بعضے در صغیر نیز گفته اند
واحوط ان است که جاہل ہند و نیست بلکه اعاده نماید بعد از ختنه و نایب مختون
برائے طواف نیز بگیرد **س** زید چہل سال است که ختنه نکرده و از ختنه کردن
بیم رسد آیا درین حالت حج میتوان کرد یا خیر **ج** اگر رجاء زوال خوف
باشد در آن وقت حج کند و اگر رجاء زوال نباشد خود طواف کند و نایب
هم بگیرد و شیخ استاد اعلی الله مقامه فرموده که با تعذر ختنه احوط آن است
که خود حج کند و نایب هم بگیرد و سالے که ممکن از ختنه باشد نیز حج کند بعد از
ختنه **س** زید غیر مختون هرگاه مستطیع شود بهمین حالت حج میتوان کرد یا نه
ج نمیتواند طواف کند **س** چه میفرمایند در هدی تمتع گوشت از قسمت
اثلاث تلف شود اضطرارا یا سهوا یا عمدا یا جهلا محض ذبح کافے است یا نه **ج**
سه قسمت کردن واجب نیست بلکه مستحب است بلکه محض ذبح کافی است
والله العالم **س** احکام حج را تماما تفصیل بیان فرمایند نحوے که حاجی
و مقلد را دیگر احتیاج استفسار نباشد **ج** در مناسک رساله کوچکے
نوشته ام باو رجوع نمایند بلکه همان رساله را در جواب این سوال نقل کنند
رساله بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة و
السلام علے خیر خلقه محمد و اله الطیبین الطاهرین المعصومین و **بعد** این
چند کلمه ایست بسبیل اختصار در مسائل حج و عمره بحسب التماس جمعے از اخصر
عباد زین العابدین المازندرانے قلمے میشود در ضمن دو باب و چند
فصل و یک خاتمه انشاء الله تعالے **باب اول در عمره**
است و افعال ان پنج است احرام و طواف و نماز طواف و سعے صفا
و مروه و تقصیر **فصل اول** در احرام میباشد پس در حال بستن

احرام قصد کنند که احرام مے بندم یعنی متصف میشوم بحالتیکه باعث
میشود حرام شدن چیزہائے که پیش ازان حلال بود یا آنکه قصد کنند که قرار
دادم برخود ترک امور مخصوصه که میاید یا داخل میشوم دست عملے که باعث میشود
در حرام شدن چیزہائیکه پیش ازین حلال بوده یا اینکه قصد کنند که اشیاے
مخصوصه که حرام اند برخود حرام کرده ام ولبیک میگویم و دو جامه احرام میپوشم
و بخوانند که لبیک و دو جامه احرام را در نیت احرام ملاحظه نماید خلاصه بهر طور
که تعبیر کنند کافی است بلکه لازم نیست که معنے احرام را لغۃً واصطلاحًا بفهمد
یا آنکه در وقت نیت احرام محرمات احرام را بخاطر بیاورد مثل روزه که
اگر همین قدر نیت کنند که روزه میگیرم یعنے امساک میکنم از اموریکه خداوند
قرار داده که امساک از آنها کنم کافیست و واجب تفصیل نیست و چون بهتر آن
است که یک نیت اجمالے را در احرام گاه بالنسبت بعمره تمتع نماید و بعد از آن
در هر یک از افعال عمره نیت علیحده نماید پس اولا نیت کنند در احرام گاه
که عمره تمتع و عمره اسلام بجا میاورم برائے خود یا به نیابت از فلان قربۃً الی
الله و بعد از آن نیت کنند که احرام عمره اسلام بجا میاورم قربۃً الی الله تعالیٰ
و مراد از عمره اسلام آن است که ابتداءً بر مکلف لازم میشود نه بسبب نذر و عهد
و نیت در همه جا مجرد قصد است و جائے آن دل است ولکن خصوص نیت حج
و عمره را بزبان آوردن مستحب است و چون از بعضے ظاهر میشود که کندن رخت دوخته
نیز از واجبات احرام است پس بهتر آن است که همچنین نیت کنند که جامه ہائے
دوخته را میکنم از برائے عمره تمتع حجۃ الاسلام قربۃً الی الله و در وقت پوشیدن
دو جامه احرام نیز نیت کنند که دو جامه احرام میپوشم در عمره
تمتع قربۃً الی الله و واجبات احرام چند چیز است اوّل نیت که مشتمل باشد بر

تعیین و قصد قربت و مقارنت و همچنین وجوب و ندب و اصالت و تحمل و ادا و قضا هرگاه تعیین موقوف بملاحظهٔ اینها باشد یا از جهت ملاحظهٔ احتیاط باین نحو مثلاً که قصد احرام عمرهٔ تمتع برای خود یا غیر خود کند قربةً الی الله تعالی دوم پوشیدن دو جامهٔ احرام پیش از احرام و نیت احرام علی الاحوط سوم گفتن کلمهٔ لبیک چهارگانه که باید مقارن نیت احرام علی الاحوط چهارم بستن احرام تمتع است در زمان احرام که ماه شوال و ذی القعده و اول ذی الحجه باشد بخلاف عمرهٔ مفرده که زمان او مجموع سال است پنجم بستن احرام در مکان احرام که مواقیت ششگانه است و در احرام عمره اول وادی عقیق است که میقات اهل عراق و نجد و کسانیکه در نزدیکی ایشان میباشند و میقات هر کسی است که از آن راه عبور کند و اول مسلخ است و وسط آن غمره است و آخر آن ذات عرق است و احرام در مسلخ و غمره صحیح بلکه افضل است علی الاقوی و در خود ذات العرق خلاف احتیاط است مگر از برای مضطر و احرام بعد از گذشتن از ذات العرق حکم بعدم صحت او شده است دوم مسجد شجره است که ذو الحلیفه عین آن یا جزء آن است و آن میقات اهل مدینه است و هر که از آن راه عبور میکند و هرگاه محرم حائض و نفساء یا جنب باشد که طهارت در حق او ممکن نباشد در حال مرور از مسجد محرم شوند و مکث نکنند و اگر احرام بستن ممکن نباشد الا بمکث از خارج مسجد محرم شود یا آنکه تاخیر اندازد و در جحفه محرم شود و همچنین است حال کسیکه احرام در مسجد شجره از برای او مستلزم مشقت شدیده شود پس آن از خارج مسجد محرم میشود یا منتظر جحفه میشود و احتیاط اینست که در خارج مسجد احرام به بندد و در جحفه نیز تجدید احرام نماید سوم جحفه است که آن احرام گاه اهل مغرب و مصر و شام است و هر کسیکه از آن راه بمکه میروند چهارم یلملم است که احرام گاه اهل یمن و کسانی است که از آن راه بمکه میروند پنجم قرن المنازل که آن احرام گاه اهل طائف است ششم خانهٔ کسی که خانه اش و منزلش بمکه نزدیکتر باشد

از مواقیت مذکوره که میقات او خانه او ست و بعضی گفته اند که کسیکه خانه او
بعرفات نزدیک تر باشد از مواقیت مذکوره احرام از انخانه می بندد و اول اقوی
میباشد و بعضی فخ را که جاهی است در یک فرسخی مکه میقات اطفال قرار
داده اند ولکن محل کلام است و احوط بلکه اقوی ان است که احرام صبیان نیز
از مواقیت سته مرقومه قرار دهند بلی مرخص اند در تاخیر برهنه نمودن صبیان
را از مخیط تا بفخ در وقتی که بطریق مدینه حج کنند که صبیانرا برهنه در فخ نمایند
نه از مواضع احرام و در غیر طریق مدینه صبیانرا نیز مثل دیگران قرار دهند که از مواضع
احرام برهنه نمایند نه از فخ و معرفت این مواقیت بعلم است یا بشهادت عدلین
یا بشیاع و کسیکه طریق او ازین مواقیت مذکوره نباشد اکتفا بمحاذی میقات نماید
و اگر محاذات میقات اتفاق نیفتد میقات او در ان طریق از مساوی اقرب
مواقیت بمکه میباشد و اما میقات احرام حج پس آن نفس مکه معظمه است و اما دو جامه
احرام پس باید بپوشد تا که یکی ازین دو جامه احرام را لنگ کند و دیگری را
بر دوش خود بگیرد چه بطریق توشیح که یک دوش خود را بپوشاند یا بطریق ارتدا
که هر دو دوش خود را بپوشاند و احوط ان است که بیک جامه طویل و عریض اکتفا نکند که
بعضی ازان را لنگ قرار دهد و بعضی ازان ردا قرار دهد و اقل واجب از لنگ ان است که عورتین و ناف
تا زانو را بپوشاند و بهتر تا ساق است و اقل واجب از ردا ان است که دو کتف را بپوشاند یا انچه در میان دو
کتف است هر چند قدری از میان دو کتف باشد و باید که ازین دو جامه احرام بدن نما نباشد بلکه انچه نماز در ان جائز نیست نیز
نباشد از غصبی و نجس غیر معفو که عفو ازان در نماز نیست بلکه معفو هم علی الاحوط
و همچنین حریر نباشد حتی در احرام زنان علی الاحوط و همچنین از مو و پوست حیوان
که حلال گوشت نباشد نباشد و این دو جامه احرام چه لنگ و چه ردا باید مخیط
نباشد و شبیه بمخیط نیز نباشد مثل ساها سلق و پیاینچه و نخوان و اگر شک کند که مخیط است

ثوب احرام

یا نه احوط اجتناب است و اقوی جواز است و هر یک ازین دو جامهٔ احرام را باید گره
نزند بلکه بعضی تصریح نموده اند بعدم جواز گره زدن ثوب احرام که بر دوش می‌باشد
هرچند اقوی جواز است خصوص در لنگ که جائز است گره زدن آن و اگر منفصل
کند دو طرف ازار و بریسمان و خیاطه به پیچد ضرر ندارد و هرچند احوط ترک بستن است
مطلقاً حتی بسوزن و نخوان و تکمه نیز نبندازد و تکمه دار درست نکند و اگر از جهت
سرما یا گرما یا غرض دیگر بخواهد این دو جامه را بدل کند یا زیاد کند عددش را هر قدر
که بخواهد جائز است بهمان شرائط که در دو جامهٔ احرام ذکر شد و غیر از شرائط
مذکوره شرط ندارد بحسب جنس ثوب و رنگ ثوب پس هر جنس و هر رنگ ضرر ندارد
چنانچه از ریسمان پنبه و سفید بودن نیز ضرر ندارد بلکه مستحب است چنانچه مکروه
است که چرک باشد یا آنکه سیاه باشد و اگر کسی دو جامهٔ احرام را نداشته باشد
بیکی اکتفا کند و اگر هیچ یک را نداشته باشد و ساتر دیگر نیز نداشته باشد مگر غصبی
و نخواهد برهنه احرام به بندد و اگر لنگ نداشته باشد نیز به یک جامه اکتفا نماید و اگر
ردا نداشته باشد و قبا یا پیراهنی داشته باشد قبا را یا پیراهن را پشت رو کند
و بالا پائین کند و بر کتف اندازد و دست را در آستین داخل نکند و تکمه‌ها را نیز
نبندازد بلکه نبندد و این دو جامه شرط صحت احرام نیست هرچند واجب است
پس اگر عمداً در اول احرام دو جامهٔ احرام را نپوشیده گناه‌کار است ولکن احرام
او صحیح است چنانچه واجب نیست که همیشه این دو جامهٔ احرام را بپوشد بلکه جائز
است که از خود دور کند چنانچه واجب نیست پوشیدن این دو جامهٔ احرام
برای زن بلکه جائز است که زن بهمان جامه که پوشیده است احرام به بندد
بلکه جائز است برای زن بلکه شاید که حریر در وقت احرام بپوشد هرچند احوط
از برای هر دو ترک احرام است بحریر چنانچه در حق زن اشاره شد چنانچه

احوط برای زن پوشیدن دو جامه احرام هم هست که بپوشد در زیر لباسها

تلبیه

و امّا لبّیک پس بعد از نیت بلا فاصله لبّیک گوید هر چند اقوی جواز لبّیک
است با فاصله و مقارنت شرط نیست و بهتر آن است که موضع احرام با موضع
تلبیه عرفاً متحد باشد و در لبّیک گفتن نیز نیت کند علی الاحوط و بگوید که لبّیک
میگویم ۰ در عمره تمتع از جهت عقد احرام قربةً الی الله و تلبیه واجب یک دفعه
است و بهتر آن است که دو مرتبه لبّیک بگوید یک مرتبه در حال ایستادن و

فائده

مرتبه دیگر در حال راه افتادن و بهتر از آن این است که تکرار کند اعم از سواره
چه پیاده تا زمان مشاهده خانهای مکه پس در آن وقت تلبیه را قطع کند و مستحب
است بلند گفتن از برای مرد نه زن در صعود و نزول و از بعضی ظاهر میشود
که در اول انعقاد احرام جهر به لبیک مستحب نیست بلکه اخفات آن مستحب است
بعد از آن جهر نماید و امر آن سهل است و صورت آن ۰۰ این است که بگویند لبیک
اللهم لبیك لبیك لا شریك لك لبیك و همین قدر واجب است و احوط این
است که این فقرات نیز بخوانند الحمد والنعمة لك والملك لا شریك لك
و فقرات مرقومه را باید غلط نخوانند و درست بخوانند و همزه ان را بکسر و فتحه هر دو
بخوانند و اگر جمع نکنند بکسر همزه بخوانند و الملک را بفتح نیز بخوانند و اگر بعد از الملک
کلمه لک را زیاد کند احتیاطاً بد نیست و ضرر ندارد و حیض و جنابت مانع از
احرام نیست بلکه مانع هیچ چیز از افعال حج و عمره نیست مگر طواف و نماز طواف
بدانکه شرط انعقاد احرام و صحت آن گفتن چهار لبّیک مرقوم میباشد که قبل از
گفتن لبیک چیزی بر محرم حرام نمیشود هر چند دو جامه احرام پوشیده باشد
و اگر عاجز باشد از گفتن مثل لال و گنگ پس اشاره با انگشت میکند و بهتر است
که بدل بگذارند الفاظ لبّیک را و زبان را نیز حرکت دهد و اگر نائب بگیرد و باید

نیز بنیز میباشد واگر قادر بر عربیت نباشد بقدر مقدور بگوید واگر هیچ قدرت نداشته باشد بر عربیت ترجمه اش را بگوید و نایب نیز بگیرد و بعد از گفتن لبیک حرام میشود بر او چند چیز اول صید کردن و گرفتن حیوان وحشی صحرائی حتی ملخ چه حلال باشد چون آهو و چه حرام باشد چون شیر و جائز است صید حیوان بحری واگر نداند که بری است یا بحری اجتناب نماید علی الاحوط ومراد از بری آن است که تخم کردن و جوجه گردانیدنش در برّ باشد هرچند تعیش آن در بحر باشد و صید بحری آن است که تخم کردن و جوجه گردانیدنش در بحر باشد هرچند تعیش آن در بر باشد دوم کشتن صید حیوان صحرائی هرچند بسبب حبس آن باشد پس اگر محرم حیوانی را ذبح کند حرام است خوردن آن و خوردن بچه شکم آن که آن و بچه اش هردو در حکم مردار است سوم خوردن صید صحرائی و همچنین تخم صید صحرائی یا جوجهٔ آن و همچنین تلف کردن آن چهارم راه نمائی کردن صیاد را بر صید بسبب اشاره کردن و نشان دادن با آن هرچند آن صیاد محرم نباشد و هرگاه صیاد محتاج به نشان دادن نباشد مجرد دلالت حرام نیست و هر حیوانی که قصد شخص کند و خوف از او حاصل باشد مثل درنده و گزنده پس قتل آن جائز است و قتل مار جائز است اگرچه قصد او نکند پنجم لذت بردن از زنان بجماع یا بوسیدن یا نظر کردن بشهوت حتی نظر بقامت زن کردن بشهوت هرچند در زیر چادر باشد و لمس اینها بشهوت یا بمعانقه اینها و نحو آن از تلذذات ششم طلب خروج منی نمودن از خود ببازی یا بخیال یا بدست و نحو آن هفتم عقد کردن زن از برای خود یا غیر خود چه بدوام و چه بانقطاع و همچنین اجازهٔ عقد نیز حرام است و احوط آن است که از صیغهٔ تحلیل نیز اجتناب نماید بلکه احوط ترک خواستگاری نمودن زن است

براے محرم بلے طلاق دادن زوجه خود یا غیر در حالت احرام بلکه رجوع
بمطلقه رجعیه ضرر ندارد هشتم حاضر شدن در مجلس عقد بجهت غیر برائے شاهد شدن بر عقد
نباشد بلکه احوط این است که شهادت بر عقد نیز ندهد هرچند تحمل شهادت نموده باشد
در حالے که محرم نبوده بلے اگر اقامت شهادت واجب شود انوقت جایز است
شهادت دادن نهم پوشیدن لباس دوخته یا شبیه بدوخته مثل باشلق وپیراهن
و زره برائے مردان و اما زنان پس جائز است برائے انها پوشیدن دوخته در
حال احرام بلے زن محرمه ترک نماید دست کش بدست نمودن راکه برائے
محافظت از سرما درست میکنند بلکه ترک نماید قسمے از زیورے راکه زنها
برائے دست و پا درست میکنند بستن شال بکمر وکمربند وهمیان دوخته بکمر
ضرر ندارد وهمچنین چیز دوخته که برائے بادفتق می بندند چنانچه نشستن بر
فرش دوخته نیز ضرر ندارد ولحاف مخیط و پوشاندن خود را بدوخته در وقت
خواب که سر را نپوشاند وخوابان از چیزے که لبس مخیط صادق نیست نیز ضرر ندارد
هرچند احوط اجتناب است بلکه شال را اگر بسینه به بندد نه بکمر ضرر ندارد دهم
استعمال مشک وعنبر وزعفران وورس بلکه احوط اجتناب از جمیع انواع طیب
است ببوئیدن یا بخور کردن یا خوردن یا بچشم کشیدن سرمه خوشبو یا پوشیدن
چیزیکه دران بوئے خوش باشد چون مشک وعنبر خشے اماله کردن بخوشبو یا داخل
کردن خوشبو در چیزے برائے خوردن وخوردن مادامیکه مستهلک نباشد بلے
بوکردن میوه هائے خوشبو مثل سیب وبه وهمچنین شنیدن بو در وقت مرور
ببازار عطاران میان صفا و مروه وهمچنین ریاحین وخلوق کعبه که کعبه را بان خوشبو
میکنند ضرر ندارد بلے اجتناب از همه آنها احوط است و هرگاه جامه محرم یا بدن
بطیبے برخورد جائز است که خود نشوید انرا ولکن احوط انست که بدست خود نشوید بلکه

بالنت دیگر بشوید یا انکه بمحلے بدبدکه بشوید یا جامه را عوض کند یازدهم گرفتن
دماغ است از بوئے بد بدیے جهت حبس نفس از ان یا بتعجیل رفتن از جهت فرار از
بوئے بد ضرر ندارد هرچند خلاف احتیاط است دوازدهم سرمه سیاه بقصد
زینت بچشم کشیدن بلکه احوط اجتناب از مطلق سرمه است سیزدهم مالیدن
روغن ببدن بلکه خوردن آن ضرر ندارد چهاردهم جدال است و این که قسم
دروغ بخورد هرچند یک دفعه باشد یا انکه سه دفعه پیهم قسم راست بخورد و قسم است
بجهت ضرورت مثل مرافع واحقاق حق یا جدال در طاعت خدا و صله رحم و اکرام
برادر مومن ضرر ندارد و کفاره نیز ندارد و قسم حاصل میشود بگفتن لا والله و بلے والله
بلکه احوط ترک مطلق قسم است چه راست وچه دروغ هرچند بلفظ عربے نباشد
و هرچند بغیر لفظ جلاله باشد پانزدهم فسوق است و ان دشنام دادن بمومن
است و همچنین دروغ گفتن و اذیت کردن بزبان و نحو آن شانزدهم ناخن گرفتن
اگرچه ناخن یک انگشت باشد هفدهم نگاه کردن بآئینه علی الاحوط هرچند بقصد
زینت نباشد و عینک و دوربین ضرر ندارد و همچنین ضرر ندارد نگاه کردن در
اب صاف و نحو ان از چیزهائیکه عکس در ان نمایان است هیجدهم زائل کردن مو از سر
و ریش و سائر بدن در حال اختیار نوزدهم بیرون آوردن خون از بدن بسبب
فصد یا حجامت یا مسواک در حال اختیار علی الاحوط بیستم کندن دندان است علی
الاحوط در حال اختیار هرچند خون نیاید بیست و یکم پوشیدن مردان سر را یا بعضی
از سر را حتے گوش بهر ساترے که باشد حتے مثل گل و حنا و حمل چیزے بر سر و گذاشتن
ان بر سر بلکه بهتر ان است که سر خود را بدست نیز نپوشاند بلکه اولی ان است که
سر خود را بجامه و نحو ان نخشکاند و اگر محتاج شود بخشک کردن بدن خشک کردن
بهتر است بلے انداختن بند خیک اب بر سر و بستن سر بجهت صداع بریسمان

وبند زیر جامه و دست مال و نحو آن ضرر ندارد و جائز است که مرد سر خود را
بروی بالش و نحو آن یا بر روی زمین بگذارد و هرگاه سهواً سر خود را بپوشد
هر وقت که متذکر شد بیندازد ساتر را و مستحب است که بعد از انداختن تلبیه بگوید
بنحوی که در احرام گذشت و مراد از سر در مقام احرام محل روئیدن مو میباشد و غیر
آن داخل در سر نیست مثل گردن و گوش و هرچند احوط نه پوشانیدن هر دو است بلکه گوش
داخل است چنانچه ذکر شد و اما زنان پس پوشانیدن سر برای ایشان جائز است
بلی احرام زنها در روی ایشان میباشد که باید روی خود را نپوشانند بنقاب
و غیر آن حتی در خواب مگر برای نامحرم که در این صورت نیز نباید بند مقنعه یا بچه
یا روبند را و لکن بنحوی نماید که نقاب و بچه و مقنعه بر روی او نخورد علی الاحوط
و احوط در حق زن آن است که ترک کند زیوری را که عادت او بر پوشیدن
مثل آن زیور نبوده است بلکه بعضی حرام دانسته اند بلی پوشیدن زیوری
که غالباً در خانه بپوشید ضرر ندارد و خنثی که معلوم نیست که زن است یا مرد
باید که جمع کند میان احرام زن و مرد که رو و سر هر دو را نپوشاند و بعضی گفته اند
که خنثی مخیر است در میان پوشاندن یا رو و نپوشاندن و کفاره برای او واجب نیست مگر در
وقتی که جمع کند مابین پوشاندن رو و سر هر دو و بیست و دوم انگشتر بدست کردن
برای زینت علی الاحوط و برای سنت ضرر ندارد و بیست سوم استعمال حنا
برای زینت بلکه خضاب بحنا نمودن علی الاحوط و بعضی استعمال حنا را برای
سنت جائز دانسته اند بیست و چهارم پوشیدن موزه و مثل آن بلکه بپوشد هر چیزی را
که تمام پشت پا را بپوشاند مثل جوراب و کفش در حال اختیار و در حال اضطرار
پوشیدن آن جائز است و لکن بهتر آن است که پاره کند آنرا که تمام پشت پا را
نپوشاند و اما سر پشت پا بغیر پوشیدن مثل نشستن بر آن و زیر لحاف [illegible]

بردن و بدست پوشاندن ضرر ندارد بست و پنجم ازاله مو از بدن خود یا غیر خود
بچیدن یا کندن یا تراشیدن یا بنوره یا غیر آن لکن محرم را حرام است که سر
محرم را بتراشد بلکه غیر محرم را نیز اجتناب نماید علی الاحوط اما آنچه خود بخود
زائل شود ضرر ندارد و مبالغه در تخلیل در وضوء و غسل ننماید که مبادا مو ساقط
شود بست و ششم سر را بآب فرو بردن نه ریختن آب بر سر بست و هفتم در سایه
چیزی بودن از بالای سر و همچنین از پهلو علی الاحوط چه روز و چه شب
و چه ابر و چه آفتاب لکن مخصوص است حرام بودن آن بوقت راه رفتن در
حال سواری از برای مرد نه زن و نه طفل و چو بهای کجاوه که خالی از
روپوش باشد ضرر ندارد اما وقت منزل کردن یا جای ساکن شدن یا
پیاده رفتن در زیر سایه بودن ضرر ندارد چنانچه از جهت آفتاب یا سرما
یا باران اگر متضرر شود ضرر ندارد چنانچه ضرر ندارد سایه بدست خود بر خود
نمودن بست و هشتم سلاح پوشیدن علی الاحوط مگر در صورت خوف از دشمن
بست و نهم کشتن شپش جامه یا بدن اما کشتن غیر شپش از جانوران بدن
مثل کیک و پشه ضرر ندارد و هر چند احوط اجتناب است چنانچه ضرر ندارد
انداختن شپش و نقل آن از مکان دیگر هر چند مظنه افتادن آن باشد
بلی احوط ترک آن است که جمعی انداختن شپش را نیز حرام دانسته اند و
نقل آن بموضع دیگر که معرض سقوط باشد نیز حرام دانسته اند سی ام بریدن
درخت و کندن علف مگر غیر چیزهائیکه استثنا شده از اذخر و غیر آن و فی
التحقیق این از تروک احرام نیست و مخصوص بمحرم نیست بلکه از خواص حرم است

فصل دوم در طواف است بدانکه محرم بعد از آنکه داخل مکه معظمه و
مسجد الحرام شد واجب است که طواف خانه کعبه نماید و شرائط و واجبات طواف

در طواف

پنج چیز است اوّل پاک بودن از حدث اکبر و اصغر که اگر محتاج بغسل است
غسل نماید و اگر محتاج بوضوء است وضوء بسازد و اگر عاجز از وضوء و
غسل است تیمم نماید دوم پاک بودن بدن و جامه احرام از نجاسات
حتی از نجاسات معفوه در نماز علی الاحوط سوم پوشیدن عورتین اگر
با عورتین خلق شده باشد مثل نماز چهارم آنکه ختنه کرده باشد در حق غیر
زن خنثی صبی و خنثی علی الاحوط پنجم نیت قربت و دوام نیت و مقارنه
نیت که قصد نماید که از برای خود یا از برای فلان کس اگر نائب باشد طواف عمره
تمتع بجا میآورم که هفت مرتبه دور خانه کعبه میگردم واجب قربةً الی الله
تعالی و واجبات طواف هشت چیز است اوّل قرار دادن خانه کعبه را در
جانب چپ طواف کننده در جمیع احوال دوم ابتدا کردن بحجر الاسود بر وجهی
که عرفاً ابتداء حرکت او از حجر الاسود باشد و همین قدر کافی است و هرگاه
بخواهد که احتیاط کند در ابتداء قدر قلیل از حجر عقب تر بایستد و شروع در طواف کند
و قصدش این باشد که این زیادتی من باب المقدمه میباشد نه جزء طواف
و همچنین در شوط هفتم قدری زیاد کند بنحویکه یقین کند که اوّل جزء از بدن
مقابل حجر شد و ختم با و نیز ضرر ندارد پس اگر بخواهد که وقت تمام نماید تعیین
اوّل جزء از بدن خود را که آن شکم یا بینی یا ابهام رجلین است برابر اوّل جزء
از حجر الاسود نماید ضرور نیست سوم منتهی نمودن حرکت است بحجر الاسود بنحو
مرقوم چهارم آنکه طواف را میانه خانه کعبه و مقام ابراهیم واقع سازد پنجم آنکه
همه بدن از خانه کعبه خارج باشد و بر روی شاذروان که بمقدار یک
ذراع متصل بخانه کعبه است راه نرود ششم آنکه حجر اسمعیل را داخل در طواف
نموده نماید که دور حجر نیز بگردد و هر چند از اجزاء خانه نداند هفتم آنکه هفت مرتبه

دور خانه کعبه بگردد بے کم و زیادتی ہشتم آنکه چهار شوط از این ہفت شوط بہم بجا
آورد بیفاصله و در حال برشاذروان کعبه که اساس و بنیان قدیم کعبه است
راه نرود بلکه مس دیوار کعبه بدست و بدن خود نکند و ہرگاه شک کند
در عدد اشواط بعد از فراغ و دخول در کار دیگر بشکش اعتبار ندارد و اگر
قبل از فراغ شک کند و شک در زیادتی باشد مثل اینکه نداند ہفت شوط
کرده یا ہشت شوط بنا را بر اقل بگذارد و ہرگاه شک کند در نقیصه مثل آنکه
نداند که چهار شوط است یا پنج یا شک در نقیصه و زیاده ہر دو کند مثل اینکه
نداند که شش شوط است یا ہشت شوط باطل میشود طواف و طواف را از
سر میگیرد و ظن مثل شک است و در طواف مستحب در ہمه این صور جایز است
بنای بر اقل و واجب است که بعد از اتمام ہفت شوط طواف بنماز مشغول شود

فصل سوم

در نماز طواف است و احوط آن است که نماز طواف
واجب را در عقب مقام ابراہیم که عرفاً قریب باو باشد بجا آورد و طواف
مستحب نمازش را در ہمه مسجد جایز است که بجا آورد و واجب نیست که در خلف
مقام ابراہیم بجا آورد و کیفیت نماز طواف باین نحو است که نیت نماید بدون
اذان و اقامت که دو رکعت نماز طواف عمره تمتع برای خود یا برای آ
فلان بجا میاورم واجب قربة الی الله تعالی و اگر صحت قرائت خود
مطمئن است اقتدا ننماید درین نماز و الا اقتدا نماید و فرادی ہم
بعمل آورد و مخیر است میان جهر و اخفات چنانچه مخیر است که ہر سوره که
بخواہد بخواند مگر آنکه بهتر آن است که در رکعت اولی بعد از حمد قل ہو الله
احد بخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند و ہرگاه
فراموش نماید نماز را ترک کرده باشد یا باطل شده باشد بعمل آورد در عقب مقام

در بیان طواف

ابراهیم و هرگاه عود با ان مشقت داشته باشد هر جائیکه خواهد بکند و لکن احوط ان است که در اشهر حج بکند و اعمال متاخره از صلوة طواف باطل نمیشود و بعد از نماز واجب است که سعی مابین صفا و مروه نماید

فصل چهارم در سعی مابین صفا و مروه است یعنی راه رفتن در میان این دو مقام باین قصد که نیت کند که راه میروم در میان کوه صفا و مروه در عمره تمتع برای خود یا برای فلان قربة الی الله و واجب است که ابتدا از صفا کند و پشت بصفا کند و رو بمروه و بطریق متعارف راه برود و چون بمناره اول برسد اگر مرد باشد احتیاطاً هروله نماید یعنی تند برود مانند دویدن شتر تا بمناره دوم و بمروه ختم کند و از مروه شروع کند و بصفا ختم کند و این را شوط دوم حساب کند پس واجبات ان شش است اوّل نیت دوم شروع از صفا سوم ختم بمروه چهارم هفت شوط بعمل آوردن که رفتن از صفا بمروه یک شوط است و برگشتن از مروه بصفا شوط دیگر است پس شوط هفتم ختم بمروه میشود پنجم رفتن از صفا بمروه و از مروه بصفا بنحو متعارف ششم آنکه روی خود را در وقت سعی بسمت مطلوب نماید که مروه باشد در وقت رفتن بسوی او و صفا باشد در وقت رفتن بسوی او و چون باید تمام مسافت مابین صفا و مروه شوط شود باید که پاشنه پای خود را بچسباند بصفا در وقت رفتن بمروه و سر انگشتان پا را بچسباند بمروه در وقت رسیدن بمروه و در وقت مراجعت از مروه بصفا پاشنه پا را بچسباند بمروه و در وقت رسیدن بصفا انگشت پا را بچسباند بصفا و اگر بالای مروه و صفا برود و سعی کند و از انجا حرکت کند حاجت باین

نیت در سعی صفا و مروه

چسپاندن ندارد و هرگاه سواره سعی کند من باب المقدمه بالای صفا و مروه
برود جایز است که سواره سعی کند هر چند مضطر نباشد و واجب نیست موالات
در سعی پس جایز است که قطع کند و عود کند و اینکه در اثنا بنشیند و بخوابد
و جایز نیست تاخیر سعی از یوم طواف بلی جایز است که تاخیر اندازد سعی را
تا آخر یوم طواف بلکه در شب آن روز هم جایز است که بعمل آورد و اگر اشواط
را زیاده بر هفت نماید عمداً سعی او باطل میشود و سهواً ضرر ندارد و احوط
این است که بعد از تمام شدن سعی یک طواف نسا بجا آورد و نماز
طواف نساء را نیز بجا آورد **فصل پنجم** در تقصیر است
و مراد از آن این است که از موی سر یا ریش یا شارب یا ابرو یا زیر
بغل یا موی بدن یا ناخن بچیند و بگیرد بچاقو یا مقراض یا دندان یا نحو
آن و احوط آن است که تمام سر را نتراشد بلکه احوط ترک سر تراشیدن است حتی
بعد از تقصیر و نیت کند که تقصیر از جهت محل شدن از عمره تمتع بجا می آورم
قربةً الی الله و بتقصیر از احرام عمره خارج میشود و مقبول است ان شاء الله تعالی
باب دوهم در بیان حج تمتع است بدانکه واجب است بر مکلف که
بعد از تقصیر و محل شدن از عمره تمتع اینکه اعمال حج را بجا آورد که
آن اعمال بسبیل اجمال این است که احرام حج در مکه ببندد و وقوف
در عرفات و در مشعر الحرام نماید و رمی جمره عقبه در منی نماید و قربانی در منی نماید و سر را نیز
در منی بتراشد و طواف حج در مکه کند و نماز آن و سعی میان صفا
و مروه و طواف نساء و نماز آن را نیز بعمل آورد و بعد از آن عود کند
بمنی از برای شب در آنجا ماندن و انداختن سه جمره و بیان اینها چند چیز
در ضمن چند فصل است **فصل اول** در احرام حج است و احرام حج

بطریق احرام عمرہ است کہ گذشت مگر در نیت و مکان احرام کہ محل احرام حج در مکہ است در مقام ابراہیم یا زیر ناودان طلا یا سائر مواضع مسجد الحرام و حائض و نفسا احرام می بندند در بیرون مسجد الحرام و وقت احرام حج تمتع موسع است پس جائز است کہ احرام در روز ششم یا ہفتم یا ہشتم بلکہ نہم نماید در وقتی کہ ادراک بوقتین ممکن باشد چنانچہ جائز است احرام در شب ہفتم ہشتم و نہم و بہتر آن است کہ در روز ہشتم ذی الحجہ بعد از نماز ظہر و عصر باشد و ہرگاہ وقت نماز ظہرین نباشد بعد از دو رکعت نافلہ احرام واقع سازد و نیت چنین کند کہ احرام حج می بندم بحج اسلام و حج تمتع از برائے خود یا بہ نیابت از فلان کس قربۃً الی اللہ تعالیٰ و دو جامہ احرام را نیز بپوشد و اگر مخیط پوشیدہ است از خود دور نماید و تلبیات چہارگانہ مذکورہ را یک مرتبہ بر سبیل وجوب و زیادہ بران بر سبیل استحباب مکرر بگوید تا بعد از ظہر روز عرفہ

فصل دوم در وقوف بعرفات

است بدانکہ واجب است بر حاج کہ بعد از احرام حج بنجوم مرقوم بقصد وقوف بعرفات از مکہ معظمہ زادہا اللہ شرفاً و عظمتہ بیرون بیرود و شب در منے و مسجد خیف بقصد استحباب بماند و بعد از طلوع آفتاب روانہ عرفات شود و از اول ظہر تا غروب آفتاب در انجا بماند باین نیت کہ در اینجا توقف میکنم از حال تا غروب آفتاب برائے حج تمتع و حجۃ الاسلام از برائے خود یا بہ نیابت فلان قربۃً الی اللہ و من باب الاحتیاط قدرے پیش از ظہر داخل عرفات شود و چیزے بر او در این حال واجب نیست مگر ہمان وقوف در عرفات بلے مستحب است کہ از ظہر تا غروب آفتاب مشغول ذکر و دعا برائے خود و برادران و خواہران ایمانی شود و دعائے

وقوف بعرفات

عرفه حضرت سید الشهداء روحی له الفداء و دعا صحیفهٔ کامله نیز بخواند و چون
آفتاب غروب کند روانهٔ مشعر الحرام شود و شب را در مشعر بروز آورد با این
نیت که در مشعر الحرام میمانم از حال تا طلوع آفتاب برای حجة الاسلام و
حج تمتع قربة الی الله و مستحب است که جمع میان مغرب و عشا نماید بیک
اذان و دو اقامت و نوافل مغرب را بعد از عشا بجا آورد و اگر بعد از طلوع
فجر نیز نیت دیگر کند که وقوف میکنم و میمانم در مشعر الحرام از حال تا طلوع
آفتاب برای حج تمتع و حج اسلام قربة الی الله نیز ضرر ندارد و در مشعر
هفتاد سنگ ریزه بلکه بیشتر احتیاطا جمع نماید و جائز است که سنگ جمره را
از غیر مشعر بردارد و لکن از حرم برچیند نه از مسجد و باید بسیار بزرگ و بسیار
کوچک نباشد که از اسم سنگ خارج باشد و باید که حصی بکر باشد که قبل از آن بان
سنگ رمی جمل نیانداخته باشد و احوط آن است که طاهر باشد و چون آفتاب
طالع شود در روز دهم ماه روانه منی شود و خود را در آن روز بمنی
رساند و چون داخل منی شود و منزل بگیرد اولا رمی جمره که از همه نزدیک
تر است بمکه معظمه بجا آورد که هفت سنگ ریزه بزند با نیت و مقارنه نیت
و دوام نیت تا آخر عمل باین طریق که نیت نماید که این جمره را هفت سنگ ریزه
میزنم در حج تمتع برای خود یا به نیابت فلان واجب قربة الی الله تعالی
و هر یک از سنگ ریزه را جدا جدا بیندازد بنحوی که بر خورد و اگر بر نخورد یا شک
کند در بر خوردن سنگ دیگر بیندازد و اگر بر زمین خورد و جستن کرده و
بر خورد نیز کافی است و در وقت انداختن سنگ ریزه با وضو بودن و
دعا های وارده را خواندن و ده ذراع یا پانزده ذراع دور ایستادن و
و سنگ ریزه را بدست چپ گرفتن و بدست راست انداختن و نشستن رو بقبله

در رمی جمرهٔ عقبه خصوص مستحب است و پیاده بودن و سنگ ریزه را بر شکم
انگشت بزرگ گذاردن و بناخن انگشت شهادت یا وسطی انداختن نیز
مستحب است **فصل سوم** در نحر است که واجب است بر حاج که چون از
رمی جمرهٔ عقبه فارغ شود در همان روز عید قربانی نماید به نحر شتر یا کشتن گاو
یا گوسفند باین قصد که نیت کند که ذبح میکنم این هدی را یا نحر میکنم در حج
تمتع از برای خود یا به نیابت واجب قربة الی الله تعالی و باید ذبح در منی
باشد و با عذر تاخیر قربانی تا آخر یوم ذی الحجه را جائز دانسته اند و شتر باید
پنج سال را اتمام کرده باشد و داخل در سال ششم شده باشد و گاو و بز در سال
دوم باید داخل شده باشد و گوسفند در ماه هشتم علی الاحوط و مستحب است
که شتر و گاو ماده باشند و گوسفند نر باشد و لکن باید ناقص و معیوب و بریده عضو
و لاغر و کور از هر دو چشم یا یک چشم و لنگ و بیمار و بسیار پیر و باطن شاخش
شکسته نباشد و شکستن ظاهر شاخ عیب ندارد و شگاف گوش و سوراخ
بودن آن ضرر ندارد و مثل بحیدن خصیه و کوبیدن آن که ضرر ندارد و هر چند
بهتر آن است که از این دو عیب نیز خالی باشد و اولی این است که گوشت قربانی را سه قسمت
کند یکی را برای خود نگاه بدارد و قدری را بخورد به نیت قربت و یک حصه
دیگر را بفقرا صدقه بدهد و یک حصه دیگر را هدیه بفرستد برای مومن
و احوط آن است که گوشت و سائر اجزای هدی و قربانی را از منی اخراج
نکنند چنانچه احتیاط آن است که چیزی از اجزای آن را بر جزار و قصاب ندهد
از بابت اجرت و نه از بابت دیگر **فصل چهارم** در حلق و تقصیر است
بدانکه چون از قربانی فارغ شود واجب است سر تراشیدن اگر مرد و نوحاجی
باشد علی الاحوط و همچنین کسیکه موی سر خود را جمع نموده به سریش چسپیده باشد

وهمچنین کسی که برای سپش و چرک موی خود را مثل موم و صمغ و نحو آن مالیده باشد که در حق این سه نفر احوط اختیار سر تراشیدن است چنانچه اگر زن باشد سر نتراشد بلکه حرام است که سر تراشد بلکه ناخن یا یک مو یا دو موی از بدن خود کم کند هر چند بغیر آهن باشد مثل دندان و ناخن و بقدر سر انگشت اگر تقصیر کند بهتر است و اگر مرد باشد و نو حاجی نیز نباشد مخیر است میان سر تراشیدن و ناخن گرفتن یا مو از بدن جدا کردن و لازم نیست که مرد تمام سر را بتراشد بلکه مسمی کافی است ولی تمام سر را تراشیدن بهتر است چنانچه در غیر محرم نیز چنین است و نیت نماید که سر می تراشم یا تقصیر میکنم از جهت محل شدن از احرام حج تمتع واجب قربة الی الله و رو بقبله تراشیدن و ابتدا بجانب راست پیش سر نمودن و موی سر را در منی دفن کردن مستحب است چنانچه مستحب است که بگوید اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة و کسیکه سرش مو ندارد احوط آن است که تیغ را بر سر خود بکشد و مرور دهد که صورت سر تراشیدن بعمل آید و با امکان در این وقت اختیار تقصیر نماید و حلق و تقصیر در منی باید باشد و اگر عمدا یا جهلا یا نسیانا از منی بیرون رود عود نماید بمنی با امکان بجهت حلق و تقصیر و اگر ممکن نشود عود ساقط است و لکن موی خود را الفرستد بمنی علی الاحوط چنانچه احوط آن است که حلق یا تقصیر در یوم عید باشد و بعد از رمی و ذبح باشد بلکه احوط آن است که حلق و تقصیر بعد از قسمت گوشت قربانی باشد و بهتر آن است که دلاک نیز نیت کند پس از فراغ از اعمال ثلثه منی روانه مکه شود از برای اعمال پنجگانه که طواف حج و رکعتین آن و سعی و طواف نساء و رکعتین آن باشد پس طواف نماید باین نیت که طواف حج تمتع حجة الاسلام بجا میآورم قربة الی الله و بعد از طواف دو رکعت نماز طواف بجا

نیز بجا آورد در عقب مقام ابراهیم باین نیت که دو رکعت نماز طواف حج تمتع بجا میآورم واجب قربةً الی الله و بعد از نماز متوجه صفا و مروه شود از برائے سعی کردن نحوے که ذکر شده در عمره تمتع باین نیت که هفت مرتبه سعی بجا میآورم درمیان صفا و مروه در حج تمتع حجة الاسلام قربةً الی الله تعالی و بعد از سعی متوجه خانه کعبه بشود از برائے طواف نسا باین نیت که هفت مرتبه دور خانه کعبه میگردم از برائے طواف نسا در حج تمتع قربةً الی الله پس نماز طواف را بجا آورد و احوط برائے کسے که حج تمتع میکند این است که روز عید خود را بمکه رساند و اعمال مذکوره را بجا آورد هرچند تاخیر تا شب یازدهم و روز یازدهم نیز جائز است چنانچه در دو قسم دیگر از حج تا آخر ذی الحجه نیز جائز است و طواف نسا بر همه واجب است حتی بر صغیر و صغیره در جمیع اقسام حج و در عمره تمتع واجب نیست هرچند بجا آوردنش بهتر است چنانچه اشاره شد پس از اعمال مکه عود بمنی نماید روانه منی شود و بیتوتت در منی بعمل آورد.. در شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و کافی است در شبها بودن از اول غروب تا نصف شب و بعد از نصف جائز است خروج چنانچه جائز است عود بمکه معظمه و اگر در بیتوتت منی خوف بر نفس یا مال یا عرض یا عروض مرض باشد بیتوتت ساقط میشود و در اول شب نیت نماید که درین شب میمانم در منی برائے حج تمتع قربةً الی الله و واجب است که در ایام تشریق که روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است رمی سه جمره بترتیب نماید که شروع از جمره صغری کند و به جمره عقبه ختم کند باین نیت که سنگریزه میزنم در جمره اول یا دوم یا سوم در حج تمتع قربةً الی الله و وقت رمی عید و تشریق روز است که مابین طلوع شمس و غروب آنست مگر مریض معذور که رمی هر روز را

در شب از روز میتواند که بجا آورد بلکه بعضی برای زن در حال صحت و اختیار نیز جایز دانسته اند تا چه رسد بکسی که قادر بر رمی نباشد مثل مریض و پیر و مغمی علیه و همچنین صبی غیر ممیز دیگری برای او رمی نماید و اگر با شعور و عقل باشد احوط آن است که اذن در رمی نیز بدهد و مستحب است که روزهای تشریق در منی باشد چنانچه جایز است که خارج شود و از برای بیتوتت شب عود کند و بعد از فراغ از اعمال منی مستحب است عود بمکه معظمه بجهت طواف وداع و دخول خانه کعبه شرفها الله و جائز است که در روز سیزدهم کوچ کند در هر وقت که خواهد پیش از ظهر یا بعد از ظهر پس بعد از عود بمکه مشغول باید شود بعبادت و تلاوت قرآن و ذکر و دعا در مسجد الحرام و دخول خانه کعبه اللهم ارزقنا بمحمد و آله و تقبل منا آمین یا رب العالمین

خاتمه در بیان کفارات احرام است

اما کفاره جماع عمداً و عالماً بالحرمت قبل از وقوف بمشعر در قبل و دبر در حال احرام حج قربانی شتر پنج ساله است با اعاده حج در سال آینده و همچنین است صید شتر مرغ ولکن احوط آن است که شتر مذکور ماده باشد و در انجا اگر ممکن نشود قیمت آنرا بدهد و گندم بخرد و شصت مسکین اطعام کند بهر مسکین بقدر نصف صاع بدهد و اما در صید گاو وحشی و الاغ وحشی یک گاو قربانی کند و با عدم امکان قیمت آنرا گندم بخرد و بسی نفر مسکین اطعام کند و اما کفاره آهو و روباه و خرگوش یک گوسفند است با امکان و با عدم امکان قیمت آنرا گندم بخرد و به ده نفر مسکین اطعام کند و اما شکستن تخم شتر مرغ که جوجه شده باشد در میان تخم این است که یک شتر بچه که صلاحیت حامله شدن داشته باشد قربانی کند و اگر جوجه اش حرکت کرده باشد باید یک شتر نر را در میان شترهای ماده رها کند و نتایج آنرا بکعبه بفرستند که قربانی کنند و با عجز از این ده مسکین

را اطعام کند و با عجز از ان سه روز روزه میگیرد و کفارۀ شکستن تخم درّاج
و قطا و کبک گوسفند کوچک است اگر بچه حرکت کننده دران باشد و اگر
حرکت نکند باید گوسفند نر را در میان گوسفندهای مادّه رها کند و نتایج
انرا قربانی کند و با عجز اطعام کند و با عجز روزه بگیرد و کفارۀ کبوتریکه طوق
داشته باشد و آب را بیاشامد بدون مکیدن و در غیر حرم صید کرده شود
یک گوسفند است و اگر در حرم صید شود یک درهم هم علاوه نماید و کفارۀ
درّاج و قطا و کبک برّه از شیر جدا شده بیباشد و کفارۀ سوسمار و خارپشت
بزغاله است و کفارۀ گنجشک و قبّره یک مد طعام است و کفارۀ ملخ یک خرما است
یا یک اطعام و کفارۀ ملخ بسیار یک گوسفند است و کفارۀ شپش یک کف
گندم است و کفارۀ فرار دادن کبوتران حرم که برگردند یک گوسفند است و
اگر برنگردند از برائے هر یک گوسفند است و کفارۀ شکستن دو شاخ آهو
نصف قیمت اوست و از برائے کور کردن هر دو چشم یا شکستن دو پائے
او بقدر قیمت اوست و کفارۀ جماع با زنان بعد از وقوف بمشعر الحرام و قبل
از چهار شوط یا پنج شوط یا پنج شوط از طواف نساء یک شتر پنجساله است
و اگر قبل از طواف حج باشد و عاجز از شتر باشد یک گاو یا گوسفند باید قربانی
کند و کفارۀ دست رساندن بزنان بشهوت یک گوسفند و کفارۀ بوسیدن
ایشان بشهوت یک شتر است و بغیر شهوت یک گوسفند است و کفارۀ
عقد کردن در حال احرام یا دخول یک شتر پنجساله است و کفارۀ استمنا نیز
شتر پنجساله است و کفارۀ استعمال طیب یک گوسفند است و همچنین است
پوشیدن مخیط حتی چکمه و نعلین و تراشیدن موی نیز کفارۀ آن یک گوسفند
است و کفارۀ ناخن گرفتن هر چند بعضی از یک ناخن باشد و هر چند از جهت

اذیت باشد که بعضے ازان افتاده باشد و باقیمانده اورا اذیت کند
یک مُد از طعام است وکفاره تمام آن نیز همین است بلے اگر مجموع ناخن
دست و پا را در مجلس واحد بگیرد یک گوسفند است و اگر ناخن دست ها را
در مجلس دیگر بگیرد دو گوسفند لازم است و در مجالس مختلفه از برائے هر ناخن
یک مُد از طعام است وکفاره کندن دندان نیز گوسفند است و همچنین کندن
موئے زیر هر دو بغل بخلاف کندن موئے یک زیر بغل که کفاره آنش اطعام
سه مسکین است و استعمال روغن خوشبو کفاره ان نیز یک گوسفند است و
همچنین سه قسم راست خوردن در حال مجادله یا یک قسم خوردن دروغ و اگر
دو قسم دروغ بخورد در حال جدال باید یک گاؤ قربانی کند و اگر سه قسم
دروغ بخورد باید یک شتر بحساله قربانی کند و در کندن درخت حرم اگر بزرگ
باشد یک گاؤ است و اگر کوچک باشد یک گوسفند است و اگر بعض از درخت
باشد قیمت آن المسکین بدهد و در گیاه کفاره اش استغفار است و آیا کفاره
سر تراشیدن از جهت اذیت یا بغیر آن مخیر است میان قربانی کردن گوسفند
و اطعام ده مسکین و روزه گرفتن سه روز وکفاره ساقط کردن موئے
بدن در غیر وضو بلکه وضوء علی الاحوط در هر موئے یک کف گندم است همچنین
در کشتن هر شپشے یا انداختن از بدن و ثوب و نخوان کفے است از گندم علی الاحوط

باب النذر والعهد مس در نذر تقلید واجب است و شرط
صحت است مثل سائر عبادات یا نه ج وجوب تقلید در نذر و افصح است
و حال او مثل حال سائر عبادات است که اگر مطابق واقع شده صحیح است
والا فلا و مقارنت تقلید لعمل نذر شرط صحت نذر نیست بلے از نزلت اشاعت الله
الله مقامه در سوال وجوابش خلاف مختار ظاهر میشود که فرموده که هرگاه

در خلافیات ان تقلید نکرده و بنا را بر رائے مجتہد معینے نگذارده اتیان
بان کند منعقد نمیشود و باید در حال نذر کردن یا عهد یا قسم بنائے
تقلید داشته باشد و اگر در آن وقت بنا نداشته و صیغه را جاری کرده
و بعد بنائے تقلید بگذارد فائده ندارد **س** در نذر لفظ عربی شرط است
یا نه و بر فرض اشتراط آیا بالفاظ دیگر از فارسے و ترکے و نحو آن نیز منعقد
میشود یا نه **ج** بدانکه اقوال علماء در اشتراط لفظ و عربیت در نذر و عدم
اشتراط آن مختلف است در خصوص اشتراط لفظ در نذر دو قول است
مشهور و حق اشتراط لفظ است و قول ثانے عدم اشتراط است و این
قول ظاهر میشود از شیخ طوسے وغیره و اما در اشتراط عربیت و عدم ان سه
قول است اول شرطیت عربے و نذر بغیر عربے منعقد نمیشود و این ظاهر جمله
از متون و نسبت به مشهور نیز داده اند و قول دوم عدم اشتراط عربیت است
چنانچه مصرح صاحب ریاض و جواهر و فاضل قمے وغیره میباشد و حق نیز همین
قول است و سوم قول به تفصیل است بین قادر بر عربیت و غیر قادر پس
در قادر شرط است و در غیر قادر شرط نیست و جمله.. چون صاحب کفایه و
غیر ایشان توقف فرمودند و اقوے عدم اشتراط است مطلقا پس منعقد
میشود نذر بهر لفظے که بوده باشد و فاضل قمے فرموده که اگر عربیت شرط باشد
پس کسے که قادر بر عربے نیست باید نذر در حق او محقق نشود و وکالت در
نذر هم مشروعیت آن معلوم نشده و انصافا خوب فرموده پس نذر منعقد
میشود بهر لفظے که بوده باشد نذر کرده که بنذر بالفاظ غیر عربے صدق عهد و نذر
متحقق است و انکار ان مکابره است و عمومات که مدرک در مسئله است
کتابے چون اوفوا بعهدے اوف بعهدکم و نحو ان نیز شامل بر غیر عربے

باب

میباشند و همچنین عمومات اخبار سے چون فلله بنذر کی و نحو آن هم صادق
بر عهد و نذر غیر عربی میباشد و اما اخبار خاصه در مقام که بدرک و مهط نظر
مشترطین است چون قوله علیه السلام لیس النذر الا ان یقول لله علی
کذا و امثال ان پس وارد است در مقام بیان اشتراط انعقاد نذر بلفظ که هر گاه
شخص عقد قلبی در نذر نماید بدون تلفظ بلفظی پس ان نذر نیست و منعقد
نمیشود نذر مگر بلفظ و میشود که وارد باشد در مقام بیان انکه در لفظ نذر لابد
است از اینکه برائے خدا باشد و قصد تقرب در انعقاد ان باید ملحوظ شود
و الا نذر منعقد نمیشود و خصوصیت لفظ لله علی از باب مثال و تحصیل مورد
است چو سائل و مسئول عنه هر دو عرب بوده اند تا دیه باین لفظ شده نه
اینکه این لفظ خاص سبب تحصیل صیغه باشد چنانچه مقتضی قاعده نیز اکتفا بهر لفظ
است در هر عقد الا ما خرج بالمخصص چنانچه شیخ استاد اعلی الله مقامه در
همین باب بیان این قاعده را نموده است بنا بر این نذر بهر لفظی که بران
صدق نذر بکند حاصل است لکن فاضل قمی اعلی الله مقامه فرموده که از
امثال این اخبار معلوم میشود که صیغه خاصه نذر این لفظ است در عربی
و ترجمه آن است در فارسی و ترکی و نحو ان پس شخص فارسی باید در مقام نذر
بگوید که از برائے خدا است بر من چنین بنا بر این اگر بگوید که لازم کردم از برائے خدا بر خودم که چنین و
چنان بجا آورم و اشکال است در نذر عربی بغیر لفظ جلاله و بفارسی و غیر ان بغیر
ترجمه ان که خداوند و یزدان و ایزد است بفارسی و تازی است ترکی کفایت
نمیکند مثل لفظ الرحمن و الرحیم و نحو ان از اسماء صفات و ترجمه
آنها بغیر عربی مثل بخشاینده مهربان و رحم کننده بر بنده گان در دنیا
و آخرت پس چه میفرمایند در عهد که مثل نذر است که لفظ دون عربیت

دران شرط است یا نه ج بلے عهد مثل نذر است در عدم اشتراط عربیت
بلکه بعضے از مشترطین عربیت در نذر در عهد عربیت را شرط ندانسته اند
چون فاضل هندی که فرموده اند که دائره عهد اوسع از نذر است س
شخصے نذر کرد که مثلا دیگر اگر این کار را بکنم صد گوسفند از دست خود در منی
ذبح نمایم و حال آنکه در هیچ وقت مقدور صد گوسفند و استطاعت رفتن
مکه نداشت و باز مرتکب آن کار شد در حالے که مقدور ندارد باید ادا ر نذر
بکند یا نه و اگر بکند چه طور بکند و این قسم نذر منعقد میشود یا نه و صیغه هم در نذر
و در عهد و غیر آن شرط است یا نه ج در نذر عربیت شرط است علی الاقوی
و احوط و فار بنذر است مطلقا نه بمجرد نیت و قرار با خدا چرا که مناسب
نیست که بنده با خدا قرارے بدهد و تخلف نماید و همچنین بدانکه در نذر قدرت
شرط است همین که متعلق نذر مقدور نیست منعقد نمیشود و اگر قدرت در اول بود بعد از آن
عجز طارے شد نذر منحل میشود قال فی التحریر لو نذر صوم یوم معین فعجز عنه
سقط النذر و استحب له الصدقة عنه بمد نعم قال ایضا فی الحج و نذره لو نذره
ان یحج ماشیا فعجز لم یسقط عنه الحج و وجب ان یحج راکبا والله العالم
س کسے که نذر کرد و صیغه هم خواند که مادام الحیات نان خشک بخورد و بعد
چندے وزدید که این راجح نیست بلکه ضعیف و لاغر میشوم و نمیتوانم که مشقت و کار بکنم و مشقت
در تحصیل علم نمایم نذر را شکست و هر چیز میخورد آیا بر او هیچ کس کفاره نذر است
یا نه و یا اینکه هیچ نذر که راجح نیست منعقد نمیشود ج نذر بحسب ظاهر منعقد نمیشود
والله العالم س شخصے ناخوش بوده و دیگرے باو میگوید که نذر کردم که
خدا ترا شفا بدهد فلان روز بزیارت فلان امام زاده بروم بعد از خوب
شدن باو نمیگوید که نذرے کرده ام بیا بروم مریض اهمال میکند و نمی آید

وقت نذر که قرار داده میگذرد آیا بعد از گذشتن زمان نذر بر شخص نذر کننده واجب است که خودش بجا آورد یا نه ج عبارت نذریکه لازم العمل باشد این عبارت نیست و نذر در حق دیگری نیز بیمعنی است س زید نذر نمود که مبلغ معینی باهل مصر بدهد آیا آن مبلغ را میتواند باهل مصر بدهد و حال آنکه در شام بوده باشند و یا باهل شام بدهد که در مصر باشند و آیا چه قدر در مصر ماندن سبب شدن از اهل آن میشود و آیا تشخیص اهل مصر بودن بصدق عرفی است یا میزان شرعی وارد است ج اگر مقصود دادن مبلغ باهل مصر خصوص ساکنین در مصر باشند که حاصل نذر دادن مبلغ بکسی که در مصر است باشد پس اگر در شام اهل مصر بوده باشند نمیتواند که بدهد و اگر مقصود متوطنین اهل مصر باشد پس اگر اینها در شام بنیة مجاورت و توطن در شام نکرده اند بلکه چند ماهی مثلا در شام بیاشند و بعد از آن بمصر و درین وقت دادن باهل مصر که در شام باشند ضرر ندارد و اهل شام در مصر سکنا نمایند بقصد توطن یا طول زیاد و مکث انها بکشد انها نیز از اهل مصر میشوند مثل اینکه اهل کربلا غالبا از عرب هستند که در کربلا سکنا و مجاورت اختیار نموده اند و اگر سکنا نمایند نه بقصد مجاورت و نه بقصد توطن و نه بقصد تجارت یا مکث طویل بلکه بقصد مرور یا مکث قلیل درینوقت از اهل مصر محسوب نمیشوند و نمیتواند مبلغ را بایشان داد مگر آنکه مقصود مجرد بودن در مصر باشد خلاصه تشخیص اهل مصر بصدق عرفی است که نزد اهل عرف عام صادق باشد که این شخص از اهل این بلد میباشد و این اضافت زیادتی اختصاص میخواهد و آن بحسب ظاهر میشود بیکی از چند چیز اول اینکه در آنجا متولد شود و در آنجا باشد دوم آنکه در آنجا توطن کند سوم آنکه مکث طویل نماید بقصد تجارت یا تحصیل علم مثلا والله العالم س با وجود فقیر و یتیم در بلد مثلا شخصی نذر کرد یک تومان از جهت امام زاده معین که

مدفون است در محل شخص ایا وجه منذور را چه کند بفقراء و سادات قسمت کند یا انکه بصرف دیگر صرف نماید بینوا تو جروا ج اگر نذر شرعی بعمل آید که صیغه خوانده باشد لازم است که صرف تعمیر آن امام زاده یا سوخت ان یا فرش آن یا زوار فقراء ان نماید و اگر هیچیک از انها نباشد مطلق فقراء داد هم خوب است و اگر نذر شرعی نکرده باشد مستحب است که بهمین سیاق عمل نماید هر چند لازم نیست والله العالم س اعمال و عبادات نذری مثل صوم و صلوة و حج و زیارت و قرائت قران و ادعیه و تصدقات و موقوفات و غیر ذلک که موقت بوقت خاص باشد و سهوا یا عمدا یا جهلا بان وقت بجا نیاورده بعد قضا میتواند بجا آورد یا نه و بر فرض ثانی گناه گار میباشد یا خیر و اگر گناه گار است چاره عفو گناه چیست ج با فوت وقت قضا لازم نیست و اگر قضا کند ضرر ندارد و در فرض عمد و علم گناه گار است و کفاره خلف نذر باید بدهد اگر نذر بلفظ باشد و همچنین اگر جاهل مقصر باشد و اگر سهوا ترک کرده و جاهل قاصر بوده یا انکه جاهل بموضوع وقت بوده قضا لازم نیست و گناه گار نیست والله العالم س شخصی نذر کرد که در اول ماه دو رکعت نماز کند بعد شک کرد که اول ماه را نذر کردم یا دوم ماه را مثلا تکلیف او چیست ج هر دو روز را بقصد نذر و قربت نماز بکند س شخصی نذر کرد که هر ماهی یک روز روزه بگیرد و وقت نذر خیال سفر نداشت و بعد نذر سفر کرد و جهالة روزه را ترک کرد دیگر ذمه او چه چیز است ج قضا لازم است و در ذمه جاهل مسئله کفاره نیست چه صوم نذر باشد چه رمضان س نذر زن بی اذن شوهر و نذر فرزند بدون اذن پدر یا مادر و بنده بی اذن مالک حکمش را بیان فرمایند ج نسبت مشهور متاخرین داده که نذر زن بی اذن شوهر چه در

مال وچه در غیر مال مثل روزه سنت وخوان محتاج باذن شوهر است وان
احوط است حتے در منقطعه ولکن دلیل واضح ندارد وهمچنین احوط این است
که نذر ولد بدون اذن واجازه والد ممضے نباشد هر چند دلیل در لزوم آن
هم اشکال است که رضاے والد شرط صحت است یا شرط لزوم که والد میتواند حل نماید
وتعدے بوالد میکنند این حکم وتعدے بالنسبت بجد پدری خالے از وجه
نیست وفاضل قمی اعلے الله مقامه اذن والد ووالده را شرط میداند
بلکه فرموده است که توقف اذن والده قول نادر است واذن مولے شرط
صحت است در نذر عبد وامه لکن از شیخ استفاد وبعضے ظاهر میشود که لحوق
اذن ورضاے مولے نیز کافی میباشد بل قال المحقق وان اجاز المالك
ففی صحة تردد اشبهه اللزوم انتهى فالاقوى اشتراط رضاء المولى
سابقا اولاحقا پس رضا شرط صحت است لکن بشرطے که هیچ آزاد نشده باشد
واگر آزاد شده باشد معنے مبعض بحسب ظاهر خصوص اگر نذر در حال قسمت خود
باشد پس مادامیکه آزاد نشد اذن مولے شرط است حتے در مدبر وام ولد
مکاتب پس اینهم در حکم عبد خالص میباشد بجهت آنکه مکاتب قبل اداء مال
در حکم عبد است ومحجور است مگر در خصوص تصرفاتے که منشاء اکتساب
مال باشد ودر آن مال مکتسب غیر محجور است مسئله نذر کافر صحیح است بلکه غیر
مومن صحیح است یا نه جواب آنچه شیخ استاد تصریح فرموده این است که شرط است
بجهت آنکه در صحت عبادت ایمان شرط است وصریح محقق این است که نذر کافر
صحیح نیست بلے فرموده که اگر نذر در حال کفر کرده بعد از اسلام مستحب است که
وفا کند ودر دلیلش مناقشه است قال المحقق فی باب النذر انه لا یصح من
الکافر لتعذر نیة القربة فی حقه قال فی الجواهر باعتبار شرطیة الایمان

فی صحة عبادات دالفرض عدمه فلا یتصور فیه نیة القربة منه اذ لیس
المراد منها فعل کذا قربة الی الله تعالی وان لم یکن الفعل مقربا له ومن
هینا لم اجد خلافا فی عدم صحة منه بین اساطین الاصحاب کما اعترف
به فی الریاض نعم تامل فیه سید المدارك وتبعه فی الکفایة فانهما بعد ان
اعترفا بالشهرة وذکرا الدلیل المزبور قالا وفیه منع واضح فان ارادة
التقرب ممکنة من الکافر المقر بالله وفی الریاض لایخلو من قوة ان لم یکن
الاجماع علی خلافه کما هو الظاهر اذ لم ار مخالفا سواهما من الاصحاب و
الاحتیاط لایخفی س نذر مطلق کفاره دارد یانه ج
از شرح لمعه ظاهر میشود.. در نذر مطلق حجة الاسلام که مقید بسنة مخصوص نباشد
که کفاره دارد هرگاه تاخیر انداخت تا آنکه مُرد واگر بملاحظه فوریت حجة الاسلام
این حکم را شهید کرده است پس در هر سنه کفاره بدهد اگر تاخیر انداخت
هر چند شهید و محقق در شرائع در بحث یمین کفاره بترک در حال ظن بوفات
قرار داده و این هم محل تامل است بلی با علم بوفات و عدم تمکن از منذور
متجه است کفاره بلی اگر ظن را قائم مقام علم بدانیم واجب است کفاره
درصورت اصابه ظن نه خطا ان والله العالم باب الصید والذباحة

درصید

در صید س اگر ماهی را تقطیع کنند بانیمعنی که قطعه قطعه
شبکه از آب بیرون آورد حلال است یانه وهمچنین شرط است که در خارج
آب بمیرد یانه وهمچنین زنده در خارج آب خوردن حرام است یانه ج تذکیه
ماهی باثبات ید مسلم است ماهی را در خارج آب بشرطیکه در آب نمیرد وموت
او در خارج آب شرط نیست علی الاقوی در جواز خوردن بلکه اگر زنده از آب
بیرون آورد و زنده بخورد حلال است وقطعه که از شبکه یا نخوان جدا کند اگر بعد از

اثبات ید اخراج او از آب باشد حلال است هرچند جزء دیگر در خارج از آب
بماند و در آب بمیرد امّا ان جزء که بعد از بیرون آوردن از آب دوباره رفت
بآب و در آب مرده پس آن جزء حرام است بجهت آنکه در آب مرده است
و در حدیث وارد است که حرام است چون در حیات خود مرده است وامّا
ان جزو دیگر که در خارج مانده حلال است چون از زنده جدا شده و اگر قبل
از اخراج جدا شود حرام است چون دلیل نداریم براینکه باین جزء تذکیه حاصل
شده بلکه اطلاق ما ابین من الحیّ فهو میتة شامل است پس حرام است
والله العالم **س** اگر در زیر آب یا روی آب کسی ماهی را بشمشیر مثلاً دو
حصه نموده و بعد از قطع و قبل از خروج روح هر دو را بیرون آورده یا آنکه
یکی را بیرون آورده حلال است یا حرام **ج** ظاهر این است که حرمت
اقوی باشد هرچند که هر دو قطعه را بیرون آورد دفعةً یا تعاقباً خصوص
اگر یک قطعه را بیرون آورده و باقیمانده در آب بماند بجهت آنکه ما ابین من
الحیّ فهو میتةٌ شامل است و عموم اینکه تذکیه سمک اخراج او از آب است حیّاً
شامل منفصل نیست بلی استصحاب حلیت و استصحاب قبول تذکیه فی وجه
مقتضی کفایت اخراج بعض او حیّاً نیز میباشد ولکن عموم ما ابین من الحیّ
فهو میتةٌ وارد است بر استصحاب حلیت و نحوها والله العالم **س** هرگاه ماهی
که در آب زنده است نصف یا بعض انرا با تیغ و خنجر بریده از آب بیرون آرند
و آن بقیه ماهی که در آب است حیات دارد این بعض ماهی که از آب خارج
نموده اند حلال است یا حرام **ج** اگر همه را بیرون آورده و نصف را قطع
نموده یا پارچه از آن قطع نموده بعد از بیرون آوردن حلال است هرچند
ماهی بقیه دوباره بآب رود که در آنجا بمیرد یا صید نشود و اگر همه را بیرون نیاورده

قطع پاره ازان بکار میخورد وحرام است س قسمے است از ماہی که در
دریاے ہندوستان بشکل مار میباشد وخار واستخوان ہم دارد لکن فلس بظاہر
ہیچ معلوم نمیشود البته ہرگاه بالاے سنگ بقوت بسایند فلسہاے نازک بقدر
دانہاے عدس ازو جدا میگردد آیا این ماہے حلال است یا حرام بینوا
توجروا ج ہمین که فلس دارد حلال است ہرچند که در بعض اوقات ظاہر نشود
واگر سوال از خصوص مار ماہے باشد که ان نیز فلس است بالمره ولکن
خصوص مار ماہی بجہت اختلاف اخبار محل خلاف شده بملاحظه اکثر علماء
واشہر روایات نخوردن وحرام بودن اقرب باحتیاط است والله العالم
س قسمے است از ماہے که آنرا بعجمی میگون میگویند وہندی
جہینگا میگویند وبشکل کرم میباشد وپاہا ہم دارد وخار واستخوان ندارد وکوچک
وبزرگ ہم میشود وتا آنکه تازه است فلس بران معلوم نمیشود مگر وقتیکه خشک
میشود فلس معلوم میشود آیا ان ماہے حلال است یا حرام بینوا توجروا ج
ہمین که فلس دارد حلال است چه از غایت ریزے بعد از خشک شدن ظاہر
شود یا آنکه در ہر حال ظاہر باشد والله العالم

در ذبح ونحر

ذبح ونحر

س شکار که صید میشود از گلوله یا تیر وغیره لیبا میشود که خون در منجمد
میشود ان خونے که قبل از ذبح در جلد یا جسم میماند نجس است یا نه ج
خونیکه در جلد وگوشت بواسطه ضرب وبخوان میماند تا مستحیل نشود نجس است
بلے مادامیکه در باطن است ضرر ندارد ولکن بعد از ذبح لابد است از اخراج
ان خون متخلف وتطہیر آن موضع بلے خون متخلف بعد از ذبح وخروج
متعارف از دم پاک است واندراج ان در دم متخلف چون اصل بحکم در
متخلف بر خلاف قاعده است والاقتصار بر متیقن لابد میشود خالے از اشکال

نیست وحال محال تفصیل نیست **س** ذات الاشاجع در حیوان حلال گوشت مثل گاو وگوسفند وغیرہ کہ خوردن ان حرام است کدام چیز است
ج اشاجع را تفسیر نمودہ اند باصول اصابع کہ متصل بعصب ظاہر کف میباشد واز جواہر نقل شدہ پس گفتند کہ بنابرین ذات الاشاجع مجمع اصول اصابع کف میباشد واز مجمع الفائدہ نقل نمودند کہ اشاجع وذات الاشاجع یکے میباشد ودر بہائم محلل نیست مگر انکہ تفسیر شود باصول اصابع وظلف وبخوان پس در گوسفند وگاو وشتر موجود میباشد وانچہ خود دیدم کہ در اصول اصابع چیزے است رودہ مانند ودر ازدو در میانش موے بسیار میباشد ودر طیور ہیچ ندیدم والمعنے الاول ہمکن وجودہ فی الطیر فہو غیر مبنا الموضوع والاحتیاط اولی واللہ العالم **س** ایا حیات مستقرہ شرط است در ذبیحہ یا نہ **ج** حیات مستقرہ تفسیرے کہ کردہ اند کہ یوم ونصف یوم بماند شرط نیست بلے ہمین قدر شرط است کہ ذبح موثر در خروج روح ومو جل ورا ذاف روحش باشد واللہ العالم **س** استقرار حیات شرط نیست ولکن تاثیر ذبح در موت شرط است یا نہ کہ اگر بدانی مقارن شد ذبح بموت ذبیحہ حلال است **ج** حلال نیست **س** حرکت بعد از ذبح شرط است یا حرکت قبل از ذبح کافی است **ج** حرکت بعد از ذبح علامت است در حرکت قبل از ذبح **س** خروج دم وحرکت ہر دو شرط است یا یکے ظاہرا کافیست در ذبیحہ ومراد از حرکت کدام حرکت است
ج اقوے عدم اشتراط اجتماع ہر دو میباشد بلکہ یکے کافی است ولکن مراد از حرکت حرکت احیا میباشد نہ حرکت تقلصے کہ بعد از ممات نیز میشود واین حرکت معتبرہ در مواضع اربعہ کہ عین واذن ورجل وذنب است

باشد واجتماع همه شرط نیست بلکه یکی کافی است بلکه در سائر اعضا
نیز کافی است ان شاء الله وهمچنین مراد از دم دم معتدل میباشد نه مثل
که قطره قطره بیاید یا بچکد واین علامت بعد از ذبح باید باشد نه قبل از ذبح
چون بعضی شرط دانسته اند که حیات مذبوح بعد از ذبح فی الجمله هرچند بسیار
کم باشد باقی باشد که معلوم شود بحرکت بعد از ذبح پس اگر بدانیم که
مقارن بود خروج روح با تذکیه ذبح ثمر ندارد واین حق است ومورد این
علامت در مشکوک الحیوة والممات میباشد پس در معلوم الممات خروج
دم معتدل یا حرکت ثمر ندارد وهمچنین در معلوم الحیوة وجود هیچیک ازین دو
علامت شرط نیست ومورد نصوص نیز ظاهر است اذ فی خبر ابان اذا
شککت فی حیوة شاة ورأیتها تطرف عینها او تحرك اذنيها او تمصع
بذنبها فاذبحها فانها لك حلال والمصع الحركة والضرب س موالات
بمعنی تتابع در اعضای ذبیحه شرط است یا نه ج انچیزی که معتبر است
صدق ذبح وتذکیه است وتتابع را دلیل نداریم بر اعتبارش فصل کم
قطعاً مضر نیست س هرگاه سر ذبیحه مقارن ذبح بجهت تیزی کارد یا
قوت دست ذابح جدا شود مضر خواهد بود یا نه ج عیب ندارد وحلال است
اگر بالقصد وعمداً نباشد بلکه اگر عمداً سر ذبیحه را جدا کند به تیزی کارد
فعل حرام کرده ولکن ذبیحه حرام نمیشود س چه میفرمایند در ذبح حیوان
خواه گردنش کوتاه باشد خواه دراز اعتبار از جانب متصل بسر است
یا از جانب متصل ببدن ج در زیر چانه ذبح کنند س مرغ ودیگر
طیور را چه گونه ذبح باید کرد مشهور است که وقت ذبح زبانش بگیرند که
پس نکشند والا حرام میشود بواسطه اینکه بجای حلقوم زبانش بریده میشود

ج وجوب آن بر ما معلوم نشد واگر زبانش را بگیرند بهتر است والله
العالم س از زیر رگ بریدن کافی است یا نه ج کافی است
س اگر شتر را مثلا یا گوسفند را بخلاف قبله یا انحراف از قبله نحر
یا ذبح نمایند حلال است یا حرام ج اگر عمداً بخلاف قبله یا بانحراف از
قبله ذبح یا نحر نماید حرام است واگر از روی نسیان یا جهل بحکم یا جهل
بموضوع یا اضطرار یا تقیه ذبح یا نحر نماید حلال میباشد س از قفا بریدن
جائز است یا نه ج این هم جائز است هرچند سید استاد احتیاط نموده
والله العالم س در ذبح حیوان لازم است که حیوان و ذبح کننده تا
از ذبح فارغ نشود استقبال قبله داشته باشد واستقبال تمام بدن از برای
هر دو شرط است یا نه ج اقوی وجوب دوام استقبال است تا از
ذبح فارغ شود چنانچه اقوی اکتفا باستقبال ذبیحه است بدون ذبح
بنحوی که در عرف بگویند استقبال ذبیحه شده چه بمذبح تنها باشد یا بمقادیم
بدن مذبوح واحوط استقبال ذبیحه بمنحور وذابح وناحر بمقادیم بدن است
واقوی عدم اشتراط استقبال ذابح وناحر میباشد بلکه اگر ذبح را آویزان
کند بدست چپ ورا بسمت قبله وذبح کند صادق است که بقبله ذبح شده
ذبیحه واز استحباب استقبال ذابح وناحر مضایقه نیست س آیا واجب است
در استقبال ذبیحه که سر ذبیحه بجانب مشرق وپای ذبیحه بجانب مغرب یا بعکس هر دو جائز است
جائز است بدست راست یا چپ گشتن ج تصریحی از قدما درین شرط بنابرچه
ندیدم ومقتضای اطلاق جواز هر دو است بلی چون متعارف ذبح
بیمین میباشد لهذا سر ذبیحه را سمت مشرق میکنند ودرین تعارف خصوصیت
واشتراطی معلوم نیست هرچند محتمل است که مثل استقبال هیئت در ذبح کردن هم

نماز میخوانند باید بجانب راست امام باشد نه ماموم وهمچنین در دفن که سر ش
باید بسمت مغرب باشد قال فی البحار والظاهر انه یکفی الاستقبال بای
وجه کان سواء اضجعها علی الیمین وعلی الیسار کما هو الشایع اولم
یضجعها واستقبل بمقادیمها الیها کالطیر لاطلاق الاستقبال الشامل لجمیع الصور و
کون الاستقبال الملحوظ بالاضجاع علی الیمین لا یستلزم کونه فی جمیع الموارد
کل معارف الذبح علی هذا الوجه فی غایة العسر غالبا الا للایسر الذی یعمل
بالید الیسری وهو نادر بین الناس بل یمکن ان یقال ان الاطلاق
ینصرف الی الفرد الشائع الغالب وهو الاضجاع علی الیسار فیشکل الحکم
بان الاحتیاط یقتضی الاضجاع علی الیمین فتامل انتهی والله العالم
س دو شخص مختلف در قبله بسبب اجتهاد هر گاه ذبح نمایند هر کدام حیوانی را
بسمت قبله خود دیگری که مخالف است با او در اجتهاد در جهت قبله میتواند که آن ذبیحه را تناول نماید یا نه
ج بلی هر کدام میتوانند ذبیحه دیگری را تناول نمایند زیرا که ذبح حلقوم شد در قبله ماموربه
وقول بعدم تناول ضعیف است والله العالم س کسی در صحرا است ویک گوسفند
با خود دارد وگرسنگی زور آورد وچیزی خوراکی بهم نمیرسد میخواهد که گوسفند
را بکشد وبخورد ولکن قبله مشتبه است وعلم وظن به قبله هم بهم رسانیدن ممکن نیست
آیا چه طور ذبح کند گوسفند را بنوا توجه دا ج درین وقت توجه بقبله
ساقط است والله العالم س ذبح بغیر آهن در حال اختیار جائز است
یا خیر واز ناخن ودندان ذبح کردن چه حکم دارد ج در حال ضرورت
واضطرار جائز است والا فلا س آیا از داس ودوان ذبح جائز است
اختیارا یا اضطرارا ج اضطرارا بلا اشکال است واختیارا هم جائز است
چون باعث زجر مذبوح میشود حکم بکراهت ضرر ندارد چون مستحب است که آلت

ذبح تیز باشد ہر چند ترک مستحب مکروہ نیست **مس** آیا در ذابح ذکوریت
وبلوغ شرط است یا آنکہ غیر ذکور وغیر بالغ ممیز باید انستن شرائط ذبح ذبح
بکند حلال است ومباح **ج** ذکوریت وبلوغ شرط نیست زن وطفل
ممیز غیر بالغ اگر با شرائط ذبح کند حلال است **مس** اتحاد ذابح شرط است یا
ج تشریک در ذبح ضرر ندارد واما اگر ہر یک رگے را ببرد صریح دلائل
این است کہ ضرر دارد واقوے این است کہ شرط نیست مثل تشریک در صید
مس اگر جنب وحائض بسم اللہ بگوید در حال ذبح یا نحر یا صید مثلاً ولکن
بقید سورہ عزائم کلافی میباشد یا نہ **ج** فی القواعد فقد اشکل فیہ و
فی الجواهر لعلہ من الدخول فی العموم ومن النہی المنافی للوجوب
ولکن لا یخفی علیک ان الاقوی الاول ولا منافاۃ بین الوجوب الشرطی
العاملی والحرمۃ وفی الدلائل ایضاً رجح ما رجح فی الجواهر وفیہ اولاً
ان الذبح قد تکون واجباً کما فی الہدی ونحوہ فیجتمع الوجوب والنہی والنہی
مقدم ثانیاً انہ صرح فی الجواهر قبل ذلک باسطر ان الظن اعتبار
ذکر التسمیۃ بعنوان کونہا علی الذبیحۃ فلا یجزی التسمیۃ الاتفاقیۃ
التی لم یکن بالعنوان المذبوح ولا اقل من الشک فی حصول التسمیۃ المعتبرۃ
بدون ذلک والاصل عدم التذکیۃ کذلک الظن اعتبار المقارنۃ
العرفیۃ بینہا علی وجہ یصدق التسمیۃ علیہا فلا یجزی ذکرہا عند
مقدمات الذبح کربط المذبوح ونحوہ وقال الصادق ع فی صحیح الحلبی
من لم یسم اذا ذبح فلا تاکلہ انتہی وانت خبیر بان اللازم حینئذ
ان یکون التسمیہ بقصد الذبح حتی یتحقق عنوان ذکر اسم اللہ علیہ
فعلی ہذا فالبسملۃ المذبوحۃ بقصد القرائۃ وبعنوان کونہا علی الذبیحۃ

بمنزلة استعمال اللفظ فی معنیین فتامل جیدًا وقال فی حاشیة الموجز فی احکام الحائض فائدة لو ذبح الجنب بالبسملة ما قصده العزیمة فهل تحل الذبیحة ام لا وهل یکون فرق بین الذبیحة الواجبة کالکفارات والنذور ام لا الظن ان الذبیحة تحل لانهم شرطوا فی حل الذبیحة ان یذکر علیها اسم الله ولم یشترطوا ان یکون الذابح طاهرا من الحیض والنفاس والجنابة وانما شرطوا کونه مسلماً لا غیر مع احتمال عدم الحل للنهی عن ذکر الله علی هذا الوجه ولا فرق بین کون الذبیحة فی واجب او غیره والمختار الفرق وهو انه ان کانت واجبة حرمت والا حرم فعله انتهی والتعلیل الاول واضح الفساد لان هذا الشرط راجع الی التسمیة لا الی حال الذابح فمرجع الکلام الی انه هل یشترط ان یکون التسمیة علی وجه الحل اولا کان یکون عبدًا او اجیرًا خاصًا بجمیع منافعه حتی اللسان وقد صرح السید الاستاد فی الدلائل بان مس کتابة القرآن ان وقع علی وجه الحرام فان کان وجوب المس توصلیا کان یکون من الاستنقاذ من ید الکافر او الغاصب او لاصلاح الغلط او للتطهیر او المرفع من القذر ونحو ذلک فلا یجب وان کان علی وجه النذر ونحوه فیجب الاعادة ومن المعلوم ان النهی وان کان لا یوجب البطلان ما له اثر ولا یفهم منه ولکن لا بد من استفادة العموم من ذلک المنهی عنه بانه فی حال النهی ایضًا له اثر کالذبح بالة الغصب وفی المسجد ومکان الغیر والغسل بالماء المغصوب فالعمدة اثبات هذا والظاهر عند الاحقر عموم تاثیر التسمیة بالله سبحانه وان صدر علی وجه الحرمة لان الحرمة معلقة بذکر غیر اسم الله و

ولا يصدق في المفروض او مع التشريك لغير الله كان تقول بسم الله
ومحمد بالجر ولا يصدق بالفرض مع ظهور عموم التعليل في قوله
عليه السلام عمن صاد بكلب اليهود المعلم قال لا بأس لانه مكلب ذكر اسم
الله عليه فظهور العموم من قوله لا تاكل ذبيحة الناصب واليهود
حتى تسمعه بذكر الله اما سمعت قول الله تعالى ولا تاكلوا مما
لم يذكر اسم الله عليه مضافا الى ما في السرائر عن ابي جعفر من سمعته
يسمي فكل ذبيحته مضافا الى ان الحرمة معلقة في الآية مما لم يذكر
اسم الله عليه وهو في المنهي عنه غير صادق ومقصود الخصم من
الحكم كبيان انه لاجل عدم العلم باحراز شرط التسمية عند كونها
محرمة وبعد ما جعلنا مدار الحرمة على عدم ذكر التسمية يكون
الحكم بالحرمة في الفرض مقدما ومع احراز الواقع تسقط المقدمة
فتامل جيدا وعن العيون والعلل في باب علل التحريم المحرمات عن محمد بن
سنان ان ابا الحسن الرضا ع كتب اليه حرم ما اهل به لغير الله للذي
اوجب على خلقه من الاقرار به وذكر اسمه على الذبائح دليلا
بين ما تقرب به اليه وبين ما جعل عبادة الشيطان لان في تسمية
الله عز وجل الاقرار بربوبيته وتوحيده وما في الاهلال لغير الله
من الشرك به والتقرب به اليه الى غيره ليكون ذكر الله وتسميته
فرقا بين ما احل وما حرم انتهى وفي توضيح البحار كان قوله حرم ما
اهل به الى قوله المحللة تعليل لوجوب ذكر الله سبحانه على الذبائح
والمعنى انه لما كان اعظم اصول الدين الاقرار به سبحانه وكان تكرير
ذلك سببا لرسوخ الاعتقاد واعلان امره الذي به يتحقق اسلام العباد

وکان الذبح مما یحتاج الیه الناس ویتکرر وقوعه فلذا اوجب علی العباد الاقرار بذلک عنده وبقیة الکلام تعلیل لتحریم ذکر اسم غیره عند الذابح لانه یتضمن خلاف هذا المقصود وعلاوه الشرک والاقرار به فحرم الذبیحة عند ذلک لنزجروا فقوله لنکون ذکر الله کالنتیجة لما تقدم والله یعلم انتهی وازین تعلیل نیز استفاده میشود مختار ما والله العالم **س** اگر ذابح بر ذبیحه ذکر اسم خدا و محمد یا ائمه صلوة الله علیهم بکند حلال است یا نه. **ج** بسم الله وله الحمد صرح بعض فی الفقه بحرمته وفی الدروس فصّل بین ما قالوا قال بسم الله ومحمد بالجرّ والرفع فحرم الاول واحل الثانی وهو محل تامل لان الاعراب المذکور ان کان بحسب القواعد ابطل التشریک الذی هو مانع وابطل انفراد اسم الله تعالی علی الذبیحة التی هو شرط لکن یمکن ان یقال انه فی العرف یصدق عدم الانفراد فتامل **س** خصوص اسم الله شرط است یا سائر اسماء کافی است **ج** احوط عدم تعدی است واقوی کفایت همه اسماء الله میباشد واضافت بیانیه محتمل است ولکن خلاف ظاهر است بنابراین عربیت نیز احوط است واقوی عدم اشتراط عربیت میباشد والله العالم **س** مجرد اسم خدا کافی است یا آنکه باید منضم شود باسم یا بصفات یا به تنزیه یا تکبیر یا تحمید و نحو آن **ج** از شیخ استاد و فاضل مقداد در شرح آیات الاحکام وجوب انضمام ظاهر میشود چنانچه تصریح باشتراط اتحاد ذابح و مسمی را نیز ذکر کرده است وان احوط است **س** در ذکر اسم خدا بر ذبیحه قصد قربت شرط است یا نه و قصد ریا مانع است یا نه **ج** تصریح ندیدم ولکن ظاهر عدم اشتراط و عدم مانعیت ریا میباشد واز حدیث

علل الشرائع که بعد مذکور میشود توہم اشتراط تقرب میشود و لکن این در اصل ذبح میباشد نه در ذکر اسم خدا و حدیث بعد مذکور میشود انشاء الله تعالی **س** بسم الله را بعد از انفصال سر بدن رگ ها باید اعاده نماید یا نه **ج** لازم نیست و لکن احوط اعاده است **س** تسمیه اخرس باشاره کافی است یا نه **ج** صریح مستند عدم اکتفا است و صریح خبر و عموم البدلیه والاستقراء فی اقوال الاخرس کفایت آن است چنانچه حدیث است که سوال شد از ذبح اخرس جواب فرمودند که اگر بفهمد تسمیه را ضرر ندارد والله العالم **س** مکروهات ذبح را بیان فرمایند **ج** اول آن است که چاقو را مثلا بر رگها ببرد و از زیر ببرد بالا و در بحار از شیخ در خلاف نقل حرمت این فعل را نموده است و فرموده ضعیف است دوم ذبح حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند و از شیخ نیز نقل حرمت و تضعیف آن نموده سوم در شب کشتن چهارم در روز جمعه قبل از زوال بلکه بعد از زوال هم بے کراهت در هر دو رفع میشود بضرورت و خوف مردار شدن والله العالم

باب الاطعمه والاشربه

س چه میفرمایند درینکه اشیاء خشک و تر از قسم خوردنی سوائے گوشت و دنبه را که در بلاد هند کفار میفروشند مثل روغن و شیر و ماست و پنیر و حلویات و ملوذات و نقل و حبوب وغیره اگر قرینه دال باشد بر نجاست بدین معنی که کفار بسبب رسم و عادات خود اشیاء مذکوره را از دست خود تیار میکنند و ظروف را هم خود میشویند و شیر را هم میدوشند و ما این را از چشم خود می بینیم در هر صورت اشیاء مذکوره را که تر باشد خود از ظروف کفار بگیریم یا از قاشق وغیره خود کافر از ظرف خود آورده بدهد که دستش با اشیاء مذکوره نرسد و اشیاء خشک را خود

از دست کافر بگیریم درحالے که دست ان کافر خشک باشد آیا جائز است
واشیاء مذکوره پاک است یا نجس و خوردن واستعمال ان درحال صلوٰة
وغیره چه حکم دارد وایضاً اشیاء مظنون النجاست را بغیر از طاهر کردن
خوردن و باستعمال آوردن درحال صلوٰة وغیر صلوٰة جائز است واشیاء
مذکوره حلال است وپاک یا نه بینوا توجروا ج قرینه وسائر اشیاء متعارف
عمل کفار اگر موجب قطع بملاقات کافر درحال رطوبت موثره باشند یقیناً نجس است
واگر باعث ظهور و مظنه شود محکوم بطهارت میباشد وظن نجاست حتی از قول
عدل واحد نیز محل اشکال است واقوے عدم اعتبار ظن نجاست میباشد
وجواب سوال دوم نیز ازین سوال ظاهر شد والله العالم س گرفتن روغن
وشیر و ماست ونحو ان از کافر جائز است یا نه ج مادامیکه علم بمباشرت
درحال رطوبت ناقله حاصل نشود جائز است والا فلا س در اکثر شهرهاے
هندوستان بجز لحم اکثر اشیاء خوردنی را کفار میفروشند مثل شیر گاو و شیر
و ماست و روغن خوردنی و روغن چراغ و دیگر اقسام شیرینی ها وغیرهم و
واکثر زنان و مردان کفار بخانه مسلمانان میآورند و میفروشند در ظرف گلے
خود وجمیع علما ظروف کفار را طاهر میدانند اگر بیش روی مسلمانان اصل
روغن وغیره را مس نکنند و مسلم از دست خود از ظرف کفار وزن کرده بگیرد
جائز ست خوردن ان یا نه بینوا توجروا ج بسم الله وله الحمد بلے جائز است
مادامیکه مس برطوبت موثره نکنند و چیزیکه محکوم بنجاست میشود واگر از
دست کافر بگیرے مثل جلود و لحوم است که محتاج تذکیه و سر بریدن باشد
که تا علم تذکیه نباشد محکوم بنجاست خواهد بود واما مثل شیر و ماست و روغن و
شیرینی ها و حبوب وغیره ضرر ندارد والله العالم س جائیکه ماکولات و مشروبات

را کفار میفروشند ومسلم میفروشند ومحض مجبور مومن میخورد پس خوردن آن اشیاء
آن چه دستور است آیا جائز است یا نه بینوا توجروا ج بسم الله ولله الحمد
ماکول ومشروب اگر بعلم ملاقات کافر نجس شدن آن نباشد ضرر ندارد
مگر آنکه محتاج بذبح وتذکیه باشد چون گوشت وپیه واگر مثل روغن وحبوبات
وطعام ونخوان باشد ضرر ندارد واگر از روی اضطرار ومجبوریت خورده
ظاهر دهن را بآب بکشد کفایت میکند والله العالم س نانهای انگریزی
خشک از قسم کماچ وغیره که با کثر آنها مهر انگریزی هم ثبت میباشد وهمچنین شربت
ومربا وشیرینی از حبوب ونقل وغیره ودواهای خشک از قبیل جوهرها
ودواهای تر از قبیل عرقیات که در قوطی وشیشه سربمهر انگریزی از
ولایت انگریز در ملک هندوستان برای فروش میآورند آیا این اشیاء
در قوطی وشیشه سربمهر از کافر ومسلم خریدن وخوردن وباستعمال آوردن
جائز است یا نه واشیاء مذکوره پاک وطاهر است یا نجس ج همه اینها پاک
است وحلال مگر اینکه بعلم نجاست حاصل شود س طعام پخته یهود ونصاری
خواه خریده بدهند یا ندهند هرگاه تر باشند وایشان با رطوبت انرا مس
کرده باشند پاک است یا نجس ج نجس است یقیناً خواه خریده بدهند یا ندهند
والله العالم س جمعی طعام میخورند باهم یکی از آنها فضله موشی در آنها
دیده لازم است که دیگران را اعلام نماید یا نه ج خبر اعلام لازم نیست
والا خود نباید بخورد ودر صورت معاشرت با آنها تا بخود در تحفظ نماید وهرگاه
اعلام نماید بعد از غذا بشویند هر چه را که متنجس است ضرر ندارد س هرگاه
جماعتی طعام خوردند در حالی که نجس بود ومیزبان مطلع بود وممکن نیست
تطهیر اوضاع واسباب ایشان اعلام لازم است در چنین صورت یا نه ج

از سابق معلوم شد عدم لزوم اعلام و لکن هرگاه مطلع شوند تطهیر نمایند هر جائیکه یقین بسرایت نجاست دارند یا امکان آن و همچنین است نسبت باوضاع خودش **س** هرگاه طفل و تنش نجس باشد و لبش علم بان نجاست دارد و با آن طفل و لبش در یک ظرف غذا میخورد با رطوبت مسریه چه حکم دارد **ج** با احتمال تطهیر محکوم بطهارت است در حق غیر **س** چه میفرمایند علماء امامیه کثر الله امثالهم درین مسئله که در سوق و بازار مسلمین شخصی مجهول الحال است در اسلام و کفر و گوشت میفروشد بدون فحص از حال او خریدن و خوردن آن گوشت جائز است یا نه **ج** بسم الله وله الحمد سوق مسلم مثبت حلیت و طهارت است هرچند ذی الید مجهول الحال باشد در اسلام و کفر بلی اگر ذی الید کفرش معلوم باشد خریدن گوشت و نخوان از او و خوردن آن جائز نیست مگر آنکه علم داشته باشد که از ماکول اللحم مذکی است یا آنکه عدلین شهادت بران دهند و مظنه بان نیز کفایت میکند و همچنین است حکم گوشت و نخوان که پیدا شود و یدی بران نباشد که بعد از فقدان علم و جدانی و شرعی ظن باینکه از ماکول اللحم مذکی است کفایت میکند **س** گوشت حیوانی که حلیت آن بسبب جهل معلوم نباشد میته و نجس است یا پاک و حلال **ج** میته و نجس میباشد در ظاهر شرع تا معلوم شود که حلال بوده **س** بعضی از طیوری که حال او مشتبه است که از حلال گوشت است یا حرام گوشت فضله او پاک است یا نجس و گوشت او حلال است یا حرام **ج** اگر اشتباه در حکم است باین معنی که نمیداند گوشتش را جائز است خوردن یا نه درین وقت رجوع بیکی از چهار چیز کنند که علامت حلال بودن طیور است که خار پس پا داشته باشد مثل خروس و مرغ و سنگدانه یا

چینه دان داشته باشد یا انکه در وقت پرگرفتن تکان پیرش بیشتر از تکان ندادنش باشد که تعبیر ازین میکنند که دفیف او اکثر از صف او باشد پس یا وجود یکی ازین چهار چیز حلال گوشت میباشد و فضله اش پاک است والا فضله اش نجس است و اگر در موضوع است بانیمعنی که میداند ماکول اللحم کدام است و غیر ماکول اللحم کدام است ولکن نمیداند که فضله از کدام پاک است **س** حیوان حلال گوشت هرگاه موطوء انسان شود یا انکه متغذی بنجاست انسان شود که غالب غذای آن غائط انسان باشد بول و غائط آن حیوان که نجس است آیا گوشت آن نیز حرام میشود یا نه **ج** بلی بول و غائط آن که نجس است گوشت آن نیز حرام است مگر اینکه استبرا شود در جلال **س** اگر در ذبیحه ماکول اللحم خون در عضوی باشد که خوردن آن عضو حرام است مثل سپرز یا حلال است مثل جگر آیا آن خون پاک و خوردن آن حلال است یا نه **ج** خون باقی مانده در ذبیحه پاک است بشرطی که خون متعارف از حیوان مذبوح برود و بشرطی که خون در حالت متعارفه از ذبیحه برود نه آنکه سرش سرازیر باید نش سرازیر باشد **س** اگر مؤمنی بدست پیش خدمت خود که کافر باشد طعام پخته بفرستد که در آن گوشت باشد آیا آن طعام را از آن کافر گرفته خوردن جائز است یا نه **ج** بسم الله وله الحمد میتوان خورد الا انکه علم داشته باشد که این طعام نامسلم پخته است در نیوقت از کافر گرفتن ضرر ندارد و خوردنش نیز ضرر ندارد **س** اگر طعامیکه در آن گوشت نباشد چون حلاو و نخوان یا خود گوشت را مسلمی بدست کافر بدهد و برای مسلم دیگر بفرستد و علم بملاقات کافر بآن حاصل نشود خوردن آن چون تفحص نجس و از ملاقات جائز است یا نه و مظنه بعدم ملاقات را رجحت دارد قیمت این کار چیست کافر است یا نه **ج** طعام بی گوشت را از کافر بعلم بملاقات گرفتن ضرر ندارد و اما گوشت حیوان

چون محتاج به تذکیه ست از دست کافر خوردن جائز نیست الا اینکه علم حاصل شود که مسبوق بید مسلم بوده و چون مفروض مسئله این است که آورنده کافر است و دهنده طعام و گوشت مسلم بوده ضرر ندارد **س** خورانیدن غذائے نجس باطفال و کفار و مسلمانیکه قائل بنجاست آن نباشند جائز است **ج** خورانیدن نجس جائز نیست قطعاً و اما متنجس پس اقوی عدم جواز است **س** از دو ظرف مایع که یکے ازان مثلاً شیره و دیگے سرکه هرگاه از قاشق یکے را برداشته بدیگرے مخلوط نموده و بعد از مزج و خلط انها فضله موش دران دیده و نمیدانند که ازکدام یک ازان دو ظرف است چه نماید **ج** اگر احتمال بدهد که دران آله برداشتن چون قاشق و نحوان فضله بود یا احتمال بدهد که تازه درین ظرف مخلوط افتاده ازان آله بخصوص و آن ممزوج اجتناب نماید و آن دو ظرف پاک است و اگر یقین کند که در آله نبوده بلکه در یکے ازان دو ظرف بوده از هر دو اجتناب نماید **س** شخص در برنج و گندم و سائر حبوبات فضله موش دیده برداشته است و احتمال بودن فضله دران میدهد بلکه مظنه به بودن فضله دران دارد ولکن علم بان ندارد آیا با این حالت جائز است ازبرائے او که تفحص تام ننموده آن گندم را آرد نماید و آن برنج طبخ نماید و بخورد یا نه **ج** بلے جائز است ولکن احوط درین صورت تفحص تام است **س** اگر یک چیز نجس یا حرام مثلاً در هزار چیز طاهر و حلال مشتبه شود شبهه محصوره است که حرام است خوردن همه انها یا شبهه غیر محصوره است که جائز است خوردن و استعمال انها و عدد محصوره چه قدر است **ج** بعضے گفته اند که اعتبار بعرف است در محصوره بودن و غیر محصوره بودن و انصاف این است که ضابطے که دلیل معتبر

داشته باشد ندارد واخذ باحتیاط اولی است مگر آنکه ضرورت باشد س اقول
وسے الیه در طهارت ونجاست وحلیت خوردنیها معتبر ست یا نه ج بلی معتبر است
هر چند زن باشد وهر چند سارق باشد و در لحوم ونحو ان معتبر است اگر مسلم
باشند س اگر آب چلاو یا چلاو را یکجا جمع کنند چون چند روزی بگذرد
ترش وبدبو میشود باز او را دوباره می پزند ومیخورند آیا از چیزهاے خبیثه
است که خوردنش حرام است یا نه ج بسم الله وله الحمد اولا آنکه بمجرد ترش و
بدبو شدن خبیث شدن محل کلام است وبر فرض خبیث شدن بعد از آنکه
او را طورے طبخ نمایند یا آنکه بریان کنند که از خباثت بیرون رود ضرر ندارد
ونظیر استحاله است که محلل ومحرم هر دو میباشد والله العالم س لقمه از طعام
یا خورده نان که از دهن بیفتد یا ریزه هاے غذا که در بیخ دندان بماند وبخلال
در میاورند خوردن وفرو بردن آن جائز است یا نه ج همه اینها جائز است
واز خبائث نیست بلے گاهے از اوقات میشود که لقمه از خبائث میشود
مثل اینکه دهن متعفن بوده ولقمه بغیر متعفن شده یا آنکه آنچه در بن دندان ماند
متعفن شده اینوقت از خبائث وحرام است ومجرد آلوده شدن باب دهن
وبیرون آمدن مندرج در خبائث نمیشود خصوص اگر دهن عالم یا معشوقه
باشد س اگر شخصے از فرقه اثنا عشریه یوم عاشوره محرم قبل از صبح یا قبل
از نماز عصر چیزے از قسم طعام ویا از قسم تنقلات بخورد یا بخوابد ظاهرا قباحتی
دارد ومعاصے میشود یا نه ج قباحت ومعصیت ندارد بلکه اگر بقصد
قوت یافتن بر عزادارے وگریه کردن باشد ثواب دارد وهمچنین خوابیدن
رود که چون شبش عاشوره احیاء ان شب مستحب است اگر روز بخوابد فی
الجمله ضررے ندارد س آب بینی یا آب دهن یا آب چشم یا عرق

از بدن از خود شخص خواه از غیر اگر در آب و طعام افتد و مخلوط شود خوردن
و خورانیدن آن با جمیع آن حرام است یا حلال ج حلال است و مندرج
در خبث نیست خصوص از متقدمین و خصوص از علماء سبب بلی بعضی از اقسام آب
بینی و نحو آن میشود که در بعضی از احوال و بعضی از افراد آن مندرج در
خبث میشود س شخص وارد خانه میشود غذا برای او میاورند بر فرض
اشکال در مسئله ریختن اجسام طاهره در عصیر عنبی بعد از غلیان و قبل از ذهاب
ثلثین که در میان غذا مربا به و سیب و کدو و غیر آن میباشد آیا پاک و حلال
است و خوردن آن جائز است یا نه ج حمل بر صحت و حلیت و طهارت نمایند
و نوشجان فرماید و سوال نکند هر چند بداند که تقلید نمیکند یا در تقلید مخالف
میباشد والله العالم س خرما و کشمش را اگر در طعام بیندازند که طبخ شود پاک
و حلال است یا نه ج بلی پاک و حلال است س خرما که در شیره و شکر جوش
بدهند خوردنش جائز است یا نه ج بسم الله و له الحمد ضرر ندارد س
خرمای خستاوی و رطب و غیره بهر قسمیکه باشد در جوش بیندازند مثل مویز
و انگور است که قبل از ذهاب ثلثین خوردن و استعمال آن نباید یا چه ج
بسم الله و له الحمد مویز و خرمای خستاوی و رطب هر قسمی که باشد جوشانیدن
آن ضرر ندارد و حرمت مقصور است در عصیر عنب نه مویز نه خرما بلی ذهاب
ثلثین در جمیع این ثلاثه بعد از جوش خوردن بهتر است س آیا آب مویز و
کشمش و خود مویز و کشمش و خرما در میان طبخ طعام چه حکم دارد ج پاک
و حلال است همچنین خرما و لکن احتیاط اولی است والله العالم س
اطبا در نسخه مینویسند که مویز و فلان فلان اجزا را در آب یا عرق جوش بدهند
مالیده صاف نموده بنوشند آیا اینچنین نوشتن اطبا را جائز است یا نه و

اکثر عوام جاہل مسئلہ کہ موافق نوشتہ طبیب مویز را جوش میدہند با دواہا
دیگر و ذہاب ثلثین نمیشود کہ میخورند آیا معصیت این بر طبیب است یا بر
مریض و در ہیچ دواہا کہ بواسطہ جوشانیدن نجس و حرام شود لہذا بمحوائے
لاشفاء فی الحرام شفا متصورست یا نہ ج آما مویز پیش احقر ذہاب ثلثین
در و شرط نیست بلے انگور ذہاب ثلثین در و شرطست لکن اگر نخوے
ممزوج با دویہ شود کہ نگویند عصیر عنبی است حتے آنکہ اگر عنب را بہ وعنی
بجوشانند صدق عصیر عنبی محل اشکال است وکیف ما کان اگر طبیب دوا را
منحصر در حرام دانست تجویزش جائز نیست و گناہے ندارد و ہمچنین کسے کہ
میخورد و لاشفا فی الحرام مادام حراماً لا مطلقاً و ما من شیء حرمہ اللہ الا
و قد احلہ عند الضرورت وارد است برین خبر و اگر منحصر نباشد مجوز و شارب
ہر دو گناہ گار میباشند و اللہ العالم س چہ میفرمایند درین مسئلہ کہ
طبیب ہر چیز حرام و نجس یا مسکر را کہ بجہت مریض حکم کند آیا خوردن آن
بر مریض و خورانیدن آن بر پرستاران مریض جائز نیست یا واجب یا حرام
و در صورت جواز یا وجوب آیا کشتن و اذیت دادن جانوران کہ بہ وحشی
از پرندہ و چرندہ و گزندہ و درندہ کہ حرام گوشت باشند برائے دوا
پرستاران مریض یا خود مریض را جائز نیست یا واجب و در ہیچ علاج برائے
طبیب حذاقت و اسلام و ایمان ہم شرطست یا نہ و طبیب حاذق شرعاً عبارت
از چہ کس است ج بسم اللہ ولہ الحمد در تداوے و استشفا بحرام و مسکرات
خلافست در حال ضرورت از بعضے ظاہر میشود جواز مطلقاً و از بعضے ظاہر میشود
عدم جواز مطلقاً و از بعضے ظاہر میشود تفصیل بین خوف تلف نفس فیجوز
و الا فلا یجوز و از بعضے ظاہر کہ محل نزاع در خوردن و داخل در جوف است

حتی با ماله اما مثل اکتحال وطلاء بدن وبخور ان ضرر ندارد واز بعضی ظاهر میشود حرمت
همه واز بعضی ظاهر میشود فرق میان مسکرات وغیر ان در اول جائز نیست ودر ثانی
جائز هست وهمچنین تفصیلات کثیره ظاهر میشود وحق جواز است مطلقاً وعموم ما
من شیء حرمه الله الا وقد احله عند الضرورة کافی است در استدلال
وقوله علیه السلام ان الله لم یجعل فی الحرام شفاء منافات با اضطرار مکلف
ندارد چنانچه میدانیم که خدا برای هر دردی دوائی قرار داده ومع ذلک
ما مضطر میباشیم بجهت اینکه نمیدانیم که کدام است بلی مشروط است معالجه بمحرم
بچند شرط اول انکه برای مرض باشد نه برای حفظ صحت وچاقی وسرخی
رو وسیاه شدن مو وزیادتی قوت جماع مثلا دوم انکه مرض از امراضی
نباشد که محل مسامحه باشد مثل تاری چشم فی الجمله ودرد سر فی الجمله سوم انکه
علم یا مظنه بحصول علاج ونفع در ان علاج باشد وحذاقت طبیب در ان
شرط موثر است فی الجمله نه مطلقاً زیرا که اگر تعارض کند در علاج قول افلاطون
با پیره زن جهت رشش ومظنه در سمت پیره زن باشد رجوع به طبیب جائز
نیست بجهت انکه قول طبیب تعبداً حجت نیست بلکه از باب وصف مظنه است چهارم
انکه یاس نیز حاصل شود از علاج بغیر این حرام پنجم انکه این یاس بعد از فحص
باشد ولکن این دو شرط اخیر شرط نمیباشد احتیاطاً وبر فرض جواز از برای
اولیای مریض نیز جائز است دوا دادن واگر اینها اختلاف در اجتهاد
وتقلید یا اعتقاد داشته باشند که بعضی معتقد نفع مثلا باشند وبعضی نباشند
در ینوقت هر کس مکلف باعتقاد خود میباشد بلکه نزاع فی لعل الله تعالی
پیغمبر باید که گاهی از اوقات واجب است بر هر پرستار مریض یا طبیب یا غیر ان از
مسلمانان با اطلاع ایشان برین فرض ومریض انکه اجبار کنند مریض را

بخوردن دوا وایشان در حق طبیب فرموده اند لکن بشال است قال فرع
لو علم الطبیب انحصار العلاج فی المحرم واخبر به المریض ولم یحصل له
ظن بقوله لعدم معرفته بحاله فلا یجوز للمریض التناول بنفسه ویجوز
بل قد یجب علی الطبیب اکراهه علیه لو تمکن انتهی کلامه وانت خبیر
بان الاکراه فی الجملة لو کان مسلما لکان فی حق المولی علیه الصغیر او
المجنون او ولدة الصغیر ومن له ولایة علیه لا مطلقا فاجبار الطبیب
مسلم فی الجملة واما فی غیره فالاجبار کما تری خفی مع القطع نعم فی
بعض صور القطع ربما یکون مسلما فی نظائره کما اذا اراد احد ان یشرب
ماء فیه سم او شراب الخمر او یاکل ما یصیر به مجنونا وصحیح جهلا بالحال
فانه حینئذ یجب علی العالم الزامه بترک اکله او شربه وهو واضح
وبیان طبیب حاذق فائده ورشتی ندارد بعد از آنکه مدار بر مظنه باشد و
قول افلاطون نزد وصف مظنه بسلامت معتبر نباشد و معنی حاذق ماهر است
یقال حجما حاذقا ای ماهرا یقال حذق والرجل فی صنعته اذا مهر فیها وعرف
غوامضها والله العالم **س** خوردن شراب در حالیکه اطباء علاج
را منحصر بران کرده باشند چه حکم دارد بیان فرمایند **ج** در صورت انحصار
علاج بشراب و ظن حصول علاج بان اقوی جواز استعمال آن میباشد **س**
تریاک خورده اگر قریب بهلاکت رسد بجهت دفع سمیت و بقاء حیات او
قدری براز خورانیدن چه صورت دارد **ج** در صورت انحصار امر به براز
خوردن و ظن حصول علاج جائز میباشد **س** علماء هند خوردن آهک
سنگ یعنی حجر را جائز میدانند و با برگ تنبول میخورند در نزد ان قبله ییم...
خوردنش جائز است یا نه **ج** اگر مضر نباشد ضرر ندارد **س** صدف را سوخته

آہک میسازند و در ہند عوام با برگ تنبول میخورند جائز است یا نه ج
بسم الله وله الحمد جائز ست وبعد از سوزاندن انشکال جزئیت حیوان غیر
ماکول اللحم بر فرض ثبوت مرتفع میشود وصدف سوخته داخل در خاک نیست
وبعد از فرض التسلیم حرمت خوردن خاک مسلم نیست بلکه مسلم حرمت طین است
والله العالم س تریاک خوردن هرگاه خوف ضرر روحانی وجسمانی
نداشته باشد بسبب آنکه سکر ندارد شرعاً جائز است پس اگر کسی تریاک
بکشند در آلتی که وا پورش گویند یا در قلیان وسبیل بلکه در هندوستان
یک کاری دیگر میکنند که تریاک را قوام میکنند وبعضی برگهار ریزه ریزه
کرده دران داخل میکنند وحب میسازند وانرا در قلیان میکشند ودر همه
این انحا از معتبرین شنیده شد وبچشم هم دیده شد که مسکر نیست باین معنی
که بزیاد کشیدن عقل را زائل نمیکند مثل آنکه برهنه راه رود یا تمیز درمیان
زوجه و مادر نکند ویا پدر و مادر وبزرگان را فحش دهد وخلاف قاعده
بعمل آرد بلکه از زیاد کشیدن البته بیهوشی میشود یا نمیتواند برخیزد وراه رود
یا اگر راه رفت میافتد واین صور در زیاد خوردن تریاک هم میشود پس
تریاک کشیدن در صور مذکوره بجهت محض مشغولیت یا بجهت نفع دفع نوم
وغیره در حالی که خوف ضرر نباشد شرعاً جائز است یا نه وخلاف مروت
ومزیل عدالت میباشد یا خیر ج تریاک را کسی ذکر نکرده است که از مسکرات
است واما گیج شدن پس در بعضی از امزجه مثل قلیان کشیدن ودر بعضی امزجه
به ناشتا یا آنکه کسی معتاد بقلیان تنباکو نباشد اگر قلیان بکشد گیج میشود پس
آن سکر نیست ولکن فاصل در اغماء وبیهوشی غشی میشود وبیهوشی احوط اجتناب از آن است
ومنافی مروت نیست واما بعضی از اقسام کشیدن که از بعضی از هندیان دیده

دیدم ظاهر آن است که داخل در لغویات نمیباشد واحتراز از آن اولی
است بلکه دور نیست که منافی مروت باشد والله العالم **س** تنباکو را که
هند یها میکشند سوخته آن تنباکو را که مثل زغال میباشد با زه خاکستر نموده
از ان نمک میسازند که از برای هضم طعام بسیار نافع است انرا خوردن چه
حکم دارد بینوا وتوجروا **ج** ضرر ندارد مادامیکه مضر ببدن نباشد والله العالم

باب المکاسب در مکاسب **س** عکس کشیدن در

الات انگریزی برای کسی که او عکس را به میدارد یا برای انکه عکس اورا
بر میدارند از برای هر دو جائز است یانه وکیفیت عکس کشیدن این است
که یک شیشه بر میگیرند وبران بعضی از ادویه میریزند وبعد از ان ان شیشه را
در آلتی که مشابه بصندوق است ودران یک شیشه مثل دوربین نصب
است میگذارند ومحاذی شخصی که برداشتن عکسش منظور است میدارند
وبعد از یک دقیقه آن شیشه اولی را که دران صندوق گذاشتند بیرون
میاورند وبعض ادویه دیگر بران میریزند از ریختن ادویه عکس محاذی
آن شیشه بود پیدا میشود بینوا **ج** اگر فسادی از جهت دیگر مترتب
نشود مجرد عکس گرفتن ضرر ندارد بلی احتیاط در ترک تصویر تمام
در فرض مزبور است چون بعضی از علماء تصویر مرقومه را هر چند غیر مجسم
باشد حرام میدانند هرچند این ضعیف است واقوی جواز است **س**
عمل قرطاس نمودن که بماند از سلطان به سلطانی ویا کمتر آیا جائز است
که ان وجه درهم ظلم وعدوان یا غیر ان که طلبی ندارند خرج شود یا اینکه
از بدان ظالم وغیر مستحق بمسلمانی میرسد واز برای عامل وخرج کننده
در جهت ظلم برائت ذمه است یا خیر ویا بلکه اصل عمل جائز نیست واگر

فایده

الظالم خرج نماید عامل معاقب و مشغول الذمه میباشد یا نه ج همه عمل قرطاس مرقوم حرام است و ابقاء ان حرام است و نجس و تدلیس است و دادن بعامل دیگر کی چی همه حرام است بلکه اعدام و ازاله آن واجب فوری است س آیا تحبیب نمودن میان دوکس و احضار جن یا ملک یا ارواح جائز است یا نه و بر فرض جائز بودن آیا مختص است عدم جواز و منع از ان بحالت اختیار و سعت و یا جائز نیست مطلقاً حتی در پیدا نمودن سارق و مال سرقت شده و منع از هلاکت و مرض آدمی که جنی شده باشد و مرضی دارد که دوائش را از ایشان مشخص نماید و یا غائب را پیدا نمایند تا زن خود را طلاق دهد یا نفقه بدهد و هکذا و همچنین تحبیب نمودن میان دو کس که عداوت دارند بهم که باهست نقاء آن عداوت موجب مفسده میشود و اگر احدهما بر دیگرے غالب آید و اذیت او نماید مثل زن و شوهر و آیا تعلیم گرفتن چنین علوم بجهت چنین فواید یا بجهت محض دانستن ان جائز است یا خیر و همچنین کشتن جن و یا حبس وے بجهت خوب شدن آدمی که جنی شده و جن اذیتش میکند ج عمل تحبیب و احضار جن و انس و تسخیر ارواح و ملک و کشتن جن و حبس ان همه حرام است و نزد بعضی گناه کبیره میباشد و تعلیم و تعلم اینها مثل سحر است که جائز است اگر بقصد دفع سحر باشد و عمل اینها در حال ضرورت و دوران امر بین المحذورین اذا کان العمل المرقوم الیسر هما لا تضایقه ولکن التشخیص مشکل س برائے دفع سم عقرب و مار و سگ دیوانه افسون و سوره هائے قران که از معصومین منقول نباشد اگر بخوانند جائز است یا نه و ترک حیوانات در اکثر سوره و دعاها که برائے قضائے حاجت میخوانند جائز است یا نه و اگر کسے تعلیم سحر

بجهت دفع سحر نماید چه حکم دارد ج جائز است س در جائیکه
حکومت انگریزی است خواندن درس انگریزی و تحصیل علم و زبان
انگریزی برائے غیر اغنیا بجهت امر معاش و حصول عزت و ابرو و
فهمیدن معاملات و مرافعات برائے اغنیا در شرع جائز است یانه
و نوکری نصاری چه حکم دارد ج تعلم هر زبانی جائز است چه
انگریزی و چه غیر آن و امّا نوکر شدن مسلم شخص کافر را جائز نیست
الا بجبر و ضرورت س آیا نوکری نصاری بابت پرست یا ظلام
با حکم کردن بقانون ایشان و بے حکم کردن هردو جائز است یانه ج
مجرد نوکری بمعنے اجیر شدن ضرر ندارد مگر در خلاف شرع مثل شراب
فروختن و اما نوکری بمعنے التزام بطاعت پس آن حرام و باعث تکثیر
سواد کفر و اضلال است س در نوکری ظلام که جائز
نیست بشرائطے که دستخط فرموده اند آیا نوکری ظلام مسلم و
مومن هردو جائز نیست یا نوکری ظلام مومن جائز است و ظلام عبارت
از چیست ج هیچکدام جائز نیست و مومن و مسلم فرق ندارند و ظلام انهائیکه
تصرف در امور مسلمین مینمایند بدون اذن حاکم شرع س در نوکری
کفار که جائز نیست بشرائطے که دستخط فرموده اند آیا نوکری کافر حربی
و ذمی هردو جائز نیست یا نوکری کافر ذمی جائز است ج هیچکدام
جائز نیست و این واضح است الا بجبر و قصد اغاثه مظلوم یا تقلیل ظلم
س اگر کسی نوکری کافر اکند باین نیت که مال کافر بهر نوع که باشد
باید گرفت و نام خود را بخدمتے خواه آن خدمت متعلق بظلم باشد خواه
بظلم نباشد در دیوان کافر ثبت نماید و آن خدمت را انجام کرده باشد

جائز است یا نہ ج حرام است س اگر کسے باوجود علم باینمعنے کہ نوکری
کفار جائز نیست در خدماتیکہ متعلق بظلم است نوکرے کفار بکنند و نام خود
را در دیوان کافر ثبت نماید پس پول مشاہرہ اش کہ میرسد حلال است
یا حرام و آن پول را میتواند در امور شرعیہ صرف کند ج باین عنوان آن
پول حرام است مگر آنکہ حربی باشد یا در حکم حربی کہ این وقت پول را
بقصد استنقاذ از کافر ضرر ندارد س بعضے کفار بت پرست کہ حاکم ظالم
نیستند از اغنیا و ارباب دولت نوکرے اینہا بخدمتیکہ متعلق بظلم نباشد مثل
نوکرے رفاقت و خطوط نویسے و حساب نویسے و نحو ذلک جائز است یا نہ
ج این اجیر است ضرر ندارد واللہ العالم س نوکری نصاری و دیگر
کفار برائے درس دادن زبان فارسی و عربی باطفال کفار و مسلمین
شخص مسلم را جائز است یا نہ ج اجیر شدن ضرر ندارد س اگر کافر مسلمے
را نوکر بدارد باین نحو کہ نام او را در دیوان ثبت کند و ہیچ خدمتے باو
متعلق ننماید و بگوید کہ تو در خانہ خود یا ہر جا کہ خواستہ باشے باش من
زر مشاہرہ بتو خواہم رسانید این قسم جائز است یا نہ و اگر یک دو ماہ زر
مشاہرہ ندہد یا نفرستند پس طلب کردن مشاہرہ خود جائز است یا خیر
ج ذکر شد کہ اسم خود را در دیوان کفر و ظلم ثبت نمودن خلاف شرع
است بلے اگر وظیفہ برائے مسلم قرار دہد ابتداءً یا بالطلب مسلم ضرر ندارد
مثل وظائفے کہ علما و مقدسین از شاہ و غیرہ میگیرند درینوقت و
باین عنوان ضرر ندارد و داخل است در جوائز ظلام س فرق مابین اجیر
و نوکر را بیان فرمایند و در ہندوستان در عرف نوکر آنرا میگویند کہ کسے را بخدمت
معینہ یا غیر معینہ وا میدارند و زر شہریہ برائے او قرار میدہند بنسبت کسیکہ بخدمت

معینه یا غیر معینه شهریه می باید ان نوکر است واجیر امیگویند که خدمتے
از کسے میگیرند واجرت ان خدمت او را میدهند وبطریق شهریه نمیدهند
ج این فرق خوب است که مرقوم فرمودی لکن در اول اخر از از وظائف
سلطان نکردے که انهم از سنویه یا شهریه میگیرند ومع ذلک بازار نوکری نیست
پس اگر این طور بگوئیم شاید بهتر باشد که وظیفه ان است که از بابت اظهار جلالت
وبزرگے میدهند نه بازار نوکرے ونوکرے پول را بازار محض نوکری واطاعت
میگیرند نه بازاء خدمت واجیر بازاء خدمت س درباب نوکری کفار
ان قبله دستخط فرموده اند که مسلم را نوکرے کفار جائز نیست الا بجبر وضرورت
ودر جواب از سوال دیگر در نوکرے نصارے وبت پرست دستخط فرموده اند که
مجبور ونوکرے ضرر ندارد مگر در خلاف شرع ظاهرا منافی فتوی است توضیحش
قلمی فرمایند که هر قسم نوکرے هر قسم کفار جائز نیست یا مستثنی هم هست واگر مستثنی
هست کدام است ج مراد از نوکری که جائز نیست این است که اسم خود را
در دیوان ظالم ثبت کند وهر دفعه که کافر میخواهد جائے برود یا جنگ کند
یا سفر کند داخل در اعداد نوکرهایش باشد این جائز نیست بجهت اینکه شعار
کفر باین باشد میشود بلکه نوکرے ظلام هم جائز نیست باین معنی هر چند در سفر
طاعت نوکرش را بفرستند بلے اگر بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم یا قضائے
حوائج اخوان باشد ضرر ندارد ولکن مع ذلک ترکش بهتر است لانه فی
خطر عظیم بلے با جبر ضرر ندارد ومراد از نوکرے در مسئله سابق اجیر شدن
برائے خیاطه وفعلگی ونحو ان که خلاف شرع نباشد میباشد وان جائز است
س وکالت یا مختارے کردن از جانب موکل خود در معاملات مسلمین ودر محاکم
انگریزی جائز است یا نه ج جائز نیست الا بضرورت وجبر س مواجب

ومستمرے کہ از دیوان میدہند لکن از رعیت گرفتہ نمیشود از عامل ضابط
حکام گرفتہ میشود حلال ہست یا حرام و یقین کہ از رعیت گرفتہ شدہ است
ج اگر بداند کہ از رعیت بوجہ ظلم و غصب گرفتہ اند و بشما میدہند حرام است
بر شما گرفتن و باید کہ شما برعیت رد کنید اگر میشناسید والا بحاکم شرع یا صدقہ
بدہید و اگر میدانید کہ بطورے کہ حلال است اخذ نمودہ درین وقت ضرر ندارد
س گرفتن وظائف کہ مال شاہ میباشد و برعیت حوالہ میکنند حلال است
یا حرام ج حلیت آن مشکل است زیرا کہ خراج املاک و خراج مقاسمہ مال سلطان
جور نیست س رشوۃ گرفتن کہ حرام است آیا محض این فعل حرام است یا پول
رشوۃ ہم حرام ست کہ آن پول را نباید در امور شرعیہ و غیرہا صرف کند ج
ہر دو حرام است لعن اللہ الراشی والمرتشی والرشوۃ سحت س
کسے کہ معیشت کہ ہمین است کہ نوکرے کفار میکند مطلقا و رشوۃ میگیرد و دیگر
مداخل برائے او میسر نیست پس ہرگاہ پول نوکرے و رشوۃ حرام باشد چہ طور
امور شرعیہ خود را عمل بیاورد فلمے فرمایند ج جوابش گذشت در سوال سابق
س رشوۃ دادن و رشوۃ گرفتن ہر دو حرام است یا یکے حرام و دیگری
حرام نیست و آیا فرقے ہست مابین اینکہ رشوۃ دہندہ کافر باشد یا مسلم
ج ہر دو حرام است و فرق نیست مابین مسلم و کافر س اگر از کافر بہ نیت
رشوت پول بگیرد بلکہ بہ نیت استنقاذ بگیرد جائز است یا نہ ج بہ نیت استنقاذ اگر
حرے مضائقہ از جواز نداریم واللہ العالم س آیا رشوۃ دادن و گرفتن
جائے در شرع مستثنے ہم ہست یا نہ و در گمرک حکام جور کہ بعمال آنہا پول میدہند
خلاصی مال خود یا بجہت تخفیف محصول مال خود آیا اینہم رشوۃ است یا نہ ج رشوۃ منقسم است
باحکام خمسہ گاہے از اوقات واجب میشود و آن در غرض و نفس و مال ہا است

رشوت و ہدیہ

وبرغیر ان در مال غیر وجائز است وان در حفظ مال خود **س** تعریف رشوة
وجعاله را بیان فرمایند وآیا جعاله هم مثل رشوت حرام است یا جعاله حرام نیست
ج رشوة بضم الراء وکسرها وقیل بفتح الراء ایضا هو ما یبذل للحکم
او للهدایه الی شیئ من وجه الحکم سواء حکم لباذل الرشوة بحق او بباطل
وسواء کان الباذل هو احد المتنازعین او کلاهما او غیرهما وفی معناها الجعل
بل وفی معناها الاجرة لان هذه الثلثة مفادها فی خصوص الحکم ومعنی
الحکم کل غرض صحیح من حکام الجور مثل کدخدا شدن ومیر بلا شدن یا
حاکم عظیم آباد شدن یا والی بغداد شدن مگر آنکه غرض صحیح داشته باشد که
انوقت برای دهنده جائز است وبرای گیرنده حرام است والله العالم
س فرق مابین رشوة وجعاله واجرت چه چیز است **ج** فرق میانه رشوة
وجعاله واجرت در خصوص حکم وقضا نیست وهمه حرام است قال فی شرح
اللمعة ولا یجوز الجعل من الخصوم ولا الاجرة ولا من غیرهم لانهم فی معنی
الرشا انتهی بلی ارتزاق قاضی از بیت المال جائز است والله العالم
س ربا خوردن از بت پرست ونصاری جائز است یا نه **ج** از بت پرست
ربا خوردن بی اشکال است وهم چنین از نصاری در وقتی که حربی باشند
س در جائی که یهودی وارمنی ونصاری ومجوسی ودیگر کفار به
پادشاه اسلام خواه شیعه باشد خواه سنی خواه ظالم باشد خواه عادل جزیه
بدهند آیا در حکم کافر حربی میباشند یا ذمی ورباگرفتن انجا از ایشان جائز
است یا نه **ج** به پادشاه اسلام همینکه جزیه بدهند حربی نمیشوند واقوی این
است که پادشاه اسلام مثل پادشاه ایمان میباشد وجزیه سلطان اسلام
نیز ممضی میباشد پس ربا با ایشان جائز نیست **س** کسی بواسطه ضرورت خود

مثلاً ده تومان قرض سودی گرفت ایا بتوانداین ده تومان را در امور
شرعیه مباحه صرف نماید یا بواسطه اینکه معامله ربا حرام است این پول هم
حرام است **ج** تا اضطرار نشود این پول نیز حرام است و اضطرار مثل احیاء
نفس و حفظ نفس و نحو ان است **س** اگر کسی پولی قرض الحسنه نماید و قرض
دهنده بداند که رد قرض از پول حرام مینماید اینوجه بر قرض گیرنده حلال است
یا حرام بینوا توجروا **ج** چون میداند که قرض گیرنده متمکن از دادن بر وفق
حلال نیست قرضش ضرر ندارد ولکن باداء مال حرام بری الذمه نخواهد شد.
الا انکه قرض دهنده بری الذمه نماید قرض گیرنده را والله العالم **س**
چه میفرمایند ان قبله درین مسئله که زید مثلا مبلغی از عمرو قرض سودی گرفت بوعده
وتمسک از جانب زوجه خود نوشته داد و املاک زوجه خودرا که زید بران املاک
قابض و متصرف بود مکفول و مرهون نمود و بعد انقضای مدت وعده زید
تمام مبلغ اصل و سود بعمرو ادا نموده بعد عمرو خواست که حلیت زر سود از زوجه
زید بخواهد انوقت معلوم شد که زوجه زید عقل و ادراک ندارد و از ورثاء زوجه
زید و کس میباشند یکی دختر و یکی شوهرش که زید باشد پس درینصورت
عمرو حلیت آن از که بخواهد و چه بکند که زر سود مباح گردد و مشغول الذمه
نماند جواب بتفصیل و توضیح بعبارت واضح قلمی فرمایند **ج** تا مادامیکه
زوجه زید عقل و ادراک ندارد و سفیه باشد ولایت و اختیارش با حاکم
شرع میباشد باید از جهت حلیت سود رجوع بحاکم شرع کرد و حاکم
شرع تکلیف را بهتر میداند و اگر دفع سود فی الواقع از کیسه زوج باشد
هرچند تمسک باسم زوجه باشد و رهن نیز از ضعیفه باشد درینوقت حلیت باید
از زوج باید طلب نمود نه از زوجه و اگر زوج در حیات نباشد از وارث و

وصیتش واگر وارث صغیر یا مجنون یا غائب باشد یا آنکه مدیون باشد سج
دو یا بمن دست رس نباشد در هیفور رجوع بحاکم شرع باید نمود س اگر
مال کافر نقد یا بدست مومن برسد برا وان مال حلال است یا ج
اگر کافر حربی باشد و در امان اسلام نباشد حلال است س قرض
کافر حربی یا در حکم حربی اگر کسی ادا نکند در آخرت مشغول ذمه الہی باشد
پس اگر کسی پول حرام از ربا خواه از رشوت وغیر ها وگر نزد خود داشته باشد
و بخواهد در امور شرعیه ومباحه صرف کند ایطور بکند که از کافر حربی یا در
حکم حربی نقد یا جنس قرض بگیرد و بعد ازان ادا قرض آنرا ازان
پول حرام نماید بیشو دیا نه ج بسم الله وله الحمد اگر منظور دارد مال حلالی
بدست بیاورد و خرج کند اینوقت اگر از کافر حربی قرض بگیرد جایز است
ولکن مال حرامی که ما دمید هد عوض قرض فائده در اشتغال ذمه اش بمال حرام
نیست بلکه این شخص که مال ربوی دارد مامور است که بصاحبش رد کند یا نزد
حاکم شرع رساند یا صدقه کند از برای صاحبش دیگر بکافر حربی عوض
قرض دادن مثل این است که بصحرا بریزد واگر بخواهد حلال بخورد ندمه از مسلم
اشیاء بخرد و قرض کند ندمه و بعین مال حرام نخرد در این وقت ان مال
حلال است حاجت ندارد بانیکه از کافر حربی قرض کند وند هد س
اگر کافر حربی در امان واطاعت مسلم باشد گرفتن مال او بجبر و تعدی
بهر نحوی که رضای او نباشد مثل ادا ننمودن قرض او که بر گردن مسلم باشد
ونخوان جایز است یا نه ج اگر کافر حربی در امان مسلم باشد یا زعم امان
داشته باشد جایز نیست بلکه باید خالی از امان وشبهه امان هردو باشد
والله العالم س در پیش قریه یا زمین بایست لائق بزراعت وانتز تعمیر

خیارات وقسمت

حیازت و قسمت

و تا حیر سانها در انها هست اما الآن مالک با تحقیق معلوم نیست و مردم در بنائے
انها مختلف بعضے میگویند که از فلان است و بعضے میگویند که جائے فلان دیگر است لکن از بنائے
ما از هیچکدام علم حاصل نشده و در پشت این زمین ها بادیه نشینان هستند
بعضے از انجا ها را زرع و تخم نموده اند و بعضے را چراگاه خودشان قرار
داده اند اما درینها مالک سابقے نیستند آیا چنین جائے برائے دیگران
چه طور است ج تصرف شما ها درین زمین ها بتملک میشود و بغیر تملک
مثل محجر نشستن و برخواستن و منازعت کردن از هر دو رجوع بحاکم شرع
عادل نمایند و اما داعی شما را اذن در تصرف بغیر تملک میدهم چون
درین زمین ها اثر تعمیر و تحجیر هست و موات هم نیست ملکش مشکل است س
در وقت چیدن گندم و جو بعضے خوشها بر زمین میافتند و میریزد و مالک
خود یا وکیل او بقدر مقدور سعی در جمع و ضبط و اخذ انها میکنند و بعد از عجز
ازانها بسبب اعراض و قطع نظر مینمایند آیا برچیدن انها جائز است یا نه و بر
فرض جواز هرگاه کسے برچیند بقصد تملک و عین ان حاضر و باقے باشد
مالک میتواند از او بگیرد یا نه و هرگاه بعضے از ان خوشها که بر زمین افتاده
است بعد از اعراض مالک دانه دانه شود و در خاک پنهان شود و شخصے انها
را بقصد تملک متوجه شود یا آب بدهد یا زمستان از آب باران یا غیره سبز
شود و محافظت انها بکند و حاصلے از ان بعمل آید ان حاصل مال این
شخص میشود یا مال صاحب اصلے و مملوک بودن زمین ج بسمه الله و له
الحمد در صورت اعراض مالک برچیدن خوشه ها ضرر ندارد پس اگر
خوشها را بچینید با قصد تملک مالک از او نمیتواند بگیرد چه ان عین
تلف شده باشد و چه باقے باشد و اما ان دانه هائے را که آب داده سبز

باب

اگر بسبب آب دادن او سبز شده پس آن نیز ملک اوست و مالک میتواند از و بگیرد هرگاه این آب یاری و نحو آن بقصد حیازت و تملک بوده بلی اجرت زمین را باید بدهد و اما اگر بخودی خود سبز شده مال صاحب ملک میباشد علی الاقوی نه صاحب بذر زیرا که او اعراض نموده و این انتفاع در ملک غیر حاصل شده پس دخلی بکسی ندارد س هرگاه دو نفر یا زیاده ملکی یا طاحونه یا دکانی شریک باشند و یکی از آن شرکا در دادن مال الاجاره یا چیز دیگر بد رفتاری کند میتوانند قسمت و کنند یا نه هرچند او بگوید که قابل قسمت میباشد و زمین قسمت میکنیم ج بلی قسمت نمایند چیزی را که قابل قسمت باشد چون اراضی و بیوتات و اما چون طاحونه و حمام که قابل قسمت نباشد پس طریق تخلص از نزاع آنکه اجاره دهند احد شریکین بدیگری یا ثالثی و یا آنکه مقاوله نمایند که یک ماه در تصرف احدهما باشد که استیفاء منفعت نماید و یک ماه دیگر مثلا در ید دیگری والله العالم س اجرت گرفتن بجهت ختم قرآن در سر قبور حلال است یا حرام ج بلی

ضرر ندارد س غنا چیست و در مراثی جناب امام حسین علیه السلام و هم در قرآن و اذان غنا جائز است یا نه و کیفیت خواندن مراثی در هند این است که قسمی ست که مرثیه را در لحن میخوانند و لکن ترجیع در آواز نیست و الفاظ مراثی هم همه بفهم همه میرسد و قسمی است که در لحن میخوانند و لکن ترجیع در آواز میدهند و الفاظ مفهوم میشود و قسمی ست که آواز را بترجیع میدهند و هم الفاظ مفهوم نمیشود که چه میگوید مگر بعض بعض لفظ مفهوم میشود و با این همه این جمله اقسام را کسی نمیگوید که خوانندگی میکنند بلکه میگویند که مرثیه میخوانند در همه صور در شنیدن و خواندن آن انقبه انام چه حکم میفرمایند بینوا توجروا ج بسم الله و له الحمد همین که در عرف خوانندگی نگویند

ضرر ندارد و همچنین اگر بگویند مرثیه میخواند ضرر ندارد بشرط آنکه نگویند مرثیه
میخواند بطور خوانندگی یا خوانندگی میکند بطور مرثیه یا خوانندگی میکند
در مرثیه والاحرام است **س** حقیقت غنا در شرع شریف چیست و
دیگر آنکه آیا غنا در مراثی امام حسین علیه السلام خواه هندی و خواه عجمی
و خواه عربی و هم در قرآن خواندن نزد جناب جائز است یا نه **ج** بسم الله
وله الحمد غنا این است که در عرف بگویند که خوانندگی میکند و در مراثی بدتر
است بلی اگر مرثیه بطوری بخواند که نگویند که خوانندگی میکند و نگویند
که مرثیه بطور خوانندگی میخواند ضرر ندارد **س** موافق فتوای علماء دین
و مفتیان آثار ائمه معصومین لفظ غنا چه معنی دارد بعبارت سهل و واضح ارشاد
شود و آن در شرع شریف حرام است یا جائز و بتقدیر اول حرمتش علی
الاطلاق یا مختص بغیر مراثی سید الشهداء است و کیفما کان تحقق و وجود او
بشهادت عرف عام چنانچه بنا را اکثر مبانی و احکام بران نهاده اند ثابت
میتوان شد یا محول بشهادت واقفان رموز علم موسیقی و بهر حال کسی که
غنا بشنود اگر باین نهج عذر بکند که ما دقائق موسیقی را نمی فهمیم و غنا
را خوب از ید تمیز نمیتوانیم بدهیم این عذر عند الشرع مسموع خواهد شد
یا نه بینوا توجروا **ج** بسم الله وله الحمد غنا بعبارت واضح خوانندگی
میباشد و رجوع بعرف عام که اشتراک کثیر باب مغنیه دارد و در اخبا مشعر
بان است باید بشود و رجوع باهل موسیقی و اهل خبره خصوص مقامات و
اصوات بیجا است و استثناء در حرمت غنا نیست مگر در عروسی بشرائطش
و دیگر در حدی برای شتر و در مراثی و قرآن غنا عذابش بیشتر است بلی
اگر شک شود که در عرف عام غنا باشد یا نباشد بنا را بر اباحت بگذارد و

گوش دادن ان ضرر ندارد هرچند احتیاط اکمل است **س** ایا غنا
حرام است مطلقا و در هیچ موضعی استثنا نشده مثل مراثی سید الشهدا
و قرآن و غیر ان یا مستثنیات دارد یا اجتناب از صوت مشتبه الحال از حیثیت
غنا و غیره لازم است یا نه **ج** حرام است و مدار تشخیص آن بعرف است که
بگویند خوانندگی میکنند بلی اگر بگویند که مرثیه میخوانند یا قرآن میخوانند لو فت
ضرر ندارد و استثنا که در غنا شده است و دلیل معتبری دارد استثنا
در عروسی است بچند شرط اول انکه عروسی شرعی باشد نه انکه زن غیر را
یا در عده غیر با علم و اطلاع عروسی نماید دوم انکه غنا کننده زن باشد
نه مرد بلکه احتیاط این است که کنیز باشد سوم انکه تکلم بباطل نکند چهارم انکه
استعمال آلات لهو مثل تار و طنبور و نی و دف با صنج ننمایند بلی دف بی صنج
ضرر ندارد پنجم انکه مرد داخل برایشان نشود ششم انکه اجنبی صوت
زن را نشنود هفتم انکه در نکاح دایم باشد نه منقطع و ملک یمین و تحلیل
هشتم انکه در حال زفاف که وقت داخل عروس کردن بخانه داماد است باشد با
انکه در وقت متعارف از عروسی در بلاد باشد نه انکه تا یک سال یا شش ماه
مثلا طول بدهند هرچند اشتراط بعضی ازین شرطها محل مناقشه است
لکن احوط است و اما مشتبه بغنا پس اجتناب لازم نیست علی الاقوی
س مراثی درسوز که عبارت از غنا است خواندن و شنیدن ان ثواب
دارد یا نه و سوال دیگر شخصی که مقامات غنا نمی فهمد و محض به نیت ثواب
که شنیدن ذکر مصائب امام حسین علیه السلام نهایت ثواب دارد یا نه
ج در این دو سوال رجوع بعرف نمایند اگر در عرف میگویند که این
خواننده خوانندگی میخواند نه اینکه مرثیه میخواند یا انکه مرثیه بطور خوانندگی

وغنا رمیخواند حرام است بلکه معصیت غنا در مرتبه بیشتر است واگر میگویند
که مرثیه میخواند مقصر است ابوالرحمن **س** تحریک و تحریر حلقوم در مرثیه خوانی که انرا سوز
خوانی و نوحه خوانی گویند و محض به نیت و قصد گریستن و گریانیدن باشد
ونشستن دران مجلس و شنیدن جائز است یا نه **ج** جائز است ما
دامیکه بطور غنا نباشد **س** چه میفرمایید درین مسئله که کسی که غنا را میشناسد
واز غنا ماهر است و میداند که این مرثیه ویا این قران که خوانده میشود
دران غنا شریک است اگرچه در عرف عام وهم در عرف خاص کسی انرا
خوانندگی نمیگوید بلکه میگویند مرثیه میخواند درینصورت آیا انشخص را شنیدن
وخواندن همچو مرثیه جائز است یا نه **ج** بسم الله وله الحمد اگر قاطع باشد
که در عرف غنا میگویند وغنا میباشد ولکن عرف من باب المسامحه میگوید
که غنا در مرثیه ویا در قران وقراءت میکند یا نمیگویند که مرثیه بطور غنا
میخواند درینوقت احتراز لازم است واگر باصطلاح اهل صوت والحان
غنا باشد و در عرف غنا نباشد درین وقت احتراز لازم نیست و مدار
بر اصطلاح اهل صوت ومزامیر میباشد هرچند از شیخ استاد اعلی الله
مقامه خلاف مختار ظاهر میشود **س** صوت لهوی مرکب از پستی و بلندی
با ترجیع یا بلا ترجیع که در عرف خاص وعام همه انرا غنا گویند اگر در
مرثیه وقران واذان داخل کنند ونخوانند خواندن وشنیدن جائز است
یا نه **ج** جائز نیست بلکه در قران واذان ومرثیه گناهش بیشتر است

تنبیه

س آیا شبیه درآوردن که مراد تعزیه داری امام حسین علیه السلام
میباشد که شمر درست میکنند طرف دیگر زینب درست میکنند با اینکه
مرد است چه حکم دارد **ج** عیب ندارد بلکه ممدوح است مادامیکه مشتمل بر

محرم خارجی مثل غنا و نخوان نباشد س و بعضی از بلاد هند و سند ان
رسم است که بتاریخ ششم و هفتم شهر محرم الحرام علمها را از یک خانه بخانه
دیگر میبرند و همراه انها انبوه کثیر و جم غفیر از مومنین و غیر ان میباشند
و نیز همراه اکثری از الات لهو و لعب مثل دف و دهل و صنج و نای و غیر
ان میباشد و بعد در خانه که میرسند این چیزها را مینوازند تا وقتی که مردم
از سینه زنی فارغ شوند سوال این است که شریک شدن درین
مجمع و همراه رفتن و شریک ماتم شدن خصوصاً نظر بانکه انها سامان
رقت است و ما را بجز از گریه بر مصائب انجناب غرضی دیگر نیست گویا
بالعرض این چیزها هم بگوش میخورد جائز خواهد بود یا نه ج انشاء الله مثاب
و ماجور میباشی در شراکت جمع مصیبت و تکثیر سواد اهل مصیبت با قطع نظر
از رقت و بکاء و سبب ابکاء که هر یک بخصوص مطلوب میباشد و اما همراه
داشتن الات مرقومه پس اگر مقصود از زدن ان آلات مجرد لهو و لعب
باشد بی شک حرام است و اما اگر مثلا غرض از طبل طبل حرب باشد
و غرض از زدن انها تذکر زدن مخالفین در روز عاشوره طبل حرب یا
طبل لهو ایشان باشد چنانچه معروف است که هر دسته که از مخالفین از
کوفه میامد طبل شادی میزدند از جهت اعلام انکه تازه لشکری و معینی
رسیده انهم الضافا ضرر ندارد چون مقصود حکایت طبل ایشان میباشد
نه حقیقت قصد شادی و سرور و شعف داشته باشند بغرض خداوند
منان توفیق ما و شما را الی یوم القیمة باقامه عزای اولاد سید انام نصیب باد
گرداند س صنج و طبلی که وضع او برای خصوص انعقاد مجمع عزای سید
الشهداء ارواحنا له الفداء و لطم مجمع مجالس تعزیه ابی عبد الله ع ساخته باشند

و در عرف و عادت چنین ضنج و طبل را الات لهو نمیگویند بلکه در عرف و عادت
الات تعزیه محسوب است چنانچه در بعضی اوقات اهل مصیبت در تعزیه داری در مصیبت میت ولد یا پدر
یا فوت خویشان ضنج و طبل را میکوبند ایا کوبیدن چنین ضنج و طبل در تعزیه سید الشهدا حلال
است یا حرام ج ضرر ندارد بلکه مطلوب محبوب است س ماتم کردن
در مجالس عزا در غم امام حسین علیه السلام و دیگر معصومین علیهم السلام یعنی
دست به سینه زدن و همچنین دست به سر و روی زدن و جامه سیاه و نیله
و سبز پوشیدن سوای عمامه و عبا در غم و عزای امام حسین علیه السلام
شرعًا جائز است یا نه و اگر جائز نیست کسانیکه همچو عمل میکنند عاصی میشوند
یا نه ج ضرر ندارد و معصیت نیست بلکه مستحب است س بیان مصائب
و فضائل امام حسین و دیگر معصومین در زبان حال و بمقتضای حال یا شناخت
حال جائز است یا نه و در شق اول ایا بیان کننده را اعلام و اشعار از ان
بر مردم وقت ذکر واجب و لازم است یا خیر و روایات و اخبار و حکایات
در فضائل و مصائب اگر کسی در کتاب غیر معتبر به بیند یا از زبان ذاکرین
بشنود و باسناد یا غیر اسناد در مجالس خواندن جائز است یا نه و خواننده
از خواندن ان عاصی خواهد بود یا نه ج بیان مصائب بلسان حال جائز است
بشرطیکه مناسب امام علیه السلام باشد نه انکه مثلا بگوید برای نوعروسی
نکردم و کاکل تو را شانه نزدم و باید اشعار کند و اعلام دهد که زبان حال
است یا جای این داشت که همچو گفته شود و اگر کتاب معتبر یا غیر معتبر به بیند
باید اسناد دهد خواه اسم ان کتاب را تعیین کند یا نکند س خواندن اشعار
یا نثر که مشتمل بر فضائل و مصائب اهل بیت و ائمه علیهم السلام باشد و مشتمل باشد
بر خبر و توصیف اسب و شمشیر و تیر و تبر و نیزه و اشعار که برای گریه مخصوص

این باشد که هاتف غیبی چنین ندا داد یا حضرت رسول و علی و فاطمه علیهم
السلام چنین فرمودند و همه ان در حدیث و روایت نباشد محض از طرف
شاعر و ذاکر باشد در مجالس عزای سید الشهدا جایز است یا نه ج شعر
مدح ائمه و مصائب ایشان ضرر ندارد و هر چند از بعضی اخبار نهی از شعر
در یوم جمعه وارد شده حتی بالتصریح بانکه اگرچه در مدح ائمه باشد و لکن
معارضه با اخبار دیگر ضرری نیست و اگر ان اقوال که مرثیه خوان میخواند چه
بشعر و چه بغیر شعر مناسب ائمه باشد و داخل در لسان حال باشد ضرر ندارد
و الا بمعنی است و باید قرینه بر لسان حال بیاورد س در هندوستان
در عشره عاشورا در مجالس عزای جناب سید الشهداء علیه الاف التحیة و
الثنا شیعه و سنی همه جمع میشوند و از سنی ها کسی باعتقاد از برای شنیدن
ذکر مصیبت میاید و کسی برای شنیدن اشعار مرثیه که لطف شاعری مشتمل بر
دران میباشد و کسی از برای تماشا و دیدن جمعیت مردم و سامان عزا
که شوکت و شان خیلی میدارد و بعضی ازین سنی ها عزادار هم هستند باعتقاد
و بعضی بلا اعتقاد حسب رواج و این از اخبار ثابت است که در مجالس
عزای حسین علیه السلام حضرت فاطمه و سائر معصومین علیهم السلام تشریف
میاورند و سنی ها که باعتقاد شیعه دشمن پیغمبر و آل پیغمبر هستند آیا از شرکت
ایشان در مجالس عزا جناب فاطمه و دیگر معصومین تشریف میاورند یا نه
و بفرض ثانی ثواب مجلس کم میشود یا نه و اگر صاحب مجلس و بانی عزا
با وجود امکان و قدرت سنیها را از آمدن در مجالس منع نکند و باز ندارد
ایشانرا درینصورت آیا صاحب عزا مانع تشریف آوردن معصومین علیهم
السلام در مجلس عزا شد یا نه و کسیکه مانع تشریف آوردنی معصومین علیهم السلام

در مجالس عزائے حسین علیہ السلام شود اشخص معاصے شد یا خیر و ثواب مجلس
سہاے او ہست یا نہ ج اعتقاد بندہ این است کہ اگر کافر محض در
مجالس عزا حاضر شود منع نکنند بلکہ کافر اگرچہ بکفر بمیرد بجہت ہمین حاضر
شدن تخفیف عذاب حاصل میشود و اگر نمیرد ثواب دنیوے حاصل میشود
مثل انکہ رزق او وسیع میشود یا ولدے باو عطا میشود یا رزق تازہ
باو میرسد یا انکہ باعث ہدایت او میشود و اگر ان کافر العیاذ باللہ قائل
نباشد خدا وند منان در آباء و امہات و اجداد و جدات یا اولاد و اولاد
اولاد عوض و پاداشے میدہد و امدن کافر منع نمیکنند حضور ائمہ را بلکہ
ایشان نیز مسرور میشوند بآمدن کفار و منع خوب نیست و لکن معصیت
نیست اگر در جائے باشد کہ ملک مانع نباشد والا معصیت میباشد س
در مجلس عزائے جناب امام حسین علیہ السلام در ہندوستان بخانہ
شیعیان سنیہا میایند اگر حال باغ فدک و غصب خلافت و ازین قبیل
چیزہا خواندہ شود سنیہا آمادہ جنگ و فساد و فتنہ میشوند حتے نوبت مرافعہ
سنتہ و شیعہ بعدالت انگریزے میرسد درینصورت این سنیہا را منع از
حضور مجلس عزا جائز است یا ذاکر را از خواندن ہمچو روایات منع نماید
ج درین فرض بجہت دفع فساد منع سنیہا از حضور مجلس عزا جائز است
چنانچہ منع ذاکر از ذکر ہمچو روایات نیز جائز است و لکن اختیار ثانے اولے
است و اقرب بتقیہ میباشد چیزے ذاکر نخواند کہ مخالف تقیہ نباشد و
وامدن سنیہا در مجلس عزائے خالے از اخبار منافی تقیہ بہتر است
س چیزہاے خوردنے کہ بمجلس تعزیت امام حسین علیہ السلام قسمت
شود بفقرا و مومنین ثواب بیشتر دارد یا محض خیرات بفقرا و مساکین و

مومنین س ج در مجلس تعزیه صرف بفقراء و مومنین ثواب بیشتر دارد
پس چه میفرمایید درین مسئله که مومنی که اوامر و نواهی خدا را چنانکه
حکم است بجا نمیآرد یا بعض بجا میآورد و بعضی را بجا نمیآورد و عصیان میکند لکن گریه میکند بر
مصیبت امام حسین علیه السلام در مجالس عزا او برای زیارت آنحضرت میرود و اظهار اخلاص
محبت باهلبیت و ائمه میکند آیا این گریه و اظهار اخلاص و محبت باهل بیت و ائمه طاهرین
علیهم السلام او را در حالت نزع و در قبر و برزخ و در قیامت نفع می بخشد
و رستگاری او از جهنم میشود و داخل بهشت میگردد و ائمه طاهرین علیهم السلام شفاعت
او خواهند کرد یا خیر و در شق ثانی پس شهادت امام حسین علیه السلام که
بواسطه شفاعت امت گنهگار شده است عبث است ج البته خداوند
منان از برکت تعزیه و گریه و اخلاص بسید الشهداء روحی له الفداء این
بنده را میآمرزد و ائمه علیهم السلام شفاعتش میکنند حتی آنکه در حدیث
وارد است که کسی که بقدر جناح الذباب یعنی پر مگس بر سید الشهداء گریه
کند استحی الله ان یعذبه بالنار خداوند منان حیا میکند که او را عذاب
کند و فی الحدیث ایضاً ان الحسین ع باب من ابواب الجنة یعنی بتحقیق که
حسین علی دری است از درهای جنت س در جلسه های
خوشی که افعال و اقوال مضحکانه دشمنان پیغمبر و ائمه ع نقل میشود برای
خوشی محبان اهلبیت علیهم السلام آیا رفتن در آن مجلس و دیدن و شنیدن
آن اقوال و افعال را جائز است یا خلاف مروت و حرام میباشد ج
بسم الله وله الحمد مادامیکه در آن مجلس حرامی را مرتکب نمی شوند
حرام نیست بلکه بعضی از اوقات بقصد سرور اهل بیت ع و اشتراک
در سرور ایشان مستحب میشود س اگر کسی دشمنان اهلبیت و قاتلان و

جلسه ششم فحش

غاصبان حق ایشان را فحش دہد بطورےکہ اسم مادر و خواہر ایشان را در فحش مذکور نماید و صریحاً اسم عورت مادر و خواہر ایشان ذکر نماید آیا جائز است یا نہ ج سب و فحش مومن حرام است نہ دشمن اہلبیت و مادر و خواہران ملعونان اگر ملعون باشند و دشمن اہلبیت باشند ضرر ندارد س فحش دادن و در فحش نام عورت مادر و خواہر او آوردن بغیر مومن کہ نزد آن قبلہ جائز است پس اگر شخصے عادل و پیشنماز باشد دبکسے کہ غیر مومن باشد فحش دہد و نام عورت مادر و خواہر او کہ ایشان ہم غیر مومن باشند در فحش بزبان بیاورد عدالتش میرود یا نہ ج عدالتش نمیرود س فحش عبارت از چہ چیز است و آیا فحش دادن حرام است یا سماع و استماع آن ہم حرام است و اگر کسے بدون قصد فحش دادن اسم عورت را بر زبان بیاورد آنہم فحش است یا نہ و نقل فحش ہم حکم فحش دارد یا خیر ج فحش عبارت است از کلام قبیح و تشخیص آن بعرف است و سماع و استماع حرام نیست و نقل فحش فحش نیست س کسیکہ مسائل واجبہ ندانند و بزیارت رود چہ صورت دارد ج بزیارت برود و مسائل را ہم یاد بگیرد باب البیع در بیع و متعلق آن س حقیقت بیع را بیان فرمایند ج بدانکہ بیع را تعریف فرمودہ اند علماء ما رضوان اللہ علیہم بتعاریف مختلفہ کہ اخصر و امتن آن انشاء تملیک عین است باخر بعوض معلوم است و منتقض نمیشود و این تعریف بہبہ زیرا کہ مقصود از ہبہ بخشش و مجانیت است نہ معاوضہ و نہ مبادلہ و ہمچنین منتقض نمیشود بہبہ معوضہ زیرا کہ مراد از ہبہ موعوضہ اینست کہ ہبہ و ہدیہ میکند بعینے را بشخصے ولکن مقصود از عوض کہ فقن است چہ از حاشش انمطاب معلوم باشد یا اینکہ شرط کند مثل اینکہ بگوید و ہبتک

ہذا بشرط ان تہبنے ذاک پس نقل ملک عین موہوبہ بواسطۂ نفس ہبہ شدہ ونقل مشروط بسوئے موہوب بجملہ بواسطۂ شرط ہبہ وخود ہبہ شدہ وہمچنین است ہرگاہ بگوید وہبت ہذا الفرس مثلا بہذا الثمن ودین را ہبہ معوضہ وصحیح بدانیم در نیوقت تعریف بیع منتقض میشود بہ ہبہ معوضہ ما لاصحت چنین ہبہ محل اشکال است زیراکہ حقیقت ہبہ تملیک عین است تبرعاً و بلا عوض ودر ماہیت ان نقل بعوض ماخوذ نگشتہ بلے صحیح است جعل عوض بواسطۂ شرط چنانچہ بیان شد وہمچنین منتقض نمیشود بصلح با عوض زیراکہ حقیقت صلح گذشتن وتسالم محض است وہیچ عوض دران ملحوظ نیست واز ارکان نیست بخلاف بیع کہ در مفہومش عوض ماخوذ است بخلاف صلح ودر جائیکہ عوض ہم باشد ودرانوقت تمیز بیع از صلح بالقصد است ودر جائیکہ بلفظ مشترک باشد ودر جائیکہ بلفظ خاص مثل بعت یا صالحت باشد تمیز بقصد مفہوم این دو عنوان در واقع ودر نزد اہل عرف واضح است باب کلامیکہ ہست این است کہ انشا تملیک در بیع کہ باعث نقل وانتقال است انشا بائع ومشتری ہر دو است باین نحو کہ نقل المالک العین وملکہ الی المشتری بعوض وکذلک ملک المشتری العوض للمالک البائع فتملک العین بملک المشتری العین وتملک البائع الثمن فعلی ہذا یکون کل واحد منہما مملکا ومتملکا فیکون البیع انشاء المبادلۃ من کل منہما ویا انکہ انشا تملیک از طرف واحد است کما ہو الظاہر لان یکون التملیک فی المبادلۃ من قبل البائع وحدہ واما من جانب المشتری فالقبول وحدہ ولکن اقوی وجہ ثانی است بحسب سلیقہ ووجدان بلکہ وجہیست کہ شیادرا از بیع در عرف ہمین باشد واما انچہ در بعض کتب معروف است

بیع خریدن و فروختن است در غیر خریدن و خرانیدن است که تملیک از
طرف واحد را بیع نمیدانید پس بیع تملیک است به ازائے تملک نه تملیک
به ازائے تملیک پس عبارت او خالی ازین دقت است بلکه اشاره است
که بیع بمعنے شرے هم آمده است که بیع مرة بمعنے فروختن است و مرة
بمعنے خریدن است نه آنکه اشاره است به حقیقت بیع که مرکب است از
دو چیز مرقوم **س** بیان فرمایند در جمیع معاملات که انعقاد ان بلفظ است
یا باید بلفظ واحد معین باشد که الفاظ متعدد موجب حصول مبایعه نمیشود
یا آنکه شرط نیست **ج** بدانکه بیع و نحوان در لسان متشرعه مبادله عرفیه
است که ملحق شده باشد با و امضاء شارع چونکه حقیقت شرعیه در وی نیست
پس میگوییم انچه معلوم است موثر بودن قصد انشاء بلفظ واحد معین که بلفظ
باو میکنند یا بهمه الفاظ که مرادف و محصل مقصود باشند مثل انکحت و زوجت
واما بلفظ واحد غیر معین یا بالمجموع من حیث المجموع که هر یک جزء دال
باشند بر خلاف عرف است و امضاء شارع نیز معلوم نیست بلکه معین
العدم میباشد اظهر بلکه اقوی سبب اشتراط اتحاد لفظ است پس هرگاه
بگوید ملکت و بعت و اشتریت و از مجموع اینها من حیث المجموع لا کل
واحد اراده نقل نماید نقل حاصل نمیشود زیرا که انقدرے که یقیناً معهود
از لسان شرع و امضاء شارع شده ان حصول نقل بلفظ واحد است
و زیاده ازان مقطوع العدم یا مشکوک است پس شک در حصول اثر باعث
ان شده که اصالت فساد در بیع اصاله عدم النقل و استصحاب ملکیت کل مال
لصاحبه را باید محکم بدانیم چنانچه لازم است که قصد اثر را بلفظ واحد معین داشته باشد
که اگر بیکے غیر معین از الفاظ مذکوره قصد انشاء و نقل را نماید نیز مبایعه حاصل

نمیشود کما انیکه لابد است که مدلول همان لفظ مقصود باشد که اگر بعبث بگوید
و مدلول ان مقصود او نباشد صحیح نیست س بیع زمین که حدودش
معلوم باشد و جریب و مقدار و مساحتش معلوم نباشد جائز است یا نه ج
قد صرح المحقق بجوازه فی الشرائع فقال و یجوز بیع الثوب فالارض
مع المشاهدة وان لم یمسحا پس بیع مذکور صحیح است لکن بشرطیکه مشاهده
شده باشد نه انکه اکتفا بحدود تنها شده باشد هرچند اکتفا بحدود
تنها بدون مشاهده در دفع غرر ظاهرا کافی باشد غالبا بلی در بعضی از
زمین ها و در بعضی از بلاد میشود که بدون مساحت بیع ارض خالی از غرر
نباشد س فروش ملک با تعیین حدود صحیح است یا نه ج با مشاهده
بیعش صحیح است و حاجت بمساحت نیست و اما بیع ارض بوصف و بمساحت
تنها انهم جائز است علی الاقوی س شخصی را که مستاصل و ناچار کرده
باشند و بجهت استیصال و ناچاری مال خود را در معرض بیع در آورد میتوان
مال او را خرید یا نه ج اگر او را جبر در فروختن این اموال کرده باشند
که عین این معامله با کراه جائز باشد صحیح نیست والا صحیح است س بیع اثمار
و غلات و سبزیها و ورق توت و نحوان قبل از ظهور و بروز جائز است یا نه
ج در اثمار قبل از انکه ظاهر شود و زیاده از یک سال نباشد و چیز دیگر
منضم نشود و شرائط جواز در هر یک مفصلا در کتب فقه مذکور است و در
امثال این مسائل نقل جائز نیست نقل به بیع و بصلح جائز است مطلقا س
ایا حقوق قابل عوض شدن در بیع و نحوان هستند یا نه مثلا حق را مثل
حق تحجیر و نحوان را میتوان عوض قرار دهد در بیع یا نه و همچنین افعال را مثل
خیاطه والصلوات علی النبی واله و نحوان یا نه ج اما اعتبار عوض در

بیع پس محل کلام نیست واما بحسب عین یا منفعت وغیر آن پس بر چند وجه متصور است اول آنکه تعیین عوض بعین باشد واین صحیح است در نزد همه دوم آنکه منفعت باشد واین قسم نیز صحیح است هر چند دعوی اتفاق مشکلست سوم آنکه حق باشد واز شرح قواعد ظاهر میشود فاد آن که اگر حق را کسی عوض قرار دهد باطلست ولکن حق صحت آن است پس مراد از عوض ماخوذ در بیع مطلق مقابل است سواء کان عیناً او منفعةً او حقاً فلو بیع الکتاب بسکنی الدار او بخدمة عبد او بحق تحجیر صح البیع ویعتبر فیه ما یعتبر فی البیع لان تخصیص العوض بالعین والمنفعة تخصیص بلا دلیل والعقد کالبیع صادق فیما عوض فیه الحقوق کما لا یخفی پس اقوی جواز قرار داد حقوق است عوض در بیع ونحو آن واما افعال پس در مثل خیاطه ونحو آن پس ظاهر اشکال در جواز آن نباشد واما مثل صلوات بر نبی صلی الله علیه واله وسلم وزیادة الحسین علیه السلام والصلوة وغسل الجمعة مثلا فلما لم یرد حکمه صریحاً فی الاخبار فرجع الی القواعد فنقول المستحبات علی قسمین الاول ما لا یقع عن الغیر کغسل الجمعة والنافلة المرتبة فانهما لا یقعان عن الحی فی حال الحیوة والثانی ما یقع عن الحی کالزیارة اما القسم الاول فمقتضی القاعدة عدم الجواز اذ الافعال المستحبة کالصوم والصلوة والزیارة ونحوها من الاغسال وغیرها یشترط فیها المباشرة بنفسه فکما انها یستحب للبایع فکذا یستحب للمشتری ایضا ولا یعقل کون فعل الشخص فعلا لغیره ونائبا عن الغیر ولو جعل الثواب عوضا عن العین فهو غلط اذ الثواب اولا غیر معلوم وعلی فرض معلومیة غیر مقدور التسلیم ثانیا ولقد اشترطوا فی الثمن ان یکون المشتری قادرا

علی تسلیمہ نعم یجوز هذه الافعال المستحبة للاموات بجعل ثوابها راجعا الیهم للدلالة الاخبار علی ذلك کما فی باب الحج وغیره لا یکون بمنزلة شرط الخیاط ولیس فی الاخبار ما یدل علی جوازها للاحیاء فافهم پس با عدم وجدان دلیل بر جواز اضافه در معاملات محکم است واما فی القسم الثانی فیجوز جعله عوضا مطلقا للاحیاء والاموات ولکن لاشکال فی ان الصلوة علی النبی وقرائة القران تقع عن الاحیاء ام لا فالاولی جعله للاموات وترکه للاحیاء **س** طلا ونقره خالص وتارهای طلا ونقره خالص وهمچنین کلاتیون وقیطان که دران چیزی از ابریشم یا نخ نباشد وتمام این مذکورات مکیل وموزون است داخل در بیع صرف است که قبض در مجلس شرط است یا نه که بدون قبض در مجلس معامله فاسد است وفرق هست درمیان متبایعین که هردو مسلم باشند یا احدهما مسلم ودیگر کافر باشد وهرگاه قبض در مجلس نشده باشد مبیعه قابل تصرف هست یا نه **ج** درهمه اشیاء مذکوره درسوال غیر از کلاتبون قبض در مجلس شرط است چه مسلم وچه کافر حربی یا ذمی وبدون قبض تصرف بعنوان بیع جائز نیست مگر آنکه اباحه شود ودر کلاتبون قبض در مجلس احوط است **س** در بیع وشراء طلا ونقره خالص وتارهای طلا ونقره خالص وکلاتبون وقیطان هرچند درین دو چیز نخ یا ابریشم نباشد اگر نکمی وزیادتی بیع وشرا شود ربا میشود یا نه **ج** بلی اگر بجنس ایشان فروخته شود ربا میشود واگر بغیر جنس فروخته شود یا ضمیمه غیر جنس نماید ربا نمیشود چون شرط ربا در معاوضه این است که مکیل وموزون باشد ودو جنس متحد باشند وضمیمه از غیر جنس نباشد

س پول سیاه داخل در بیع صرف هست یا نه یا نه یعنی که کسی نقره ان
سفید یا نقره وطلا پول سیاه را خرید کند واگر به پول سیاه پول سیاه
را خرید کند یا به پول سیاه مس را خرید کند داخل در بیع صرف میشود یا خیر ودر
کمی وزیادتی ربا هست یا نه ج داخل در بیع صرف نیست وداخل در ربا
میشود چون مکیل وموزون است س نفع پولیکه در برات نوشتن یکفار
میدهم بیع است که محسوب بحق السعی یا عوض واجرت ایشان میشود یا این
را هم سود مینامند وحرام است ج نفع برات را اگر اجرت وحق السعی
قرار دهد ضرر ندارد خلاصه باید بایعین برات در بیع برات دو چیز را ملاحظه
نمایند یکی قبض در مجلس که در بیع نقدین معتبر است اگر بصیغه بیع باشد نه
صلح ویکی دیگر ملاحظه ربا را اگر در مکیل وموزون باشد واز یک جنس
باشد واگر مقصود قرض باشد نیز ضرر ندارد ولکن شرط صحت قرض که
قبض باشد ملاحظه کنند ونفع را شرط نکنند وقصد تبرع یا قصد حق السعی
یا قصدهای دیگر ضرر ندارد والله العالم س شخصی کاغذ برات بگیرد و
بعد از چند روز بفروشد پس چنین بیع برات صحیح است یا نه ج منظور
از بیع مهر و کاغذ نیست بلکه ان مبلغ است که در ان کاغذ مسطور است ولکن
بیع بلسه فی الذمه چون محل اشکال است در بعض از اقسامش پس صلح نمایند
که خالی از اشکال میشود س روغن خوراکی بجنس از کفار خریدن بقصد
تجارت و باز بهمین کفار فروختن شرعاً صحیح است یا نه وجمیع کفار درین داد و ستد
یک حکم دارند یا مختلف اند ج بسم الله ولله الحمد با اعلام بنجاست صحیح است
ولکن بهتر ان است که مصالحه حق اولویت خود کند وتجارت در ان چیزها که
بیعش مشکل است بحق اولویت بکند یا تمعنی که پول بگیرد بعوض حق اولویت

واگر مشتری نجاست روغن را میداند حاجت باعلام نجاست نیست بلکه در حق کفار غالبا اعلام نجاست فائده ندارد چون بدست ایشان رسید بملاقات ایشان نجس میشود لکن چون روایت دارد که چیزی که نجس است اعلام لازم است در وقت بیع مثل پوستین نجس وثوب نجس وتخصیص بمسلم محتملست لکن عدم تخصیص احوط است **س** اشیا نجس را باعلام بمشتری فروختن جائزاست یانه وضمان هم درین چیزها بذمه بائع است یانه **ج** باعلام جائزست واعلام واجب است وقبل از اقباض عین محکوم بضمانت میباشد ومراد از بیع اشیاء النجسه متنجسه قابل تطهیر میباشد نه نجس العین مثل شراب وخنزیر **س** در بیع متنجس اعلام نجاست لازم است یعنی مثل هبه وفرغال واین مخصوص به بیع است یا در همه عقود لازم است یعنی عاریت واجاره **ج** اقوی وجوب اعلام است یعنی در مثل هبه وفرغال وبه بوق بیت الخلا وجاری است این حکم در اجاره وصلح وهبه وعاریت یعنی عاریت لنگ هرچند بداند که عاریت کرده که بکر یا جاری غسل کند بارتماس بلی وجوب اعلام شرط صحت نیست وفرقی نیست درین حکم بین نجاست معفوه وغیر معفوه بلکه جائز نیست برای هر ذی الید ومتصرف که بکسی شئی نجس بدهد الا بعد از اعلام بلی اگر خود شخص درخانه کسی مثلا چیزی بگیرد که نجس باشد لازم نیست بر صاحب خانه اعلام بلکه اگر پیش قابض این شئی محکوم بطهارت باشد باجتهاد یا بتقلید ودر پیش دافع محکوم بنجاست باشد درینجا نیز احوط وجوب اعلام است بلی اشکال درین است که نوع نجاست را نیز بیان کند چون نجاست اختلاف در حکم دارد یانه اقوی عدم وجوب است بلی احتیاط اولی است چنانچه

ظاهر خبر بان حکم است در مثل حیوانات نجسه هر چند تطهیر در اینها نیز زوال
عین است بلی وجوب اعلام در بیع مثل عبد وامه که تمام بدن ایشان
نجس باشد یا انکه بعض از بدن ایشان نجس باشد اشکال است اقوی عدم
وجوب اعلام است هر چند ایشان در حال بیع نائم یا مغمی علیه یا مجنون باشند
والله العالم س اگر اشیاء نجس وحرام را بدست کافر حربی یا بدست زنان
واطفال ایشان فروشند وپول را بقصد استنقاذ نه بقصد ثمن از ایشان
بگیرد صحیح است یا نه وان پول حلال وجایز التصرف میباشد یا نه ج بطریق
استنقاذ ضرر ندارد س شخص تجارت اشیاء حرام مثل بنیه وغیره میکند
از مال حلال خود یعنی مثلا ده تومان از مال حلال خود را بنیه میخرد وبدوازده
تومان میفروشد ایا ثمن این مبیعه که بدست مسلم فروخته است حرام است
یا حلال ودر صورت اولی آیا دوازده تومان کلاً حرام است یا انیکه دو
تومان که بواسطه نفع است حرام است وده تومان که عین مال حلال است
حرام نیست واگر بدست کافر حربی یا ذمی فروخته است ثمن اشیاء حرام
چه حکم دارد ج بنیه وخمر وسائر اعیان نجسه مملوک مسلم نمیشود بهیچ سببی
از اسباب ملک وفروختن آن بدوازده تومان نیز حرام است وتمام دوازده
تومان حرام است بلی خصوص کافر حربی را مضایقه نداریم بحلال بودن
چیزی که از او بگیرند نه بصورت بیع وتجارت ودر اعیان حرام بمعاوضه نمیشود
بلی باسقاط حق اختصاص وحق اولویت تجارت جایز است وعوض نیز
حلال است والله العالم س معاملات با کفار حربی از قسم بیع وشراء
ورهن ومضارعت وخیار شرط وهبه معوضه وغیر معوضه واجاره واستیجار
وشهریه دادن وغیر ذلک از معاملاتیکه نفع کفار دران باشد جایز است یا نه

ج مانعی ندارد س پاچیت وسائر اجناسی که رنگ آن میرود و بائع
بعنوان اصل و نقار رنگ میفروشد آیا این معامله صحیح است یا نه و فعل
حرام بجا آورده یا نه ج معامله صحیح است ولکن مغبون نمودن حرام است و برای
مغبون خیار فسخ است فوراً س معامله که اطفال همراه بازار میکنند چه صورت
دارد بیان فرمایند ج باذن اولیاء جائز است علی الاقوی س
چه میفرمایند در قران یا کتابی که بران وقف نامچه نوشته اند و فروشنده
میگوید که وقف نامچه نوشته شده است و صیغه وقف جاری نشده است
آیا خریدن ان قران یا کتاب جائز است یا نه ج بلی جائز است و ذو الید
مصدق است مادامیکه بینهٔ عادله بر کذبش نباشد س چه میفرمایند
القبله که مسجدی مسقف از چوب بود و بسبب کهنگی و پارینه شدن سقف احتمال
افتادن وهلاکت نمازیان متصور بود زید چوبهایش را برداشته از سر نو سقف
ان مسجد را از آجر خشت وغیره باستحکام درست گردانیده حالا ان چوبهای پوسیده
سابق محض بیکار است چنین لیاقت ندارد که در مسجد دیگر صرف کرده شود
بجز سوختنی بکار دیگر نمی آید آیا انهارا فروخته در مصارف ضروریه مسجد
صرف نماید چونکه مال مسجد را سوختن و فروختن جائز نیست حالا چه کرده شود
ج بفروشند و در مصارف مسجد از چراغ و تعمیر و اجرت خادم و نحو ان
صرف کنند و الات مسجد که باین نحو باشد بیعش جائز است س هرگاه
شخصی حیوانی را بخرد و معیوب در آید و در بین بمیرد آیا از مال بائع
است یا مشتری ج اگر در ایام خیار بمیرد از کیسه بائع رفته و اگر بعد
از ایام خیار بمیرد یا خیار عیب یا با سقوط خیار حیوان در نفو قتان از
کیسه مشتری میباشد س چه میفرمایند القبله درین مسئلهٔ شرعیه که در ملک

هند در زمان قحط و گرانی کفار بت پرست اطفال و زوجه خود را
میفروشند آیا اینها در حکم عبد و کنیز شرعی هستند یا نه و بدون متعه و
نکاح با همچو کنیز مقاربت کردن جائز ست یا نه و در وقت ضرورت بیع یا هبه
یا آزاد کردن شان جائز است یا نه ج بسم الله وله الحمد ظاهرا بقصد استنقاذ
و استیلاء بر اینها عبد و کنیز میشوند و احکام کنیز از بیع و آزادی و غیره بر اینها
جاری است ولاکن جماع نکنند تا مسلمان شوند که کفار بت پرست وطی
و مقاربت با ایشان نمیشود نه بقصد دوام و نه بقصد انقطاع و نه بملک یمین
بقول اتفاق برین در کلام شیعی نمیباشد والله العالم س زن یا دختر
کافر بت پرست از دین خود برگشت باین طریق که طعام اهل اسلام یا دیگر
اهل کتاب خورد و شوهرش یا پدرش بواسطه اینکه طعام غیر قوم خود را خورده
است از ایذا دست مسلم فروخت یا هبه کرد پس زن و دختران کافر بعد از اینکه
پدر و شوهرشان او را از خانه خود بیرون کردند و یا او خود پیش اهل اسلام
رفت آیا بر ایشان حکم کنیز شرعی جاری خواهد شد یا نه ج بسم الله و
له الحمد اگر مسلمان شد کنیز نمیشود و اگر بمجرد معصیت یا اعتقاد اینها که طعام ارا
خورد بیرون کردند قبل از تشرف باسلام اگر مستولی شود بر او در حکم کنیز
میشوند س تعریف عبد و کنیز را بیان فرمائید و زن اگر کنیز و غلام شرعی
بخرد یا از ارث خواه در جهیز کنیز و غلام باو برسد آیا آن زن مالک آن
کنیز و غلام میشود یا نه و کنیز و غلام مملوک آن زن میشوند یا خیر و زن میتواند
آن کنیز و غلام را بفروشد یا آزاد کند یا به کسی بخشد یا فرج کنیز را بکسی
تحلیل نماید یا نه ج زن آزاد بالاصل یا بالعارض مالک کنیز و غلام هر دو
میشود و کنیز را میتواند تحلیل نماید و از برای غلام خود نمیتواند که بزن دهد

یا انقطاع بگیرد و لاکن بغلام خود محرم نیست و نوکر غیر غلام و کنیز است و شرط غلام و کنیز این است که از حربی بغنیمت و اسیری گرفته باشند و مملوک شده باشد باستیلاء بر او و اگر مرد است غلام میگویند و اگر زن است کنیز میگویند و اولاد اینها که از عبد و مملوک حاصل باشد نیز کنیز و غلام میشوند والله العالم **س** هرگاه مالک با کنیز خود وطی کند آیا استبراء او بر مالک قبل از بیع لازم است و پیش از استبراء نمی تواند کنیز را بفروشد یا نه **ج** بسم الله وله الحمد بر مالک کنیز که وطیش نموده لازم است که اول او را استبراء کند و بعد از آن بفروشد و اگر مالک ترک استبراء نموده و فروخت بر مشتری لازم است استبراء و اگر بائع استبراء بکند از مشتری ساقط است و استبراء در کنیز حیض بین یک حیضه و کنیزی که بواسطه مرض یا آنکه در سن من تحیض باشد و حیض نمی بیند چهل و پنج روز میباشد که بعد از این مدت وطی مشتری جائز است و جائز است فروختن آن **س** چه میفرمایند که هرگاه زید کنیزی بعمرو بفروشد و بعد از بیع معلوم شود که آن کنیز حامله بوده است بیع صحیح است یا نه **ج** اگر این حمل از مولی باشد بیع فاسد است چون بیع ام ولد مگر در صورتیکه مستثنی شده است بیع ام ولد و بفرض تحقق بیع یکی از صور مجوزه لزوم بیعش محل اشکال است زیرا که حمل را از عیوب شمرده اند و نقل اجماع نیز بر آن شده پس لازم نیست و خیار از برای مشتری حاصل است **س** کنیز حامله را فروختن چه صورت دارد بیان فرمایند **ج** بیع ام ولد باطل است و ام ولد آن است که کنیز در حالتی که ملک مولی است نطفه منعقد میشود در رحم او از مولای او پس با تحقق این شرائط بیع باطل است **س** ما تقول شیخنا الاکرم فیمن اشتری جاریة وهی حامل من الزنا

اوغيره هل يجوز الاستمتاع بها بالجماع وغيره قبل الوضع ام لا بينوا ارشدكم الله ج الاحوط الاجتناب عن مطلق الاستمتاع سيّما الجماع فى قبل ودبر حتى تضع الاضطراب الاخبار والاقوال حتى نهتت الى ازيد من عشرة حتى انه من العلامة فى بيع القواعد ونكاحه وطلاقه ظهر اقوال ثلاثة ولكن الاقوى اختصاص الحرمة بما اختاره المحقق ونسب الى المشهور وهو ما قبل ان يمضى لها اربعة اشهر وعشرا والكراهة بعدها الى ان تضع مع استحباب العزل كما ان الاقوى اختصاص الحرمة بالجماع فى القبل لا بمطلق الاستمتاع ولا بالجماع فى الدبر بل قيل ان الاقوى ان الحمل من الزنا لا حرمة له فيجوز الوطى مع الحمل من الزنا ولكن السيّد الاستاد فى الدلائل وشيخنا الاستاد فى الجواهر عمما الحمل من الزنا وغيره نعم قد يقوى عدم احترامه من الزنا لو صار بعد ملكية المشترى وقبل قبضها او بعد قبضها لان الحرام لا يحلل الحرام وفيه ايضا تامل لان ذلك ليس لاجل الاحترام بل لاجل تغذيته الولد والتكان الانصاف اختصاص الحكم بما اذا كان من الحلال وتغذية الولد اولا غير معلومة وغير ثابت الحرمة والله العالم س دربيع مرابحه اگر بائع در راس المال دروغ بگويد مثل اينكه بده تومان خريده ودر حال فروش بپانزده تومان بگويد بعد از وضوح كذبش ايا بيع باطل است مطلقا يا بقدر ثمنى كه محقق است ويا صحيح وبر فرض صحت آيا خيار وارد يا نه ج قال المحقق قدس سره لو باع مرابحة فبان راس المال اقل كان المشترى بالخيار بين رده وبين اخذه بالثمن وقيل ياخذه باسقاط الزيادة من الثمن مع ربحها وفى الجواهر لعلّ انه عن حكى المبسوط

بيع مرابحه

انه قيل ان باب الغلط بقول البايع لوهم المشتري والمثمن باسقاط الزيادة وربحها وان قامت به البينة كان المشتري بالخيار فهذه اقوال ثلاثة بعد ان بنينا على ان الغلط في راس المال او الغلط في الاخبار براس المال مع تعمد من الكذب متحد المناط في المسئلة وان لم يكن في صورة السهو والغلط في الاعتقاد او في الاخبار من دون التعمد ثم ونقل عن المقدس الاردبيلي التامل في الصحة وفي الجواهر لولا الاجماع على الخيار في الظاهر هنا لامكن المناقشة فيه والاشكال في مقامه اذ لا دليل عليه الا تخلف الداعي وهو مما لا دليل عليه من كونه موجبا للخيار اذا كان مطلقا وقاعدة الغرور يوجب الضمان لا الخيار وقاعدة الضرر موجبة للخيار في العقد نفس المعاوضة فيها الضرر كالغبن والعيب وتخلف الوصف والشرط لا في مثل المقام الذي ضرر قد نشاء من اعتماده على خبره

خلاصه انچه الان بترجيح در نظرم دارد اين است كه در فرض سوال كه بايع دروغ بگويد مبايعت صحيح است وخيار ثابت است بل في الجواهر ولا يبعد ثبوت الخيار في الكذب بكل ما تخلف به الثمن بل الظاهر ثبوته لعدم الاخبار بما تخلف به الثمن فضلا عن الكذب ولا يخفى ان الكلام فيما لم يكن بيع المرابحة متحدا مع بيع الغبن او تخلف الوصف والشرط بل فرض في خصوص ما كان الداعي للرضا بالثمن الخاص اخبار البايع براس المال مع ربح كذا وجواب فكانا ندعي ان تخلف هذا الداعي من بين الدواعي يوجب الخيار للاجماع ونحوه فتامل جيدا والله العالم وخيار بشرط سس ملكيت بيع شرط سروه وبايع فسخ نمود بعد از رد مثل ثمن وحال معلوم شد كه مشتري در

زمان خیار منافع خانه و آن ملک را منتقل بدیگرے نموده بمدت طویله
آیا حال این اجاره چه چیز است ج این مسئله بغایت مشکلست و اضطرابات
فتاوے علماء و کلمات ایشان ظاهر است بجهت آنکه از بعضے ظاهر میشود
که مشترے در زمان خیار بائع محجور علیه از تصرف میباشد و تصرفش
صحیح نیست تا آنکه زمان خیار منقضی شود و از بعضے علاوه بر حجر معصیت
و حرمت نیز ظاهر میشود و از بعضے مجرد حرمت ظاهر میشود با صحت عقود ناقله
عین و منفعت و سائر اتلافات و از بعضے صحت تصرفات ظاهر میشود بدون
حرمت و آن طائفه نیز مختلف شده اند از بعضے از ایشان ظاهر میشود که بعد
از فسخ بائع جمیع تصرفات مشترے منفسخ میشود قهراً و از بعضے ظاهر میشود که
بائع میتواند فسخ بکند و از بعضے ظاهر میشود که بائع رجوع به مشتری می نماید
بقیمت المثل عین یا قیمت المثل منافع عین و از مشتری میگیرد بلکه از علامه
در تذکره و قواعد در مسئله اختلاف متبایعین در مبیع و تفاسخ بتحالف ظاهر
میشود که اگر اجاره داده مالک بعد از حلف رجوع باجرت المثل منافع میکند
و محقق در جامع المقاصد که بدل حیلوله عین را در اجاره نیز از مالکی که بحلف
بیعش باطل شده میگیرد و این قول اقرب بقواعد است بجهت آنکه جمع
بین حق مشترے که تصرف در ملک خود نموده و جمع بین حق بائع که فسخ نموده
و حل اثر عقد نموده و جمع بین عوض و معوض نباید بشود عوض تصرف عین
یا عوض منافع را باید بدهد نه قیمت مسماة و احتمال آنکه حق خیار مثل
حق شفعه باشد دلیل ندارد مگر قیاس س چه میفرمایند که هرگاه ملکی
را بیع شرط کرده اند حاصل آن ملک مال کیست در صورتیکه بابت
حاصل شرطے نشده باشد ج بسم الله ولله الحمد بمقتضای شرط عمل مینمایند

وهرگاه شرطی ننمایند تا بیع منجز شده حاصل مال مالک است والله العالم

س زید ملکی را خیار شرط نمود بمدت ده سال و در بین مدت مرد و وصی هم ندارد مگر وارث صغیر و نابالغ و مدت خیار در حالت نابالغی صغیر منقضی شد آیا این بیع بعد مدت خیار نافذ و صحیح باشد یا نه ج بعد از انقضای مدت خیار لازم میشود و حقی باقی نمی ماند برای صغیر س بفرمایند که در یک معامله شخص میتواند که خیار متعدد از برای خود که بایع است یا از برای مشتری قرار بدهد بخیار شرط با بمعنی که چنین قرار دهد که اگر مبلغ مال المبایعه تا رأس سنه فلانی رسید که بیع لازم و خیار ساقط باشد و الا باز هم بیع معلق باشد تا سنه دیگر و همچنین الی مدت ده سال یا سه سال آیا جائز است یا نه و در حینیکه بیع معلق است منافع بیع از مال کیست ج خیار فسخ که حاصل از شرط میشود دو قسم است اول آنکه منفصل از عقد بیع باشد دوم آن است که متصل باشد اگر منفصل است اول و آخرش باید مضبوط باشد و اگر متصل باشد آخرش باید مضبوط باشد و تردید خوب نیست و اگر خیار فسخ را معلق بشرطی نمود مثل رد ثمن و نحو آن در توقیت نیز باید معلوم باشد و نماء مبیع در ایام خیار مال مشتری است چنانچه نماء ثمن در ایام خیار مال بایع است علی الاقوی والله العالم س تصرف غیر ذی الخیار در مالیکه که منتقل شد با و جائز است بدون اذن ذی الخیار یا نه یا فرق است میان خیارات و میان تصرفات ج تصرف غیر متلف وصف یا عین کلا یا بعضاً و همچنین تصرف غیر مانعی از رد مثل استیلاد امة و همچنین تصرف غیر ناقل عین ملک یا منافع ملک جائز است اشکال در تصرف موجب تلف عین یا وصف یا منفعت یا ناقل ملک میباشد اقوی جواز است و احوط ترک است ولکن

اتوے این است که این تصرف مانع از فسخ نیست بلکه اگر فسخ کرد رجوع بمثل
یا قیمت نماید هرچند در اصل جواز فسخ مناقشه میتوان نمود نظیر جواز رجوع در هبه
با انتقال عین از موهوب له بغیر او **س** کسے ملکے را مثلاً فروخت بمقدار از
مال که باحتیاط بگیرد و قرار داد که اگر تخلف کرده از قسط خیار فسخ داشته باشد
در اثنائے قسط صاحب خیار مرده ایا این خیار براے وارث بالغ حاصل میشود
یا نه **ج** مانعے از انتقال خیار بوارث نیست هرچند این حدوث خیار است
براے وارث بالغ نه انتقال خیار از مورث بوارث بلے اگر مورث شرط علے
کرده و تخلف شرط در زمان شارط نشده بلکه در زمان ممات آن شده خیار
اشتراط براے وارث محل اشکال است من حدوث الاهلیة للخیار
بهذا الاشتراط وهذه الاهلیة تنتقل الی الوارث ومن ان خلاف الشرط
والتخلف عنه انما حدث بعد موت الشارط ودلیل خیار الاشتراط هو
النص والنص لا یشمل الفرض ولیس علی طبق القاعدة حتی تیسری الی
الفرض والله العالم **باب الاجاره در اجاره س**
اجاره باغ معین از مشجر باشجار مثمره ارضاً یا اشجار را یا هردو باهم جائز است یا
ج این اجاره بنسبت صلح است که اجاره اش میگویند **س** هرگاه
زید نفس خود را اجاره داد در عمل معینے و عمل را کلاً یا بعضاً بجا نیاورده
هر دو بدیون اشخاص دیگر هم باشد و چیزے بجز عین مبلغ مزبور از براے او
باقے نمانده باشد ایا تمام ان مبلغ اگر چیزے از عمل بجا آورده نشده باشد
یا بعض ان مبلغ نسبت بباقے مانده از عمل راجع بمستاجر میشود یا انکه باید
غرما شود با مستاجر و طلب کارهاے دیگر **ج** بسم الله وله الحمد
اگر در اجاره مرقومه شرط مباشرت شده باشد بطور تخصیص یا ظهور اشتراط

بمباشرت اجاره مرقومه بموت باطل میشود کلاً یا بعضاً بالنسبت به مسمے وبعد
از بطلان عین مبلغ مرقوم برمیگردد کلاً او بعضاً واگر اجاره باشتراط مباشرت
یا ظهور ان نبوده بلکه در ذمه میت قرار گرفته بود که خود بجا بیاورد یا دیگرے
در نیوقت اجاره مرقومه باطل نمیشود لکن اگرچه چیزے بجز عین مبلغ مرقوم باقی
نمانده باشد چنانچه مفروض در سوال است راجع میشود بمستاجر وانجبر ما از جمله
میشود واگر باقی مانده باشد بقدر اداء دیون سائر غرما این وقت راجع
میشود بمستاجر باینمعنے که جائز ست که صاحب عین مال الاجاره اخذ عین مال الاجاره
نماید قال المحقق فی الشرائع اما المیت فغرماؤه فی الترکة الا ان یترک
نحواً مما علیه فیجوز لصاحب العین اخذها انتهی وازه اسکافی قول باختصاص
مطلقا نقل شده وان ضعیف است س ہرگاه زید عمرو را اجیر گرفته باشد
باجاره عقدیه یا معاطاتیه که اجیر مزبور مثلا دو دفعه یا سه دفعه صلوٰة هدیه برای
فلان میت در لیلة الدفن بگذارد و بعمل آورد بمبلغ معین المقدار آیا این نوع
اجاره صحیح است یا باطل و بر فرض بطلان ہرگاه اجیر مزبور ہمان اجرت مزبوره
را از مستاجر مزبور اخذ نموده باشد و ہمان عمل مرقوم در لیلة الدفن بعمل آورده
باشد آیا بر اجیر مزبور لازم است که اجرت ماخوذه را بمستاجر مزبور رد نماید یا نه
بیان فرمایند که مقام حاجت است ج اولاً باید دانست که تکرر نمودن شخص
واحد نماز وحشت برای میت فے لیلة الدفن مشروع است یا نه ہرچند
از شخصے باشد که تبرعاً ولله برای میت میخواهد نماز وحشت بکند بجهت رفع
وحشت اقوی جواز است لان الصلوٰة خیر موضوع من شاء استقل و
من شاء استکثر ولان الامر المتعلق بالمستحبات غالباً للتکرار ولبیان حسن
الطبیعه علاوه آنکه در اخبار نماز وحشت است که اولاً برای میت بجهت رفع

صدقه بکنید و اگر صدقه ممکن نشد نماز وحشت بکنید و تکرر صدقه مطلوب است و نماز وحشت بدل او میباشد و بدل در حکم مبدل است مضافا الی ان نفس المتکرر احتیاط و تکرر الاستیجار ایضا کذلک مضافا الی ان استیجار اشخاص متعددة لایکون منصوبا و انما استفادوه من قوله علیه السلام وان دعاء الاربعین مستجاب و نحو هذه الکلمات الضیافیة فی الاستیجار المتکرر من واحد خصوصا اذا لم یکن هناک الا واحد و ثانیا باید دانست که این استیجار از شخص متبرع است یا از وکیل و وصی میت یا از وصی یا از اولیاء میت میباشد اشکالی در جواز استیجار از شخص متبرع نیست و همچنین از اولیاء میت که از کیسه خود اجرت بدهند و همچنین از وصی میت اگر وصایت مطلقه داشته باشد و همچنین از وکیل وصی اگر وکالت مطلقه داشته باشد اشکال در جای است که وصایت مطلقه و وکالت مطلقه نباشد انوقت نمیشود حکم بصحت نمود بجهت انصراف متعارف پس اگر قضیه انصراف نبود حکم بصحت مینمودیم پس اقوی جواز است مگر در صورت انصراف والله العالم باب

الصلح در صلح

س شخصی خانه و ملک خود را رهن گذارد نزد زید بمبلغی و تنخواه را بگیرد و صرف نماید و تمام شود و از بابت خدعه و فرار از ادای دین ان خانه و ان ملک را بعیال خود مصالحه نماید و دو حنیین مصالحه چند نفر شهود گرفته که این مصالحه اصلی ندارد و صوری میباشد و این شخص وفات یافته حبه دارد که مطالبه حق خود بنماید و عیال ان مرحوم با مصالحه نامچه صوری مدعیه است که صلح بمن شده است اگر ان دختر شهود آورد که این صلح صوری است میرسد تقاص حق خود بنماید یا نه

ج بسم الله وله الحمد بلی بعد از فک خانه و ملک از رهن و ادای دین راهن دختر وارثه اخذ

ارث خود مینماید واو محتاج باوردن شهود ببطلان صلح نیست بلکه ضعیفه
مدعیه باید اقامت شهود باتنقال وصلح نماید بلی هرگاه اصل صلح معلوم
باشد ودختر مدعیه باشد بر صوری بودن آن باید او اقامه شهود نماید
والا پس از اقامه شهود نزد حاکم متصدی مرافعه اخذ حق خود مینماید وطی این گونه
نزاع ومسائل بنحو استفتاء مشکلست بلکه باید رجوع بحاکم حاسم شود س بعض
اشخاص در مصالحه یا در بیع خیار فسخ مادام العمر از برای خود شرط میکنند آیا صحیح
است یا نه ج احوط ترک است واقوی صحت است ودر صلح مثل این [illegible]
مادام الحیوة هر چند ظاهر بعضی بطلان است بجهت آنکه زمان فسخ اول وآخر
هر دو باید معلوم باشد ولکن در صلح جهل مغتفر است والله العالم س زنی
بوالده خود مصالحه نمود جمیع ماملک خود را وخیار مادام الحیوة برای خود
قرار داده وبعد زوجه مرقومه ادعا نموده که در ماملک خود وصی تعیین نموده
ومصارف قرار داده آیا این فسخ حساب میشود یا نه ج اقوی این است
که این فسخ نیست بجهت آنکه وصیت اثبات سلطنت است برای دیگری
باتملیک عین یا منفعت است ویا ابقاء صلح مرقوم اثبات سلطنت برای
اجنبی باتملیک دیگری منافی است وهر تصرفی که نافذ نیست الا بملکیت
رجوع وفسخ نمیباشد چنانچه در مسئله بیع با خیار فسخ برای هر یک از
بایع ومشتری تصریح نمودند که تصرف ذی الخیار فیما انتقل علیه اسقاط
خیار است وتصرف او فیما انتقل عنه فسخ نمیباشد وهکذا صرحوا فی بحث
الهبة الجائزة نعم لهم کلام بل خلاف فی ان الرجوع الفعلی اذا کان
بالعقد او بالایقاع فهل یصح ذلک العقد فقیل لا لانه مشروط بالفسخ
والفسخ لا یحصل الا به صحیحا والصحة فیه لا تتحقق الا بصحة العقد

اوالايقاع وهو دور ومحال وقيل بالصحة بدعوى انه دور معى و
قد تعرض لهما شيخنا الاستاد على المقامه فى هبة جواهره وتعرض
بعض فضلائنا المعاصرين فى احكام الخيارات والاقوى فيه ايضا الصحة
نظر الرجوع الفعلى باللمس والتقبيل والوطى فى الرجوع للمطلقة كما
ان لهم كلاما آخر وهو ان الفسخ المذكور انما يكون مع العلم بالالتفات
لما فعله سابقا او مع الشك لاصالة النفوذ واما مع العلم بعدم الالتفات
خلافا فالحق مع الزوج فى السوال المرقوم لو ثبت الوصاية المرقومة لكن [illegible]
الصلح لما مر من الخلاف مع الاشكال فى اصل هذا الصلح لاشتماله
على الخيار فى الزمان المجهول نعم لو علمنا بعدم الذكر والالتفات الى
الصلح السابق فيحتمل تشكل الحال فى كونه رجوعا س زيد ملك خود را
مصالحه نمود بيكى از اولاد خود و در ضمن العقد شرط خيار فسخ ما دام الحيوة از
براى خود نمود آيا بعد از موت زيد خيار فسخ منتقل بوارث او ميشود يا نه ج
اقوى صحت شرط مرقوم است لكن خيار فسخ ما دام الحيوة چگونه منتقل بوارث
زيد شود بعد از موت بلى اگر اجل مضبوط باشد مثل ده سال و قبل از اجل
مصالح بميرد خيار فسخ منتقل بورثه ميشود س آيا چه ميفرمايند درين مسئله كه هرگاه
زيد عمرو را وكيل نمود كه با املاك مرا مطلق چه از منقول و چه از غير منقول مصالحه
نمايد بنا درمين و منافع ما دام الحيوة مخصوص بخودم باشد كه براى او تصرف نتواند
بكند ما دام الحيوة و مدتى هم معين نكرده معلق ساخته منافع را بما دام
الحيوة آيا چنين صلحى صحيح است يا فاسد ج بسم الله وله الحمد هر چند
استثناء زمان حيوة مجهول است و بنا بر جمع فساد صلح مرقوم است لكن
چون اول علم دارد و عقد صلح تحمل اين نحو از جهالت [illegible] صحت [illegible]

صلح خالی از قوت نیست والله العالم س هرگاه شخصی ملکی از املاک مزروعه خودش را بعقدی از عقود شرعیه مثل صلح منتقل نمود بشخصی مسلوب المنفعة که مادام الحیوة منفعت این ملک مال ناقل باشد آیا این عقد صحیح است یا نه و بر فرض صحت هرگاه فوت ناقل مقارن شود با وقت چیدن و جمع نمودن حاصل آیا داخل ورثه که ملک میت است یا مال منتقل الیه ج ظاهر فقهاء بطلان استثناء اجل مجهول است بجهت آنکه هر جا که اخذ اجل نمودند ضبط نمودند حتی در نکاح بجهت آنکه شرط همین که متعلق بزمان شد باید مضبوط باشد و لکن اقوی در خصوص صلح و شرط مزبور صحت است بجهت آنکه آیل بعلم بشیء فوائد العلم کفایت میکند و حاصل ملک در زمان چیدن و جمع نمودن داخل در استثناء میباشد و این واضح است والله العالم س مصالحه نمود زید منافع دو دانگ و نیم زراعت خود را از شتوی و صیفی از اول میزان تا یک سال بیکصد و هفتاد و پنج تومان نیم باوکی دره و قسط تسلیم مالک نماید نصف آنرا در غره ربیع الاول و نصف دیگر را در غره جمادی الاولی سنه مزبوره و در ضمن مصالحه شرط شده که هرگاه خدا نخواسته آفتی سماوی از قبیل ملخ و سن خارگی و ملخ خوارگی بمحصول برخورد بتصدیق اهل خبره بعد از مخارج مصالح جبهه هرگاه چیزی بلفی زیاده باشد از مخارج مالک ببرد والا فلا و هرگاه در مصالحه بهبه منتقص بهبه سید از عهده بر آید مالک و شرط شده که هرگاه وجه مال المصالحه مذکور تسلیم مالک نشود [illegible] ده شاهی از مصالح گرفته شود و مدیون مشارالیه باشد [illegible] بسم الله و له الحمد بحسب ظاهر [illegible] مصالحه و شرط [illegible] الا آنکه شرط [illegible] که هرگاه وجه مال المصالحه مذکور تسلیم نشود تومانی ده شاهی از مصالح گرفته و مدیون مشارالیه باشد خالی از منافات نیست

بجهت آنکه شرط شخص مشروط علیه را مدیون نمیکند مگر اینکه مراد مجرد الزام
باو باشد مسامحتهٔ علاوه آنکه نو مانی ده شاهی بجهت تخلف میباشد زمان
تخلف که موجب ده شاهی میشود بیان نشد که هر روزی میباشد یا هر ماهی
میباشد مگر اینکه اینهم معلوم و معهود الشان بوده باشد والله العالم **س**
زید از عمرو مطلبی دارد نقد و عمرو مقداری معینی روغن نزد مصالحه نماید در
عوض طلب او و خیار فسخ بوعده معینی از برای خود میگذارد آیا صحیح است
ج ضرر ندارد اگر از روی حیا و جبر نباشد والله العالم **س** آیا مصالحه
در جنس جائز است که اگر کسی در ذمه وی نسبت طلا و مان باشد و یا هر چه باشد
صلح کند باهش مع آن مثلا و یا صلح با وی کند طلای را بقدریکه اضعاف
قیمت آن است و یا جمیع را بدهد بسید از باب جنس و او بر غیبت ظاهریه بعضی را
ببخشد چه در اول چنین معاهده کردند **ج** بسم الله و له الحمد صلح مرقوم از سادات
جائز نیست بجهت آنکه قبل از اقباض مالک چیزی نیستند و بعد از اقباض اگر
هبه یا صلح نماید بنحوی که اطمینان بر رضایش در واقع باشد مضائقه نیست
و اگر صلح از حاکم شرع باشد ضرر ندارد بشرطی که خلاف مصلحت نباشد
و حاکم شرع عادل و متدین الصبر تکلیف خود میباشد **س** مصالحه ادعای
مدعی با مدعی علیه بقسم مطلقا یا بضمیمه مالیه یا صلوت جائز است برای غیر
مجتهد که یعنی مدعی و منکر را تمیز داده یا نه **ج** صلح بقسم محل اشکال است
س شخص غیر مجتهد ادعای مدعی را مصالحه بنماید بمبلغ معینی
و در ضمن العقد شرط مینماید که مدعا علیه قسم بخورد در حضور یا مجلس غیر مجتهد
یا در حضور او آیا دعوی بچنین مصالحه و قسم ساقط میشود و مصالحه صحیح است
یا نه **ج** اگر منظور قسم مسقط دعوی باشد صلح محل اشکال است بلکه ...

باب
استاد و جمعی این شرط و این صلح را باطل میدانند والله العالم س
بفرمایند که در مصالحه صیغه شرط است یا نه و بر فرض شرطیت آن باید بعربی باشد
یا بهر زبان که باشد کافی است ج عربی و فارسی هر دو کافی است
و عربیت شرط نیست بلکه اقوی آن است که اگر تعاطی و تراضی بفعل
اظهار شود بعنوان صلح نیز کافی است و لازم است والله العالم س
بمجرد صیغه صلح موجب لزوم میشود پیش از مال المصالحه یا نه ج قبض
عوض شرط در صحت و لزوم نیست و واجب است اداء عین در صورت
صلح بعوض چنانچه لازم است اداء عوض علی نحو المقرر والله العالم باب

در وقف

الوقف در وقف س هرگاه ملکی را وقف کند
و شرط کند که هرگاه واقف خود محتاج شود منفعت را خود تصرف کند و
بکسی ندهد صحیح است یا باطل ج این وقف باطل است علی الاقوی س
اگر در عین وقف محتاج باشد و وقف بر جهت فقر نماید و نظرش باین باشد
که تا خود محتاج است بدیگری ندهد آیا صحیح است وقف یا نه ج اگر وقف
بر فقرا کند و خود مندرج در فقرا شود یا وقف بر سادات یا مجتهدین کند
و خود سید باشد یا مجتهد شود و تصرف کند ضرر ندارد و اشتراط اینکه بغیر خود ندهد
بیجا است که وقف بر نفسه میشود س هرگاه شخصی ملکی را وقف نموده و
ابتدای این کار اسم خود را هیچ داخل در موقوف علیهم محسوب نداشته بوده
بعد از آنکه وقف نموده و صیغه وقف هم جاری ساخته و تصرف متولی
داد و بعد از چند روز میگوید که من خود را هم یکی از موقوف علیهم محسوب
داشته ام آیا بر متولی هست که سخن واقف را حمل بکذب نماید یا محمول بصدق است
ج شرط وقف احتیاج واقف است از وقف پس اینکه میگوید که من خود را

واحتمل در وقف کرده ام بحسب ظاهر کلامش مدعی بطلان وقف است
و متولی مدعی صحت وقف اگر معارضی ندارد خود بداند و خدایش
و اگر معارض دارد باید مرافعه شود در پیش حاکم شرع و در مدعی صحت
و مدعی فساد اول مقدم است والله العالم س هرگاه ملکی وقفیت
آن معلوم باشد چون بدا بید بهمین قسم آمده است و دیگر نه متولی و نه مصرف
و نه وقف نامچه و بیان تقدیم بطنی بر بطنی معلوم نیست این ملک حالی
در میان موقوف علیهم چه قسم باید قسمت بشود و سخن درین است که بعضی
که بطن اولند مدعی اند که زندگان و اموات با عقب حصه معینه ایشان مخصوص
بطن اول است و بطن ثانی دخلی ندارد و حال سند و حجتی از تعیین واقف
ندارند و نیست بجز وقفیت ملک و موقوف علیهم بودن ایشان ج محصل
کلام در مسئله و مرجع نزاع این است که وقف ترتیب است به بطون یا آنکه
وقف تشریک است که همه بطون شریک باشند و قسمت بحسب رؤس باید
ببرند و حق در دوران نیز ترتیب و تشریک تشریک است تا آنکه خلافش
معلوم شود و دلیل مسئله استحاله ترجیح بلا مرجح نیست چنانچه بعضی از افاضل
تمسک کرده اند بجهت آنکه اولاد همه مساوی اند در موقوف علیهم بودن و
ترجیح بطن اول بر بطن ثانی محتاج بدلیل است بجهت آنکه اثبات به تنهایی
ثابت نمیکند تشریک را بلکه بجهت اصل عدم تقیید میباشد و این اصل لفظی
مقدم بر اصول عملیه شرعیه در مقام میباشد بل هذا الاصل المعول علیه
بحسب العادة مدعی الترتیب مدعیا و مدعی التشریک منکرا
فعلی مدعی الترتیب البینة والا فعلی التسویة فتامل جیدا س
اگر همه وقفی معلوم باشد و ترتیب و تشریک معلوم نباشد چه باید نمود ج محمل

تبرتیب باید بشود و لاصالة عدم الانتقال الی البطن المتاخر الا
بعد فقدان البطن المتقدم ولاصالة تاخر الحادث و یا انکه عمل
بتشریک باید نمود لاصالة عدم التقیید و الترتیب تقیید و هو مقدم
علی اصالة عدم الانتقال واصالة تاخر الحادث و بهذا الاصل
نقول ان المدعی هو من یدعی الترتیب لا ان مدعی التشریک هو
المدعی لان المدعی هو من یقول الخلاف الا مثل المعول علیه
فتامل جیدا فانه دقیق والفاضل القمی تمسک فی نفی القیود الزائدة
من الترتیب ونحوه باستحالة الترجیح بلا مرجح و هو ایضا متین لو
یکن لا صل المعول علیه موجودا والله العالم س هرگاه زید و عمرو
و بکر هر سه برادر بوده و املاکی داشته باشند مشاع یا غیر خودشان
آن سه برادر حصه خود را که مثلا نصف کل میباشد وقف نموده اند و هر یک از ایشان
حصه خود با وقف اولاد نموده و یک برادر نصف حصه خود را وقف اولاد
و نصف دیگر را وقف حضرت سید الشهدا نموده و نصف کل مال از مال
شرکاء باقی طلق میباشد و آن املاک مشاع مشتمل است بر نخیلات متفرقه
که هر بیت اصله مثلا در مکانی واقعست و اراضی چند که هر خرابه در مکانی
واقعست و آن خرابجات مختلفه است از حیثیت طول و عرض و خوبی و بدی
حال صاحبان حصه طلق میخواهند قسمت نمایند آن اراضی را و نخیلات را
آیا بچه نحو قسمت نمایند یعنی که آیا هر خرابه را علیحده جداگانه قسمت نمایند که وقف و
طلق از خرابه حصه خود ببرند یا انکه تمام خرابجات را سنجیده و خوب و بد را
مقابل یکدیگر قرار داده متعینین معادل آمده یا از خرابه علیحده یا تقریبا قسمت
نمایند یا یک وجه از این دو وجه صحیح است یا هر دو صحیح است اگر تراضی بعد

هردو وجه جائز است والاوجه اوّل متعین است ولکن باید تعدیل سهام
وعدم تبدیل وقف را منظور بدارند که وقف را در سلکی بدل بملک نکنند
س ایا مابین موقوف علیهم یا وقف عام باشد یا خاص وقف را قسمت
بتوان کرد یا نه چنانچه مابین وقف از طلق جائز است ج قسمت وقف و
بین موقوف علیهم جائز نیست و قسمت وقف از طلق جائز است س
هرگاه یکی از مشترکین بعد از قسمت بگوید که حصه من کمتر است یا پست تر میباشد
و من قسمت را قبول ندارم ایا میتواند یا نه ج ادعای فساد قسمت میکند
باید ثابت نماید والله العالم س ایا وقف فعلی را جائز میدانند یا ج
باکتفا بافعال وقف در منقول مثل کتاب و قران و حصیر مسجد وخوان وغیر
منقول مثل پل و مسجد و مدرسه و مقبره هرچند خالی از اشکال نیست ولکن
خالی از قوت هم نیست س کسی ملک معینی را وقف نموده است که منافع
انرا صرف افطار مومنین نمایند در رمضان یا از برای مسجد فرش تمام
نمایند ومتولی از برای آن معین نموده و شخص ان متولی را عادل نداند
آیا جائز است برای ان شخص که از ان افطار نماید یا بران فرش نماز کند
یا نه و بر هر تقدیر فرق است میان انکه بداند که خود متولی میداند که خود عادل
نیست یا بداند که خود را عادل میداند یا حال او مجهول باشد یعنی نداند که
متولی خود را عادل میداند یا نمیداند یا نه ج حمل بر صحت نموده افطار
نماید وفسق را نیز مانع نداند بلی اگر بداند که خیانت در جمیع اموال وقف و
و قسمت مینماید و این افطار و این قسمت شخصیه از ان قبیل است اینوقت
نخورد و همچنین در فرش نماز و غیره نکند س عدالت در متولی وقف حسب
فتوای سرکار شرط است یا نه ج احوط اشتراط عدالت و اقوی کفایت

امانت است س سوائے حاکم شرع بکسے دیگر اختیار است کہ
کسے را متولے وقف قرار دہد یا نہ ج اگر در متن عقد وقف متولی
اخذ شدہ حاجت بحاکم شرع نیست والا متولے حاکم شرع است یا ماذون
از حاکم شرع یا عدول مومنین اگر دست رس بحاکم شرع و دست رس بماذون
از حاکم شرع نباشد و ہر کسے متولے وقف نخواہد بود س اگر واقف
شرط نمودہ باشد کہ باید حاکم وقت متولے قرار دہد و حاکم وقت مسلم نباشد
تجویز حاکم وقت در قرار دادن متولے معتبر ہست یا نہ ج این شرط بحسب
ظاہر صحیح است و متولے کافر نیست تا اینکہ گفتہ شود شرط است در متولے
وقف اسلام و عدالت و بلوغ و نحو آن بلکہ این حاکم وقت متولے تراش
است و جاعل متولے است بلے جمعاً بین الشرط و الشرع متولے امین
و مسلم قرار دہد واللہ العالم س متولے وقف عام کہ قسمت موقوفات
بدست اوست آیا میتواند خود متولی بآن موقوفات بسفر عتبات عالیات
برود یا نہ ج بلے میتواند بشرط آنکہ عبارت وقف نامہ ظہور نداشتہ باشد
در اینکہ متولے بغیر خود باید بدہد بلکہ منظور صرف در مصرف بر باشد نہ اینکہ ظاہر
باشد در اینکہ متولے بغیر خود باید بدہد باید عبارت واقف در چنین وقف معلوم
شود و ہر مالے کہ حلال باشد بآن مال جائز است زیارت و متولے اگر
حق شرعی یا حق جعلی از قبل واقف دارد و مقدار حق خود را گرفتہ است
جائز است بآن زیارت والا فلا س چہ میفرمایند درین مسئلہ کہ زید دو خانہ
دارد یکے در کربلا و یکے در عجم و ہر دو را وقف اولاد ذکور نمودہ کہ در
خانہ کربلا ساکن شوند و خانہ عجم را اجارہ دہند آنچہ عاید شود از وجہ اجارہ او
صرف تعمیر خانہ کربلا نمایند والحال مدت چند سال میباشد کہ از خانہ عجم خیری عاید

نمیشود بواسطه خرابی او و در شرف انهدام است ایا وصی واقف میتواند که ان ملک بحجم را بفروشد بواسطه عدم منفعتش و از پولش درکره بلا ملک نو که منفعت بخرد و وقف کند در عوض ان ملک ج جائز است بیع تمام وقف که در شرف انهدام است بشرط یاس از تعمیر هر چند با جاره باشد و بشرط عدم امکان بیع بعض هر چند بجهت عدم اقدام مردم باشد و بشرط عدم امکان تغییر وضع یا موضوع و متولی وقف یا موقوف علیهم باذن حاکم شرع یا عدول مؤمنین مباشر بیع وقف میشوند نه وصی واقف و نه خود واقف با عدم تولیت والله العالم س مسجد و مدرسه و حمام یا دیگر خانه مثل حسینیه و تکیه وغیره از موقوفات هرگاه واقف برای تعمیر و مرمت آن وجه مصارف قرار نداده باشد و مشرف بانهدام شود آیا جائز است برای متولی که ان اسم زمین فروخته دیگری مثل ان از ان بقدر و کوچک و کمتر خرید کند یا نه و ایا جائز است برای متولی که بعین موقوفه مزبوره را در صورت مسطوره بالکلیه منهدم سازد و آلات واسباب ان مثل اجر و چوب و تخته وغیره را فروخته دیگری مثل ان از ان حقیرتر و کوچکتر و کمتر در بعض ان زمین بنا کند و بعض آن زمین خالی را طویله اسپ خود یا جای نشستن نوکران خود یا راه آمد و رفت خود و مردم در خانه خود قرار دهد یا نه ج اما فروختن عین مسجد و مدرسه پس جائز نیست و اما الات این دو پس جائز است وحتی الامکن صرف درین دو باید بشود والا بمماثل و اما غیر مسجد و مدرسه پس فروختن بشرائطی که در بیع وقف مذکور است در سوال و جواب دیگر جائز است و اما منهدم ساختن و آلات واسباب و را فروخته و کوچکتر نمودن جائز است وحتی الامکن تغییر وضع نه تغییر موضوع بلی اگر ممکن نشود والا تغییر وضع

و موضوع در نیوقت جائز است بزرگ را کوچک کنند و دو کانرا حمام کنند
واگر مکان زیادی باشد که محل احتیاج ان وقف نباشد جائز است که
اجاره بدهد بلکه اگر ممکن نشود اجاره بیع بعض ان نماید واگر بیع بعض ممکن
نشود بیع کل نماید و بمصرف وقف برساند والله العالم **س** چه میفرمایند
که خانه ایست وقف اولاد و اولاد اولاد و اولاد نازلا بانزلوا و مشرف بخرابی
است که هرگاه خراب شود موقوف علیهم قدرت بر تعمیران ندارد و بعد چند
مدت بالکلیه از قابلیت سکنی میافتد ایا بیع چنین خانه و خریدن خانه دیگری
بجای انخانه برای موقوف علیهم جائز است یا خیر و کسی که انرا میخرد
نیت آن دارد که انرا مدرسه یا مسجد یا مقبره بسازد و وقف نماید حکم مسئله را
بیان فرمایند **ج** بسم الله وله الحمد بلی بیع و شرای خانه مرقومه صحیح
است بچند شرط اول انکه ممکن نباشد تعمیران هرچند باجاره دادن در مدت
طویله باشد دوم انکه امید تعمیر بالمره نباشد هرچند بتغییر وضع مثل کوچک
نمودن خانه مرقومه باشد یا تغییر موضوع مع مثل سوم انکه اقتصار شود
به بیع همان چیزی که خوف خرابی است پس اگر خوف خرابی در تمام خانه
باشد تمام خانه را میفروشند واگر در غرفه یا حجره تنها باشد اقتصار شود
به بیع همان غرفه یا حجره واگر امر دائر شود مابین انکه غرفه خراب شود یا انکه
معمور نیز با غرفه نمایند بجهت انکه غرفه تنها را نمیخرند بفروشند تمام خانه را
مگر انکه خوف خرابی در جمیع خانه باشد بسبب سرایت و نحو ان چهارم انکه
ممکن باشد شرا کردن چیزی بدل از وقف باشد در نیوقت جائز است بیع
وقف و بعد از بیع جائز است مسجد یا مدرسه نمودن هرچند ترک نمودن
بیع وقف بالمره اولی میباشد مگر بدقت زیاده که بیع وقف مزبور چنان

بوده باشد که بجمیع بطون در ترک ان ضرر باشد و بالجمله ملاحظه حق واقف و حق خداوند متعال و حق موجودین از اهل وقف و حق بعد وین از اهل وقف بنظر دقیق بشود والله العالم **س** مکانی از مضیف خانه که وقف مضیف خانه جماعت غنی معین بوده جائز است که او را تغییر دهند و مسجد نمایند یا معامله مسجد با ان مکان نمایند و فرق میباشد در جواز و عدم جواز میان اذن متولی و عدم اذن ان یا نه بینوا و توجروا **ج** بسم الله وله الحمد تغییر وقف چه بحسب وضع یا موضوع باشد مهما امکن بدون داعی جائز نیست مگر در غیر مدرسه و مسجد بجهت سه چیز اول بجهت رعایت مصلحت خود وقف مثل انکه در مسجد را متعدد میکنند یا انکه بجهت خادم مسجد و مدرسه جای بنا میکنند یا مأذنه یا چاه و یا حوض در وسط مدرسه بنا میکنند دوم انکه بجهت دفع مضرت از خود وقف است بجهت خرابی و تعطیل وقف یعنی انکه جائز است بجهت خرابی وقف یا تعطیل وقف خانه وقف را حمام کنند یا حمام وقف را خانه نمایند سوم بجهت ملاحظه اصلح فالاصلح بجهت بزرگ کردن مسجد دیوار مسجد را خراب میکنند و دیوار دیگر میسازند و مثل انکه تعمیر مشاهد مشرفه و تغییر وضع انها میدهند ولکن بعضی از علماء ما این را در غیر مسجد و مدرسه فرموده اند حال اگر تغییر مضیف خانه به مسجد بجهت خرابی یا تعطیل این تبدیل شود ضرر ندارد و اگر در غیر این صور باشد اذن متولی هم بکار نمی آید و در این صور اگر متولی اذن بدهد و اگر امتناع از اذن بکند اذنش ساقط است **س** صیغه وقف را خود ناظر واقف چه عام و چه خاص میتواند بخواند یا حاکم شرع بخواند و در جمیع مذکورات بر فرض اختصاص بحاکم و عادل اذن از ایشان کافی است یا نه **ج** در وقف خاص قبول بطن اول کافی است و در وقف عام قبول حاکم شرع یا ماذون از قبل

حاکم شرع باید باشد بلکه در اوّل هم احوط بانسبت بطون آتیه اشتراط قبول
حاکم یا باذن از وی میباشد س چه میفرمایند درین مسئله که مسلمی از مال
حلال مسجدی ساخت لکن عمالش همه کفار و از اعیان متنجسه مسجد ساخته شد آیا
حکم مسجد بر او جاری میتوان شد یا نه و در شق اول تطهیرش از ظاهر و باطن
واجب است یا خیر و اگر واجب است چگونه تطهیر نمایند هم از ظاهر و هم از باطن
بینوا و توجروا ج نجاست مانع حصول مسجدیت نیست خصوص اگر بدیوار مسجد
یا سقف مسجد باشند وانرا جز مسجد قرار بدهد و اگر ممکن است تطهیر ظاهر و باطن به
باران و شمس و نحو آن بکنند بلکه بخراب کردن آن اگر باذل معمری باشد
والا تطهیر ساقط است و نماز در آن نیز جائز است بلکه از وجوب تطهیر مسلمین
کفایت با وجود بانی بکفار نجس و تمکن آن نیز محل اشکال است والله العالم
س هرگاه زید ملکی را در ید عمرو داشت بطریق عاریت یا اجاره و آن
ملک را زید وقف نمود بسبب جهتی و صیغه جاری نمود ولکن قبض و اقباض که
شرط وقف است بعمل نیامد و متولی و ناظر هیچ تصرفی نمودند آیا این وقف
لازم است یا نه و مالک رجوع میتواند بکند و تصرف مالکانه نماید یا نه ج
قبض شرط صحت وقف است علی الاقوی پس مادامیکه قبض بعمل نیامده یا
قبض علی انه وقف بعمل نیامده وقف مزبور صحتی ندارد س قبض ناظر
در وقف کافی است یا خیر ج ناظر بمعنی متولی است و قبض او کافی است
در منقولات س رجل کتب بخطه انه وقف داره الفلانیة وقفا
صحیحا شرعیا من دون تعرض الاقباض الذی هو شرط فی صحة عقد
الوقف و لزومه و اشهد علی صحة ما کتبه فهل یکفی ذلک فی ثبوت
الوقف و لزومه ام لا س الذی یظهر من الفقهاء فی بحث الهبة

وغیرها ان الاقرار بالهبة والوقف ونحوهما مما یشترط فیه الاقباض
لیس اقرارا بالاقباض ولکن الذی یظهر من المراجعة الی عرفنا الیوم
مضافا الی قرینة الاشهاد ان الاقرار به منزل علی الصحیح المستجمع الاجزاء
المقید لوجود الشرائط کما اذ لزم بالنذر او العهد او سائر الملزمات
بایصال الهبة او الوقف ونحوهما ومع ذلک فالاحوط فی امثال هذه
المسائل الرجوع الی الحاکم الجامع والمرافعة عنده ولا یقنع بمجرد
الفتوی والله العالم

باب الوصایت در وصایت

س شخصے وصیت کرد باین عبارت که فرزندم میرزا احسن وصے
من است با خواهرش هاجر بیگم که هر دو معاً وصے میباشند و در ثلث من
اختیار با هر دو میباشد و میرزا احسن بعد از خواهرش خواهر دیگرش سکینه بیگم
را خواهرش بداند و شریک در وصایت است با میرزا احسن و بعد از و بنات
خانم شریک در وصایت است با میرزا احسن و بعد از و خود میرزا احسن باستقلال
وصے من است و بعد از عمر طبیعے میرزا احسن آقا محمد و آقا هاشم و آقا تقی هر
کدام که دیانت ایشان بیشتر باشد او وصے میباشد و بعد از ایشان کسے
را که ایشان وصے خود قرار دهند والا وصے من کسے که دیانتش بیشتر
باشد از نسل آقا محمد و آقا هاشم و آقا تقے و از سلسله ایشان باشد یا یکے
غیر از سلسله بمیان بیاید آیا بعد از فوت میرزا احسن هاجر بیگم است بالاستقلال
یا موقوف است بانضمام یکے از آن سه نفر که آقا محمد و آقا هاشم و آقا تقے
که اولویت داشته باشند و بر فرض عدم استقلال هاجر بیگم و احتیاج
بانضمام اولے و احق یکے از آن سه نفر است یا موقوف باذن حاکم شرع
است یا نه بر حسب وصیت

ج بسم الله وله الحمد اقوی در فرض مزبور ثالث

که هاجر بیگم وصی نباشد نه باستقلال بلکه باضم دیگرے چنانچه اقوی
در هر دو وصی بالاجتماع آن است که اگر یکی فوت شود حاکم شرع
ضم شخص دیگرے بآن وصی باقی باید نماید و لکن چون درین وصیت
موصی گفت که پاے غیر از سلسله بمیان نباید پس لازم است که از آنها
که تعیین شده اند در مراتب متقدمه قرار شود و بهتر آن است که آن حاکم
شرع دو نفر را ضم نماید یکی از سلسله اقا محمد و اقا هاشم و اقا تقی
هر کدام که متدین تر باشد و دیگرے سکینه بیگم که بعد از هاجر خاتون ضم
میرزا حسن باشد هر چند اقوی ضم یکی نباشد لکن کلام در این است که اولی
ضم سکینه بیگم نباشد یا هاجر بیگم بنظر تقدم اکتفا، انها و بنظر موصی باولی
ضم متدین تر از آن سه نفر که اقا محمد و اقا هاشم و اقا تقی نباشند چون نظر
موصی در طبقه اولی و ثانیه و ثالثه رجل منضم بمرتبه بوده است نه دو مرتبه و
اینکه مرتبه بعد است از حیثیت عدالت و امانت آن مرد و اینکه موصی تصریح نموده
که بعد از فوت میرزا حسن یکی از این سه نفر مرد مذکور که متدین تر است وصی
است پس ضم متدین تر از ثلثه متعین است و لکن مع ذلک ضم سکینه بیگم اگر
با تدین و امانت باشد بهتر است چون سه مرد مرقوم را طبقه رابعه قرار داده و
این سه نفر را بعد از فوت میرزا حسن و استقلال آن در وصی بودن آن جمع اشتند
نه مطلقا پس اقوی اکتفا بضم سکینه بیگم نباشد هر چند احوط ضم متدین تر
از آن سه نفر نباشد با آن دو خواهر و الله العالم **مس** شخصی وفات کرده
حجة الاسلام و خمس و زکوة و صوم و صلوة واجبی در ذمه دارد و اولاد صغیر دارد
از خلفی بیوه اند که از مال آن میت واجبات او را بعمل آورد یا نه **ج** اگر وصی
مطلق دارد این امور راجع بوصی است و الا راجع بحاکم شرع یا بعدول

مؤمنین واللہ العالم **س** ہرگاہ وصے علم داشتہ باشد باینکہ موصے او مدیون مردم است در ہر باب چہ بخواہے دستے گرفتہ باشد یا راہ دیگر از قبیل خمس وزکوۃ یا امانت وغیرہ آیا میتواند اینہارا بدون علم واطلاع ورثہ بدہد یانہ وہرگاہ ورثہ اذن در دادن بدہند آیا از ثلث باید بدہد یا از کل مال **ج** بسم اللہ ولہ الحمد اگر وصی وصے در ادا نیز باشد وورثہ مطلع باشند بہ دین وکبیر باشند وحاضر باشند باطلاع انہا از اصل مال بدہد وہمچنین اگر صغیر باشند واگر کبیر باشند وغائب باشند باطلاع حاکم شرع بدہد اگر غائب وکیل نداشتہ باشد والا باطلاع وکیل واگر ورثہ مطلع نباشند بر دین تکلیف واقعے وصے ادا دین میباشد لاکن چون مستلزم ضرر است بر وصے اگر ورثہ امتناع از تصدیق وصے کنند در ظاہر شرع ادائے دین برا ولازم نیست مگر از ثلث اگر دین مستوعب ثلث بشود وتمام ثلث باید صرف دین بشود وثلث در ظاہر ساقط میشود واگر وصے ممکن از اثبات باشد لازم است کہ اثبات دین نماید وثلث را بعد از ادائے دین بگیرد واللہ العالم **س** چہ میفرمایند درین مسئلہ کہ وصے اگر قبول وصیت از موصے کردہ باشد آیا واجب ولازم است کہ وصے ان وصیت را بعمل آرد یانہ واگر قبول نکردہ باشد یا سکوت کردہ باشد در قبول وعدم قبول درینصورت ہم آیا واجب ولازم است کہ این شخص عمل بمقتضائی وصیت نماید یا خیر مثل اینکہ ہند چہار صد تومان نزد زینب امانت داشت ووصیت کرد بزینب کہ بعد از من یکصد تومان از مال امانتے من بعمرو بدہے وباقے را باولاد من بدہے وزینب این وصیت را قبول کرد.. یا سکوت کرد در قبول وعدم قبول درینصورت آیا بعد از ہند واجب ولازم است بر زینب کہ

بمقتضای وصیت صد تومان را بعمرو داده و باقی را با ولاد هند بدهد یا نه
ج وصی اگر قبول وصیت نموده مهما امکن لازم است که عمل بوصیت نماید
و خلاف وصیت حرام است و تبدیل وصیت نیز حرام است فمن بدله بعد
ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و اگر رد کرده باشد و رد بموصی
رسیده و متمکن از ایصا بغیر بوده و در نیوقت بر وصی مزبور عمل بوصیت
لازم نیست و در غیر اینصورت و صورت سکوت لازم است بعد از وفات
موصی عمل بوصیت پس بر زینب لازم است که صد تومان زر مرقوم را بعمرو
مرقوم بدهد چون وصیت کمتر از ثلث و نفاذ ثلث لازم است و این در فرض مزبور کمتر
از ثلث میباشد س چه میفرمایند درین مسئله که هند در حیات خود جمیع
املاک خود را بنابر مصلحت نه در حقیقت بمسماة زینب فرضا بیع کرده مع قبض
و اقباض و هند یک پسر داشت و دو دختر یک دخترش در حیات خود هند
فوت شد و از و باقی ماند یک پسر عمرو نام بعد هند هم فوت شد وارث
گذاشت یک پسر خود و یک دختر خود را و هند در حال صحت و ثبات عقل به
زینب که املاک خود را فرضا باو بیع کرده بود پیش روی پسر و دختر خود
و چند مردمان دیگر بطریق وصیت گفت که حق دختر متوفیه مرا به پسرش که
عمرو باشد از املاک من بدهی تا محروم نماند و این وصیت بر کم از ثلث است
و زینب هم مقر این وصیت است درینصورت موافق این وصیت عمرو از
املاک جده تقدر سهم مادر متوفیه خود اگر در حیات میبود حصه می برد یا نه و زینب
را میرسد شرعا که سهم مادر متوفیه عمرو را بعمرو داده باقی املاک را به پسر و
دختر هند رد کند یا نه ج بلی عمل بوصیت مرقومه لازم است و از ترک
عمل باین وصیت گناه گار است پس زینب باید که سهم تقدیری مادر متوفیه

عمرو را طفلش که عمرو باشد بدهد که این وصیت نیز از ثلث است و مقدار
سهم متوفیه کمتر از ثلث است و باقی را باولاد قسمت کنند والله العالم س
فرق در وصی و قیم چیست ج اگر مراد از وصی وصی بر صغار است و قیم نیز
بر صغار است نسبت عموم و خصوص مطلق میباشد بجهت آنکه وصی مذکور قیم نیز
هست و قیم اعم است از آنکه وصی باشد یا اب و جد باشد یا حاکم شرع باشد
یا منصوب از جانب حاکم شرع باشد و اگر وصی مطلق باشد نسبت عموم من وجه
میباشد بجهت آنکه وصی به ثلث مثلاً قیم نیست و منصوب از قبیل حاکم شرع
بر صغیر قیم است و وصی نیست و وصی بر صغار هم قیم است و هم وصی
و این واضح است س در وصی و قیم بلوغ و ذکوریت و اسلام
و ایمان و عدالت شرط است یا نه ج بلوغ شرط است و اسلام و ایمان
هم شرط است و ذکوریت شرط نیست و عدالت احوط است و امانت کافی
است والله العالم س چه میفرمایند درین مسئله شرعیه که هرگاه زید وصی
از جهت حفظ ترکه و مخلفات عمرو موصی و عدم حضور ورثه مخلفات و ترکات
موصی را نقداً و جنساً در نزد ثقه مسلم الامانت والدیانت عند الکل بود بعینه
و امانت گذارده من بعد ذلک این مستودع مرقوم خاین و تالف ترکه
و مخلفات مزبوره گردیده آیا با این حالت بر ذمه و رقبه وصی مزبور چیزی
قرار میگیرد یا نه ج بسم الله و له الحمد ضمانت وصی مرقوم در دو چیز فرض
میشود از ظاهر سوال یکی بالنسبت بحصه ورثه غیر ثلث و دیگری بالنسبت
بخصوص ثلث چنانچه ظاهر سوال آن است که ثلث معین و مفروض شده
پس در ضمانت وصی مرقوم در حال ورثه اگر کبیر باشند یا صغیر باشند و زید
وصی بر صغار میباشد اشکالی نیست بجهت آنکه ولایتی بر زاید از ثلث

ندارد بلکه اگر ممکن است رد بابت ان یا وصے نماید و اگر ممکن نیست رد
بحاکم شرع و اگر ممکن نیست رد بعدول مومنین باید بسپارد بلے اگر
متمکن نبوده از مراتب مرقومه و باین شخص که سپرده مسلم العدالت بوده
و بعد از تعذر و تعسر حاکم شرع بوده درین وقت ضامن نیست یا انکه مضطر
بوده و بنای سفر داشته یا انکه استیمان ان شخص را اصلح بحال صغیر و غایب
دانسته درینوقت نیز ضامن نیست ما علی المحسنین من سبیل و اما در صورت
مذکوره پس شکی نیست که وصے امین است تا فرض تعدے و تفریط
نشود ضامن نیست پس اگر در عبارت موصے دلالتی بر رخصت استیمان شخص
دیگر باشد باز ضامن نیست و اگر نباشد تو هم ضمانت میشود چون استیمان
شخص وصے مستلزم و دال بر استیمان غیر او نیست پس ضامن میشود و
لکن تحقیق انست که ضامن نیست چون لازم نیست بر وصے مباشرت
در حفظ مال و انفاذ وصایت چه عاجز باشد از مباشرت چه نباشد و وصے
بغیره وکیل میباشد چون وصے وصے است نه مباشر و برای وصی جایز است
تصرفی که منوط بمصلحت باشد و مذکور در سوال این است که بجهت حفظ مال
استیمان مسلم الامانت عند الکل نموده و گفته اند که وکیل بگیرد الا بقرینه بخلاف
وصے بل باذکر بعض السادة من الفقهاء جواز التوکیل مع النص بجواز
بالمنع فی بعض الصور فقال و لو منع من التوکیل فهل یجوز ام لا جواب
لواجد احد تعرض لهذه المسئلة و التحقیق ان یقال ان اوصی الیه بالشرط
المذکور و لم یعلمه بذلک حتی مات فلا یجب العمل بهذه الشرط
حیث لم یقبله و ان قبله فی حیوة الموصی او بعد مماته فالاحوط
مراعاة الشرط المذکور بل احتمال لزومه فی غایة القوة انتهی

کلامه هذا مما تزحجر فی نظری فی الحال مع ان السائل فی غایة الاستعجال س منجزات مریض از اصل محسوب می‌شود یا از ثلث ج از ثلث محسوب است هرچند قول باصل خالی از قوت نیست و جواب دیگر ازین از ثلث است علی الاقوی للشهور ایضاً و در زائد محتاج باجازت میباشد و جواب دیگر در مرض وفات آنچه را که نقل بغیر خود نموده بدون عوض مقابل بقدر ثلث معتبر است س دختری در سن پانزده یا شانزده سال بگوید در مرض موت که فلان کس وصی من است و تعیین موصی به و مصارف آن نموده باشد آیا این وصیت صحیح است یا نه و بر فرض صحت تکلیف وصی در مصارف چه چیز است ج اقوی صحت وصیت است و منزل است بمتعارف و متداول وصایای این زمان که اخراج ثلث باشد و اما وصی پس باید مصرف ثلث را در مصارف واجبه قرار دهد بملاحظه و مراعات الاهم فالاهم از صلوة فائتة و مظالم و نحو آن و اگر حقوق لازمه در ذمه موصیه نباشد پس در مطلق خیرات صرف نماید س شخصی در حال مرض وفات وصیت نمود که همشیره زاده مرا نصیب اولاد من بدهید آیا این نحو وصیت صحت دارد یا نه و بر فرض صحت آیا زیاده بر ثلث محتاج باجازت است یا نه ج اقوی صحت چنین وصیت است و در زاید بر ثلث وصیت ممضی نیست مگر باجازت وارث که اگر وارث کبیر باشند و امضا نمایند و یا آنکه صغیر کبیر شود و امضا نماید بالثلث والله العالم س فی زید اوصی لعمرو ثم اوصی لبکر فی مدة قلت او کثرت ثم مات الموصی فقام عمرو و بکر و کل منهما یدعی الوصایة فالوصیة لمن تکون منهما ج ان کان هناک قرینة علی ان الموصی

اداد وحدة الوصی علی کل حال او کان هناك قرینة اخری علی
ان الموصی رجع عن ایصاء الاول فیکون البکر وصیا لا غیر والا فهما
وصیان اذ یجوز تعدد الوصی کتعدد الوکیل علی امر واحد والظاهر
حینئذ استقلالهما فی الوصیة وان کان الاحوط الاجتماع والله العالم

باب در وکالت س شخص ماذون از طرف حاکم

شرع در فروختن مال امانتے مستحق حق سعے خود میباشد یا نہ ج
همینکه حاکم شرع امر کرد که مال را بفروشد و او قصد تبرع نکرد و فروخت
مستحق اجرت است مگر آنکه قرینه ظاهر باشد که آن شخص که خواهش کرده مجلس
تبرع بوده است پس اولا آنکه آن شخص رجوع بهمان حاکم شرع که از جانب
او ماذون شد نماید نه بدیگرے و ثانیا آنکه فروختن مرقوم سبب مطالبه
حق سعے واجرت المثل میشود بچهار شرط اول آنکه عمل مرقوم عادتا اجرت
داشته باشد دوم آنکه ورثان امر ظهور تبرع نباشد سوم و چهارم آنکه
شان مباشر اخذ اجرت و قصد تبرع نیز نباشد والله العالم س
زید ادعا نماید که فلان مرا وکیل نموده در طلاق زوجه اش و بعض ادعا زید عمرو
را وکیل در اجراء صیغه طلاق نموده و عمرو هم صیغه را جاری ساخته آیا این
طلاق چه صورت دارد ج درظاهر شرع وکالت ثابت نمیشود الا
بدو شاهد عادل ولکن در واقع اگر وکیل بوده طلاق صحیح است والا باطل
واین واضح است س هرگاه زید مثلا عمرو را وکیل نموده درامر معینے
وروانه بلاد بعیده نمود او را از برائے آن امر معین و با وکیل همچنین قرار
داد که در زمان وکالت وکیل مزبور در خرج و نفقه موکل خود باشد و بهمین
دستور هم وکیل قبول نموده روانه امر موکل خود گردیده و مطلب بطول انجامید

تا مدتے وموکل ہم بحسب قرار داد خود خرچ ونفقہ از برائے وکیل خود ارسال میداشت تا اینکہ زمانے قطع خرچ ونفقہ از وکیل نمود ووکیل از خود خرچ کردہ تشبث امر موکل خود دادہ مراجعت نمود حال وکیل میگوید کہ از زمانی کہ قطع خرچ ونفقہ کردہ اسے زمانہا مذا کہ مثلا دہ تومان مبلغ میشود باید بدہی بحسب قرار داد خودت وموکل میگوید کہ من از زمان قطع خرچ ونفقہ ترا معزول از وکالت کردہ بودم آیا بمجرد قطع خرچ ونفقہ عزل از وکالت محسوب میشود یا نہ ج بسم اللہ ولہ الحمد عزل از وکالت موقوف است بہ بلوغ عزل وتا بلوغ عزل نشدہ وکیل مزبور مستحق خرچ ونفقہ خود میباشد س در وکیل ومتولے وقف ووصے وقیم ووکیل خواہ در مرافعات چہ در عقود وچہ در معاملات وہمچنین در اجیر برائے عبادات ونائب وماذون چہ از جانب حاکم شرع وچہ از جانب غیران بلوغ وذکورہ وعدالت واسلام وایمان شرط است یا نہ ج بلوغ شرطست در جمیع وذکوریت شرط نیست واسلام وایمان در غیر وکیل شرطست وہمچنین در وکیل بر مسلم وعدالت احوط است وامانت کافی است س اینکہ دستخط فرمودہ اند کہ در وکیل اسلام وایمان شرط نیست مگر در وکیل بر مسلم پس وکیل بر مسلم مراد از مسلم مومن است یا محض مسلم ج محض اسلام کافی میباشد س آیا جائز است کہ کافر بر مسلم غیر مومن ومسلم غیر مومن را بر مسلم غیر مومن وکیل کند یا نہ ج نہ بلکہ احوط ترک توکیل غیر مومن است بر مومن واللہ العالم س ما یقول العلماء الاعلام کثر اللہ امثالہم فی رجل وکل عمرًا عنہ وکیلا مفوضا علی مطالباتہ جمیعًا وبقی الوکیل مدۃ من الزمان یتصرف فی الوکالۃ بقبض وتقبیض وباخذ ویعطے فی اموال موکلہ یعمل علے مقتضے الوکالۃ حتی انہ

کان ماذونا ایضاً فی توکیل غیرہ بتصرف بمال الموکل ثم ان الوکیل المعلوم الاول قبض من مال الموکل شیئاً معلوماً و دفعہ الی موکلہ بیدہ و مات الموکل و بعد موت الموکل انکر الورثہ ذلک فہل یصدق الوکیل لانہ امین ام لا بل یجب علی الوکیل اثبات ما دفعہ الی موکلہ فی حیوتہ ج

بسم اللہ و لہ الحمد الاقوی عدم قبول قولہ بالنسبۃ الی موکلہ فضلاً عن وارث الموکل لان الوکالۃ تبطل بالموت فامانۃ الوکیل بالنسبۃ الی الموکل لا بالنسبۃ الی وارث الموکل ففی الودعی المقبول قولہ فی الرد حکم جمع بانہ لو ادعی الرد علی من ائتمنہ یصدق مع الیمین و اما اذا ادعی بعد مطالبۃ الوارث الرد علی المودع بعد موتہ فلا یصدق و فی وکالۃ الشرائع اذا اختلفا فی دفع المال الی الموکل فان کان بجعل کلف البینۃ و ان کان بغیر جعل قبل القول قولہ کالودیعۃ و ہو قول مشہور و قیل القول قول المالک و ہو الاشبہ انتہی فکیف یقبل قولہ فی حق وارث الموکل واللہ العالم

باب در احکام اولیاء و حضانت

س ولی شرعی یتیم یا وصی شرعی او در بلاد بعیدہ بودہ باشد و یا در بلاد بعیدہ محبوس باشد و عاجز از تصرف بودہ باشد آیا در ینصورت مفروضہ حاکم شرع را در اموال یتیم ولایت ہست یا نہ و بر فرض ثبوت ولایت حاکم شرع آیا در ان بالاستقلال است یا بالاشتراک و آیا در فرض مذکور با عدم تمکن از حاکم شرع عدول مومنین ولایت دارند یا نہ ج در فرض مزبور حاکم شرع ولی مستقل نمیباشد و با نبودن ان یا دست رس نبودن بان عدول مومنین ولی نمیباشند با انکہ وکیل نائب الوکالۃ از ولی محبوس بیاید یا انکہ خود ولی بیاید واللہ العالم س چہ میفرمایند ہرگاہ

در بلدے حاکم شرع نباشد و عدول مومنین هم از خوف حکام جور
نتوانند تصرف در امر احدے نمایند و با اینحال شخصے متوفی شده و ندارد
احدیرا بجز صغیرے درینصورت ولے در تجهیز و تکفین متوفی و امورات
صغیر که میباشد ولکن صغیر قدرت این دارد که مال و اسباب خود را حمل و
نقل نموده به بلد دیگر مهاجرت نماید آیا درینصورت خود این صغیر باوجود اینکه
ممیز هم هست نمیتواند خود متکفل امر میت بشود یا نه و بر فرض جواز آیا بر فرض
قدرت لازم است بر او مهاجرت یا خیر و بر فرض وجوب آیا لازم است که حکام
شرع را از حال خود مخبر نماید یا نه بینوا توجروا ج ولے میت که وصیت
نکرده باشد و وصے نداشته باشد حاکم شرع میباشد و بر فرض نبودن
حاکم شرع عدول مومنین و اگر عدول مومنین هم نباشند امین از مومنین
و اگر این هم نباشد اعلام بحاکم شرع و اگر خوف انتشار میت و تعفن میت
باشد درین وقت اذن از اولیاء ساقط است و بر صغیر خبرے واجب نیست
تا آنکه صغیر میباشد والله العالم س ولے مجنون و غائب آیا حاکم
شرع است یا جد و پدر ج ولے غائب حاکم شرع میباشد یا وکیل غائب
و اما مجنون اگر جنونش متصل باشد ببلوغ خلاف است و قول بقاء ولایت
اب و جد قوی است و با انفصال از بلوغ اختیار با حاکم شرع است و با عدم
آن عدول مومنین س آیا در ولایت جد مقدم است بر پدر یا نه ج در نکاح در اتفاق
دایم و انقطاع جد مقدم است و در غیر نکاح نیز و در صورت اختلاف و تقدم و تاخر
مقدم مقدم است خواه اب باشد و یا جد والله العالم س در ولے صغیر که عبارت از
جد و پدر باشد اسلام و ایمان و عدالت شرط است یا نه ج
در ولد محکوم باسلام پدر کافر ولے نمیباشند و عدالت شرط

نیست س هرگاه ولی صغیر تصرفی در مال صغیر بکند که ملاحظه صرفه صغیر
را نکرده باشد کسی را میرسد که مدعی وی بشود و این تصرف مثل مبایعه
و نحو آن صحیح است یا نه و فرقی هست میان آنکه ولی پدر باشد یا وصی باشد
یا حاکم شرع ج اقوی آن است که تصرف اب وجد در مال صغیر مشروط
بمصلحت نیست و عدم مفسده کافی است و در تصرف وصی و حاکم شرع باید
ملاحظه مصلحت شود والله العالم س آیا واجب است بر ولی که طفل
نابالغ را عادت دهد باداء نماز ج واجب نیست مستحب است که اولیا
اطفال غیر بالغ را باداء نماز و قضای آنها عادت دهند س آیا
لازم است باولیا که اطفال را از مس نمودن خط قران منع نمایند در حالیکه
اطفال بی وضو باشند ج لازم نیست علی الاقوی بر ولی منع نمودن
اطفال از رسانیدن دست بخط قران در حال بی وضو بودن یا با وضو
بودن شان بجهت اینکه وضوء اطفال رفع حدث نمیکند بلی احوط آنست
که منع کنند که اطفال با وضو یا بی وضو مس خط قران و اسماء الله و اسماء ائمه
نکنند والله العالم س آیا جائز است که اولیا صغیر را زینت کنند بطلا و
حریر ج جائز است والله العالم س آیا خورانیدن نجس یا متنجس اطفال
را برای اولیا جائز است یا نه ج جائز نیست چه باطفال و چه غیر اطفال
بلی اگر اینها خود بخورند یا بیاشامند نجس را پس لازم است اعلام و منع
لازم نیست بخلاف نجس العین که در وی اعلام و منع لازم است مطلقا والله
العالم س اگر صغیر مرتکب شود چیزی را که خلاف شرع است یا ضرر برای
صغیر دارد لازم است بر ولی که او را منع نماید و باز دارد مثل اینکه صغیر
مرتکب شود باکل نجس العین و خوردن شراب و خوانندگی یعنی غنا و رقاصی

حضانت

وشل اینها **ج** بلے لازم است بر ولے وسائر مکلفین منع اطفال از اکل
واما خوردن واشامیدن متنجس پس احوط منع نمودن اطفال است هرچند
عدم وجود منع اقوے است والله العالم **س** چه میفرمایید درین
مسئلہ شرعیه که صغیر مال دارد که سن او دوازده سال است حاکم شرع خالوی
او را قیم قرار میدهد وسالے مبلغی بجهت خرج صغیر از مال صغیر قرار میدهد
که قیم مذکور بدهد مادر طفل شوهر دارد ومیگوید صغیر باید در نزد من باشد اخراجات
او را بدهید وخالوے که قیم است میگوید که صغیر را من خود نگاه میدارم و
اخراجات او را از مال خودم میدهم که ضرر بمال صغیر نخورد وانچه دارد از براے
او باقی بماند تو که مادر هستے اگر بخواهے صغیر پیش خودت باشد مطالبه
اخراجات از مال صغیر مکن ایا درینصورت خالو که قیم است میتواند صغیر را از ضعیفه
بگیرد یا حق حضانت از براے مادر است **ج** در حضانت مادر مقدم است
بر غیر از وصے وقیم حاکم شرع خصوص اگر خرج متعارف طلب کند نه زائد
بر متعارف بلکه اگر زائد از متعارف هم خواهش کند حق حضانتش ساقط
نمیشود هرچند خرج طفل را قیم نکشد بلے اگر فرض شود که تفکیک حضانت
از انفاق نشود که تعذر یا تعسر باشد درینوقت سقوط حضانت مادر وجهے
دارد والله العالم **س** شیخنا ادام الله وجودکم چه میفرمایید در خصوص
صغیره که از سن هفت سالگی گذشته وعمویش موجود ووالد مرحومش وصی
هم ندارد ووالده صغیره شوهر کرده حال درینصورت عمو صغیره را حضانت
نماید یا مادر او که شوهر کرده افتونا اجرکم علے الله بالخیر والسعادة **ج**
بسم الله وله الحمد اگر دختر محمد بلوغ رسیده اختیارش با خودش است و
اگر ببلوغ نرسیده وپدرش مرده باشد مادرش هرچند شوهر کرده باشد احق

واقرب است از جمیع اقارب قال فی الروضة فان مات احدهما کان الاخر احق بالولد مطلقه من جمیع الاقارب الی ان یبلغ انتهی و بلکه از کلام بعضی واز بعضی اخبار بلوغ بارشد قاطع اولویت اُم است نه بلوغ تنها بلے بعضی اشکال درصورت تزویج اُم کرده اند که درین فرض اولویت ندارد ولکن تضعیف اشکال شیخ استاد اعلی الله مقامه وغیره نموده اند بانیکه نفی تعینت تزویج درفرض وجود آب میباشد و یا نبودن اب تزویج مانع نیست والعلم عند الله العلیم **س** حضانت طفل که شرعًا با مادر است پس اگر پدر بخواهد که بمجرد وضع حمل یا دو سه روز بعد از وضع حمل طفل را از مادر بگیرد جائز است یا خیر و نفقه طفل با مادرش درمدت حضانت با پدر است یا نه واگر است چه قدر است واگر پدر بگوید با مادر طفل که من حضانت ترا نمی خواهم طفل مرا بده و مادر ندهد باز هم نفقه طفل و مادر با پدر هست یا نه ومدت حضانت را بیان فرمایند که چه قدر است **ج** بسم الله وله الحمد حضانت طفل درایام رضاع با مادر است چه پسر باشد و چه دختر و جائز نیست گرفتن طفل را از مادر تاتمام شدن مدت رضاع مگر اینکه مادر طلاق بگیرد و شوهر کند و نفقه ایام حضانت با پدر است و حضانت و تربیت با مادر است و نفقه بقدر احتیاج وکفاف عرفی میباشد و حضانت حق مادر است و حقی به پدر ندارد که بگوید من حضانت ترا میخواهم یا نمیخواهم و نفقه ثابت است ومدت حضانت در پسر تا دو سال و در دختر تا هفت سال است والله العالم **س** بیان فرمایند که زن خواه دائمه باشد خواه منقطعه و در حالت حمل داشتن شوهر او را مطلقه کرد یا هبه مدت نمود ایا بعد از وضع حمل خواه زن شوهر دیگر کرده باشد خواه نکرده باشد قبل از تمامیت ایام رضاع با حضانت پدر

تمتع و نکاح

میتواند طفل را از مادر بگیرد یا نه و درشق ثانی نفقه طفل بر پدر است یا نه بینوا
اجرکم علی الله ج اگر مادر شوهر نکرده باشد پدر نمیتواند طفل خود
را بگیرد تا آنکه حضانت طفل تمام شود و آن دو سال است در پسر و هفت
سال است در دختر و نفقه طفل بر پدر است اگر از مال خود طفل نداشته
باشد یعنی آنکه فقیر باشد که اگر طفل غنی باشد پدر از مال خود طفل انفاق
بطفل میکند و اگر شوهر کرده و طلاق از شوهر دیگر نگرفته باشد پدر میتواند
که طفل را بگیرد والله العالم

باب النکاح والمتعه والتحلیل

در نکاح و متعلق آن س نظر کردن به زن
بقصد نکاح بدون ریبه جائز است یا نه و بر فرض جواز مواضع جواز کدام
است ج جائز است و موضع نظر وجه و الکفین فقط است علی الاحوط
و نظر بانچه زن در غالب اوقات بان نحو بیباشد علی وجه قوی بل الاقوی
س ربیب شخص میتواند که زن دیگر ناپدری خود را بعقد خود بیاورد
یا چونکه بمنزله پسر است نمیتواند از انجاکه مسئله محل ابتلا است حکم الله نحوی
بی دغدغه ارشاد نمایند که از عقد اشکالی و مفارقتی بهم نرسد ج
بلی میتواند و لا اجد خلافا فی ذلک بل صرح العلامة بذلک فی التذکرة
قال ولا تحرم علی الرجل زوجة الربیب ولا زوجة الراب انتهی وهو
واضح س هرگاه شخص زنا نماید بضعیفه دختر او را میتواند بنکاح خود در آورد
یا نه و همچنین مادر او را میتواند بگیرد یا نه و همچنین پسر زانی میتواند این ضعیفه
مزنیه مهباء پدر خود را بگیرد و مادر و دختر او را چه آن مزنیه عمه و خاله باشند یا غیر
آنها ج بسم الله و له الحمد آنچه ظاهر میشود از نصوص کثیره متعضده باصول
محکمه و شهرت قدما و اعتبار عقلی که مؤید است نه دلیل این است که زنا شائع

حرمت مصاهرت نمیشود و نسبت بعمه وخاله نیز دلیل معتبرے نداریم پس جائز
است پس اگر کسے بازنے زنا نماید میتواند با دران زن یا دختران آن زن
را بگیرد و اگر ندانسته عقد کرده عقد صحیح است و تفریق لازم نیست ولی
جماعتی حرام میدانند بلکه ظاهر مشهور است و متن لمعه که متضمن نقل فتاوی
مشهوره است نیز بحرمت ناطق است بجهت آن احتیاط در نکرده وقتن با طلاق
دادن است ولکن مراعات این احتیاط درین مقام واجب نیست و در
ترک این احتیاط عقاب و عذابے مترتب نخواهد بود والله العالم س
نکاح زن سنیه با مرد شیعه و زن شیعه با مرد سنی میشود یا نه ج اول
جائز و دوم غیر جائز س بعض نکاح زن شیعه که با سنی جائز نیست در صورت
تعذر باین سبب که از کفو خود مومن یافته نشود و هم آن سنی اقرار بعدم
تعرض مذهب نماید چه باید کرد و در صورت وقوع این معامله و عدم جواز
شرعی اولاد او اولاد الزنا خواهد بود یا نه ج اگر جاهل مسئله باشد و
مقصر نباشد گناه ندارد و اولاد او اولاد زنا نمی باشد و اگر مجبور باشند در نکاح
درین وقت نیز گناه ندارد و اولادش اولاد زنا نباشند و مراد از جبر این
است که مثلا حاکم جابرے حکم کند بنکاح مرقوم نه مجرد تعذر و عدم وجود
کفو مومن که این عذر شرعی نیست بلکه باید از آن جا کوچ کند و زوج
مومن اختیار کند یا آنکه صبر کند و شوهر نکند بلی بعض از مشایخ ما نکاح شیعه
بسنی را جائز میدانند و آن ضعیف است س چه میفرمایند درین مسئله
که در هندوستان رواج یافته است که اکثر سنی ها بطمع عروسے به وقت
نکاح یا قبل از آن شیعه میشوند و در نزد علما رفته اقرار بشیعه شدن مینمایند
و تبرا هم نام بنام چنانکه [illegible] میکنند میگویند و بعد از عروسے باز بمذهب

اول خود معاودت میکنند پس با ہیچکس لعروسے کردن جائز است یا نہ؟ واگر جائز است بازکہ او شے شد عقد صحیح میباند یا نہ وزوجاتش در ہیچو حال چہ کنند **ج** بسم اللہ ولہ الحمد جاہل معذور است وبعد از وضوح کذب عقدش باطلست واحتیاطا اگر طلاق بگیرند وعدہ بدارند بہتر است وعدہ را نباید ترک کرد چون بچہ ملحق بمادر است واین وطے صحیح است بالنسبت بمادر ہر چند ان واطی ملعون وزانی باطنی میباشد **س** ماقولکم فی ہذہ المسئلہ کہ اگر پدر و مادر یا عمو دختر نابالغہ یا بالغہ رشیدہ امامیہ را باوجود علم برینکہ نکاح دختر امامیہ با غیر امامیہ در شرع جائز نیست بنکاح مرد غیر امامیہ درآورد و دختر ہم باوجود علم مسئلہ یا جہل مسئلہ و علم براینکہ این مرد غیر امامیہ است بنکاح خوان اذن بدہد و نکاح منعقد گردد ایا این نکاح صحیح وجائز است یا خیر و اولادیکہ بہم میرسند حرامزادہ ہستند یا حلال زادہ و پدر و مادر و عموے دختر یا خود دختر درین فعل معاصی ہستند یا نہ **ج** بسم اللہ ولہ الحمد اقوے ان است کہ زن شیعہ نمیتواند بمرد مخالف وسنی شوہر کند و ولی ہم نمیتواند کہ دختر صغیرہ را برای سنی عقد نماید چہ عقد انقطاع وچہ دوام واگر با علم بمسئلہ وحرمت شوہر کند ولد ولد الزنا میشود والا ولد شبہہ وحلال زادہ میباشد ومحتاج بطلاق نیست واگر قبل از دخول باشد بجائے دیگر شوہر کند واگر بعد از دخول باشد عدہ بدارد وبعد از عدہ شوہر کند **س** چہ میفرمایند درینکہ صغیرہ برا پدرش عقد نمودہ است وبعد از عقد پدر ان دختر فوت شد بعد از ان ان صغیرہ بعد از چند روز میگوید کہ من این عقد را نمیخواہم حال عقدش باطلست یا نہ **ج** بسم اللہ ولہ الحمد صغیرہ مادام الصغر حرفش لغو وپوچ است وبعد از کبر ورشد

وتمیز اقوی آن است که اختیار بزوج وزوجه نمیباشد وعقد ولی
درحق او نافذ ومجری است والله العالم **س** درصورتیکه ولی صغیره
غیر حاکم شرع نباشد مجتهد جامع الشرائط میتواند اورا بعقد کسی درآورد
یانه وهمچنین بجهت صغیر میتواند زنی عقد نماید صغیره کانت او کبیرة که آن کبیرة
محرم صغیر ممیز باشد یانه **ج** محقق وجماعتی منع کرده اند ولکن حقیر جائز
میدانم ولکن احتیاطاً اقدام باین امور ننمایند که عافیت ندارد ومحل ملامت
است والله العالم **س** دختر بالغه مجنونه ویا پسر بالغ مجنون بجنون اطباقی
راجد وپدر میتوانند بولایت خود بنکاح دوام خواه انقطاع درآرند یا ولی
حاکم شرع است وبرفرض ثانی اگر بدون اذن حاکم شرع جد وپدر زن یا زن
خود بعقد درآورده باشند عقد صحیح است یانه **ج** اگر با اتصال جنون از
بلوغ وبعد از بلوغ بزمانی مجنون شد اختیار با حاکم شرع است نه با اب و
جد وور اتصال احوط اجتماع اذن حاکم واب وجد میباشد **س** سفیه
وسفیهه هرگاه بدون اذن ولی نکاح کنند چه صورت دارد وتکلیف مباشر
نکاح دراجرای صیغه چیست همچنانکه متداول است که از اطراف وجوانب
آمده وکیل میکنند دراجرای عقد نکاح آیا لازم است که سفاهت ورشد
زوج وزوجه را ثابت کنند یاخیر **ج** نکاح سفیه وسفیهه بدون اذن ولی در
اصل نکاح ومهر صورتی ندارد واذن ولی شرط است ودرمسئله ثانیه
اگر ظاهر حال رشد وعقل زوج وزوجه باشد اکتفا بآن جائز است علی
الاقوی هرچند احوط عدم اکتفا بظاهر حال است واگر ظاهر حال معلوم نباشد
باید عقل ورشد معلوم شود بشهادت عدلین مثلا والله العالم **س** دختر سنی
وپسری هردو اصول دین را درست نمیدانند آیا عقد اینها جائز است یانه

ج بعد از اسلام عقد فیمابین دو مسلم صحیح است و اصول دین ندانستن
ضرر باسلام ندارد والله العالم س کسیکه مسلمان است و شیعه مگر منکر
بعض از ضروریات دین میباشد مثل معراج جسمانی و یا معاد جسمانی و یا
قائل است بوحدت وجود آیا صغیره او را باذن ولی که پدر و جد میباشد
نکاح یا متعه میتوان کرد یا نه ج نمیتوانند و ولی نیست با حکم بکفر او چه پدر
و چه جد که مباشر امور اولاد صغیر خود شوند بلے اگر جد مسلمان باشند و پدر کافر
ولایت با جد میباشد چنانچه اگر جد کافر باشد و اب مسلمان باشد ولایت
با اب میباشد س زنیکه مسلمان باشد ولکن منکر بعضے از ضروریات دین
است نکاح و متعه با او چه حکم دارد ج محکوم به کفر است و مرد مسلم او را
نمیتواند بگیرد س یهود و نصاری که در ملک هند جزیه نمیدهند مگر در ملک
عرب و عجم پس اهل هند در جائیکه ایشان جزیه میدهند در آنجا نکاح یا متعه
با زنهائے ایشان میتوانند کرد یا نه و اگر اهل عرب و عجم در جائیکه ایشان جزیه
نمیدهند بروند و بخواهند که با زنان ایشان نکاح یا متعه کنند چه حکم دارد
ج نکاح حربیه جائز نیست چه اینکه بالذات حربی باشند مثل آفتاب پرست
یا با خلال شرائط ذمه حربی شوند و نکاح ذمیه جائز است بعقد انقطاع
والله العالم س زنان لاابالی که مقید به تزویج نیستند تزویج ایشان
جائز است یا نه ج ضرر ندارد ولاکن مکروه است والله العالم س ضعیفه
زانیه عده دارد یا نه و بعقد دوام یا انقطاع عقدش جائز است یا نه ج
اقوی عدم عده است و احوط استبرا بحیضه و احوط از ان عده میباشد س
زید ضعیفه را عقد کرد. دوام دخول نمود بعد طلاق و از جهت حیله شرعیه باز
عقد کرد و دخول نکرد و طلاق داد و بدون عده همان ساعت دیگرے عقد کرد

ودخول کرده چه صورت دارد وهرگاه چند نفر چنین کردند وحملی ظاهر شد اولی که
میباشد ج بسم الله وله الحمد عقد شخص اول صحیح وسائر عقدها باطل وانچه
مذکوره پوچ وبی معنی است وان چند نفر مذکور زانی خواهند بود با علم اینکه
ضعیفه در عده است والله العالم س قبل از انقضای مدت منقطعه وقبل از
ابراء آیا جائز است عقد دوام یا انقطاع با کمتر از زمان اول یا نه ج مقتضای
حدیث ابان عدم جواز است وهو المنیع والا مقتضای قاعده جواز است
خصوص در ثانی بملاحظه قوله علیه السلام هن مستاجرات وروایت هر چند مشتمل بر
این عبارت است که لایجوز شرطان فی شرط واین در عقد معمول به نیست
بلکه روایت خالی از اجمال در دلالت نیست که معلوم نشد که مراد از شرط
التزام است یا عقد است یا اجل است یا مهر است یا تملیک در اراده باید
نمود که مراد از شرطان اجلان باشد ومراد از شرط آخر عقد باشد بنا بر این
در عقد واحد دو اجل نمیشود وما نحن فیه در عقد انقطاع دو عقد میباشد
نظیر اجاره که دو عقد میباشد بلی اگر زیادتی اجل نکاح منقطع را در ضمن
عقد مصالحه دیگر یا بیع یا اجاره یا عقد لازم دیگر شرط کند دران اشکال
ومنع است من حیث القاعده چرا که شرط مجوز وطی در زمان زاید شده
عقد نکاح وشیخ استاد اعلی الله مقامه در جواهر الکلام تعلیل میفرمایند
بعدم قابلیت تاخیر اثر عقد نکاح وتحصیل حاصل واین تعلیل در عقد انقطاع
بالای عقد انقطاع ضعیف است زیرا که این بالامور از جمع بین شاة
وخنزیر نمیباشد وتحصیل حاصل در عقد دائم بالای انقطاع با اختلاف آثار
دو در قسم وعزل وسائر لوازم ممنوع نیست واگر بگوئی که زوجه با فرض اتفاقی
زوجیت قابل انشاء عقد دائم نیست نظر بکبیر عسر ویا انشاء طهر سهوا خواهش

ان است کہ مدعی عدم قابلیت باید برساند نہ مدعی قابلیت ولا جناح علیکم فیما تراضیتم بہ من بعد الفریضة ہم دلیل بر جواز است و استصحاب قابلیت دوام و انقطاع دلیل قابلیت میباشد مگر آنکہ منع از حدوث قابلیت نمایند و بطور منفصلہ مانعة الخلو بدانند لکن چون اقل از مشہور عدم جواز است و در امر فروج احتیاط اولی است اجتناب نمایند و بعد از ابراء مدت اجراء عقد دوام یا انقطاع نمایند **س** اهل تزویج المطلقة بالطلاق الرجعی او تزویج المتقطعة الموهوبة مدتها للزوج المطلق او للمتمتع فی زمان عدتها یجوز ام لا **ج** اما تزویج المقتنع فی زمان العدة یجوز للزوج ولا یجوز لغیر الزوج لان العدة للاجنبی لا للزوج و هکذا فی زمان العدة فی الطلاق ولکن فی خصوص الرجعی لا یجوز تجدید العقد دواما او انقطاعا و یصح الرجوع نعم العدة من حیث انها عدة لیست مانعة بالنسبة الی المطلق بل المانع فی خصوص الطلاق الرجعی انما هو حق الرجوع لان العقد علی الرجعة غیر صحیح مطلقا والله العالم **س** مرد زنی را از راہ محبت و رسم و رواج گفت تو خواہر یا مادر یا دختر من ہستی و او را ہمیشہ مادر یا خواہر یا دختر خطاب میکرد و ہمچنین زن مردی را پدر یا برادر یا پسر میگفت نکاح با ایشان جائز است یا نہ **ج** جائز است بی اشکال والله العالم **س** صیغہ اخوت چنانکہ میان مردان جائز است آیا میان زنان ہم جائز است یا نہ و ہمچنین میان زن و مرد و در صیغہ اخوة ایجاب و قبول از طرف کہ باید بشود و آیا محرمیت حاصل میشود یا نہ **ج** در میان زنان و در میان زن و مرد مضائقہ بقصد استحباب نیست و لکن محرمیت حاصل نمیشود این اخوة در دین و ایمان و دخول

بهشت ونحوان شمرش ظاهر میشود پس اگر اخوۃ واقع میان زن و مرد شود اگر زوج اور انگیرد اخوۃ باطل نمیشود و ایجاب و قبول از هر دو میشود مثل صلح **س** مرد و زن هر دو کافر بودند تا بیند اسے مرد مسلمان شد و بعد چند مدت زن هم مسلمان شد حالا که هر دو مسلم شدند نکاح اوے که موافق ملت کفر بوده آیا الان بهمان زوجیت و شوهریت باقی باشند یا تجدید نکاح بمذهب اثنا عشری نمایند و اگر در حالت کفر نکاح شرعی اثنا عشری کرده باشند باز هم تجدید لازم است یا نه اما عقد کننده و صیغه خواننده هم کافر بوده **ج** بسم اللہ و له الحمد هنگامیکه مرد مسلمان شد اگر مرد کافر از اهل کتاب بوده نکاحش باقی است در جمیع صور محتمله و حاجت تجدید عقد نیست و اگر از اهل کتاب نبوده و بت پرست بوده یا آتش پرست ونحوان و بعد از دخول بوده و زن در عدہ مسلمان شده باز نکاح باقی است و اگر اسلام بعد از انقضاے عده بوده نکاح شان در وقت اسلام زوج منفسخ شد **س** آیا غیر مختون را لازم است که بوقت عقد نکاح اعلام کند زوجه را از غیر مختون بودن خود خواه عقد دوام باشد خواه انقطاع یا نه و بعد از عقد اگر زوجه مطلع شد و رضا نشد آیا عقد فسخ میشود یا نه و در شق ثانی در اینچه صورت اگر زن مانع شود مرد در اثناے دخول بسبب کراهت آیا مهر زوجه دوام باشد چه انقطاع مستحق است یا نصف **ج** اعلام لازم نیست و عقد صحیح است و موجب خیار نیست و زن اگر مانع شود از دخول اگر طلاق حاصل شد مهر نصف میشود و الا فلا **س** کسے که لیاقت مجامعت نداشته باشد مثل اینکه ذکرش را بریده باشند یا مالیده باشند یا بالمره مردی نداشته باشد مثل اینکه عنین باشد نظر کردن

بر زنان نامحرم براے او چه حکم دارد و اگر همچو کسے با زنے نکاح یا متعه کند صحیح و درست است یا نه ج بسم الله وله الحمد حرام است نظر کردن او بر زنان نامحرم اگر بقصد تمتع و تلذذ باشد بلکه مثل سائر مردم است غرض این است که خواجه با دیگران فرق ندارد در نظر به نامحرم و نظر نامحرم باو و نکاح و متعه هر دو در حق او جائز و صحیح است والله العالم س چه میفرمایند که بدخول خواه قدرت داشته باشد خواه نداشته باشد و در ضمن عقد شرط کند عدم دخول را آیا نکاح یا متعه صحیح است یا باطل و بر تقدیر اول مهر نصف میشود یا تمام و بعد اگر دخول کرد با وجود شرط عدم با رضاء زوجه یا بدون رضاء زوجه دخول حرام است یا حلال و در صورت حلال مهر تمام است یا نصف ج شرط عدم دخول در متعه جائز و منصوص است و اما در دائم پس آنچه در نظرم قوت دارد صحت آن است ولکن احوط ترک است و اگر با شرط عدم دخول دخول کرد با اذن ضرر ندارد و بے اذن حرام است ولکن مهر تمام در ذمه مستقر میشود و بے دخول نصف مهر ثابت است والله العالم س با شرط عدم دخول نکاح یا متعه صحیح است یا نه و بر تقدیر اول هرگاه منکوحه یا ممتوعه بخانه زوج آمد و موافق شرط دخول نشد بعد طلاق یا انقضاء و ابراء مدت یا بعد وفات زوج یا قبل از اینها زوجه میتواند مطالبه مهر کند و در شق اول مهر تمام است یا نصف مثل اینکه با شرط عدم دخول مهر ده تومان مثلاً قرار یافته بود زوجه قبل از افتراق و یا بعد از افتراق مطالبه ده تومان میکند یا پنج تومان ج توضیح حال در جواب موقوف بر سه مسائل است مسئله اولی اینکه شرط عدم دخول در قبل یا در دبر یا هر دو جائز است یا نه جواب اقوے جواز است مطلقا چه در دائم و

چه در انقطاع و تفصیل را در سوال دیگر متعرض شدم **مسئله** ثانیه آنکه با
این شرط عدم دخول هرگاه دخول کرده زنا میشود یا نه **جواب** این است
که زنا نیست **مسئله** سوم آن است که تمام مهر ثابت میشود یا نه **جواب**
این است که ثابت میشود و تمام مهر و مستقر میشود هرچند دخول بنحو حرام باشد
مسئله چهارم آنکه با اذن در دخول آیا دخول جائز است یا نه **جواب**
اقوی جواز دخول است **مسئله** پنجم آنکه با شرط عدم دخول اگر فراق
حاصل شود بطلاق و ابراء سبب انتصاف مهر میشود یا نه **جواب** این
است که باعث انتصاف میشود بلی در موت خلاف است و در سوال
دیگر نوشتم که نصف را بدهند و در نصف دیگر صلح اولی است **مسئله**
ششم آنکه مطالبه مهر در چه وقت است **جواب** آنست که مطالبه مهر در عقد
دائم مشروط است بدو شرط اول آنکه مهر موجل نباشد که اگر موجل باشد
و بعضی بین طرفین قرار داده اند که بعد از اجل شش ماه بگیرد همه را یا بعض را مطالبه
همه یا بعض موجل نتواند کرد بلکه اگر بر فرض مزبور ضعیفه معینه امتناع نموده
یا آنکه اجل تمام شد باز نتواند که امتناع نماید دوم آنکه قادر باشد پس اگر
معسر باشد مطالبه حرام است بلی امتناع از دخول مرد بر زن در فرض
ثانی که معسر باشد زوج حاصلست که نتواند که زن نگذارد که بر او دخول کند
تا آنکه تمام مهرش را بگیرد علی الاقوی بلی ابن ادریس منع امتناع زن
در فرض اختیار زوج کرده است و آن ضعیف است بخلاف فرض اول که
مهر موجل باشد که حق امتناع زوجه ساقط است و مرد میتواند که زن را دخول
کند و زن حق امتناع از تسلیم بضع خود ندارد بجهت آنکه خودش راضی باشد
که مهر را بعد از شش ماه یا شش سال بگیرد و پس خودش اقدام بضرر خود نموده که

حق امتناع را ساقط کردہ **مسئلہ** ہفتم اں است کہ در فرض امتناع زوجہ و زوج از تسلیم بضع و مہر کدام مقدم است **جواب** بعضے گفتہ اند کہ ہیچکدام مقدم نیستند بلکہ تمام مہر را در نزد امین زوج و زوجہ میگذارند کہ بعد از وطے زوج و زوجہ از امین ہر دو بگیرند و بعضے گفتہ اند کہ زوجہ مقدم است در حق امتناع بجہت آنکہ لان فائت المال یستدرک بخلاف البضع وہو وجیہ بلکہ در ثبوت حق امتناع از برائے زوج قبل تسلیم بضع اشکال است و نکاح معاوضہ حقیقیہ نیست تا آنکہ امتناع از تسلیم قبل تسلیم تام باشد انصاف این است کہ لزوم ظلم بر زوجہ ہرگاہ حق امتناع نداشتہ باشد مقتضے حق امتناع زوجہ نیست چنانچہ در حق سبق شیخ استاد در جواہر الکلام گفتہ کہ مجرد حکم تکلیفے میآورد نہ حکم وضعے کہ اولویت باشد و فرمود کہ از عالم سابق در مکان مشترک ظلم است نہ جلوس در مجلس و مگر آنکہ ادعا شود کہ استیلا بہ ما فی ید مسلم ایضا ظلم آخر و انت خبیر بان کلاہما محل منع اذ الظلم فرع حق الاختصاص او الملک ومن دون ثبوت احدہما لا یصدق الظلم **مسئلہ** ہشتم ان است کہ در متعہ زوج قبول شرط عدم دخول نمودہ پس اگر زوجہ مطالبہ تمام مہر نماید زوج را لازم است کہ بدہد یا نہ **جواب** چون امتناع زوجہ بحق است مثل اینکہ مریض و حائض باشد ولکن اگر تخلف نمودہ بقدر تخلف در خصوص وطے مہر قسمت بشود در صورتیکہ تخلف از روے عصیان نباشد بلکہ از جہت عذر تخلف شود در خصوص وطے یا سائر تمتعات مثل مرض و حیض و موت زوجہ اقوے عدم تقسیط مہر میباشد واللہ العالم **س** در نکاح یا متعہ شرط عدم دخول از جانب زوج کہ جائز و عقد صحیح است آیا این شرط عدم دخول اگر از جانب زوجہ باشد کہ زوجہ بر وقت عقد

ج نکاح با متعه شرط کند عدم دخول را باز هم جائز و عقد صحیح است یا نه
ج بلے این شرط از جانب زوجه نیز صحیح الست و عقد نیز صحیح است و در
منقطعه منصوص است و در دوام نیز قوی است الحاق منقطعه و الله العالم
س با شرط عدم دخول عقد کرد ضعیفه را العقد دوام خواه انقطاع و ضعیفه
بخانه زوج هم آمد و موافق شرط دخول نشد تا آنکه فراق حاصل شد بسبب
طلاق یا ابراء مدت و انقضاے مدت یا موت احد المتعاقدین مهر زوجه نصف
است یا تمام خواهد بود یا نه ج درطلاق زوجه دائمه و ابراء مدت منقطعه
قبل از دخول نصف است و در موت عدم تنصیف خصوص در منقطعه قوی است
ولکن صلح با ورثه اولے است در نصف آخر س با شرط عدم دخول
بدون اذن زوجه وطے کرد بنا بر رائے القبله که وطے حرام است بدون
اذن زوجه با شرط عدم دخول پس اگر ولد آورد حرامزاده است یا حلال زاده
و اگر حلال زاده است سبب چیست که وطے حرام باشد و ولد حلال زاده
ج سببش این است که شرط عدم دخول شده و از زوجیت بیرون نرفته ثابت
و مدار لحوق بر زوجیت است نه حرمت وطے بالعرض مثل مسجد و حیض
و در مکان غیر خلاصه حرمت ذاتیه منشاء عدم لحوق ولد است نه حرمت عرضیه
و الله العالم س مهر زن خواه عقد دوام باشد خواه انقطاع در صورت
عدم دخول نصف است یا در متعه مهر تمام است ج ابراء مدت منقطعه
مثل طلاق موجب نصف مهر است در صورتیکه طلاق قبل از دخول باشد
و در صورت انقضائے مدت و عدم دخول زوج بدون امتناع زوجه
مهر تمام است و الله العالم س زید معقوده داشته مگر دخول نشد ایا لفوت
احدهما مهر تمام است یا نصف ج بسم الله و له الحمد و در تنصیف مهر بموت

قبل از دخول خلاف عظیم میباشد احوط رجوع بصلح است والله العالم

س کسیکه استطاعت ندارد که پنجاه هزار روپیه یا لک روپیه دین مهر زن ادا نماید و وقت تعیین مهر آنشخص تصور کند که این زر دادنی نیست برای نام نهادن زر کثیر تعیین میشود واین نکاح جائز است یا نه ج جائز است هرچند صد هزار تومان باشد بلی مکروه است والله العالم

س اذا کان الصداق فلا بدّ من تعیینه فهل تقویم لباس النوم کاللحاف ومتعلقاته وامثال ذلک من الفرش والالبسة کقول الفارسی رخت خواب بستة توامین ومن الفرش بثلثة توامین ومن اللباس بخمسة توامین مثلا یوجب تعیین المذکورات ویجوز الصداق بها مع تعیین النقد جنسًا ووزنًا ام لا بل هی مع ذلک مجهولة فلا یجوز الصداق بها علی هذا القدر من التعیین ج التقویم المذکور مع تعیین جنس النقد صحیح والله العالم س شرط عدم تزویج وعدم تسری بزن معقوده وشرط خروج از منزل هر وقت دلش بخواهد وشرط اینکه طلاق در دست ضعیفه باشد وشرط استیعاب لیالی قسمت برای خودش وانکه حقی از برای سائر زوجات که میخواهد بگیرد یا وارد فراز بدهد صحیح است یا نه وبر فرض بطلان موجب فساد عقد میشود یا نه ج در بحث خیار اشتراط در تجارات گذشت که این شرائط هیچکدام من حیث القاعدة ضرر ندارد زیراکه منافی مقتضی عقد نمیباشند ومنافی مقتضی کتاب نیز نیست زیراکه شرط عدم وقوع غیر شرط عدم حلیت وشرط مخصص عموم فانکحوا والطلاق بید من اخذ بالساق نمیباشد مثل النقیان بالخیار مالم یفترقا با اشتراط خیار برای اجنبی بلی اشتراط عدم حق قسم برای ضرة در حق ضرة دیگر یا عتق

سقوط حق ان ضرة بعد از شروع و تنجز حق نمیشود بلی شرط طلاق و شرط
عدم تزویج و عدم تسری در حدیث منع ازان شده پس بمقتضای حکم بعدم
جواز شرط مرقوم میباشد و شیخ استاد در جواهر الکلام شرط عدم قسمت برای
ضره و شرط خروج از بیت هر وقت که دلش بخواهد را نیز مخالف مشروع دانسته و
محقق در شرایع حکم ببطلان شرطین مرقومین منصوصین نموده و حکم بصحت عقد
نیز نموده و شیخ استاد اعلی الله مقامه در جواهر حکم بصحت نیز نموده
و بدعی اتفاق علما نیز شده س ناکح و منکوحه بدون وکالت اگر خود نکاح
یا متعه بخوانند صحیح است یا نه ج بلی صحیح است و توکیل لازم نیست
والله العالم س در نکاح اگر یک صیغه بلفظ انکحت یا زوجت یا بجمع هردو
یک صیغه تعدیه بالنفس یا تعدیه بحرف باء یا من در زوجت خوانده شود
کافی است و عقد منعقد میشود یا نه و بنابر انعقاد تکرار صیغ بصور مختلفه چرا
است و بچه نیت بخوانند ج تکرار صیغه لازم نیست و مجرد احتیاط میباشد
چون امر فروج عظیم میباشد و یک صیغه باید صحیح باشد و در گنجش ناکح و منکوحه
است باید مذکور یا معلوم باشد و قاعده تعدی و لزوم را نیز مراعات
کنند تا آنکه غلط نخوانند و تزویج متعدی بباء در مفعول ثانی میشود مثل زوجناکها
هو بحور عین و ... لاکن در انکح تعدی بباء معلوم نیست محتاج بتتبع بیشتر باید
س هرگاه متعاقدین عارف بعربیت نباشند و متمکن از تعلم نیز نباشند یا مستعجل باشند
و یا بدون مشقت یا آنکه بخواهند خفیه عملی در میان خودشان صورت بدهند
از بیعی یا نکاحی یا غیر ان ایا لازم است توکیل یا خود بزبان خود بخوانند
یا آنکه مثلا میخواهند متعه کرده باشند و کسی نفهمد این عدم تمکن محسوب است یا نه
ج توکیل لازم نیست هرچند قادر بر توکیل باشند س بزبان هندی

صیغۂ نکاح یعنے ایجاب وقبول وکالتہ یا اصالتہ جائز است یا نہ **ج** با عدم قدرت بر عربیت بزبان ہندے وفارسے جائز است حتے انکہ وکیل کردن ہم لازم نیست واللہ العالم **س** درجمیع صیغ عقود بصیغۂ فارسے اکتفا میتوان نمود یا انکہ در غیر نکاح دائم ومتعہ کفایت میکند ودرین دو موقوف بر عدم تمکن است یا چہ ومراد ومقصود از عدم تمکن چہ چیز است **ج** بسم اللہ ولہ الحمد بلے جائز است صیغۂ فارسے با اجتماع سائر شرائط ومراد از عدم تمکن ان است کہ خود قادر بر عربے خواندن نباشد واللہ العالم **س** زوج یا زوجہ یا وکیل ایشان ہرگاہ یک صیغہ در زبان خود صحیح بخوانند خواہ ہندے خواہ عجمے یا ترکے وبعد صیغہائے عربے را غلط بخوانند از حیثیت مخارج حروف واعراب وبناء وحرکات وانشا، وقصد انشاء را ہم ندانند نکاح صحیح است یا باطل **ج** ہرگاہ یکے از صیغ ہمچنانکہ صحیح شد کافی است در ہر زبان کہ باشد با عدم قدرت بر عربے نکاح صحیح است وصیغ دیگر اگر غلط باشد ضرر ندارد واللہ العالم **س** زوج وزوجہ یا وکیل ایشان با وجود قدرت بر عربے نکاح در زبان کہ عربے نیست خواندند ایا نکاح صحیح است یا باطل وجواب از احتیاط مطلوب نیست بلکہ مطلوب حکم است **ج** بر فرض عدم اشتراط عربیت با قدرت بر عربیت ہرچند قوی است ولاکن خلاف احتیاط است واحتیاط در امر فروج مطلوب است **س** زوج وزوجہ اگر گنگ ولال باشند ووکیل کردن ہم منظور ندانستہ باشند بسبب اخفاء امر یا مصلحت دیگر ویا نکاح خوانے جز در غیر عربے بہم نمیرسد یا نکاح خوان ہم لال باشد ومتعذر باشد میتوانند کہ باشارہ مثل نماز با خود ہا زوج وزوجہ یا وکیل عقد بخوانند خواہ دوام باشد خواہ انقطاع

هم چنین طلاق وهمچنین سائر عقود ج اشاره اخرس در جمیع عقود و
ایقاعات کافی میباشد وحاجت توکیل نیست با قدرت بر توکیل واگر وکیل
اخرس باشد وموکل غیر اخرس هرچند موکل عامی باشد ووکیل اخرس عالم
در نیوقت در صحت توکیل اشکال است س تولی عقود چه در نکاح و
چه غیر آن در ایجاب وقبول بشخص واحد وکالةً از هر دو طرف واز یک طرف
چه حکم دارد ج تعدد موجب وقابل بحسب اعتبار کافی است پس یک
نفر میتواند که متولی طرفین عقد شود خصوص اولیاء از اب وجد ووصی وغیره
س زید در جواز تولی شخص واحد از طرفین در عقد نکاح مقلد سرکار
شریعتمدار است حال زوج وزوجه یا وکیل انها آمده زید را وکیل میکنند در
ایقاع نکاح آیا بر زید لازم است که سوال کند از ایشان که فتوای مجتهد
ایشان درین باب چه چیز است یا زید بتکلیف وتقلید خود عمل کند ج لازم
نیست که دریافت کند فتوای مجتهد ایشانرا و بتکلیف وتقلید خود عمل نماید
مگر در صورتی که بداند که بر این کس حرام است که اقدام بر این نکاح ویا
عقد نماید س در عقد نکاح وسائر عقود شخص واحد میتواند وکیل طرفین
در عقد بشود یا نه ج بلی میتواند خصوص اگر ولی صغیر وصغیره باشد
س یک نفر میتواند که هم موجب وهم قابل واقع شود یا نه وبر فرض جواز
تولی آیا یک نفر ایجاب وقبول را در جمیع صیغ عقود از نکاح دوام ومتعه
وبیع وشراء ومصالحه وامثال ذلک متولی میشود یا نه وآیا فرقی هست میان
وکیل از یک جانب واز هر دو جانب یا نه وهرگاه وکیل مطلق باشد آیا وکیل میتواند
کسی دیگر را وکیل نماید از جانب موکلش یا نه ج بسم الله وله الحمد یک نفر
میتواند که هم موجب وهم قابل شود غایت ما فی الباب در فرض وکالت از

هر دو طرف فضولی نخواهد بود و بر فرض عدم وکالت فضولی خواهد بود از هر دو
طرف یا از یک طرف و ظاهر وکالت مطلقه جواز توکیل نیز هست الا آنکه
قرینه بر خلاف نصب شود س یک کس و با ایجاب و قبول از طرف ناکح و منکوحه
وکیل میتواند شد یا نه و همچنین در متعه ج بلی میتواند شد س شخص واحد
نائب میتواند که اقرار بوکالت خود از زوج و زوجه بجهت اجرای عقد
نکاح و متعه بگیرد و همچنین در طلاق و سائر عقود یا نه ج وکالت ثابت
نمیشود الا به شاهد عادل در نیوقت اگر دو شاهد عادل شهادت ندادند
بهتر آن است که با اسقاط توکیل و توکیل هر دو بخوانند س آیا چنانکه
وکیل از وکیل برای اجرای صیغه طلاق از طرف زوج جائز است یا نه بمعنی
که زوج زید را وکیل کرده برای طلاق و زید عمرو را وکیل نمود همچنین در نکاح
و متعه هم وکیل از وکیل از طرف زوجه و زوج یا احدهما جائز است یا نه
و همچنین در سائر عقود ج قاعده در باب وکالت آن است که وکیل توکیل
نگیرد مگر در جائیکه قرینه داله باشد بر توکیل غیر مثل اینکه شأن وکیل
مباشرت موکل فیه نیست یا آنکه دائره موکل فیها وسیع باشد و یک شخص
نتواند از عهده بر آید یا اینکه اذن صریح داشته باشد بر توکیل غیر چه آنکه
بگوید از قبل خود وکیل بگیر یا از قبل من وکیل بگیر یا آنکه مجمل بگوید که در نیوقت
توکیل جائز است در جمیع عقود و ایقاع از طلاق و عتق و غیره س ناکح
خود از طرف منکوحه وکیل میتواند شد یا نه و همچنین پدر از طرف دختر خود و جد
از طرف دختر پسر خود در نکاح وکیل میتواند شد یا خیر ج بلی میتواند شد
بلکه در مطلق عقود هم س آیا جائز است که زوج از طرف زوجه وکیل شود
و نکاح را باین نحو بخواند که انکحت موکلتی نفسی مثلا باز در جواب گوید

قبلت لنفسی یا نہ ج صحیح است چون انکحت بمرد و مفعول متعدی بنفس
میباشد ہر چند نسبت بمفعول ثانی چہ زن فرض شود چہ مرد متعدی بہ من
و لام ہر دو میتواند س اگر دو زن یک کس را وکیل کنند برائے نکاح
خود از برائے زید و مہر ہر دو مساوی باشد یا مختلف آیا وکیل میتواند کہ
ہر دو زن را بیک دفعہ برائے زید عقد کند و صیغہ را باین نحو جاری سازد
کہ انکحت موکلتی فلانہ و فلانہ موکلک علی المہر المعلوم یا نہ و آیا فرقی ہست
در صورت تساوی مہرین یا اختلاف مہرین ج اینہم جائز است و
فرق نیست در تساوی مہرین و اختلاف آن س مسلم غیر مومن و غیر
اثنا عشری را یا کافر را چہ حربی باشد چہ ذمی خواہ مرتد ملی باشد خواہ
فطری وکیل کردن از برائے اجرائے صیغہ عقد دوام و انقطاع و ایقاع
طلاق ہمچنین در سایر عقود و ایقاعات جائز است و عقد صحیح خواہد بود یا نہ
ج اگر بداند عقد صحیح است و لکن اطمینان او و تصدیق قول او نکند
بلکہ یقین باجرای صیغہ بوجہ صحیح واللہ العالم س زن ذمیہ اگر کافر
حربی را یا ذمی یا مرتد ملی و فطری خواہ شخص غیر مومن و غیر اثنا عشری
را برای اجرای صیغہ متعہ وکیل کند جائز است یا نہ ج اگر بداند مثل
سابق است س در توکیل بلوغ و ذکوریت معتبر است یا آنکہ زن و
پسری کہ بحد سال رسیدہ و فرق میان ضرر و نفع میگذارد میتواند وکیل
شود در اجرای صیغہ نکاح یا متعہ یا غیر آن ج بسم اللہ ولہ الحمد
بلی بلوغ شرط است و ذکوریت شرط نیست و لکن باید کہ در مقام
عمل آنچہ را کہ صلاح موکل باشد بجا بیاورد س آیا زن را وکیل کردن
برای اجرای صیغہ نکاح و متعہ و طلاق بلکہ جملہ عقود جائز است یا نہ

و بر تقدیر اول آیا میتواند زوجه که از طرف زوج وکیل شود و صیغه را
باین نحو بخواند که انکحت نفسی موکلی مثلاً یا بگوید قبلت لموکلی یا نه و
نکاح صحیح است یا نه **ج** بلی زن میتواند وکیل شود در اجرای جمیع
عقود و ایقاعات چه خود احد اطراف عقد باشد یا نه **س** زن صیغه فضولی
نکاح یا متعه را برائے زوج خود یا برائے غیر میتواند بخواند یا نه **ج**
میتواند والله العالم **س** چه میفرمایند علمای اعلام کثر الله امثالهم در
خصوص این مسئله که در ولایت خارج مذهب قاعده از پادشاه کفر چنین
صادر شده است که هر چند خانه یک ملائے قابل مصدق شود یعنی از
تحمیلات پادشاهی داده شود و با و مختص و منحصر شود اجرائے عقد نکاح و
طلاق و احکام اموات و مولود شدن هر یک ملائے مصدق یک جلد دفتر
آمده است و حکم شده است که ملایان اسم ناکح و منکوحه را و اسم اموات
و مولودان را بان دفتر بنویسند آیا قبول نمودن و چنین ملا شدن بی عیب
است و یا حرام و یا لازم است بیان فرمایند **ج** اسم خود را در دیوان
کافر ثبت نمودن و نوکر ملازم او بودن مثل نوکری ظلام و فساق از شیعه
هر دو حرام است و آنچه تفتیش شروع شد قبول ولایت از قبل مخالفین یا مضافات
شرع را میباشد بلی اگر نوکری نباشد و اعانت در کفر و ظلم در بین
مصدق شدن نباشد ضرر ندارد **س** زید دختر باکره را بعد از تزویج وطی
نموده و افضا نموده آیا حرام موید میشود و سائر استمتاعات نیز حرام است
یا نه و اگر زوجه بعد از اندمال خوف داشته باشد از ضرر جماع چون در سابق
بول از مخرج بول بیرون می آمد حالا خوب شده است و لکن اطمینان
حاصل نیست چه حکم دارد و قول قابله یا طبیب یا زوج مقدم است یا قول زن

ج افضاء بعد از بلوغ سبب تحریم وطی و سائر استمتاعات نمیشود اگر
فرضاً جماع ضرر داشته باشد سائر تمتعات ضرر ندارد و حرام نیست و اگر تعارض
بکنند قول طبیب و قول قابله با قول زوجه قول زن مقدم است علی احتمال
قوی سیّما اذا قلنا بشمولهن مصدقات لنحو المقام لا فی خصوص العدة و
الحیض والحمل بلی افضاء قبل از بلوغ سبب تحریم وطی میشود نه سائر
استمتاعات علی قول قوی خلافاً لله وحده س زید دختری را عقد
وای نموده عمرو یقین نمود ببطلان این عقد و آن را برای خود عقد نمود
و تصرف کرد و زید تصرف نکرده بود و لعقد عمرو معلوم شد که عقد زید صحیح بوده
زید صیغه طلاق جاری کرد آیا عمرو صیغه را بخواند ثانیاً برای خود عقد نماید
یا حرام مؤبد خواهد بود یا در مسئله تفصیل است ج شیخ استاد اعلی الله
مقامه در جواهر الکلام و فاضل قمی اعلی الله مقامه در سؤال و جواب تصریح
نموده اند که حرام مؤبد نمیشود بلکه شیخ مرحوم ادعای وضوح حرمت مؤبد
نموده اند و مع ذلک خالی از اشکال نیست س اگر کسی زن کسی را
وطی کند بالشبهه بعد از فوت شوهرش یا بعد از طلاق و عدّه طلاق میتواند
آن زن را برای خود عقد کند یا حرام مؤبد میشود ج حرام نمیشود والله
العالم س اگر کسی با مادر زن یا دختر زن خود وطی کند بالشبهه آیا
زن به او حرام مؤبد میشود یا نه ج بسم الله وله الحمد ضرر ندارد که زن حلال
با این وطی شبهه حرام نمیشود س چه میفرمایند آن قبله در این مسئله که مثلاً
زید وقت شب در تاریکی بخانه آمد و رفت بر تخت خواب خود برای خوابیدن
و اتفاقاً در آن شب بر تخت خواب زنش مادر زنش خوابیده بود زید ندانسته بگمان
قوی آنکه زن اوست وطی کرد مادر زن خود را بالشبهه و هذا فی المنقول از ناحیه

بیرون رفت و مادر ان والنست که این شوهر دختر اوست لکن نه زید را منع
کرد و نه هیچکس را ازین امر آگاه نمود درین صورت اگر اولاد بهم رسید آن
اولاد از طرف پدر و مادر هر دو ولد الزنا خواهد بود یا از طرف مادر و زن
زید به زید حرام مؤبد شد یا نه ج بسم الله وله الحمد زوجه زید حرام نمیشود
و بچه ملحق بمادر نیست بلکه به پدر ملحق است پس ولد زنا از طرف مادر است
نه پدر س چه میفرمایند که زید ندانسته با زن شوهر دار نکاح یا متعه کرده وطی
نمود و بعد معلوم شد که شوهر دارد درین صورت آیا از زید زنا محصنه بعمل
آمده یا نه و یا زن تنها عاصی بزنا محصنه شد و این زن آیا بر زید حرام مؤبد
شد یا نه ج بسم الله وله الحمد اما مرد پس زنا در حق او متحقق نشده و زن
زنا داده است و زنا محصنه که سبب رجم زانیه باشد موقوف است بوجود سائر
شرائط احصان که از جمله حضور زوج و تمکن از زوجه باشد س منظوره
یا ملموسه ذات البعل بشهوت حرام مؤبد است یا نه ج حرام مؤبد نمیشود
بنظر یا قبله یا لمس بلکه زنا بذات البعل موجب تحریم ابدی میشود و نه مقدمات
زنا از بوسه و نظر و دست بازی س زید مثلا با زن کتابیه یا زن کافره
بت پرست خواه آتش پرست زنا محصنه کرد و بعد از فوت شوهر خود آن زن را
اورد و درینصورت زید نکاح با آن زن میتواند کرد یا بر وی حرام مؤبد میشود و حد الحنیین زن شرعا چیست
ج ظاهرا حرام مؤبد میشود فرق نیست در سبب زنا بذات البعل از برای حرمت
ابدی میان کافره و مسلمه س اگر کسی زنی را بعقد خود در آورد خواه دوام
خواه بانقطاع و دخول هم کرد یا دخول نکرد و بعد برادر آن زن را وطی کرد
آیا زن بر او حرام مؤبد میشود یا نه و همچنین اگر قبل از عقد خواهر برادر را وطی
کرد خواهر موطوءه به واسطے حرام مؤبد میشود یا نه ج در اول حرام نیست و در

تمامی حرام است اشکال در این است که اگر خواهرش را پیش از وطی عقد کرده
و طلاق داده آیا جائز است که این خواهر را دوباره عقد کند یا نه احتیاط او
است **س** ما تقول العلماء فی رجل لاط بغلام فهل یجوز له ان یعقد
علی امه او اخته او بنته افتونا تؤجرون فاذا الوجز فهل تسری الحکم فی الام
وان علت وان نزلت والاخت وان علت وان نزلت والبنت وان نزلت
ج انما تحرم الام وان علت والبنت فان نزلت وخصوص الاخت دون بناتها
لعدم ذکرها فی النص المحرم وعدم معقولیته علو الاخت ولا یسمی بنت الاخت و
لا بنتها اختا وهو واضح **س** چه میفرمایند علماء فرقه امامیه ادام الله ظلالهم
درین مسئله که وطی در دبر با زن حلال که بنابر مشهور در مذهب امامیه جائز است
آیا حدیثی در خصوص جواز آن وارد است یا نه و بنابر اول آیا آن احادیث
محمول بر تقیه است یا خیر و بر فرض تقیه آیا کراهت دارد یا نه و بعضی از علما که حرام
نوشته اند احادیث حقش قابل اعتبار هست یا نه خواهش بالتعلیم تحریر شروح فرمایند که تسکین خاطر فقیر
ج بسم الله وله الحمد چون جمعی از علماء رضوان الله علیهم حرام میدانند وطی در
دبر را حتی آنکه در نصوص بسیاری وارد است که محاش النساء علی امتی حرام که
ازین نص فی الجمله ظاهر میشود که بر امم سابقه مثل قوم لوط اگر جائز بوده در
این امت جائز نیست و در نصوص غیر نبویه وارد است که ما اهلبیت ارتکاب
این را مرتکب نمیشویم پس بنابراین احوط ترک است **س** وطی فی الدبر
زوجه منکوحه یا ممتوعه یا حلیله دیگر حرام است یا جائز **ج** نمیگویم حرام است
بلکه در اخبار جوازش مذکور است چنانچه حرمتش نیز در اخبار است ولا اقل
مکروه میباشد **س** شخص گمان بلکه یقین میدارد که اگر با حلیله خود وطی
در دبر نکند مبتلا بوطی غلام و لواطه خواهد شد در نصورت وطی در دبر با حلیله

جائز است یا نه ج درینصورت وطی دبر زن جائز است چنانچه قول حضرت لوط که هؤلاء بناتی هن اطهر لکم برای همین نازل شد و حضرت فرموده که علم لوط بانهم ما اراد و الا الوطی فی الدبر س قبله الانام ضعیفه مطلقه اگر محل وطی بشبهه واقع شود بالنسبت بسوی غیر مطلق و ولدی آورد و تاریخ وطی مطلق و غیر مطلق معلوم نیست که فهمیده شود که ولد ملحق بمطلق است یا غیر او یا درینصورت حکم قرعه میباشد یا اینکه ولد ملحق بثانی است ج بسم الله وله الحمد مشهور الحاق بثانی است هر چند قول بقرعه بحسب قاعده خالی از قوت نیست مثل وطی شبهه مزوجه در صورتی که الحاق بزوج نشود و لکن نصوص وارده در مقام مانع عمل بقرعه میباشد س طفلی از زنی در زمان ما بعد از فوت شوهرش و بعد از ده ماه متولد شده آیا ملحق است یا نه ج چون شرط الحاق طفل عدم تجاوز اقصی حمل است و در اقصی حمل خلاف است محقق ده ماه گفته قال وهو حسن ویعضده الوجدان فی کثیر و استاد مشهور داده که اقصی حمل نه ماه است و نقل اجماعات نیز براین شده حتی آنکه سید استاد و شیخ استاد اختیار نه ماه را فرموده اند و در روایت وارد است که اگر یک لحظه زیاده شود مادر خود را میکشد لهذا جرأت بر الحاق مشکل است و صلح ورثه کبار با این ولد اولی است والله العالم س شخصی سفر رفت و تا چهارده سال موجود و معلوم نشد زنش شوهر کرد و حامله بعد سال پانزدهم زوج اول پیدا شد این نکاح و ولد چه صورت دارد و زوج اول بدون طلاق زوج ثانی با آن زن وطی میتواند بکند یا نه ج اما اولاد درین سوال پس حلال زاده است و آن زن بدون طلاق زوج ثانی باقی است

بنه وجهت زوج اول وحاجت بعقد جدید نیست بلی این زن باید که از
زوج ثانی عده داشته باشد و زوج اول در مدت عده مقاربت باو
نکند بلکه احتیاطا ترک جمیع تلذذات از و نماید واختصاص تحریم بوطی فقط
بحق باشد و احتیاط ترک باقی است و علاجی از برای زوجه که زوجش
غائب باشد نیست مگر بعد قطع بمرگ زوج نمودن واگر حاکم شرع مبسوط الیدی
باشد رجوع باو کنند تا او فحص کند س اگر زوج مبتلا بمرض کوفت
شود آیا برای زوجه خیار فسخ نکاح حاصل است یا نه ج محکی از ابن
جنید جواز فسخ است ولکن مشهور عدم خیار فسخ میباشد و حق با مشهور است
والله العالم س شخصی غلام خود را بکنیز خود عقد کند و بدهد او را
و غلام مذکور بعد از مدتی فرار کند پس کنیز مزبوره را بشخص دیگر اگر عقد نماید
عقدش صحیح است یا نه ج مولی اگر عقد دوام وانقطاع برای عبد
خود نماید اختیار ابراء وطلاق در دست مولی میباشد و مولی میتواند که طلاق
دهد در فرض عقد دوام و ابراء نماید در مدت انقطاع و اگر نخواهد کنیز خود
را از او نماید تا خیار فسخ حاصل شود و عقد خود را فسخ نماید بلکه جائز است
که مولی تفریق نماید میان زوج و زوجه بهر طور که بخواهد و ضرر ندارد خواه
بلفظ طلاق باشد یا فسخ خواه غلامش فرار کرده باشد یا فرار نکرده باشد
و حاضر باشد س شخصی کنیز خود را بغلامی عقد کرد و آن غلام گریخته
باشد آیا مالک کنیز میتواند که فسخ عقد کنیز خود بکند یا نه ج مالک کنیز نمیتواند
که فسخ عقد کنیز خود نماید بلی اگر آن کنیز را بکسی منتقل نماید بهر نحوی که
باشد منتقل له میتواند که فسخ نماید بلکه اگر آن شخص دوباره باقاله یا بعقد
دیگر منتقل بمولای اول نماید برای او نیز خیار فسخ حاصل میشود علی الاقوی

س اگر زن خلاف شرعی بکند شوهر او قبل از نصیحت میتواند او را بزند
یا اول باید او را نصیحت کند ج بسم الله وله الحمد اولاً نصیحت مطلق خلاف
شرع بغیر از نشوز زدن بیجا است ولکن زدن مذکور فی الدیت مفصلاً
با شرائطش مذکور است و در کتب فقهیه بان اهتمامی نیست والله العالم س
کسی نفقه و کسوت زنش را نمیدهد آیا تسلط دارد زن که جبراً از و بگیرد یا نه ج
حاکم شرع جبر میکند و عدول مؤمنین نیز از باب امر بمعروف و زن نیز جبر میکند
با عانت حاکم یا عدول مؤمنین و زن تقاص نیز میتواند بکند س در دیار
متعارف است که کسان زوجه از زوج یا از کسان زوج از نقد و جنس بعد از [illegible]
طرفین قدر تلوسی باسم شیر بها مثلاً میگیرند و در عوض از برای عروس پارچه
مبارک که متعارف است میکنند انار و گوشت و روغن وغیره و در عروسی
بمصرف میرسانند و در غالب از آن نقد و جنس چیزی باقی میماند آیا بر آخذ حلال
است یا نه ج ضرر ندارد س هل یجوز الرجل الاستمناء من زوجته
فی حالة الحیض والنفاس وفی غیر حالتیهما ام لا ج الاستمناء من زوجته یجوز
بجمیع انحو التفخیذ والله العالم

در متعه و متعلق آن

س با زنان اهل کتاب و کافر ذمیه متعه جائز است یا نه ج متعه کتابیه جائز است نه
بت پرست و غیر کتابیه نکاح او جائز نیست بعقد دوام و نه بانقطاع والله العالم
س با یهودیه و نصرانیه خواه جزیه بدهند یا ندهند متعه جائز است یا نه ج
متعه با زن ذمیه جائز است و غیر آن از کفار حربی جائز نیست و اگر جزیه ندهند
در حکم حربی میباشند والله العالم س آیا متعه با زن یهودی و نصرانی
و مجوسی درست است یا نه و اینها کافر حربی یا ذمی اند ج یهودیه و نصرانیه
اگر شرائط ذمه [illegible] باشند آنوقت [illegible] لکن [illegible] ایشان بعقد دوام جائز [illegible]

نیست ولکن نکاح ایشان بعقد انقطاع و ملک یمین جایز است واما مجوسیه
پس اقوی این است که جایز است وطی او بخصوص ملک و تحلیل واما بعقد
چه دوام و چه انقطاع جایز نیست واما نصاری و یهود و مجوس هرچند بالاصل
ذمی میباشند مثل حربی لکن درین اعصار خصوص نصاری حربی میباشند
واما کافره که از قبیل بت پرست و آتش پرست پس وطی ایشان جایز نیست
نه بدوام و نه بانقطاع نه بملک و نه بتحلیل مگر آنکه مسلمان شود و درین خلافی
نقل نشده والله العالم س چه میفرمایند علماء دین درین مسئله که متعه
کردن با زن زانیه که پیشه اش زناکاری باشد بدون معاینه عده متعه با و جایز
است یا نه بینوا توجروا ج هرچند حق و مشهور این است که منی از زنا احترام
ندارد و عده ندارد لکن چون خلاف احتیاط است مثل عده حیضه نخواهند مثلی
عده دخول نکنند اقلا یک حیضه ببینند و بعد دربیاورند یا حیل و نحو ذلک صبر
کنند والله العالم س متعه با زن زانیه درست است یا نه ج بلی
جایز است با کراهت علی الاقوی و در روایت وارد است که بعد از آنکه
متعه کند او را از زنا و فجور منع کند ولکن بهتر آن است که بعد از استبراء رحم او از ماء فجور
او را بنکاح خود درآورد هرچند خود زنا کرده باشد که در اینوقت نیز بعد از استبراء
بگیرد والله العالم س با زن فاحشه بازاری که پیشه او زنا است متعه جایز
است یا نه و اگر بدانم که آن زن دیشب با شخص فلان از متعه یا از زنا بود
عده دیدنش ضرور است یا نه و اگر چنین زن ادعا کند که من از زنا تائب
شدم پس با او متعه کردن چه حکم دارد ج متعه جایز است ولکن بعد
عده احوط است و بعد از توبه بی اشکال است و در بعضی از روایات وارد
است که اگر بخواهد بفهمد که در توبه صادقه است یا کاذبه او را دعوت آن نماید

اجابت کرد علامت کذب در توبه است و اگر امتناع کرده دلیل بر صدق
است س هرگاه شخص زنے را بعقد در آورد نیم ساعت یا دو روز مثلا به
فرض عدم دخول آیا به پسران شخص میرسد یا نه ج نیم ساعت و یک ساعت
چون پیش بعضے مجهول است ترک نماید و دو روز و یک روز و نیم روز ضرر ندارد
و معقوده اب بر این حرام است والله العالم س زید با زنے متعه کرد و
وطے نمود بعد انقضاے مدت با زن دیگر متعه کرد و وطے نمود بعد ظاهر شد
که زن ثانیه دختر زن ممتوعه اولے است آیا همچنین متعه صحیح شد یا نه و اگر صحیح
نشد معصیت فی به کیست ذمه زن است یا مرد و در حالتے که زن هم از حال
مرد خبر نداشته باشد زن و مرد هردو از عصیان بری هستند یا نه و در همچو صورت
اگر نطفه منعقد شد اولاد حرامزاده هستند یا نه و اگر حرامزاده هستند حرامزاده از یک طرف
یا از دو طرف و ازین هردو زن کدام یک بر زید حرام مؤبد شد یا هردو
حرام مؤبد شدند بیان فرمایند ج حرمت در حق واطے و موطوئه مشروط
است بعلم و با فقدان از طرفین حرمت مفقود است از طرفین و اگر یک طرف
عالم باشد و دیگرے جاهل حرمت مخصوص بعالم میباشد و همچنین ولد ملحق به
جاهل میباشد نه عالم والله العالم س در عقد انقطاع زید ضعیفه را متعه
نمود در ده سال مثلا بده تومان آیا بعد از دخول ضعیفه میتواند مطالبه تمام مهر
نماید یا آنکه هر سالے یک تومان مستحق است ج در نصوص و فتاوی تصریح باین
شده است که تمام مهر را بعد از دخول میتواند مطالبه نماید بلے اگر تخلف نمود در بعضے از
زمان بلا عذر شرعے زوج میتواند که بمقدار تخلف استرداد نماید س دو
خواهر نسبیه هستند مثلا شخصے با یکے از ایشان متعه کرد و بعد انقضاے
مدت با خواهر دیگر متعه کرد و بعد از انقضاے مدت باز با خواهر اول یعنے ممتوعه

سابق متعه نمود و همین طور بعد انقضای مدت یکی با دیگری متعه نمود آیا این قسم متعه شرعا جائز و درست است یا نه و همچنین نکاح دائمی بعد طلاق یکی با دیگری چه حکم دارد بینوا و توجروا **ج** بسم الله و له الحمد تفصیل این مسئله اینست که اگر بخواهد هر دو را در زمان واحد بعقد انقطاع یا بعقد دوام یا مختلف در حباله خود در آورد نمی تواند و اما اگر در دو زمان بخواهد پس بعقد انقطاع جائز است که یکی را صیغه کند بمدتی و بعد از آن قبل از دخول یا بعد از دخول ابراء مدت کند و ببخشد و بعد از آن خواهر را صیغه کند و هکذا جائز است بالعکس و اما اگر هر دو را بعقد دوام بخواهد نمیشود الا آنکه یکی را که طلاق داده اگر طلاق رجعی است باید بعد از عده باشد و اگر طلاق باین است اقوی صحت عقد ثانیه میباشد بمجرد طلاق ولکن احوط انقضای مدت عده دخول میباشد و اگر قبل از دخول باشد ضرر ندارد چرا که عده ندارد و اگر سابق منقطعه باشد و عقد لاحق دوام بالعکس حکمش از ما سبق معلوم شده تفصیل اگر بخواهی سوال دیگر کن والله العالم **س** معروف است که اولیاء صغار دختر های صغار را بعقد انقطاع در میآورند باشخاص بجهت محرمیت آیا لازم است که از زمان کبر هم چیزی داخل نمایند یا نه بنا بر جواز مطلقه آیا در مهر قرار دادن غبطه صغیر لازم است یا نه و اولیائیکه قبول این عقد مینمایند آیا جائز است از ایشان طلاق دادن همین صغیره یا نه **ج** بلی جائز است و داخل زمان بلوغ لازم نیست بلکه در جمله از موارد منجر بپاره از مفاسد میشود و ابراء مدت نیز جائز است و در ولی اجباری چون اب و جد ملاحظه غبطه در عقد یکه انقطاعی باشد و منظور محرمیت باشد لازم نیست هو العالم **س** صیغه محرمیت از برای محرم شدن بخدمات بچگونه است **ج** ضرر ندارد و صیغه اش نیز همان صیغه معهود است ولکن دائم

وطے وتخوان نیست والله العالم **س** شرط عدم دخول در عقد انقطاع صحیح
است یا نہ **ج** صحیح است بلکه در عقد دائم نیز صحیح است و محقق در شرائع
میفرماید که فرق ما بین عقد دائم و انقطاع در صحت این شرط بحکم میباشد
سبب حدیث وارده در صحت این شرط را بعضے منزل بعقد انقطاع کرده و حدیث
ظاهر الدلالت نیست بلے فی الجمله اشعارے دارد اگر اذن در دخول داده بعد
الشرط اذنش صحیح میباشد و ظاهر این است که برائے دخول علیحده مهرے
نیست چه اذن در دخول بدہد یا نه و ولد نیز ملحق میباشد هر چند بدون اذن
دخول کرده باشد واز بعضے ظاهر میشود که اشکال کردند در جواز وطے
بسبب اذن بجهت آنکه عقد موجب جواز است نه اذن این اشکال ضعیف است
زیرا که عقد نکاح مبیح جمیع تمتعات میباشد و شرط باعث منع مشروط است
که منع بتواند بکند و اجنبیه نمیباشد که زنا باشد و مثل تحلیل نیست که بقطع در حلیت
تمتع باشد خلاصه این است که شرط عدم دخول در قبل یا در دبر بالمره یا در مدتی
در عقد دوام و انقطاع هر دو صحیح است بلکه کسیکه مهارت در فقه داشته
باشد و لوازم و غایات نکاح را باخبر باشد میتواند که حکم کند که شرط عدم
تمتع و عدم تلذذ بالمره از لمس و تقبیل و نظر بشهوت و غیر آن جائز میباشد
زیرا که ترتب لوازم نکاح از عدم جمع بین اختین و حلیت نظر بوالده و سایر
احکام مصاهرت کافی میباشد و حقیقت نکاح مالکیت حلیت بضع میباشد
نه فعلیت و ترتب استمتاع فافهم و تأمل جیداً و شیخ استاد تصریح میکند
که غایت نکاح منحصر بوطے نیست بلکه آن یکے از غایات میباشد فالعجب
من الفقهاء حیث نظر منهم فی هذه المسئلة ما نسبه الی العقد والشرط معاً
اقوال عدیده الصحة مطلقاً والفساد مطلقاً حتے بالنسبة الی العقد والفرق

بین الدائم و المنقطع و الفرق بین العقد و الشرط س زید میخواهد زوجه
خود را مطلقه سازد و بعد او را منقطعه نماید در یک مجلس بجهت فضیلت متعه آیا محتاج انقضای
عدّه است یا نه و مقصود اینکه کراهتی از طرفین است یا نیست و مطلقه رجعیه
که در حکم زوجه است با وجود این ایقاع عقد متعه مشروعیت دارد یا
حرام خواهد بود و اشخاص که زوجه خود را مطلقه مینمایند بخیال اینکه نکاح او در
ساعت نحس واقع شده و در همان مجلس او را در ساعت سعید عقد میکنند این
صورت چگونه است ج تا عدّه منقضی نشود عقد دیگر بی معنی است چه دوام
چه انقطاع والله العالم س انفصال مدت انقطاع از زمان اجرای
صیغه مثل اجاره جائز است یا نه ج شیخ استاد در جواهر الکلام عنوان
این مسئله نموده و در اول کلام قطع بجواز نموده و تصریح فاضل و جماعت
ممن تاخر عنه الجواز بل نسبته غیر واحد الی ظاهر الاکثر بلکه از بعضی از این
اکثر نقل نموده اند که جائز است نکاح قبل از مدت کما استظهره الکرکی و غیره
از بعضی نقل کرده اند عدم جواز را بجهت آنکه صدق میکند که این زن
ذات بعل است و المرأة لیست لها بعلان بلکه حرمت مصاهرت و لزوم
تمام موت هرگاه موت را کاشف از بطلان عقد انگاریم که موت قاطع
استمرار نکاح شد نه تابع حدوث نکاح و اجل فی الحقیقت اجل نفس
استمتاع است نه اجل زوجیت خلاصه در اواسط کلام مثل که انصاف حکم بجواز مشکل
است بلکه عدم جواز زیادت اجل را مؤید عدم جواز تاخیر مدت انقطاع گرفته
و احتیاط را در آخر کلام در عدم اجرای عقد فرموده نموده س در متعه
اجرای صیغه لازم است یا محض تراضی طرفین و قرار داد مهر و تعیین مدت کافی
است ج انما یحلل الکلام و یحرم الکلام فلا بد من العقد و لو بالفارسیة

س صیغهٔ متعه بزبان غیر عربی یعنی بزبان هندی و عجمی و غیر آن جائز است یا نه و صیغهٔ متعه چیست و اگر زن کسی را برای اجرای صیغهٔ متعه وکیل نماید چه باید گفت و همچنین صیغهٔ متعه و کالتًه از طرف مرد چه طور گفته شود بینوا توجروا
ج اگر عربی را نمیداند قطعاً جائز است که بغیر عربی عقد نماید چه فارسی و چه هندی از کل قوم نکاح و صیغهٔ متعه این است که زن خودش بگوید متعتك نفسي في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و زمان معلوم یک ساعت و دو ساعت نباشد بلکه یک روز یا نصف روز یا نصف شب یا تمام شب مثلاً باشد و مبلغ نیز معلوم یا مشاهده شود و اگر وکالت درمیان باشد وکیل زن بگوید متعتك نفس موکلتي تا آخر مرد بگوید قبلت التمتع یا قبلت التمتیع یا قبلت المتعة في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و اگر وکالت درمیان باشد بگوید قبلت التمتع لموکلي تا آخر س در متعه یا نکاح اگر بجای متعتك و انکحتك نفسي صمانحتك بگوید و در جواب قبلت بگوید نکاح یا متعه صحیح است یا باطل بینوا ج باطل است والله العالم در تحلیل

س رسم است که وقت نکاح دختر کنیز بجهیز میدهند و میدانند که شوهر با او هم مباشرت خواهد کرد پس چون جهیز مال زوجه است شوهرش را بدون اجازت زوجه مباشرت با آن درست است یا نه و در صورت عدم تحلیلش زنا محصنه خواهد بود یا نه و اولاد ازین زن حکم ولدالزنا خواهد داشت یا نه ج بعد از انکه مال شوهر نباشد و تحلیل با او از مالک کنیز نشده باشد البته زنا میباشد ولکن بالنسبت بکنیز زنای محصنه نیست چون شرط زنای محصنه در سمت زن این است که آزاد باشد نه مملوکه با شرائط دیگر که در سمت مرد ذکر میشود در سمت مرد آنست که بالغ باشد و آزاد باشد و زن را دیده باشد که جمع کرده باشند یا آن مرد یکی بعقد دوام

و یا انقطاع و یا بملک یمین مالک وطی او باشد و همچنین ممکن باشد از جماع کردن
با زن خود که ممنوع از مقاربت او نباشد و بنحوی نباشد که زوجه مثلا غائب
از زوج نباشد که اقلا اگر بصبح برود بظهر ان روز بعیال خود برسد و اگر بظهر
برود در شام باو برسد خلاصه بنحوی باشد که بتواند با زن هر وقت بخواهد
جمع کند که اگر با این شرائط زنا کند زنا محصن میشود که مستحق جلد و رجم هر دو
میباشد و اگر واطی و موطوئه هر دو علم بتحریم داشته باشند اولاد ایشان
ولد الزنا از طرفین میباشد و اگر از یک طرف مشتبه باشد و دون طرف دیگر
ولد الزنا از یک طرف میباشد و ولد حلال از طرف دیگر یعنی که اگر مثلا برای زانی
کنیز تنها مشتبه باشد ولد باو ملحق میشود و ملحق بواطی نمیشود س هرگاه کنیز
را باذن مالکه اش بصیغه عقد یا تحلیل یا هر دو داده بغلامی بعد همان کنیز را
فروخت مالکه ان بزید و زید فروخت بعمرو حال عمرو ملتفت از علقه زوجیت
شده میخواهد کنیز را از حباله آن غلام فک نماید و بعد خود دید تناسل
اتفاق افتد بلی شبهه حطور میشود بیان فرمایند ج بسم الله و له الحمد
بدانکه هرگاه کنیزی که زوجه باشد یا محلل باشد بدیگری نقل شود مالک جدید
اختیار دارد که فسخ نکاح و زوجیت نماید فوراً و تحلیل بمجرد نقل بغیر بنفسه باطل
میشود علی الاقوی و احتیاطاً مالک جدید فسخ تحلیل نماید احتمال آنکه تحلیل
شاید عقد منقطع باشد نیز والله العالم س تحلیل کنیز بدو نفر در وطی
جائز نیست آیا در تحلیل نظر یا لمس و بخوان در کنیز بدو نفر یا جماعت جائز است
یا نه و بعبارت اخری محل حاجت غالباً این است که یک کنیز را جائز است
بدو نفر یا جمعی تحلیل نمایند من حیث النظر یا من حیث اللمس یا من حیث
التقبیل خصوصاً اگر محل نظر و لمس و تقبیل مختلف باشند ج بسم الله و له الحمد

هرچند توهم میشود جواز آن در نظر که محل که ابتلا نمیباشد لکن شیخ استاد در
جواهر الکلام تصریح بعدم جواز فرموده این را از مسلمات و مقطوعات حساب
نموده و بمنزله تشریک دو نفر در تحلیل و سطی دانسته و آنچه دلالت دارد که
یک زن دو شوهر ندارد فرمود که دلالت دارد بر این مطلب والله العالم
س قبول در تحلیل شرط است یا نه ج اشتراط قبول را در جواهر از مسلمات
شمرده و ادعای بداهت میکند که تحلیل داخل در ایقاع نیست بلکه اجماع
مرکب هست که اگر تحلیل داخل در عقد نکاح و انقطاع میباشد قبول شرط
است و اگر داخل در ملک یمین هم باشد باز قبول شرط است والله العالم
س تعیین مدت شرط است در تحلیل یا نه بنوا او توجروا ج احوط اشتراط
و اقوی عدم اشتراط میباشد والله العالم

باب الرضاع

در رضاع

س رضاعی که باعث نشر حرمت میشود
کدام است و بشهادت زن ثابت میشود یا نه بینوا توجروا ج رضاع
محرم با نبات لحم و شد عظم و به رضاع یک شب و روز بی فاصله برضاع
زن دیگر و به پانزده دفعه خوردن شیر کامل و اقوی قبول زن میباشد
با جتماع شرائط از عدالت و تعدد و نحو آنها والله العالم س زنی که
مدت دو سال از وضع حملش بگذرد اگر طفل غیری را که زاید از دو
سال باشد با شرائط عددی دهد باز شیر دهد باعث نشر حرمت میشود
یا نه ج بسم الله و له الحمد باعث نشر حرمت نمیشود والله العالم س
زنیکه بعد از دو سال از وضع حمل خود بچال طفل غیری را که کمتر از دو سال
باشد با شرائط عددی دو با شیر دهد سبب نشر حرمت میشود یا نه
ج بلی این شیر باشد حرمت میشود در طفلی که سن رضاع باشد و از سن

رضاع نگذشته باشد والله العالم س زنی که فرزند بحرام زائیده باشد
شیرش را بفرزند حلال خورانیدن جائز است یا نه و در شیر حرام رضاعت متحقق
میشود یا نه ج خورانیدن شیر مزبور بفرزند حلال زاده مکروه است ولکن
مورث رضاع شرعی نمیشود والله العالم س اگر زن پدر شیر دهد با اولاد
پسر یا دختر شوهرش به شوهرش حرام میشود یا نه بینوا اجرکم الله ج بسم
الله وله الحمد حرام میشود بنابر عموم منزله میر داماد علیه الرحمه بجهت آنکه چنانچه آن مرتضع
برادر رضاعی پسر شوهر میشود و مرضعه جده رضاعی میشود بلکه بمنزله زن
پسرش میشود و زن پسر شوهر حرام است ولیکن بنابر مختار و حق حرام نیست
ان شاء الله کما هو المشهور والله العالم س اگر عمه شیر بدهد برادرزاده خود
بشوهرش حرام میشود یا نه و مسئله اتفاقیه است یا نه ج بسم الله وله الحمد از
لوازم عموم میرداماد علیه الرحمه اینکه اگر کسی زنش شیر دهد از شیر شوهرش برادر
خود را یا خواهر خود را یا اینکه شیر دهد برادرزاده خود را زنش حرام میشود بجهت
آنکه در فرض اول زنش خواهر نسبی ولد رضاعی میشود و در فرض ثانی عمه
نسبی ولد رضاعی میشود و مختار آن است که حرام نیست س هرگاه ضعیفه دختر
را شیر داد و آن دختر مرد خواهر نسبی آن دختر را ضعیفه میتواند از برای پسر خود
بنکاح درآورد یا نه ج نکاح در صورت مرقوم ضرر ندارد و مشهور نیز همین جواب
است و عموم منزله معتبر نیست و دلالت نیز ندارد بر حرمت در مقام والله العالم س
زنی هرگاه شیر داد همشیره زید را آیا زید میتواند دایه همشیره خودش را بگیرد یا خیر
ج بلی جائز است که زید دایه همشیره خود را بگیرد بجهت آنکه در نسب مخصوص
ام و زوجه اب نباشد و دایه مرقومه از هر دو عنوان خارج است و این واضح
است بلی حکم بعموم منزله متجه است و لکن قول بعموم منزله ضعیف است س

زنی که بچه دخترش را شیر دهد چه طور است جوابش در این صریح صدق رضاعت
دو وجه حرمت دختر بر دامادش و دلیل عدم حلیت تحریم را بیان فرمایند ج
لا ینکح ابو المرتضع فی اولاد صاحب اللبن والله العالم و صدق رضاعت
انوقت میشود که ده شکم سیر شیر بخورد یا یک شب و روز تمام که در میانش
زنی دیگر شیر ندهد یا انقدر بخورد که گوشت و پوست روئیده شود س
زنی پسر خود را بشراکت مادر خود هفت روز باین طریق که در روز و در
شب پنج شش دفعه مادرش و پنج شش دفعه خودش شیر خورانیده پس در اینصورت
زن مذکوره بر شوهرش حرام میشود یا نه ج در صورت مذکوره حرام نمیشود
زیرا که شرائط عددی و زمانی مفقود است والله العالم س زنی شیر داد
بشیر عمرو دختری را بعد از وفات یا طلاق شوهر اول شوهر ثانی اختیار نموده
و شیر داده پسری را آیا این دو طفل بیکدیگر محرم و حرام میباشند یا نه ج
مقتضی عمومیت ادله رضاع حرمت میباشد چنانچه مختار طبرسی است لکن
مشهور و حق عدم تحریم میباشد لاشتراط اتحاد الفحل فی خصوص حصول التحریم
بین المرتضعین کما هو المقتضی الاخبار الخاصه س چه میفرمایند که زنی دختری
دارد و اجیر شده دختر غیری را شیر داده لکن دختر خودش را شیر یک نکرده
و این دختر غیر را که شیر داده عموی دارد اگر عمویش دختر آن زن را بعقد خود در آورد
چه صورت دارد بینوا توجروا ج بسم الله وله الحمد ضرر ندارد و عموم منزلة ثابت
نیست والله العالم س چه میفرمایند که زینب یک پسر دارد و یک دختر
بعد از اینکه پسر خود را عروسی کرد پسری متولد گردید و مادرش فوت شد
برای تسکین مادر پستان خود را در دهن پسرزاده خود داده اگرچه از مدتی
خشکیده بود لکن از یکبدن شیر فرود آمد درین صورت با پسرزاده دختر دختر خود را

بعقد بد هرچه صورت وارد ج بسم الله وله الحمد این رضاع موجب حرمت نیست
در رضاع موثر آن است که از شیری بخورد که آن شیر از حمل باشد و شیر بدون
حمل اثر ندارد والله العالم س چه میفرمایند که زید برادری دارد عمرو
نام میخواهد زوجه اش را به عمرو برادرش محرم نماید زید دختر غیر را عقد کرده است
از برای برادرش عمرو و بعد دختر را داده است به زوجه خودش شیرش داده
است در این صورت زوجه زید به عمرو محرم میشود یا نه و اگر زید بمیرد عمرو میتواند
زوجه برادرش را بگیرد یا خیر بینوا توجروا ج بسم الله وله الحمد در این فرض
زوجه هم محرم میشود بجهت آنکه مادر زن رضاعی میشود و زوجیت غیر فسخ میشود
بجهت دختر رضاعی برادرش میشود و عمرو نمیتواند که زوجه برادرش را
بگیرد چون مادر زن حرام است مؤبداً والله العالم س زید خواهر نسبی
برادر خود را تزویج میتواند نماید یا خیر آنچه بسر کار از حکم حق معلوم است
بیان فرمایند ج حکم اظهر جواز تزویج زید است خواهر نسبی برادر خود را بعد
از آن که زید از آن شیر نخورده باشد فاضل سمی اعلی الله مقامه نیز تصریح
فرموده در سؤال و جواب که همشیره نسبیه مرتضعه که شیر نخورده باشد میتوان
با آن پسر همشیره او زوجه شود و اخوه نسبیه هر یک از مرتضعین را خوده دیگر تزویج
میتواند نماید والله العالم س شخص همشیره رضاعی خواهر خود یا همشیره
رضاعی برادر خود را میتواند بگیرد یا نه ج بلی مشهور جواز است و حق
نیز جواز است چه جائز است برای شخص ناکح نکاح را اخت نسبی برادر ابی پس
رضاعی بطریق اولی و آنچه حرام است بر ناکح که تجویز اخت خود را بکند نه
تزویج اخت برادر خود را فقط و در نفی خلاف نیز شد حتی آنکه بعضی از ناقلین
تزویج رجوع از منع کردند و در بعضی از روایات است که ما احب تزویج اخت

الرضاعت وکراهیت ظاهر از حدیث است وکراهت را مضائقه نداریم والله العالم **س** دو زن میباشند و دو طفل دارند یکی دختر و دیگری پسر و ایسر شیر دختر آن زن خورده بحدے که باهمدیگر محرمیت حاصل شد وبعد از مدتی این دو طفل فوت شدند واولادهای این دو طفل هرکدام یکی دختر و دیگری پسرے بازبهم رسانیدند تا بحد بلوغ رسیدند آیا میتوانند بعقد یک دیگر درآیند یا نه **ج** نکاح مرقوم ضرر ندارد ومشهور نیز بر جواز است وعموم منزلة معتبر نیست و دلالت نیز ندارد بر حرمت **س** شریعت مدارا چه میفرمایند زید برادری دارد عمرو نام و دختر غیرے را بدون امضائے عمرو عقد کرده است و دختر را بزوجه خودش داده که شیر داده است درین صورت زوجه زید بر عمرو محرم میشود یا نه واگر زید بر عمرو میتواند که زوجه زید را بگیرد یا نه بینوا وتوجروا من الله ورسوله صاحب الشریعة **ج** بسم الله وله الحمد در فرض مرقوم محرم نمیشود چون محرم شدن فرع مادر زن شدن او میباشد وفرض این است که زوجیت حاصل نشده نه باذن و نه باجازت بلی اگر باذن وامضا میشد چنانچه در سوال دیگر فرض شد محرم و محرم نیز میشد بلی اگر اجازت کند واجازت را نیز کاشف بدانیم نه ناقل درینوقت محرم میشود والله العالم **س** چه میفرمایند درین مسئله که نکاح خوان یقین برضاع ندارد مگر مظنه آیا میتواند که نکاح بخواند وبعد از نکاح و وطے اگر رضاع یقین شد معصیت بجمله ذمه نکاح خوان هست یا نه بینوا وتوجروا **ج** اگر علم برضاع شرعے از برائے زوج یا وکیل زوج یا زوجه یا وکیل زوجه که خوانند صیغه نکاح باشد حاصل باشد درینوقت معصیت دارند والا معصیتے نیست ومظنه کافی نیست در حرمت نکاح بلکه باظن برضاع شرعے درصورتیکه ظن معتبر نباشد مثل ظن حاصل از شهادت عدلین عقد صحیح

است ونکاح حاصل است والله العالم **س** ما یقول العلماء فی رجل تزوج بامرأة وآخر تزوج باختها النسبیة فاولد کل واحد منهما زوجته وارضعت کل واحد من الزوجتین ابن اختها فهل یجوز للولد الذی لم یشرب اللبن ان ینکح بنت خالته التی لم تشرب اللبن وهل تحرم الزوجة علی زوجها ام لا افتونا توجروا **ج** الاقوی جواز النکاح بین غیر المرتضعین اذ الاخوة تقتضی الحرمة بالنسبة الی هذا المرتضع واخته من الرضاعة لا مطلقا نعم الاحوط عدم المناکحة للروایة واما المسئلة الثانیة فلا یحرم الزوجة علی زوجها لان وجه الحرمة علی ما توهم هو الجمع بین الاختین من جهة ان المرضعة صارت بمنزلة الزوجة وهو کما تری اذ الجمع بین الاختین فی النسب نظیره الجمع بین الاختین فی الرضاع لا مثل الفرض فتدبر والله العالم

باب الطلاق والخلع والظهار

در طلاق ومتعلق آن **س** بغیر ادای دین مهر شوهر میتواند زن را طلاق دادن یانه **ج** طلاق مشروط بادای مهر نیست قبل ازادا میتواند طلاق بدهد والله العالم **س** مردی زن خود را مطلقه نموده در سفر مثلا واز برای او مثلا بعد از عده وطلاق دو تومان خرج میفرستاد .. در هر ماهی وبعد از دو سال بزوجه گفت که من ترا طلاق دادم وماهی دو تومان را برای تو از مهر یه تو میفرستادم آیا این طلاق صحیح است واعلام لازم است یانه ونفقه بر فرض عدم اعلام آیا لازم است یا نه واین احتساب از مهر صحیح است با آنکه ضعیفه بخیال نفقه میگرفت **ج** طلاق اجماعا صحیح است واعلام لازم نیست ولزوم نفقه متوهم بعموم تعلیل وارده در منفصات وانه قد عطلها علی الازواج علیل است چون این تعطیل رضا طلب

تعطیل در سوال ندارد بجهت آنکه در مفضات وطی حرام است هرچند مصرح
بلزوم اعلام یا عدم ندیدیم و همچنین مصرح بلزوم نفقه نیز ندیدیم و در اما
مزوجه و زوجه مفضات و عتق عبد نگاه باید بکنم انشاء الله تعالی و اما
احتساب مهر پس ظاهر این است که بیجا باشد چون شرط احتساب از دین اعلام
مدیون است تا آنکه به رضایت و قابض و دافع ادای کلیه دین شود و تشخیص
یا معاوضه آن شخص حاصل شود س اولیاء صغیر میتوانند و جائز است برای
ایشان طلاق دادن صغیره و ابراء مدت آن یا نه ج بسم الله وله الحمد
اما طلاق پس ولایت اولیاء در آن کلام است و الطلاق بید من اخذ
بالساق فی الجملة مانع میباشد و تفصیلش محتاج بوقت دیگر است و اما
انقطاع پس اقوی جواز است والله العالم س چه میفرمایند درین
مسئله جائے که عادلین نباشند و بهم نرسند و در بلاد دیگر هم وکیل کردن
ممکن نباشد و یا عسر و حرج داشته باشند و ضرورت طلاق رو دهد چه کنند
و چگونه طلاق دهد ج علاج ندارد تا آنکه عادلین حاصل شود و در اینجا
عادلین بدل ندارد والله العالم س در شهادت و سائر جاهائے که
عدلین میباید و بجائے عدل واحد دو زن عادله معتبر و کافی است آیا در طلاق
هم بجای عدلین چهار زن عادله معتبر و کافی هستند یا نه ج بغیر عدلین
چاره نیست و شهادت زن منفردة و منضمة بکار نمی آید س زید خود را
عادل نمیداند و در حقیقت هم عادل نیست لکن دیگران اعتقاد بعدالت او
دارند خصوص مطلق خود هرگاه طلاق را اجاری سازد یا وکیل مطلق یا او
وکیل مطلق هرگاه بوکالت باشد در این صورت جائز است زید
را که شاهد در طلاق شود یا جائز است مطلق یا وکیل مطلق را که زید را

شاهد در طلاق قرار دهد باید و در عکس این چه حکم دارد ج بسم الله
وله الحمد در اینجا دو مسئله است اول اینکه اگر کسی خود را عادل نداند.. اگر او را
در چیزهائی که مشروط بعدالت باشد بطلبند جائز است اقدام باید جوابش
این است که جائز است اقدام او و لازم نیست بر او اظهار فسق خود یا اظهار
عدم عدالت خودش مسئله دوم این است که آیا جائز است که این شخص آن
زن را نکاح کند یا اینکه عادل نبوده و باعتقاد خودش شرط طلاق مثلاً حاصل
نیست جواب از این آن است که بعضی از علماء ما رضوان الله علیهم مثل ملا احمد
نراقی میفرمایند که در ضعیفه مطلقه هفت کس داریم حاکم و اجنبی و زوج
و زوجه و شاهدین و وکیل زوج که اگر اینها مختلف در اعتقاد باشند باینمعنی که زوج
بعد از طلاق دانست که وکیل طلاق واد در حضور فلان و فلان و این هر دو
عادل نبودند یا اینکه زوجه مطلع شد که شاهدین عادلین نبودند یا اینکه شاهدین
خود را عادل نمیدانند یا زوج و زوجه و شاهدین چه کنند میفرمایند هر کس
عمل باعتقاد خود نماید پس هر که این طلاق را صحیح میداند آثار صحت
را جاری کند و هر که فاسد میداند آثار فساد را جاری نماید پس
اگر زوج معتقد عدالت شاهدین باشد بعد از عده ضعیفه مطلقه خواهرش
را میگیرد و اگر این زن چهارمی بوده چهارمی دیگر را میگیرد و اگر زوجه
معتقد عدالت باشد شوهر میکند همچنین شاهدین اگر خود را عادل
نمیدانند ضعیفه را نمیگیرند و لهذا احکام شرع و اجنبی دائماً بعید
است و بعضی دیگر میفرمایند که مدار بر صحت طلاق عدالت واقعیه نیست
بلکه عدالت عند المطلق میباشد و عند مجری صیغة الطلاق میباشد
و این خالی از قوت نیست پس همین که عند مجری صیغة الطلاق طلاق در نزد

عدلین جاری شد ہمہ میتوانند آن زن را بگیرند و طلاق صحیح است فی
حق الکل وانہا ہمہ در جائیست کہ اعتقاد جزمی حاصل باشد بعدالت یا خلاف
عدالت واما اگر مجہول الحال باشند اجماعاً حمل بر صحت نمایند واللہ العالم

س زید زوجہ خود را مطلقہ نمود و قبل از انقضاء عدہ رجوع کردہ و قبل
از دخول ثانیاً مطلقہ کردہ آیا طلاق ثانی بائن است یا رجعی ج اقوی و احوط
این است کہ رجعی میباشد بجہت احتیاط تجدید بار رجوع اولی است

س آیا زوجہ میتواند کہ خود وکالتہ از زوج صیغہ طلاق خود را جاری سازد
باین نحو کہ بگوید کہ انا زوجۃ موکلی طالق یا نہ و طلاق صحیح است یا خیر ج
بلی میتواند ہر چند بطور غیاب بگوید المرأۃ المعہودۃ طالق واللہ العالم

س چہ میفرمایند کہ زید دو زن دارد ہر دو را طلاق میدہد بوکالت آیا
وکیل میتواند ہر دو زن را یک دفعہ و بیک صیغہ طلاق جاری سازد باین نحو کہ
بگوید فلانہ و فلانہ زوجتا موکلی طالقتان یا نہ و در صورت جواز در ہیچ حال
چہار شاہد عادل باید یا عدلین ہم کفایت میکند ج جمع و تثنیہ در صیغہ طلاق
بالتعدد مورد طلاق جائز است و عدلین کافی است س چہ میفرمایند
درین مسئلہ کہ آیا چنانکہ نکاح سنیہا و کفار حربی و ذمی کہ موافق مذہب ایشان
میشود بمقتضای ولکل قوم نکاح در مذہب ما صحیح است و ما ہم میتوانیم منکوحہ ایشان
بگیریم ہمچنین طلاق ایشان کہ موافق مذہب ایشان میشود آیا در مذہب ما صحیح است
کہ ما ہم میتوانیم مطلقہ ایشان را بعد از انقضای عدہ بگیریم یا نہ و بر تقدیر ثانی ہر گاہ
نکاح ایشان در مذہب ما صحیح است پس طلاق ایشان چرا در مذہب ما صحیح نباشد و
طلاق قاعدہ سنیہا در ہند این است کہ عورت و شاہدین عادلین را نمیخواہند بلکہ
محض با شخصی میگویند سہ مرتبہ کہ من ترا طلاق دادم پس طلاق میشود و در مذہب

ایشان درین مسئله آنچه حکم شرع باشد قلمی فرمایند **ج** حق آن است
که اگر مخالف بمذهب خود طلاق بدهد عیال خود را بآن طلاقی که بمذهب خویش
صحیح است چه بمذهب ما صحیح باشد یا نباشد بعد از تمام شدن عده جائز است
برای ما که آن زن را بگیریم لقوله علیه الصلوة والسلام الزموهم بما
الزموا به انفسهم بلکه اگر مخالف فرضا زن شیعه داشته باشد بنا بر این نکاح
شیعه را بسنی جائز بدانیم باز هم اگر طلاق بدهد حتی طلاق ثلث در مجلس واحد
بدون رجوع باز صحیح است لان ذلک دینهم بلکه ازین تعلیل ظاهر میشود که طلاق
کفار و سایر و حربی نیز چنین است بلی شیخ استاد اعلی الله مقامه در
جواهرش نقل کرده از بعضی علماء که اگر زن شیعه باشد و مرد سنی در نفوذ
آن طلاق غیر صحیح بمذهب ما مضی در حق زن شیعه نیست و این تفصیل ضعیف
است والله العالم **س** معروض ذره رقیعه میدارد که زنان [illegible] ساکن
مفقوده واقعه مرد که منقطع الخبر و مرتفع الاثر میباشند و منقضی چه شهرها چه
ولاتیه ندارند و صبر هم بهیچ جه برنای شوهری و بی چیزی میتوانند از بدو امر
تاکنون که قریب بده سال است اگرچه رجوع بحاکم شرع خصوص بجهت نبودن
در بعضی از بلاد ایشان و تعذر و تعسر نسبت بایشان نوعا کما هو الغالب در
رجوع بحاکم غیر بلد در تاجیل اربعه سنین و تفحص نشده ولکن عامه مؤمنین
انولا و کافه مسلمین آن ناحیه بعد از رجوع و استشاره گفته اند که باید چهار
سال صبر کنید بفتوی بجمعی از اعلام تا تفحص شود و تفحص هم از همه کس
بقدر امکان از متعلقان هر یک شده و از جمیع بهیچ جه امری [illegible] و لا حیوة خبری
و اثری ظاهر نشده و خوف وقوع نسوان علاوه بر شدت نفقه و کسوت بود ان در
حرام بلکه ظن غالب در غالب هم هست پس بعد حول الولا نتوانند بعد از تفحص

تربص در سنوات عشر اکتفا نموده امر شان باعتداد بعده وفات نمایند
وطلاق هم احتیاطا جاری نمایند یا مجدداً محتاج بتربص است ویا حکم
رجوع بحاکم با عدم عسر وتعذر ضرور است ویا هر دو واحد ها چه باید بشود ویا نه ان
ونه این قح تا عمر طبیعی مردم ایام قدیم که صد وبست سال است باید صبر کنند و تا عمر
طبیعی مردم این ایام که غالباً بهفتاد ونمیرسند اگر چه عادةً نتوانند صبر بر بلی حجر
نمایند وعفت در محافظت ورزند حکم انرا بیان فرمایند که نهایت حاجت
است ج بسم الله وله الحمد اوّل باید دانست که تاجیل حاکم موقوف
است بعلم حاکم بتحقق شرائط تاجیل واین غالباً ممکن نیست وثانیا باید دانست
که این حکم مخصوص بحاکم مبسوط الید میباشد وغالبا حکام شرع درین زمان
قاصر الید عن الفحص فی المدة المضروبة میباشند وثالثا این حکم تاجیل ومباشرت
طلاق یا امر بعده داشتن زوجه مزبوره از مناصب آنست ومختص بحاکم میباشد
وعدول مومنین این ولایت را نداد مذهب جنید از ملا محسن فیض نقل شده واین
هر چند خالی از وجه نیست لاکن خلاف ظاهر نصوص است که بلفظ والی وامام
وارد شده فی موثقة سماعة عن المعصوم فقال ان علمت انه فی ارض
فهی منتظرة له ابدا حتی یاتیها موته او یاتیها طلاقه وان لم یعلم این هو من
الارض کلها ولم یات منه کتاب ولا خبر فانها تاتی الامام فیامرها ان
تنتظر اربع سنین فیطلب فی الارض فان لم یجد له اثر حتی تمضی اربع
سنین امرها ان تعتد اربعة اشهر وعشرا ثم تحل للازواج فان قدم
زوجها بعد ما تنقضی عدتها فلیس له علیها رجعة وان قدم وهی
فی عدتها اربعة اشهر وعشرا فهو املك برجعتها با وجود این خبر ونحو ان
در امر فروج جرأت بر قیام عدول مومنین نداریم خلاصه این بالنسبة

که مجبور شود س ضعیفه شل یا افلیج باشد خواهد طلاق بگیرد صداقش میرسد یا نه ج بعد از دخول تمام میرسد و قبل از دخول اگر شوهر فسخ نماید بواسطه عیب مرقوم صداق ندارد و اگر طلاق دهد نصف صداق میرسد والله العالم س اگر با مطلقه رجعیه کسے زنا کند در عده ان زن حرام مؤبد میشود بر آنکس یا نه و بر تقدیر اول آیا در عده وفات و خلع و مبارات هم اگر کسے زنا کند حرام مؤبد میشود یا نه همچنین در سائر احکام رجعیه یا خلعیه فرق هست یا نه ج زنا بذات البعل موجب حرمت ابدیه میباشد و همچنین در عده رجعیه که بمنزله زوجه میباشد و اما زنا در عده وفات و عده خلع و مبارات پس موجب تحریم ابدے نیست س عقد در عده با علم بعده و با علم بتحریم یا جهل و دخول در عده حکمش را بیان فرمایند ج موجب تحریم ابدے چند چیز است اول عقد در عده چه عده بائنه چه رجعیه بشرط اجتماع دو علم یکے علم بتحریم و دیگرے علم بموضوع عده و با عقد هر دو علم یا یکے از ان تحریم ابدے حاصل نمیشود بعقد دوم دخول در عده که اگر زنے را عقد کند و دخول کند و این دخول نیز در عده باشد موجب تحریم ابدے میباشد چه هر دو عالم باشند بعده یا جاهل باشند و عالم باشند بتحریم یا جاهل باشند همین که دخول شد حرمت ابدیه حاصل است و اگر دخول در خارج عقد شود تحریم ابدے ندارد اگرچه عقد در عده شود پس اگر تجدید عقد کنند عقد مرقوم صحیح است و ان دخول مثل عقد نشد تحریم ابد نمیشود س عده طلاق از چه طلاق است یا نه و عده وفات همچنین است یا نه ج اول در عده وفات این است که ابتداے او از زمان بلوغ خبر است و تجدید نشد شرط تزویج است نه شرط عده و عده طلاق از زمان وقوع طلاق است نه از زمان

بلوغ خبر طلاق و قول باشتراک هر دو عده از حین بلوغ خبر ضعیف است
هر چند روایات متعدده وارد شده است شهید ثانی اعلی الله مقامه
فرموده است که اگر چه او را برائه واجب نداینم مثل مطلقه خواهد بود در عده که
از حین وقوع موت است نه از حین بلوغ خبر والله العالم **س** عده طلاق
و عده وفات و عده انقطاع و استبراء امه هر یک چند یوم است و ایا صغیره
و غیر مدخول بها و یائسه و زنان فواحش بازاری عده دارند یا نه **ج** عده
طلاق در ذات الشهور سه ماه است که در میانه بالمره حیض نه بینند و در حیض بین سه
طهر است و عده وفات در غیر حامل چهار ماه و ده روز است و در حامل ابعد
الاجلین یعنی هر کدام که طولانی تر است و عده انقطاع در حیض بین دو حیض میباشد
و در غیر حیض بین چهل و پنج روز و استبراء امه در حیض بین حیضه واحده است و در غیر آن
چهل و پنج روز و صغیره و غیر مدخول بها و یائسه که بسن یاس رسیده باشند عده ندارند
و زنا عده اش احوط است مثل عده طلاق و لا اقل استبراء بحیضه واحده یا چهل
و پنج روز نمایند **س** قول زن در انقضاء عده در یک ماه و نیم و نحو آن مسموع است یا نه
ج آنچه محقق تصریح نموده قول زن در انقضاء عده بحیض در زمانیکه ممکن باشد
مسموع است و در هر حال نزاع یمین متوجه میباشد بر زنی و اگر ادعاء انقضاء عده
بشهور نماید محتاج به بینه میباشد و شهید در لمعه تفصیل داده در اول مابین ادعاء
معتاد و غیر معتاد فرموده که تفصیل مرقوم قریب است و از شیخ طوسی ظاهر میشود فرق مابین
متهمه و غیر متهمه قال فی اللمعة و ظاهر الروایات انه لا یقبل منها غیر المعتاد
الا بشهادة اربع من النساء المطلعات علی باطن امره و هو قریب و رد علی الشهید
بانه لم یرد هنا الا روایة مرسلة عن علی ع انه قال فی امرأة ادعت انها حاضت
فی شهر واحد ثلث حیض انه یسئل نسوة من بطائنها هل کان حیضها فیما مضی علی

ما ادعت فان ستہدن صدقت والا فھی کاذبة وعن الشیخ حمله علی التهمة وانت خبیر بامکان تغیر العادة سیما فی غیر مستقیمة الحیض والطہر مع ان نصوص القبول سندا ودلالة وعددا وعملا ارجح فقولہما مقبول وان کانت متہمة بل مع وجود من یشہد بان عادتہا خلاف ذلك فانکان الطلاق رجعیا فالنزاع معہا ولا بد من الیمین وان کان خلعیا فلیس للزوج علقة حتی ینازع عنہا الا علی بعض الوجوه کان یرجع الی البدل هذا فی غیر الزمانی واما فیه فالقول فی انقضاء العدة بالزمان لا یکون الا فی زمان ایقاع الطلاق والاصل تاخره والاصل بقاء العدة ولکن الطلاق قوله ع العدة والحیض للنساء اذا ادعت صدقت تصدیقہا ولما قیل فی هذا القسم بعدم قبول قولہما وانه لا خلاف بین الاصحاب فالاحتیاط اولی والا فمقتضی الادلة سماع قولہما فتبصر والله العالم

در خلع س آیا در طلاق خلع قبل از رجوع ضعیفه بذل اعم است برای مطلق نکاح خواهر و زن چهارمی یا نه ج اقوی جواز است و قول بعدم جواز بسبب تزلزل طلاق در بینونت ضعیف است س آیا رجوع ضعیفه به بذل مشروط است بامکان رجوع زوج یا نه پس در جائیکه برای زوج ممکن نیست مثل آخر زمان عده یا با جهل زوج برجوع زوجه یا به تزویج زوج برابعه و اختش چه باید کرد ج محقق در شرائع بلکه ظاهر مشهور عدم اشتراط میباشد ولکن شیخ استاد در جواهر اختیار اشتراط امکان رجوع زوج را نموده ولکن در نظر احقر قول محقق قویست مثل ظاهر مشهور س جواز رجوع زوجه در بعض از بذل مثل رجوع در تمام بذل میباشد یا نه ج اقوی این است که رجوع ببعض بذل نیز کافی است سپس برای زوج لازم است که بعد از اختیار رجوع زوجه همه مهر را بدهد و اکتفا برجوع زوجه ببعض مهر نکند س در جائیکه جواز رجوع

برای زوجه بوده و در رجوع نیز موده بعضی توهم فرق کرده اند میان آنکه
فراق بصیغه خلع بوده یا بصیغه طلاق که از اول خلع فاسد میشود اجنبیات
برجوع [illegible] نیست و در ثانی خلع فاسد و طلاق حاصل است و محتاج برجوع
زوج میباشد آیا این فرق نتیجه است یا نه **ج** این فرق نیز از تسامح استاد بر میشود
ولکن محل مناقشه میباشد بلکه فرق غیر نتیجه میباشد هذا مما ظهر فی اشغال
الی ان یقع التامل فی سعة المجال **س** شرط رجوع برای زوج در طلاق
خلع و طلاق بعوض صحیح است یا نه و بر فرض بطلان شرط خلع نیز باطل میشود یا نه
ج محقق تصریح ببطلان شرط در هر دو مقام کرده و متعرض فساد خلع
نشده و شیخ استاد در جواهر نحو تردد در مسئله دارد و هر چند در اول کلام خود
مایل بفساد خلع نیز شده و استاد خلاف را با بن ادریس داده و تحقیق هر دو مقام
که صحت شرط و صحت خلع باشد در خیار اشتراط گذشت و با نجاز رجوع نمودن
او میباشد والله العالم **س** حق رجوع را جایز است مصالحه نماید یا نه
ج جایز نیست مصالحه حق الرجوع والله العالم

در ظهار

س لفظ او بجای مادر من است یا خواهر من موجب ظهار است یا نه و همچنین لفظ
تو بجای مادر و خواهر منی و تو خواهر و مادر منی اگر بزن خود بگوید اما در
منقطعه ظهار میشود یا نه **ج** ظهار بر قوم حاصل میشود علی الاقوی و اقوی
حصول ظهار در منقطعه میباشد

باب العتق والتدبیر در عتق

س در عتق لفظ شرط است یا نه هرگاه در دل قصد نماید بدون تلفظ
عتق حاصل نمیشود یا شرط نیست و بر فرض اشتراط لفظ عربیت شرط است یا نه
ج اقوی اشتراط لفظ و عدم اکتفا بمجرد قصد است بجهت خصوص نقلیکه
وارد است که لیس الطلاق والعتاق الا ان یقول هر چند در اشتراط آن

بنصیبی بر نخوردیم و بمقتضای قاعده نیز عدم اشتراط بلکه اجتزاء و اکتفا بکل
ما دل علیه است چنانچه استفاده از قول مفصلین بین قادر بر عربیت و عاجز از
عربیت میتوان نمود و اما اشتراط عربیت پس اقوی عدم اشتراط است
و خبری که وارد است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام بغلامیکه ریزه
نان را خورده بود فرمود انت حر لوجه الله دلالت بر اشتراط عربیت بلکه دلالت
بر اشتراط خصوصیت این صیغه و عدم اجتزاء بغیر این صیغه ندارد بلکه همین قدر
استدلال که میتوان نمود بر اشتراط صیغه و لفظی در عتق و اما عربی بودن
پس دلالت ندارد زیرا که لسان آن بزرگوار عربی بود تا دیه بعربی فرموده
شد و بدانکه در تحقیق عتق کفایت لفظ انت حر لوجه الله اتفاقی است و مثل
صیغه اعتقتک و انت عتیق محل خلاف است و اقوی اجتزاء باین دو صیغه
نیز میباشد

ودر تدبیر مس

ایا در تدبیر لفظ شرط است و عربیت
نیز شرط است یا نه

ج

چون تدبیر یا از اقسام وصیت است چنانکه در جمله
از احکام با وصیت موافق است و یا از اقسام عتق است چنانچه تحقیق آن سبقت
که تدبیر عتق معلق است پس انچه در عتق گفتیم در تدبیر نیز جاری است از اشتراط لفظ
و عدم اشتراط عربیت و بخوان والله العالم

باب الارث

در ارث مس

اشیاء حبوه را بیان فرمایند ایا عمامه و پوستین و
شد وسط و کفش و جوراب و خاتم الله در صورتیکه متعدد باشد و کذا انگشتر
متعدد داخل در حبوه است یا نه

ج

حبوه علی الاقوی و علی المشهور المنصور
منحصر بچهار چیز است شمشیر و قرآن و انگشتر و رخوت بدن و پوستین و لو
داخل است ولکن در عمامه و شال کمر و کلاه و جوراب اشکال است و قد
صرح فی المستند بدخول جوراب ولکن احتیاط در امثال نزد مع صلح

ونحو ان بیباشد از قبیل دست کش وعرقچین و بهارسے و سفره وشلوار و..
باشلق و بیاپنچے وکفش وچکمه ونعلین عربی وخاتم حجر نه خاتم انگشت مگر اینکه
جامع وصفین باشد و همچنین در جامه حریر و انگشتر طلا که احتیاط در اینها بکنند
. اگر راضی باحتیاط نشوند اقوی در محل شک عدم حبوه بیباشد بلکه بعموم
ارث عمل شود وثیاب متعدده ظاهرا همه داخل در حبوه بیباشد واما قران متعدد
وانگشتر وشمشیر پس بهتر ان است که اقتصار کنند بغالب الاستعمال یا دائم
الاستعمال واگر همه غالب الاستعمال باشد در زیاده بر یکی صلح اولی بیباشد
س ایا حبوه داخل در ترکه است که باید وضع ثلث از ان بشود یا نه ج اقوی
انیست که اگر تصریح باخذ ثلث از حبوه نمود یا بطور عموم ذکر کرده ثلث از ان موضوع
بیشود اما اگر بطور اطلاق وصیت بثلث نموده از حبوه اخراج نمیشود س
حبوه که ولد اکبر میبرد در مقابل او از قرض میت چیزی تعلق براو میگیرد یا نه
ج دین میت اگر مستوعب ترکه است واضح است که حبوه هم محل اداء دین
میشود واگر مستوعب نباشد مقتضای عدل وانصاف این است که از مجموع
ترکه داده شود نه از موضع مخصوص که ضرر به پسر بزرگ ونه بزوجه ونه بسائر ورثه
بخصوص لازم آید ولکن اقوی جواز اختصاص است مثل کفن هرچند ملاحظه
توزیع است حتی در کفن والله العالم س اگر شخصی بمیرد واز وعموزاده
وعمه موجود باشد آیا ارث آن شخص میرسد بعمه آیا بعموزاده است و اگر عالمی فتوی داده باشد که وارث شخص متوفی
عمه او است و عموزاده بی بهره است آیا آن حکم معمول به است وعمل بان جائز است وتصرفات عمه
در ترکه ممضی است یا نه ویا آنکه عموزاده وارث است ج بسم الله وله الحمد
ان عالمی که فتوی داده است که عمه مقدم است حق گفته وبر طبق مشهور فتوی
داده است بلکه بطریق اجماع فتوی داده واگر بظاهر سوال اعتماد شود که عمه

مثل ابن عم هردو ابوینی باشند یا هردو ابی فرض شود بی در ابن عم
ابوینی با عمه ابی مشهور حکم تقدیم عمه وحجب عمه ابن عم را نموده اند و بعض شیخ
طوسی حکم تقدیم ابن عم ابوینی نموده بر عمه ابی مثل عم ابی خلاصه عمه در
هر حال مقدم بر ابن عم وابن عمه میباشد و قاعده تقدیم اقرب درین فرض
مخصص نیست بلکه در خصوص ابن عم ابوینی با عم ابی میباشد و مناط تخصیص
معلوم نیست تا تعدی شود و در ارث شرح شرایع بتفصیل در مسوده بیان
کردیم **س** شخص متوفی از دو برادرزاده و عمه و خالو باقی است وارث
متوفی کدام یک از اشخاص مذکوره است **ج** عمه و خالو وارث نیستند
مال منحصر است که به برادرزاده داده شود اگر یکی باشد همه را میبرد والا قسمت
کنند والله العالم **س** هرگاه وارث پسر عموی پدری و مادری باشد
و عمو و عمه مادری یا پدری تنها باشد در ینصورت کیفیت ارث چگونه است
ج اقوی حرمان پسر عموی مرقوم میباشد پس ارث منحصر میشود بعمو و
عمه ابلا تا که دو ثلث عمو میبرد و یک ثلث عمه و لی استرضای ابن عم میباشد
س هند فوت شد لا ولد وارث گذاشت مادر و یک خواهر نسبیه و شوهر
و یک خاله و یک عم متروکه او از منقولات و غیر منقولات بکدام کس میرسد
و بچه طور تقسیم میشود **ج** خواهر و خاله و عمو با وجود بودن مادر ارث
نمیبرند نصف ترکه بشوهر میرسد و باقی بمادر ولکن ارث مذکور بعد از ادای
دین و وصیت میباشد و کفن و مؤنت دفن با شوهر است اگر دارنده باشد **س**
چه میفرمایند که زنی وفات نموده است شوهری دارد و همشیره از پدر و مادری
و یک برادر از مادر خود میراث را چگونه تقسیم نمایند **ج** بعد از کفن و دفن و دین
و وصیت شوهر نصف ترکه را میبرد و برادر مادری سدس ترکه را میبرد **س** شخصی

مرده دو خواهر دارد یکے از پدری و یکے از مادری و وارث منحصر باینها است
تقسیم ترکه برانها چه نحو باید بشود ج بسم الله وله الحمد خواهر مادرے از شش
یکے میبرد و خواهر پدرے نصف میبرد که از شش سه میبرد باقی میماند دو تا
دیگر درین دو تا خلاف است که بهر دو قسمت میشود هر یک بقدر نصیب میبرد
یا مخصوص بخواهر پدرے میباشد و قول ثانی اقوی است در نظر
لکن احتیاط درین دو تا گذراندن امر است بصلح یا تراضی والله العالم
س چه میفرمایند که زید نامی فوت شد و از و باقی ماند یک پسر صغیر و
چند خانه و چند کنیز مدخوله و یک غلام و پسر زید بالمره متصرف هیچیک از
متروکات نشد بواسطه انکه زید مدیون بود و پسر نتوانست که دین او را ادا
نماید پس یک کنیز خودش را حیلةً مالکه قرار داد پس همان کنیز مالکه کنیزے را
بحباله شخصی درآورد و یک قطعه خانه را بکافر بت پرستی هبه نمود که او آنرا
معبد خود ساخت حال پسر زید میتواند آن کنیز را از حباله آنشخص بیرون
آورد و خانه را از تصرف آن کافر بگیرد و کنیزان و غلام و اولاد کنیزان
و غلام و اموال اینها ملک پسر زید خواهد بود یا نه ج در فرض مرقوم همه
راجع به پسر زید میباشد هر چند پسر زید نیز محجور میباشد از تصرف پیش از ادای
دین میت و ولد کنیز محکوم بحریت است اگر تزویج بحر شد و حر جاهل بحال بود
س آیا ولد الحیض ارث میبرد از پدر و مادر یا نه و همچنین که طواف نساء
ناکرده وطی کرد با زن حلاله خود و ولد آورد آیا این ولد حلال زاده است
یا حرامزاده و وارث از پدر و مادر میبرد یا نه ج بواسطه حیض و احرام وطی
حرام است نه آنکه زن از زوجیت خارج شده است و اجنبیه شده است تا آنکه با علم
بحرمت زنا شود و ولد ملحق نشود پس ولد ملحق است و وارث است والله العالم س

زن مسلمه شیعه که از فواحش بازاری و مشهور بزناکاریست در پیش بگیرد
شخصی نوکر شد و با او همخواب و هم بستر میشد و لکن آن مرد سنی او را در پرده
نشاند بلکه همیشه در مجمع نامحرمان می نشست و با یکدیگر حرف و حکایت میکرد
و ظن نکاح هم ندارد بلکه مظنه زنا قوی است بعد مدتی از آن مرد سنی و
از آن زن شیعه اولاد بهم رسید آیا اولاد حرامزاده هستند یا حلال زاده و
ارث از پدر و مادر میبرند یا نه **ج** بسم الله وله الحمد تا یقین نشود
حلال زاده است و ارث از پدر و مادر میبرد والله العالم **س** زید اگر بگوید
که عمرو ولد من نیست و عمرو بعد از وفات زید بگوید که زید پدر من بود من
پسر او هستم درین صورت عمرو ارث میبرد از زید یا نه **ج** تا ثابت نکند
ولادت خود را از او ثابت نمیشود وارث و باید بمرافعه حاضر شود **س**
درین مسئله شرعیه که شخصی متوفی شده و قناتی از وی مخلف شده
زوجه دارد آیا زوجه از قنات ارث میبرد یا نه و فرقی بین ذات ولد و غیر ذات
ولد هست یا نه **ج** از مجرای قنات محروم است عیناً و قیمةً و از آب موجود
ارث میبرد اگر قبل از وفات بوده و آبی که بعد از وفات در قنات پیدا شد
اگر معلوم است که قبل از وفات بوده ضعیفه ارث میبرد و اگر معلوم است که بعد آمده
است و از نهر خارج آمده است ارث نمیبرد و اگر استنباط شد از مجرای قنات
احتیاط اولی است و اگر تاریخ سبق و لحوق در آب و موت مجهول باشد نیز ارث نمیبرد
س هرگاه زید فوت شد و دو نفر اولاد ذکور از وی ماند یکی از زوجه حره و یکی
از جاریه مملوکه و جاریه ذات الولد با ولدش فوت شود ارث او بکه میرسد و هرگاه
جاریه قبل از ولد فوت شود حکم آن چیست و هرگاه ولد پیش از والده اش فوت
شود و او سی بارث والده اش که جاریه متوفیه باشد نداشته باشد آیا ارث میبرد او

پدرے که از حرّه است میبرد یا نه ج هر دو ولد وارث پدر میباشند و بودن
ولد از جاریه مانع از ارث نیست و تاخر بودن ولد چنانچه ظاهر ان است بلکه
جاریه را تماما از نصیب پسرش قرار دهند آزاد میشود و اگر مالی غیر از جاریه
بوده باشد و جاریه آزاد میشود از حصه پسرش و اگر مالی غیر از جاریه نبوده باشد
بعد از نصیب ولد خود آزاد میشود و اگر هر یک از جاریه و ولدش با هم فوت شوند
که تقدیم و تاخیرے در بین نباشد هیچکدام از یکدیگر ارث نمیبرند و اگر جاریه قبل
از ولد فوت شود وارث او ولد او میباشد نه ولد از زوجه حرّه و هرگاه ولد
پیش از جاریه فوت شود وارث او جاریه میباشد که از حصه ولد آزاد شده بود
و اگر چنانچه جاریه نیز بعد از فوت ولدش فوت شود پسر دیگر از زوجه حرّه وارث
او نمیشود مگر آنکه قرابتے در میانه باشد و برادر پدرے که از حرّه است وارث جاریه
نمیشود و وارث ولاء عتق در اینجا راه ندارد و شرط ولاء عتق مفقود است پس وارث
جاریه امام علیه السلام میباشد بعد از فقد وارث نسبے و سببے غیر امامت و در زمان
غیبت رجوع بحاکم شرع عادل میشود و ایشان اگر به برادر پدرے که فقیر میباشند بدهند
مضائقه نیست یا عدم اهمّ ازاو والله العالم س هرگاه شخصے وصیت کرد که
ثلث اموال مرا بمصارف معینه برسانید و تعیین کرد که ثلث را از منقولات من
بردارند که اعیان و املاک از براے صغیر بماند حال جمیع منقولات به ثلث میرود
یا چیزے باقی میماند آیا زوجه میت ثُمنیت از تمام منقولات دارد یا نه و در صورتیکه
چیزے از منقولات از براے مصرف صغیر نماند وصے میتواند از ثلث براے صغیر
صرف نماید و در آینده از مداخل املاک صغیر بردارد و بمصرف ثلث برساند یا نه ج
اقوے این است که موصے میتواند که ثلث خود را معین کند در چیزے هر چند تعیین باعث
حرمان یا تقلیل ارث وارث شود بلکه وصے میتواند که کفن میت و مؤنت دفن بلکه

اداے دین میت را از نقد نماید هرچند بنداق جمعی از علماء بلکه احتیاط این
است که کفن و دین و ثلث در فرض عدم تعیین از جمیع ترکه باشد و در خرج
صغیر ملاحظه اصلح باید نمود و این مختلف میشود باوقات و انظار و اگر مصرف
وصیت منافی با صرف در مصرف صغار نباشد که غنی نباشند یا آنکه غنی باشند
و بعنوان قرض از نقد ثلث بردارند برای صغیر و بعد از حاصل املاک صغیر قرض
را بدهند ضرر ندارد و اگر قرض دادن بصغیر باعث تاخیر در عمل بوصیت نشود

س هرگاه میت مدیون باشد و املاک و نقد هر دو دارد اگر اداے دین
از نقد کنند زوجه از املاک محروم میماند و اگر از املاک حط کنند ثمن ضعیفه بیشتر
میشود آیا تخییر برای وارث و وصی ثابت است یا آنکه لازم است توزیع کنند

ج آنچه بخاطر دارم که شیخ استاد فرموده مقتضای عدل و انصاف توزیع است
و لکن بنای معاصرین بر تخییر است والله العالم

س زوجه ذات الولد از ترکه
شوهر از اراضی و غیر اراضی حسب فتوای سرکار شریعت مدار ثمن میبرد یا نه

ج حق آن است که نصیب زوجه ثمن و ربع است عینا در منقولات و در بنا
قیمة لا عینا و در اراضی محروم میباشد عینا و قیمة و فرق نیست در حرمان
ما بین ذات الولد و غیرها خلافا للمحقق اعلی الله مقامه

س شرط توارث در
منقطعه اثر دارد یا نه

ج قال فی الشرایع لا یثبت بهذا العقد میراث بین
الزوجین شرطا سقوطه او اطلقا اما لو شرطا التوارث او احدهما قیل لا
یلزم لانه لا یثبت الا شرعا فیکون اشتراطا لغیر وارث کما لو شرطا للاجنبی وقیل یلزم
اشبه و از کلام محقق استفاده شده که شرط ارث برای اجنبی معلوم البطلان
نمیباشد چون مقیس علیه قرار داده و انصاف این است که اگر مقصود از این
جعل عنوان ارث نباشد که این شرط محل اشکال است بجهت آنکه اجنبی

داخل در اولاد و ازواج نمیشود و شرط جاعل عنوان نیست و اگر مقصود جعل
حصه برای او بعد از موت خود میباشد این منزل بوصیت میشود و از عنوان
ارث خارج میشود و صحیح است بقدر ثلث بی اجازت و در زائد از ثلث
با اجازت و بی اجازت و در زاید بر ثلث اشتراط در حق غیر میباشد و این
اشتراط صحیح نیست ان بود حال اشتراط ارث در اجنبی الا ان یقال صحة
اشتراط الوفیعة فی الحر و العود الی الحریة فی الوقف دلیل علی ان الشرط کما
هو ملزم کذلک جاعل العنوان ایضا فیجعل الاجنبی وارثا و یجعل الوارث اجنبیا
الا ان الاخیر مخالف للشرع والسنة وقد بعض الکلام فی نذر الاضحیة لشرط
القرا المقدن و شرعا و فی العتق فتامل جیدا والعجب من الفاضل القمی حیث
بنظر فی اقتضاء الشرط بعموم المؤمنون عند شروطهم اذ لا معنی لوفاء المیت
لشرطه انتهی وفیه اولا انه تقضی بطلان الامر بالوفاء فی حال الحیوة بالممات
ایضا و ثانیا انه یقتضی بطلان شرط الوصیة و اما اشتراط ارث در غیر ما دین
شرعیه بزاید از جعل شارع مثل اینکه نصیب زوج را با ولد زوجه نصف قرار بدهد
این هم بحسب ظاهر مثل سابق میباشد که بقدر ثلث ممضی میباشد و در زاید از ثلث
محتاج باجازت میباشد والا لازم میاید اشتراط در حق غیر و اما اشتراط ارث
در خود عنا وین شرعیه که زوج و زوجه در عقد انقطاع باشد که عنوان بودن
ان معلوم نباشد پس اگر قول قاضی را اختیار کنیم که عقد انقطاع را مثل عقد
دوام میداند علی کل حال پس شرط مرقوم ضرر ندارد بلکه شرط سقوط ارث
در نیوقت مثل شرط سقوط در دایم میباشد و اگر قول ابن ابی عقیل و سید
مرتضی را اختیار کنیم که عقد انقطاع مثل عقد دائم میباشد مادامیکه شرط سقوط
نکرده باشد در نیوقت نیز شرط مرقوم باید صحیح باشد چنانچه بحسب قاعده عموم المؤمنون

عقد بشروطهم صحت این اشتراط است مگر اینکه معلوم شود که عنوان ارث زوج و زوجه
دائمی میباشد که درینوقت اشتراط ارث منقطعه مثل اشتراط ارث اجنبی و اجنبیه
میباشد و اتفاق اثبات این مشکلست بلکه مقتضای عموم ازواج و اینکه منقطعه
زوجه است از جهت عدّه و جواز تغسیل و جواز نظر بعد از وفات و نحو ذلک
اقتضاء ارث میباشد خرج صورة الاطلاق و نفی صورة الاشتراط هر چند
شیخ استاد در جواهر مقنعات عدیده ذکر کرده اول آنکه هن مستاجرات و
قوله ع فی خبر محمد عن ابی جعفر فی المتعة قال لیست من الاربع لانها لا تطلق
ولا تورث وانما هی مستاجرة ظاهر الدلالة بل صریح الدلالت میباشد که ارث
مخصوص باربع من الزوجات میباشد دوم آنکه در حدیث وارد است از عبد الله
بن عمر سالت ابا عبد الله ع عن المتعة فقال حلال لك من الله و رسوله
قلت فما حدها قال من حدودها ان لا ترثها ولا ترثك سوم خبر ابان
بن تغلب قلت لابی عبد الله کیف اقول لها اذا خلوت بها قال تقول اتزوجك
متعة علی کتاب الله وسنة نبیه لا وارثة ولا موروثة کذا و کذا یوما و
ان شئت کذا و کذا سنة کذا و کذا درهما وتسمی من الاجر ما تراضیتما علیه
قلیلا کان او کثیرا فاذا قالت نعم فقد رضیت فهی امرأتك وانت اولی الناس
بها قلت فانی استحیی ان اذکر شرط الایام قال هو اضر علیك قلت وکیف
ذاك قال انك ان لم تشترط کان تزویج مقام ولزمتك النفقة وکانت وارثة
لو تقدر علی ان تطلقها الا طلاق السنة ضرورة کون المراد بذلك بیان
ان المتعة حکمها ذلك کی لا تکون الامراة مخدوعة چهارم آنکه اشتراط ارث
از یک طرف و سقوط ارث از طرف دیگر نیز باید جائز باشد مع غلبة التوارث
من الجانبین پنجم آنکه لازم صحت اشتراط مرقوم صحت ارث زوجه و زوج بنحو

غير مقرر از شرع است وهو من المستغربات واغرب منه التزام صحة ارث
الزوجة والزوج لا على حسب حالهما من وجود الولد وعدمه بالنسبة الى
النصف والثمن والربع وارث العقار وعدمه من غير فرق لان الشرط يصيرها
كذلك ثم انه عقد متعة بموت باطل مشيو ومعدوم مشيو وانه بمنزلة الهبة
بخلاف عقد الدوام فلا زوجية حينئذ بينهما كى تقتضى التوارث بل يكون
بالموت كمن ذهبت بل لعل ذلك هو السبب فى عدم اقتضاء المتعة الارث
ضرورة كونها حينئذ كموت العين المستاجر فالذى من المعلوم بطلان
الاجارة بها ويتفرع عليه عدم جواز تغسيلها والنظر اليها وعدم اولويته
بها فمن الغريب بعد ذلك جرأة من عرفت على الفتوى بذلك فالتحقيق
عدم ارثها بذلك مطلقا بل لو اشترط ذلك فى العقد على غير جهة الوصية
بطل العقد بناء على اقتضاء بطلان الشرط بطلانه بل قال فى اثناء..
المسند كلاله ولا ينبغى لمن رزقه الله معرفة مذاق الشرع ان يحتمل ذلك
فضلا على ان يكون فتوى انتهى وانت خبير بان الثلثة الاول قابلة للتخصيص
فنقول هن مستاجرات مالم يشترط الارث وان من حدودها عدم الارث
مالم يشترط الارث وبامثاله تخصيص ما حصل ردا استدلال ابى حنيفة
وبعض العامة على حرمة المتعة بقوله تعالى والذين هم لفروجهم حافظون
الا على ازواجهم بتقريب ان المتعة خارجة عن ملك اليمين وعن الازواج
ايضا لعدم التوارث وقال ابو حنيفة انه الميراث فنطق بنسخ المتعة
فقال له فى رده مؤمن الطاق قد ثبت النكاح بغير ميراث فقال ابو حنيفة من
اين قلت ذلك فقال لو ان رجلا من المسلمين تزوج بامراة من اهل الكتاب ثم
توفى منها ما تقول فيها قال لا ترث منه فقال ثبت النكاح بغير ميراث وانما مضيف

دوم و سوم پس ضعف مضعف و اضحست بجهت اینکه این ارث از شرط است نه از جعل شارع ابتداء هرچند شرط نیز از مجعولات شارع است لکن لا ابتداء فهو بحسب جعل الشارط و بلاعیب فیه و اما ضعف چهارم پس آن نیز ضعیف است بجهت آنکه بطلان زوجیت بموت محل کلام است بجهت آنکه بالنسبت ببعضے از احکام مثل نظر و لمس باقی میباشد و بالنسبت بجواز تجویز بانکحش و برادر مثلاً باقی نیست و مقتضی الاصل بقاء الزوجیة و احکامها الا ما خرج بالدلیل علاوه آنکه فرق در بطلان ارث میان دوام و انقطاع ایضاً محل کلام است در احکام مثل جماع بعد از موت و زنده شدن بعد از موت بلکه عمومات نیز شامل است پس متفرع میشود جمیع احکام مثل اولویت در دفن و غسل که زوجه منقطعه نیز غسل میدهد زوج را و بالعکس کما صرح به جمع و هو مختاره فی الرسالة العلمیة ایضاً پس اقوی صحت این اشتراط است و فاضل قمی اعلی الله مقامه هرچند اختیار بطلان این اشتراط را کرده از جهت ترجیح اخبار مانعة لکن قال و مع ذلک کله فالاحتیاط ان لا یجرهم مع الشرط و یصالح بینهما بشیء والله العالم س ما قولکم فی ارث الزوجة ذات الولد هل هی عندکم کغیر ذات الولد فتحرم مما تحرم منه من غیر فرق بینهما او بینهما فرق عندکم و هل المدار فی القیمة علی حال الموت و لو تأخر التقویم ام علی حال التقویم و هل الماء المتجدد فی الانهار و القنوات بعد الموت ترث منه الزوجة ام لا ج الاقوی تسویة ذات الولد مع غیر ذات الولد فتحرم مما تحرم منه من غیر فرق بینهما و الظاهر ان المدار فی التقویم هو ملاحظة قیمة یوم الدفع الی الزوجة س ما تقول جناب الشیخ سلمه الله فیمن توفی و له زوجتان احدهما مباحیة و لده

الاخری غالبة الفراش هل لها الثمن عینًا او قیمةً افتونا ج الاقوی
ان الزوجة محرومة عن مطلق الارض حتی ارض المزارع والمراتع و
الاباد والقنوات فضلا عن ارض الدار والمنازل عینًا وقیمةً کما انها
محرومة عن الابنیة عینًا لا قیمةً وکذا عن عین الاشجار لا من قیمتها کما
ان الاقوی عدم الفرق فی الحرمان المذکور بین ذات الولد وغیرها وان
ینسب الفرق الی المثل فالاحتیاط اولی والله العالم

باب در غصب

غصب

وغیر آن س هرگاه شاخه درخت در ملک همسایه بیاید حکمش
چیست ج در باب صلح ذکر این مسئله کرده اند که اگر صاحب درخت
قطع نماید یا آنکه همسایه راضی باشد بودن شاخه درخت بدون اجرت ضرر
ندارد و اگر همسایه راضی نشود بگذاشتن نه بعوض نه بلا عوض اینوقت واجب
است بر صاحب درخت که شاخه از حد ملک همسایه انعطاف یا قطع نماید و خرج انعطاف
یا قطع بر مالک است و اگر ممکن نباشد انعطاف و کج نمودن پس اگر قطع نماید
بسیار خوب والّا فوراً واجب است قطع نماید یا کج کند و اگر تاخیر کند و اجرت
داشته باشد هوای همسایه یا دیوار همسایه باید اجرتش را بدهد و اگر وقوع
شاخه بفعل اجنبی باشد بدون اذن مالک اجرت باز بر مالک شجر میباشد
هر چند قوت دارد بودن اجرت بر اجنبی و تقسیط اجرت بهر دو که مالک و اجنبی
باشد اولی است بلی اگر انعطاف بفعل همسایه باشد بر مالک چیزی نیست و قطع
نمیتواند بکند و اگر قطع بکند یا انعطاف بکند خود همسایه مباشر قطع یا انعطاف
میشود و حاجت باذن حاکم ندارد و همچنین حکم عروق شجر و جدار حائل که واقع
شود در ارض غیر و بعضی گفته اند که حاجت باذن از مالک نیست و بعضی تامل
دارند در قطع در وقتیکه قطع مستلزم قطع شجر دیگر از پایش باشد پس اگر شاخه درخت

زید در ملک هوای عمرو باشد باضرر یا بی ضرر آیا در هر دو صورت عمرو میتواند که
شاخه درخت زید را قطع نماید یا میل دهد بملک زید بی اذن و رضای
زید و آیا فرقی میان صورت اضرار و عدم اضرار هست یا نه ج بسم الله وله الحمد اگر عمرو
راضی شود ببودن شاخه درخت زید در هوای ملکش چه با اجرت چه بی اجرت
بی اشکال است و اگر راضی نشود حتی با اجرت با ضرر و بی ضرر اولاً بزید بگوید که
شاخه مرقومه را میل دهد بملک خودش و اگر اماله ممکن نباشد خود زید قطع نماید
و اگر زید مماطله نماید برای خود عمرو جائز است که اولاً اماله دهد شاخه را بملک صاحب
شاخه اگر خود قطع نماید شاخه مقطوعه را بصاحب شاخه رد نماید و اگر عمرو
باذن حاکم یا عدول مؤمنین بعد از امتناع زید این امر را مرتکب شود احوط
است و تفصیل این مسئله را در باب صلح ذکر کرده اند و محقق در آنجا متعرض شده
است و در باب غصب هم مناسب است والله العالم س چه میفرمایند درین
مسئله که زید فوت شد و از و باقی ماند چند پسر که یکی از آنها غائب یا مجنون
بجنون اطباقی یا صغیر است و از شخص متوفی ملک و املاک از قبیل خانها و دهات
و باغات زیاد باقی مانده است و وصی و قیم ندارد و در آن بلد حاکم شرع و عدول
مؤمنین و هیچیک از اولیای شرع نیستند لکن حاکم جور و کفار و الحال ورثه میخواهند آن
املاک را بحکم حاکم جور یا بامر مؤمنین غیر عادل یا بطابق و بابیت و امانت خود تقسیم کنند آیا
این تقسیم صحیح است یا خیر و بر تقدیر اول سهم غائب یا مجنون یا صغیر را که میبایست دیگر ورثه
و غیر ایشان تصرف در آن املاک جائز است یا خیر مجتهدین تصرف در مال مجنون یا غائب
یا صغیر خود ورثه یا غیر را از قبیل نشستن و نماز کردن و غیر آن جائز است یا نه ج
همه این تصرفات یا تقسیمات باطلست بلکه هر که مستولی بر این مال و باغ شود ضامن
عیناً و منفعةً و غاصب میباشد شرعاً و اگر ورثه دیگر نیز تصرف نمایند بقدر حصه صغیر

غائب یا مجنون نیز غاصب و ضامن میباشند بلی اگر مجبور باشند در اخذ و استیلاء یا آنکه
ضرورت و احتیاج باشد مثل ضرورت باکل میته بقدر سد رمق تصرف نمایند
و زیاده بر آن ضامن میباشند و اگر حکام شرع اذن دهند اشکال رفع میشود
ان شاء الله س زید خانه هائے متعدد دارد و یک خانه خود را تبرعا بجهت
سکونت بعمرو داد و بعد چند روزے زید مرد و ورثه گذاشت صغیر و کبیر
و وصے و قیم ندارد و وارث کبیر راضے هستند که عمرو در آنخانه بماند در بصورت
عمرو میتواند که برضایت کبیر در آنخانه بماند و در حالیکه وصی و قیمی باشد حکم
مسئله چیست و اگر کبیر بگویند که ما را هم درین املاک حق است ما بواسطه حق خود
ترا اذن میدهیم که درینخانه بمان چه حکم دارد ج با وجود تعلق حق صغیر
و غائب یا مجنون با عدم اذن وصے و قیم یا حاکم شرع نشستن عمرو غصب
است و مشغول الذمه اجرة المثل است و اذن کبیر از ورثه بجهت نشستن عمرو
بی مصرف است مگر آنکه از حاکم شرع اجاره نمایند والله العالم س اشخاص
بهیئت اجتماعیه بر رمه گوسفندے وارد شوند بعضے آمر و بعضے مباشر اخذ بعض
از رمه گوسفند شوند و بعد از اخذ همه اشخاص مباشرین از آمر و آخذ یا بعضے از آنها
مباشر کشتن و اتلاف گوسفندان شوند و غیر ازین اشخاص مزبوره هم تصرف
در گوشت گوسفندان مزبوره نمایند آیا ضمان تعلق بهمه اشخاص مسطوره از آمر و
مباشر اخذ و مباشر تلف و کسانیکه تصرف در گوشت نموده اند میگیرد یا منحصر در
بعض از گوشت گوسفند ضامن کل گوسفند میباشد و یا کشنده گوسفند ضامن است
و خورنده را ضمان تعلق نمیگیرد یا آنکه شخصے که یکے از گوسفندان زده و ده راس گوسفند
یا خود ده از رمه را تصرف نموده همه ده راس را ضامن است یا آنکه در معرض تلف در آمده
یا شخص گوسفند خورنده که مباشر اخذ و تلف نشد باید از عهده بعض از قیمت این گوسفند

بقدر حصه اش باید و ضامن کل قیمت نیستند بنابر اسلم س اللهم الصحیح الاسلم بقصد والله الحمد اما آمر پس ضامن نیست به مجرد امر الا
انکه نحو حکومتی داشته باشد که مجبور باشند در امتثال امر او که در ینصورت ضمان آمر است نه مامورین به شهر
و کسانیکه گوشت در تصرف ایشان در آمده هر چند نخورده باشند نیز ضامن اند مثل
کسانیکه تصرف در گوسفند کرده اند و گوسفند را گرفتند ضامن نیستند و متصرف در گوشت
ضامن همان قدری است که تصرف نموده نه همه گوسفند مگر انکه گوشت بدستش رسیده باشد
که ضمان ید با و متعلق است هر چند هزار دست گشته باشد و اخذ یک گوسفند از ده
گوسفند باعث ضمان کل میشود مگر انکه فرض شود که ان یک گوسفند مثل اسپ
پیش آهنگ است که باعث میشود که غصب اسپ پیش آهنگ سبب اتلاف و تضییع اسپها در
بیابان شود و اگر گوسفند را ذبح کرد و بعد از ذبح رد بمالک نموده ضامن تفاوت
قیمت زنده و مذبوح است ظاهراً س چه میفرمایند در حق واطی بهیمه مثل حمیر که
وطیش به ثبوت شرعی و ترافع نرسیده بلکه مالکش هم مطلع نشده بر این امر و موطوئه
نیز در ید مالک تلف گردیده و بعد از تنبیه متعدده ایا مع هذا کله بر واطی هست قیمت
ان یا نه و علی الاول ایا واطی قیمت را باید بمالک بدهد و مدیون مالک است یا
باید از جهت صدقه بفقرا بدهد و اگر هیچ کدام عمل نکند مشغول الذمه است یا خیر حکم
درین باب را بیان فرمایند که بر واطی در واقع چیزی لازم است یا نه و بر فرض عطای
قیمت بر مالک واطی مالک ان موطوئه میشود حتی بتواند اجره المثل بدهی را که بعد از وطی
در ید مالک بوده استرداد نماید و یا از بابت قیمت ان محسوب بدارد یا نه علی الفرض
اگر مالک مجهول باشد چه کند ج در فرض مرقوم دلیل مساعدت نمیکند بر لزوم غرامه
و لزوم اعلام و اشتغال ذمه واقعی نیز معلوم نیست بلکه مصرح به بعضی از اجلای فقهای
هست والله العالم س سرکار شریعت مدار فرموده اند که هرگاه کسی مال غیر را
سهواً و نسیاناً او جهلاً تصرف کند و تلف کند ضامن است مثلاً شخصی صد تومان امانت برسم

بکسی میسپارد و در نزد بکیران امانت را میسپارد و میرود و ان شخص امین علم
بشیئی نداشته و شرعًا انچه مامور بود بجا اورده امانت را بمبدعی پس داده بعد زمانی
معلوم میشود که امانت انشخص غصب بوده و مال غیر بود ایا درینصورت این امین
جاهل ضامن است یانه و صاحب اصلی ایا میتواند مال و حق خود را از امین دریافت
نماید یانه ج بسم الله وله الحمد بلی امین جاهل ضامن است باینمعنی که اگر مالک
مطالبه از او نماید میتواند نه اینکه مشغول الذمه میباشد فعلا قبل از مطالبه والله العالم
س چیزی نزد کسی گذاشته و کسی دیگر که جاهل بحال ان شیئی است
بمحض نگاه کردن ان چیز را برمیدارد و نگاه میکند و بجای خود نهاده و میرود
بعد معلوم میشود که ان چیز مغصوب بوده ایا بهمین قدر از تصرف نگاه کننده ضامن
میشود یانه ج معلوم است که مجرد نظر باعث ضمان نمیشود لکن اگر مستولی
شود و تصرف خود در آورد هرچند بداعی نظر باشد درینوقت ید او ید
ضمان میباشد والله العالم س حکام جور و کفار که مجرمان مسلم را حبس میکنند
انهارا بکار وامیدارند مثل غلی بافی و دیگر شغلها و انرا حکام میفروشند
ایا خریدن ان و استعمال نمودن در صلوة و غیرها جائز و صحیح است یانه و مشتری
مشغول الذمه اجرت میباشد یا خیر ج اگر محض عمل از محبوسین در این اعیان
باشد هرچند حابسین مشغول الذمه محبوسین در این اعمال میباشند ولکن ان
اعیان غصب نیست و اگر محبوسین شیئی از مال خود هرچند رنگ باشد در ان
اعیان داشته باشند ان اعیان غصب میشود و نمیشود انرا خرید مگر باذن ایشان
یا حاکم شرع بر فرض تعذر یا تعسر اذن ایشان و پول نقد را اجرت ایشان
بهمین سیاق باید تسلیم ایشان نماید یا تسلیم حاکم شرع بر فرض تعذر و تعسر
له مال غیر باشد تسلیم ثمن بایشان و در خصوص اعمال اشتراکی از قیمت نه عین

است بنابراین الحاق رنگ بعین احوط است **س** هرگاه کفش یا کفش کسی عوض
شود یا گازر رخت را با رخت دیگری عوض کنند یا احتیاطاً بعضی پارچه دیگری
عوض کرده در قبا بدوزد و ظاهر است که غصب نباشد این دو شکل دارد یکی
اینکه صاحبش را میشناسم ولکن رد کردن یا اجازت گرفتن نمیتوانم بواسطه زحمت
و مشقت یا بسبب عدم دسترس و دیگر اینکه صاحبش را نمیشناسم در هر دو صورت چه
میتوان کرد و چگونه استعمال آن در صلوة وغیره ها میتوان نمود و اگر رخت را که گازر
عوض کرده آورد خواه صاحبش معلوم باشد خواه مجهول به گازر رد کنند چه حکم
دارد **ج** در شکل اول اگر بدانی که مال شما نیز پیش او میباشد در این شکل
تقاص بکن و اگر بهتر از مال تو باشد تصدق بزیادی بکن و اگر مساوی یا کمتر است بهتر
آنکه از کمتر شما حساب طلبت مشتبه بود و اگر نمیدانید که مال شما در نزد ایشان است التصدق بکن یا بحاکم شرع بکن و اگر گازر
باشد ضرر ندارد تصدق کن و آن گازر اگر امین است رد او با بجهت ایصال بمالک ضرر ندارد پس در شکل ثانی
نیز بحاکم شرع بدهد یا صدقه بکن والله العالم **در تقاص** **س** هرگاه
زید از والد بکر مبلغ خطیری شرعاً طلب داشته و والد بکر وفات نموده و تمام متروکات
و مخلفات او را بکر تصرف نموده و یا امتناع نمود از دین والد خود حال زید هرگاه
متمکن از استیفای حق خود از ترکه و مطالبه از ولد نباشد و یا بمالک ولد است
زید میتواند بعنوان تقاص از بابت طلب خود تصرف نماید یا نه و هرگاه
حاکم شرع نافذ الحکم آن ولد را مجبور از تصرف در اموال خود نموده بجهت ادای دین والد
خود و بعد از حجر نقل و انتقال از آن ولد صادر شود صحیح است یا نه **ج**
تقاص اگر از مال میت باشد و در دست ولد باشد جائز است که نماید اگر دین
دیگری نباشد یا اذن از و داشته باشد و همچنین وارث دیگر نداشته باشد یا
آنکه آن وارث هم ممتنع باشد و اگر مال خود ولد بدست آمده باشد تقاصش

متشکلست هرچند خالی از وجه نیست که تضییع حق باعث تقاص شود و حجر ولد در مال پدرش قبل ادای دین حاجت بحجر حاکم شرع ندارد و در مال خودش حجر حاکم متشکلست والله العالم **س** در تقاص مطالبه شرطست یا نه و اگر شرط آخر ام **ج** شرط تقاص امتناع مدیون یا مماطله باشد و مطالبه در صورتی شرط میباشد که بمطالبه کشف شود امتناع یا مماطله که اگر بدانیم که مطالبه اثر ندارد و با مطالبه هم نخواهد داد مطالبه شرط نیست و فقد بینه و نبودن مال که تقاص در آن بشود از انها بعضی شرط کرده اند و اقوی عدم اشتراط است مثل عدم اشتراط دعا و نخواندن از شرائط **س** مظنه قریب بعلم بمدیونیت باعث جواز مطالبه و تقاص میشود یا نه **ج** جواز مطالبه بطور جزم موقوف بجزم بمدیون بودن است و مظنه کافی نیست در مطالبه و تقاص در این فرض بمعنی است **س** اما مظنه متاخم بعلم در خوف از مطالبه دین از مدیون شخص تقاص میتواند بکند یا خیر و ظن در این مورد را چه حکم است **ج** بلی خوف ضرر در مطالبه کافی است در مقاصه مثل مطالبه از سلطان و نخواندن والله العالم

باب در هبه و ابراء

س اگر بر شخصی حق شخصی از اراضی و باغات و نقود و خانه و غیره باشد که بعض انها مدیون غصباً متصرف شده است که عین آن در قبضه او باقی نیست و بعض در قبض او هست و شخص مدیون التماس کرد از مالک که جمیع حقوق خود را بمن معاف بکن و لفظ معاف در اصطلاح او بمعنی بخشیدن است و آن کس گفت معاف کردم و مدیون لفظ قبول ..... کرده و نگفت که حاجت بگفتن لفظ قبول بسبب اینکه قبول کردن ظاهر است از التماس و سوال و مدالست پس آن حقوق برای این شخص حلال است **ج** اما بنسبت بانچه در ذمه تعلق دارد احتیاج بقبول ندارد و چه ابراء احتیاج بقبول ندارد علی الاقوی و اما بنسبت باعیان پس آنچه در قبض او نیست هبه تمام نشده بجهت انکه

تحقیق این است که هبه محتاج بقبض است و بدون قبض اثر ندارد و صحیح نیست
هرچند فوریت در قبض شرط نیست پس ایجاب وقبول وقبض متاخر سبب
میشوند از برائے نقل وانتقال واما بالنسبت بانکه در قبض او مشتبه اشکال ازچند
وجه است اول آنکه عربیت در ایجاب وقبول شرط باشد وحاصل نشده این
اشکال بسه وجه است بجهت عدم اشتراط عربیت سیما در مثل هبه ثانی آنکه قبض
ندارد.. یا قبول مقدم شده **س** زید باعمرو مثلا ادعائی دارد یاور واقع حقی
هم دارد و درمجلس مرافعه یاجائے دیگر کسان دیگر دورا دورا میگیرند که بیا بگو که
اگر حق دارم ساقط کردم شخص مدعی میگوید که خصم را ساقط کردم بعد میتواند مطالبه
مطالبه حق خود را بکند یا نه **ج** اگر از قرینه خارجه معلوم شود که اسقاط وابرا
نموده وبلفظ اسقاط کردم حق خود را بقصد اسقاط وابرا نبوده میتواند ادعا
ومطالبه حق خود را نماید والا فلا والله العالم **س** شخصی مدیون شخصی است
وشخص مدیون یکدیگر باو گفت که حقوق خود را از من بگیر و دیگر آن شخص گفت در
جوابش که من حقوق را از تو نمیخواهم تا زنده بود ابا نمود و نگرفت بعد از فوت
او وارث او از مدیون مطالبه میتوانند کرد یا نه **ج** این کلام که حقوق خود
را نمیخواهم هرچند وجه است اول آنکه باین قصد انشاء عقد وابرا نموده
یا بحسب قرینه مقام ظاهر در این معنی شود و انوقت حقی نمانده که خود یا وارثش
مطالبه نماید دوم آنکه مهلت مقصود است یا مقصود تعارف است که نفیسا گر خود
یا وارث از و میگیرد سوم آنکه ندانیم که مقصود چیست و قرینه در مقام نباشد
ولکن ظاهر آن لفظ این است که از حق خود گذشت ولا یخفی علی المنتبه بهما
فی الدین کلا ظاهر اللفظ عدم المطالبة عما یدفعه عوضا عن الحق والدین
وظاهره عدم مطالبة العوض بالمرة کما اذا قال لا اطالب حقوقی منک ابدا

اذا النفی المذکور فی العموم وکما اذا فرض هذه العبادة فی ابتداء
القرض فقال ملکیك هذا ولا ارید ما تدفعه عوضًا فهو ظاهر فی
انه اراد الهبة لا القرض لان نفی الالازم دلیل علی نفی الملزوم والله
العالم

باب در قضا و قسم و غیر ان در قضاء

در قضا

س چه میفرمایند در اینکه هرگاه مسئله واضح باشد واحد طرفین با وجود
ان اطاعت نکند مجتهد جامع الشرائط را آیا شخصی که غیر مجتهد باشد جائز است
او را که از باب امر معروف خود یا بواسطه بعضی از ارباب اقتدار اجبار او کند یا
گرفته بصاحب حق برساند یا خیر ج اگر اجبار حاکم ممکن نباشد یا آنکه حاکم
شرع موجود نباشد و شرائط امر معروف جمع باشد جائز است بلکه لازم است
س شخص ملکی را متصرف است شخص دیگر مدعی میباشد که ملک ملک من
میباشد مدعی علیه مزبور میگوید که این ملک را من فروخته و من بحق متصرف
میباشم آیا دعوی بانحرف منقلب میشود یا نه ج قطعا منقلب خواهد شد
که منکر مدعی شود و مدعی منکر میشود و مدعی باید اقامت بینه کند

در قسم

س چه میفرمایند در هرگاه مدعی راضی بقسم کلام الله مجید یا قبور ائمه صلوة الله
علیهم یا امام زاده یا مسجد یا محراب و منبر و امثال اینها شود این قسم مشروع است
یا نه و بر فرض جوانه مسقط دعوی میباشد یا نه ج بسم الله وله الحمد ببالای اینچنین
قسم مشروع میباشد ولکن مسقط دعوی نیست والله العالم س اگر مدعی
بخواهد که منکر را در عتبات قسم بدهد جائز است یا نه و خرجش با کی میباشد ج
این تغلیظ در قسم است بحسب مکان و جائز است ولکن واجب نیست بر منکر که
اجابت کند در تغلیظ و علی هذا خرج تغلیظ در قسم با طالب تغلیظ که مدعی است میباشد و با وجود
خرج [illegible] هم بر مدعی علیه اجابت واجب نیست والله العالم س [illegible]

امر بکرده قسم شرعی منعقد میشود یا نه برین نهج که باز اگر ان فعل نکرده را بجا آورد
مستوجب کفاره قسم میشود یا نه ج قسم منعقد میشود بر ترک فعل نکرده و اگر عمداً و
اختیاراً خلاف کرده کفاره قسم بدهد و اگر قسم خورده که هیچوقت بجا نیاورد امر این
نکرده را در دفعه دوم و سوم مثلاً کفاره احوط است مگر آنکه قصد همه انها را علیحده
مستقلاً کرده باشد که تعدد کفاره لازم است والله العالم س در جائیکه طی مرافعه
منحصر در قسم باشد با التماس طرفین آیا غیر مجتهد را جائز است قسم دادن و القای صیغه
قسم نمودن در صورتیکه مجتهد در ولایت نباشد یا حرام است و بر فرض جواز چه کنند
که این قسم مسقط دعوی شود بینوا یرحمکم الله ج بسم الله وله الحمد قسم مسقط
دعوی منحصر است بحاکم شرع یا بمصالحه یا با براء و یا بهبه و بغیر ازین ثلثه نمیشود والله
العالم س یمین بکذب بغیر اذن حاکم موجب کفاره هست یا نه و چه چیز است
کفاره ان و یا کفاره یمین در حنث فعلیست که یمین با ان تعلق گرفت نه در یمین بکذب
مطلقا ج بسم الله وله الحمد در حنث فعل یا ترک کفاره است نه در یمین کذب والله
العالم س دروغ گفتن صریح بغیر توریه جائی مستثنی هم هست یا نه و اگر هست کدام
کدام جا هست بیان فرمایند ج بسم الله وله الحمد سه جا دروغ گفتن مستثنی است
اول در مقام اصلاح خصمین از مومنین دوم دفع ضرر مالی و جانی و
عرضی از مومن و از خود سوم وعده با عیال والله العالم س کذب
صریح گفتن که در شرع در سه جا مستثنی است چنانکه ان قبله و مستحفظ فرموده اند
پس هرگاه که امام جماعت در یکی ازین سه جا دروغ صریح بگوید عدالتش
میرود یا نه بیان فرمایند ج بسم الله وله الحمد بسبب ان سلب عدالت نمیشود چه در امام
جماعت و چه در غیر ان چون کذب در مذکورات جائز است و [illegible] نشماریده شده
است والله العالم در شهادت س شهادت زن در دعوی

به میت بلکه مطلق دعاوے معتبر است یا نه و بر فرض اعتبار و قبول آیا عدد ایشان بیشتر از عدد معتبر در شهادت مرد است یا نه و بر هر تقدیر قسم هم لازم دارد یا خیر بینوا اجرکم علی اللہ ج بسم اللہ وله الحمد شهادت زن منفردة بل منضمة در جمله از دعاوے معتبر نیست مثل حدود و نکاح و زنا و همچنین معتبر نیست در طلاق و هلال و وکالت و وصیت الیه که وصایت باشد و ذکور بودن شاهد شرط است بلے در چیز هائیکه دشوار باشد اطلاع مردان بران چیزها مثل ولادت و عیوب باطنه در زنها و زنده متولد شدن طفل و وصیت تملیکیه شهادت زن معتبر است هر چند منفردة باشد بلکه در آخرین بیکے یک ربع ثابت میشود و بدو با نصف و بسه سه ربع و بچهار تمام پس ذکور بودن شاهد شرط نیست و در غیر این دو مورد بکمتر از چهار زن چیزے ثابت نمیشود و پس میزان شهادت چهار است در چیزهائیکه شهادت زن منفردة جائز است اما دعوے مالی چه بر میت باشد چه غیر میت شهادت زن منفردة جائز نیست و با نضمام مرد جائز است و محتاج بقسم استظهارے بر بقائے حق میباشد بطریق اولے واللہ العالم س شهادت دادن نزد قضاة و حکام جور و کفار چه صورت دارد و درین چند صورت فرض میشود صورتیست که حاکم منحصر است بقضاة جور و حاکم شرع دیگر که در نزد او مرافعه بشود نیست و صورتیست که حاکم شرع هست و قضاة جور هم هستند و مدعی عمدا حاکم شرع را بجهت اغراض نفسانیه گذاشته رجوع بقضاة و حکام جور مینماید و صورتیست که حکام جور متعدیات دعاوی را در نزد حکام شرع میفرستند که ایشان فصل دعاوی نمایند ولکن تحصیل و تحصّل حق باعانت حکام جور میشود و همچنین در جائیکه حکام جور هستند و حاکم شرع نیست و مدعی مرافع را و نزد حکام جور نمیبرد نه در نزد مومنین تا ایشان فصل نمایند مگر آنکه حکام جور طرفین را برائے فصل در نزد مومنین

سیفر ستند پس شہادت دادن در ہر یک ازین مقامات را بیان فرمائید وہم فیصل کردن مومنین مرافعہ سپردگے حکام جور را وجمیع اضصوریم در حال اختیار بیباشد نہ اضطرار بینوا و توجروا ج مرافعہ بحکام جور و کفار حرام است و شہادت نیز در نزد ایشان حرام است و اخذ دین بحکم ایشان نیز حرام است اما بے اخذ عین مال خود بحکم حکام جور ضرر ندارد یعنے ان مال حرام نمیشود واگر مضطر شود در رجوع بحاکم جور و احیاء حق او موقوف باشد بحکم حکام جور در این وقت مرافعہ در نزد ایشان جائز است و شہادت نیز جائز میباشد خلاصہ مدائے جمیع این صور مفروضہ با اضطرار و اختیار میباشد واللہ العالم س اذا شہد الشاھدان باشتغال ذمۃ عمرو لزید بموجب الاقرار فی السابق ولکن یمکن فی حق العمرو انہ ادی ما علیہ الی زید فھل ھذا الامکان یرفع الشھادۃ ولا یجوز للشاھدین مع ھذا الاحتمال الشھادۃ ام لا بل ما لم یعلم الشاھد بالاداء یجوز لہ ان یقول للحاکم یاتی شاھد بان عمرو الان ذمتہ مشتغولۃ لزید بکذا ام حکمہ بامکان الاداء ولا یدری بقاء الاشتغال بینوا یرحمکم اللہ ج الشھادۃ المزبورۃ بالمال لا باشحال و بعبارۃ اخری بالحدوث لا بالبقاء و بعبارۃ اخری بکان لا بالان ولا یجوز الشھادۃ الا بما علم والمعلوم ما ذکر نعم وظیفۃ الحاکم الاستصحاب فی الدیون لا فی العین لعدم معارضۃ الاستصحاب فی الید فی العین فتبصر واللہ العالم

باب در قصاص و دیات

س زید بعمرو در منازعت لگد بشکم و پہلو زد و بعد از سہ روز یا کمتر یا بیشتر بہمان لگد مرد حکم آن چہ چیز است ج از علامہ در قواعد و شیخ استاد در جواہر ظاہر میشود کہ لگد زدن آن حکم واحد خصیہ داخل در قتل عمد است کہ بسبب اتلاف نمودہ چون بمنزلہ الت قتالہ نیست ولکن چون

الت قتاله بودن یک لگد یا دو لگد هم محل تامل است مگر انکه زیاد بکرر شود و قصد ضرب داشت نه قصد قتل و بتهر ان است که صلح نمایند چون داخل شبه عمد نیست که دیت تامه بر خودش لازم شود و ملحق بعمد هم نیست که قصاص متعین شود والله العالم **س** زید اسب خود را در معبر عام نگاه داشته عمرو جلو مادیان خود را گرفته میخواهد عبور کند صاحب اسب میگوید اسب خود را بکش تا رد شوم او قبول نکرد چون صاحب مادیان خواست رد شود ان اسب جستن کرد برای مادیان و لگد انداخت مادیان رد شد ولکن کره بود لگد بان کره برخورد و بعد از سه روز از ان صدمه ان کره مرد حکم این را بیان فرمایند **ج** جنایت دابه واقفه در طریق عام را کش ضامن است اگر چه جنایت از یدین باشد یا از سر یا از رجلین مگر انکه دیگری باعث شده باشد که دابه واقفه جنایت کرده باشد و این حکم مدلول علیه نصوص و اجماع است والله العالم **س** دیت سرخ شدن صورت یا سبز شدن یا سیاه شدن از سیلی بیان فرمایند **ج** مخفی نماناد که دیت سرخ شدن رو به سیلی یا غیر ان یک اشرفی و نیم و در سبز شدن سه اشرفی و در سیاه شدن شش اشرفی و اگر اینها در بدن حادث شود دیت ان نصف دیت رو میباشد و در دامیه سر دو شتر است و در حارصه یک شتر بنیا ب و اگر در دست باشد نصف میشود و گردن ملحق بسر است عند جمع من الاصحاب والعلم عند الله

در حدود متفرقه

در حدود متفرقه

س سب نبی و وصی نبی و فاطمه زهرا و سائر منسوبین به نبی مثل اولاد انبیا و اولاد ائمه و ازواج ایشان چه حکم دارد و بتوبه ساقط میشود قتل یا نه و مراد از سب چه چیز است **ج** در کتاب تجارت حکم سب مؤمنین و همچنین در کتاب جهاد مذکور شده و مراد از موضوع سب فی الجمله ذکر شده و صریحی به سقوط یا عدم سقوط قتل بتوبه درین مسئله ندیدم مگر در شرح لمعه

در جهت خصوص سبّ واما در جهت ارتداد حکم توبه مرد و زن مذکور است در
اکثر کتب ولکن حکم قتل در نجیب و خلے بجهت ارتداد ندارد وچه زن را در ارتداد توبه
میدهند و در نجیب قتل است و قذف عایشه نیز دلیل با بیان شد و سبّ اولاد انبیا
وائمه اگر بسبب خود انبیا وائمه راجع شود باعث جواز قتل میشود والا دلیل الحاق بدارایم
بلے الحاق خصوص فاطمه صلوة الله علیها و علی ابیها و علی بعلها خالی از قوت
نیست و قتل بظاهر اخبار واجب است مطلقا حتی در جائیکه قائل با قتل ایمن بر خود
و بر مال خود و برادران مومن خود نباشد و در کلمات همه فقها مثل بعضی از اخبار
مقید شده حلیت قتل بامن از ضرر و با عدم امن و شیخ استاد اعلی الله مقامه
در جواهر الکلام ترجیح دادند عدم جواز قتل نه مجرد عدم وجوب قتل را مثل قضیه عمار یاسر
در جواز سبّ خوف بر نفس مجوز آن میشود و در جواز قتل سابّ خوف ضرر محرم آن میشود
واقوی ان است که جواز قتل برای همه ثابت باشد و حاجت باذن امام و حاکم
شرع نیست هرچند احوط است و مقنعه ولف اسناد وجوب استیذان از امام داده
در کشف اللثام و ان ضعیف است و دعوی شهرت و نقل اجماع غنیه بر خلاف
ان شده و این جواز قتل نه از جهت این است که لعن سبب کفر میشود بجهت انکه در حق
کافر این حکم نیز جاری است واگر از مسلم صادر شود احکام ارتداد را جاری کنند
نه خصوص قتل را و در خبری وارد است که جائز است قتل کسی بلکه که گمان کند که کسی
مثل رسول الله در فضل و حسب نیست و از این حدیث و ظاهر کلمات فقها چنین مستفاد میشود که
سبّ حاصل میشود بهر چیزیکه دال بر نقص ان بزرگوار باشد هرچند انچه داعی بحسب وجدان
می فهمم از لفظ سبّ و دشنام هرچند اهل لسان عرب نیستم این است که لفظ یا فعل قبیحی است
که بعرض و یا موهن شخص تعلق داشته باشد نه هر لفظ قبیحی پس مثل یا حمار و یا پلید و یا دنی
و یا لئیم سبّ نیست نسبت به برادران مومن بلی سبّ است بالنسبت بان بزرگوار بخلاف

توصيف آن بزرگوار تحقير ابا بين قول كه محمد عرب چنين گفت يا انكه محمد صلى الله عليه گوش است يا انكه خط ندارد يا انكه سواد ندارد خلاصه ادرؤا الحدود بالشبهات نيز هويدا ميباشد درين الفاظ اگر احكام كفر را جاري كنند مضايقه نيست نه خصوص سب را زيرا كه سب حكم او قتل است بجميع تقادير و در كشف اللثام از خبري از شيخ طوسي نقل شده كه حضرت امير ع فرمود لا اتي برجل يذكر ان داود صادف المراة الاجلدته مائة وستين فان جلد الناس ثمانون جلد الانبياء مائة وستون وعن عمار السجستاني ان ابا بحر عبد الله النجاشي سئل الصادق فقال اني قتلت ثلثة عشر رجلا من الخوارج كلهم سمعتهم برء من علي ابن ابي طالب فقال لو كنت قتلتهم بامر الامام لم يكن عليك في قتلهم شيء ولانك سبقت الامام فعليك ثلثة عشر شاة تذبحها بمنى وتصدق بلحمها لسبقك الامام وليس عليك غير ذلك و عامل اين حديث و شرائط و حجيت مانع از فتوى بان ميباشد پس عمل به ندب اين كفاره با ملاحظه تسامح در ادله سنن ضرر ندارد و معلوم است كه حكم سب جاري است با احراز قصد و عدم غفلت و عدم خروج از حال طبيعي بل في خبر علي بن عقبة عن ابي عبد الله قال كنت عنده وساله رجل عن رجل قال عن النبي على جهة غضب يواخذه الله به فقال الله اكرم من ان يستغلق عنده ولكن في الجواهر وان كنت لم اجد من افتى به على وجه لا يسلب الغضب اختياره على وجه يسقط عنه التكليف لنا الجواهر بعد ان حكم بالتعميم وعدم الفرق بين المسلم والكافر والرجال والنساء نعم قد يتوقف في قتل الكافر الساب اذا اسلم لان الاسلام يجب ما قبله انتهى قول ومنه ايضا يتوقف في الساب التائب لعموم قوله التائب من الذنب كمن لا ذنب له وفي الجواهر ايضا ولا اشكال في ثبوت السب بالبينة ولو اثنان اما الاقرار فمقتضى اطلاق دليله كفاية الواحد منه

قوله فيده مستفيض است روايت مضمون حديث حكم ۱۲ از آن خبر نواب جان

وقد يقال باعتبار الاثنين منه ايضا لما سمعته فى نظائره والله العالم
اقول لكان هذا المقال جاريا فى عدم اعتبار الاثنين فى البينه ايضا لما فى
نظائره من اربعة شهود وانتشر بان سائر العقوبات حتى القذف والايلاد
تثبت بالعدلين وبالاقرار مرة فكذا هذا الاشكال فيهما قال السيد المرتضى
فى الانتصار ومما انفردت به الامامية القول بان من سب النبى مسلما
كان او ذميا قتل فى الحال وخالف باقى الفقهاء فى ذلك فقال ابو حنيفة و
اصحابه من سب النبى وكان مسلما فقد صار مرتدا وان كان ذميا عزر
ولم يقتل وقال ابو القاسم عن مالك من شتم النبى من اليهود والنصارى
قتل الا ان يسلم وهذا القول من مالك مضاهاة لقول الامامية وقال الثورى
الذمى يعزر وذكر عن ابو عمر انه يقتل وروى الوليد ابن مسلم عن الاوزاعى و
مالك فمن سب رسول الله قال هى ردة يستتاب فان تاب نكل به وان لم يتب قال
يضرب مائة ثم يترك حتى اذا هو برئ ضرب مائة ولم يذكر فرقا بين المسلم والذمى وقال الليث فى
المسلم يسب النبى انه لا يناظر ولا يستتاب ويقتل مكانه وكذلك اليهودى والنصرانى وهذه
موافقة للامامية وقال الشافعى ويشترط على المصالحين من الكفار ان من ذكر كتاب
الله عز وجل او محمد رسول الله بما لا ينبغى او زنى بمسلمة او اصابها باسم نكاح او فتن
مسلما عن دينه او قطع عليه طريقا او اعان اهل الحرب بدلالة على المسلمين او اوهن عينا لهم
فقد نقض عهده واحل دمه وبرئت منه وقال الطحاوى وهذا من الشافعى يدل على انه اذا لم يشترط
لم يستحل دمه بذلك دليلنا على صحة ما ذهبنا اليه بعد الاجماع المتردد ان سب النبى او عابه او لو فعله
فيه ردة من المسلم بلا شك والمرتد يقتل واما الذمى وان لم يكن بذلك مرتدا لان حقيقة الردة هى
الكفر بعد الايمان والذمى ما كان مؤمنا وصار كافرا بل كفره متقدم لكن هذا وان لم يكن
منه ردة فهو خرق للذمة واستخفاف بالشريعة ووضع منها ومن اهلها و

بعض هذا يبرء من الذمة التى حقن بها دمه فحينئذ يكون دمه مباحا من الوجه الذى ذكرناه فاما ما يستدل به اصحاب ابيحنيفة فى الفرق بين الذمى والمسلم فى هذه المسئلة من روايتهم عن الزهرى عن عروة عن عايشة قال دخل رهط من اليهود على النبى فقالوا السام فقالت فهمتها فقلت عليكم السام واللعنة فقال النبى صلى الله عليه واله يا عايشة فان الله تعالى يحب الرفق فى الامر كله فقلت يا رسول الله صلى الله عليه واله الم تسمع ما قالوه فقال قد قلت وعليكم قال المخالف لنا ولو كان هذا الدعاء من المسلم لصار مرتدا فيقتل ولم يقتله النبى صلى الله عليه واله بذلك وما يستدلون به ايضا مما رواه شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن مالك ان امراة يهودية امتشت النبى صلى الله عليه واله بشاة مسمومة فاكل منها فجى بها فقيل الا نقتلها فقال لا قال المحتج ولا خلاف بين المسلمين ان من فعل ذلك بالنبى صلى الله عليه واله وهو ممن ينتحل الاسلام انه مرتد يقتل فالجواب عنه ان هذه اخبار احاد لا توجب علما ولا عملا ولا يعترض بها على مدلول الادلة وهى معارضة باخبار كثيرة تقتضى من هذه الصفة مثل ما رواه عن ابى يوسف عن حصين بن عبد الرحمن عن رجل عن ابن عمران قال له انى سمعت راهبا سب النبى صلى الله عليه واله قال لو سمعته لقتلته انا لم نعطهم العهد على هذا فلم ينكر احد على ابن عمر هذا القول فدل على وقوع الرضا به فاما ابدال السلام بالسام فليس بصريح فى سب ولا شتم ولو وقع من مسلم او ذمى ما اقتضى القتل واما الشاة المسمومة فيجوز ان يكون النبى صلى الله عليه واله اعتقد ان اليهودية ما علمت بانها مسمومة وقد تجوز ان لا تكون بذلك عالمة وقد تجوز ايضا لو كانت عالمة

وقاصدة ان یکون صلی الله علیه وداء القتل عنهما مع استحقاقهما الضرب من المصلحة فله صلی الله علیه واله مثل ذلک وانما کلامنا فی الاستحقاق للقتل والمسلم والیهودی فی هذا الباب سواء س نفرمایند که سب مومنین کدام است وکبیره است یا خیر ومستثنیات ان چند است وفرق میان ان وغیبت چیست ج اما سب فی القاموس ومجمع البحرین ان الشتم والسب واحد بل فی مجمع البیان فی ایه ولا تسبوا الذین یدعونه من دون الله المذکورة فی سورة الانعام قال السب الذکر بالقبح ومثله الشتم والذم ونقل عن ابن عباس فی نزول هذا الایة لما نزلت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم قال المشرکون یا محمد لتنتهین عن سب الهتنا او لنهجون ربک فنزلت الایة وعن قتادة کان المسلمون یسبون فنهاهم الله عن ذلک لئلا یسبوا الله فانهم قوم جهلة وفی حدود مجمع الفائدة قال والظاهر ان المراد بالسب والشتم والنیل شئ واحد وهو ما یقتضی النص وفی مجمع البحرین ان الشتم ان تصف الشئ بما هو ادنی وانقص وفی کلیات ابی البقاء والغیبة بالفتح مصدر غاب عن العین اذا استتر وبالکسر اسم من الاغتیاب وهو ان یتکلم خلف انسان مستور بکلام هو فیه وان لم یکن ذلک الکلام فیه فهو بهتان وان واجه فهو شتم انتهی کلامه س هرگاه شخصی در مقام غیض وغضب نسبت بفرزند خود دشنام حرامزاده یا ولد الزنا وهم چنین نسبت بخویش زنا بزوجه خود کند ازبرای همچنین شخصی حکم شرع چیست وایا بر و حد لازم میشود یا خیر بینوا اجرکم علی الله ج بسم الله وله الحمد اما ولد حرام یا بود ولد حلال نیست پس قذف نیست وموجب حد نخواهد بود بلکه موجب تعزیر وتادیب بباشد اگر مخاطب باین کلام مستحق استخفاف نباشند مثل فاسق متجاهر بفسق و

مرادش از حرام هم معنی مجازی نباشد یعنی که وفا بوعده نداری و دیانت یا
امانت نداری و اخلاق ظاهر نداری و اگر منظورش از ولد حرام این باشد
که یعنی انعقاد نطفه او در مکان حرام یا در روز حرام مثل مسجد در روزه و حیض و
احرام شده است واینهم معلوم نباشد مستحق تعزیر میباشد مگر انکه ثابت کند برانکه
انعقاد نطفه او در یکی از مذکورات واقع شده است از ان مال تعزیر ازو ساقط
میشود واما ولد زنا گفتن پس ان منجر بقذف والدین میباشد و باعث حد قذف
میباشد واگرچه بوجه میرا دزنا دهد مستحق حد قذف میباشد ولکن درین دو مثال مخاطب مستحق تادیب میباشد و حد
قذف ساقط میشود بتصدیق مقذوف واقرار او و ببینه عادله بوقوع ان فعل و بعفو از قاذف
در قذف ازاد و در عفو از بنده عفو مقذوف کافی است واحوط ضم عفو از
مولی نیز میباشد و بلعان زوجه هرگاه قذف مستند باو باشد والله العالم **س**
چه میفرمایید درین مسئله که هرگاه کسی بلبس لباس سیادت میشود وگاه گاه
هم ادعای سیادت بکند وطلب خمس هم بکند حد برای چنین شخص واجب است
یا خیر و بر فرض وجوب حد نش چیست بینوا و توجروا **ج** اول موعظه و نصیحت
بکن والا بحاکم شرع بگو که او را موعظه کند واگر اثر نکرده حاکم شرع او را تادیب
کند و مقدار تادیب و کیفیت موقوف و منوط است بنظر حاکم والله العالم

خاتمه در مسائل مختلفه

س مراد از رفع قلم از شیعیان
علی ابن ابیطالب در بعض اوقات شریفه چه چیز است و هرگاه العیاذ بالله
مرتکب شرب خمر یا زنا شود حرجی نیست **ج** بسم الله وله الحمد عقل مستقل
حاکم است که زنا و کفر و ظلم مثلا هیچیک در هیچ وقت از اوقات حلال نمیشود
و رفع قلم کنایه از مدت امهال است در ترک توبه که واجب فوری است و برای
کرامت این اوقات متبرکه کتاب اعمال سیئات درین روز تا سه روز نمینویسند

مسئله در رفع قلم از شیعیان

وبعد اگر توبه نکنند بنویسند و در روزهای دیگر تا هفت ساعت یا نه ساعت
که الان در نظرم نیست **س** در بعض ادعیه زوّجنی من الحور العین اَز زنان چه
خواهند **ج** مخبری است که بگوید واخدمنی من الحور العین یا آنکه رزقنی بگوید
وقصد مصاحبت نماید و معنی لغوی را قصد نماید **س** در کتاب مجمع البحرین
ومطلع النیرین مذکور است که فی الحدیث نهی عن قتل عوامر البیوت العوامر
الحیات التی تکون فی البیوت واحدها عامر وعامرة سمیت به لطول اعمارها
پس ازین حدیث عدم جواز قتل مارهای خانگی معلوم میشود آیا این حدیث
نزد آن قبله صحیح وقابل اعتبار هست یا نه وبفرمایند که از کدام امام ماثور است
وعوامر مطلق مار خانگی یا آنکه حیّه خاصه مراد است بینوا وتوجروا **ج**
بسم الله وله الحمد آنچه در خاطرم هست این است که این حدیث از نواهی نبوی است
ودر من لایحضره الفقیه ذکر کرده وآنحدیث در کتاب حلیة المتقین در خاتمه
اش گفته ونقل از معصوم نکرده پس گفته که در حدیث است والله العالم **س**
چه میفرمایند علما اعلام در صورت تعارض امر والدین وامور تنبیه وکریه وحسنه
که قول کدام یک مقدم است شرعا که باید مقدم داشت **ج** بسم الله وله الحمد آنچه
حقیر خوش دارم این است که ولد مهما امکن کاری کند که والدین معارض هم نباشند
در یکدست و یا بوسیدن یا پول دادن یا پیشکش چیزی نمودن یا واسطه نمودن
شخص بزرگی که ایشان را راضی نماید واگر هیچ چاره نشود فاضل قمی اعلی الله
مقامه مقدم داشت رضای مادر را واین خالی از قوت نیست
بجهت آنکه اخبار وارده در باب والدین بیشترش درباره والده میباشد واهتمام
بتحصیل رضای مادر بیشتر است حتی آنکه در خبر است که اگر ولد در نماز باشد پدر یا مادر
نماز صدا بزند جواب نگوید واگر والده صدا بزند جواب بگوید واین خبر هر چند معمول

مسئله

ریه باطلاق نیست خصوص در فریضه وخصوص در ضیق وقت ولکن در نافله هم فرق بیجا است که اگر قطع نافله جائز برائے اجابت هردو جائز است واگر جائز نیست برائے اجابت هردو جائز نیست و در حلیة المتقین این خبر در باب حقوق والدین بطور دیگر نقل شده وان این است که از امام محمد باقر ع منقول است که درمیان بنے اسرائیل عابدے بود جریح نام واو دائم در صومعه خود مشغول عبادت بود روزے مادرش نزد او آمد واو مشغول نماز بود اورا آواز داد جوابش نداد بار دیگر آمد واورا آواز داد باز مشغول نماز بود وجواب نداد پس بار سوم آمد واورا طلب کرد باز سخن نگفت ومشغول نماز بود مادرش گفت از خدائے بنے اسرائیل میخواهم که ترا باین گناه بگیرد روز دیگر زن زناکارے که در بنے اسرائیل بود آمد و نزد صومعه او نشست و فرزندے زائید وگفت این فرزند از جریح است بامن زنا کرد واین فرزند از وبهم رسید درمیان بنے اسرائیل شهرت کرد آن کسے که مردم را بزنا ملامت میکرد حال خود زنا کرده است وپادشاه فرمود که اورا بردار کنند پس مادرش بر روئے خود میزد جریح گفت خاموش باش که این بلا بنفرین تو برمن متوجه شده است چون مردم این راشنیدند از سبب آن پرسیدند جریح آنچه گذشته بود نقل کرد گفتند ما چون بدانیم که تو راست میگوئی جریح گفت آن طفل را بیاورید چون آوردند عابد از آن طفل پرسید که فرزند کیستی بامر الٰهی بزبان آمد وگفت فرزند فلان کس که شبانے گوسفند فلان میکند پس از کشتن نجات یافت وقسم خورد که تا زنده باشد خدمت مادر کند واز و جدا نشود

س چه میفرمایند آن قبله در حق کسے که بسبب عدم تتبع اخبار صحیحه قطع ونقص بر تشریف آوردن جناب امیر المؤمنین علیه السلام در قبر وقت سوال نکیر ومنکر نداشته باشد آیا برائے او نقص در ایمان واعتقاد لازم می آید

وبرائے او چیزے ہست یانه وایا ازین نقص در فضیلت آنحضرت لازم میاید یا خیر
واعتقاد ویقین ان قبله در باب حضور آنحضرت در قبر وقت سوال چیست اگر بر
ان قبله ثابت ویقین است پس دلیلش چه چیز است وایا کدامے حدیث صحیح ومعتبر
در خصوص بنظر ان قبله رسیده است یا خیر واین مسئله ایا از اصول دین میباشد یا
فروع دین وحدیث حافظ رجب برسے وانچه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است
درین خصوص قابل یقین واعتماد علماء اصولیین ہست یانه وبرای منکر آن مطلب چه حکم است
وبر فرض حضور آنحضرت فی القبر حدیث ما اخاف من شیعتنا الا البرزخ از بهر
چیست وتلقین کردن میت هنگام دفن چرا اگر گفته شود که در حالت احتضار هم که
حضور معصومین ع از اخبار کثیره صحیحه معتبره ثابت است با وجود این چرا محتضر را وقت
احتضار شهادتین ودعائے عدیله وغیره تلقین میکنند گوئیم که این تلقین شاید قبل از احتضار
وحضور حضرات علیهم السلام باشد تا شیطان ملعون قبل از تشریف آوردن حضرات معصومین علیهم السلام بدراه
نکشد جواب مفصل موافق مختار خود قلمی فرمایند تا که ضرور است ابنوا اجرکم علی الله بسم الله وله الحمد
آنچه در بعضے از کتب دیدم این است که حضور حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه
در پنج وقت است ونوشته است که واجب است اعتقاد بان وان پنج وقت
وقت ولادت ووقت انعقاد نطفه وقبر وسوال قبر واحتضار میباشند وحقیر در غیر احتضار حدیث
معتبرے برنخورده ام ولکن در خصوص وقت احتضار احادیث بسیار است ومع ذلک
بسید مرتضے اعلی الله مقامه اسناد داده اند انکار این معنی را بلکه ادعا کرده است
که این امری است محال بجهت اینکه حضور جسم واحد در امکنه متعدده در زمان واحد
محال است با وجود انکار سید مرتضے اعلی الله مقامه ورفع فی الخلد درجاته نمیشود
کسے بگوید که سید مرتضے طاب ثراه والعیاذ بالله ناقص الایمان یا ناقص المعرفت
بحق امام بوده وما درین مسئله وامثال این مسئله سه مقام داریم مقام فهم کما هو حقه

بدون تاویل و مقام تسلیم و مقام فهم با تاویل که در مقام اخیر اشکال ندارد و اشکال در مقام اول است و فهمیدن ان در جهت وقت حضور در احتضار که نسبت باشخاص و احوال مختلف است از طول و قصر زمان و ایا اینکه جمیع ائمه حاضر میشوند یا همان حضرت امیر و ایا با پیغمبر و یا بی پیغمبر و در بعضی اخبار است که با جبرئیل حضور حضرت مذکور است و ایا اینکه برای خصوص مومنان است یا کافران هم بلکه اطفال هم و مجنون و مغمی علیه و کسی که احتضار ندارد مثل موت فجاة و مقتول و حریق و غریق و نحو ان ایا حاضر میشوند این مراتب متعذر الفهم است الا بر وبت الله تعالی اللهم ارنا طلعتهم وارزقنا شفاعتهم بحقک علیهم وبحقهم علیک **س** چه میفرمایند در حق جعفر کذاب که ایا لعن کردن و بد گفتن او را جائز است یا نه و ایا توبه جعفر و قبول توبه ثابت است یا خیر و ایا توقیعی از حضرت صاحب العصر ع در باب توبه و قبول توبه جعفر وارد است یا نه **ج** هر چند مجال فحص زیاد ندارم ولکن مجملا باید دانست که اولاد ائمه چه بالنسبه و چه خوب مناسب نیست که قدحی در ایشان بکنیم مگر ان قدحی که از ایشان رسیده و بقدری که رسیده تعدی از ان قدر خوب نیست و قاعده نیست که رعیت بشاهزاده بگویند علاوه انکه در خصوص نهی از بد گفتن وارد شده بلکه امام علیه السلام تشبیه جعفر کرده به برادران یوسف که خدا گناهان ایشان را بخشید و یوسف نیز بخشید و قال لا تثریب علیکم الیوم پس اولی استغفار و دعا کردن برای ایشان است نه لعن و نحو ان والله العالم **س** حد ریش و اقل درجه و انتهای ان چه قدر است **ج** قدر استحباب ان یک قبضه و قدر جائز هر قدر که باشد و در جانب نقیصه و اقل ان قدری است که عرفا بگویند که ریش خود را تراشیده است و متعرض تقدیر اصلاح و تقصید اصلاح است بی اشکال است و متعرض شکلی که هیچ نماند بمنزله تراشیدن است و اگر چیزی بماند بعد از مقراض و

جعفر کذاب

مستحب ریش

لکن کمتر از قبضه باشد ضرر ندارد هر چند اولی ترک است س اینکه مشهور
است ریش زیاده از یک قبضه در آتش است اصل دارد یا نه و بر فرض اول
حد ریش چه قدر است و قبضه از کجا حساب میشود از اول زنخ یا منتهای زنخ
و بر فرض ثانی علما چرا ریش را تا شکم میگذارند چنانچه دیده ام ج بعضی
از روایات دیدهام بعضی از امت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم داخل در آتش میشوند
لکن تا سینه زیادتر ندیدم و لهذا بعضی از اخبار وارد است که زیادتی ریش در
آتش است و این محمول بر کراهت است نه حرمت و ان شاء الله این شخص ریش بلند
داخل آتش نمیشود و قبضه از آخر زنخ میباشد س اینکه مشهور است که اگر کسی از
فرقه اثنا عشریه خضاب بمیرد فرشتگان رحمت برای او دعای مغفرت میکنند صحیح است
یا نه ج بلی صحیح است والله العالم س اینکه مشهور است که ایستاده شانه کردن
ریش و نشسته شانه کردن پریشانی می آرد و همچنین شب در خانه جاروب کردن و تراشیده
ناخن در خانه انداختن و تراشه قلم زیر پا آوردن و انرا سوزانیدن حکم دارد
یا ممنوع است یا نه ج ایستاده شانه کردن مکروه است و باقی را حلیة المتقین
و جمال الصالحین رجوع کنید س قلیان کشیدن در مسجد مکروه است یا
حرام ج حرام نیست بلکه حکم کراهت هم نمیتوان کرد س لقطه که قیمت آن
یک درهم یا زیاده باشد اگر کسی بردارد و یک سال تعریف کند و صاحبش
پیدا نشود چه کند و اگر بعد یک سال از طرف او تصدق دهد و باز صاحبش
پیدا شود و طلب مال کند چه کند ج تسلیم حاکم شرع یا صدقه بکند
و اگر صاحبش پیدا شده باید قیمتش بدهی و ثواب صدقه مال شما میشود والله العالم
س چه میفرمایید در اینکه رد مظالم یا قرض یا مال مجهول المالک یا امانت کسی را هرگاه
رسانیدن بصاحبانش ممکن نباشد یا عسر و حرج باشد و در نزد حاکم شرع

یا نائب حاکم شرع هم رسانیدن ممکن نباشد از طرف صاحب مال به
فقرا تصدق بدهد یا نه واگر همه را بیک فقیر محتاج باشد بدهد چه حکم دارد
و فقرا عبارت از کدام کسانند ج بلی بفقرا بدهد و مراد از فقیر کسی است
که خرج سالیانه خود را فعلاً و قوةً بسبب کسب نداشته باشد والله العالم س
میفرمایند در مسئله که اگر حق کسی ذمه کسی باشد و نمیتواند که بصاحبش یا ورثه
اش برساند بجهت آنکه دست رسی بصاحبش یا ورثه اش ندارد درینصورت
چه بکند بینوا توجروا ج بمجتهد برساند والله العالم س بر تسبیح کرمانشاهی
اذکار خدا یا ائمه هدا کردن درست است یا نه و یا حکمش مثل حکم تسبیح چوب و
سنگ است بینوا توجروا ج اگر تسبیح کرمانشاهی بگل کرمانشاه فقط
باشد ثوابی ندارد و اگر تربت حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا باشد
بسیار خوب است هرچند در کرمانشاه ساخته شود خلاصه هیچ تسبیحی به تسبیح تربت
حضرت سید الشهدا نمیرسد والله العالم س خاک کربلا را اگر بیرون
از کربلا برند و در بلاد دیگر از ان تسبیح سازند و دانه هائی انرا باتش بپزند جائز است
یا نه و تسبیح که خاک کربلا در ان نباشد مثل تسبیح کرمانشاه خواندن بر ان تسبیح
ثواب دارد یا خیر بینوا و توجروا ج بلی جائز است برای استحکام باتش
بپزند و تسبیح کرمانشاه چون قدری از تربت دارد هرچند کم است خالی از
ثواب نیست والله العالم س ابابیل را میکشند و میسوزانند و از ان با
اجزای دیگر سرمه میسازند که بجهت روشنی چشم هر که ضعف بصارت دارد
نهایت نافع است آیا کشتن ابابیل یا زنده سوختن آن بجهت ساختن سرمه جائز
است یا نه و آن سرمه که از ابابیل سوخته است پاک است یا نجس بینوا و توجروا
ج کشتن بمعنی ذبح کردن جائز است ولکن مکروه است و کشتن غیر ذبح است

نیز جائز است و کراهتش شدید است و سوزاندن آن اشد کراهت بباشد
از هر دو زیرا که سوزاندن مخصوص خداوند است و هیچ حیوانی را نباید سوزاند
و سوختهٔ آتش اگر نوغال شود در پاک بودنش اشکال است و اگر خاکستر شود
پاک و با ضرورت و احتیاج قطعاً جائز است و بی ضرورت هم جائز است
هر چند مکروه است والله العالم **س** اگر کسی مرد مومنی و مسلمانی
را بکشد بلا جرم عمداً آیا جمله گناهان مقتول بر گردن قاتل میرود و مقتول
مستحق بهشت میشود یا نه **ج** در بعضی اخبار چنین وارد است حتی آنکه
تعلیل میکنند باینکه شاید اگر زنده میماند توبه میکرد ولکن این منزل است
بگناهانی که حق الله صرف باشد نه حق الناس و اما آنکه مقتول بهشتی میشود بواسطه
قتل بی اصل است بجهت اینکه بهشت رفتن مشروط باسلام و ایمان میباشد
اگر مقتول از اهل ایمان است بهشت میرود والا نه والله العالم **س**
شخصی حضرات نبی و ائمه صلعم و دیگر انبیای سابقین علیهم السلام و بهشت
و دوزخ را بعالم رؤیا به بیند باینطور که در عالم رؤیا اشکال دیگر مصدق باشند
و نیز از اینکه شیاطین بصور انبیا علیهم السلام و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
متشکل نمیشوند پس این رویا را صادق دانستن درست است یا نه **ج**
بلی رویای صادقه است ان شاء الله و لکن تعبیر رؤیا مشکل و معنی خواب کار همه
کس نیست **س** شخصی بعد از ربودگی صورتی نورانی را قریب خود دائما
بیک هیئت می بیند و اکثر از مضرات و از منافعش و انجام امور مشوشه باشارات
و علامات اطلاع میدهد و از بدو ظهور این امر گاهی محتلم نشده و اکثر ساعات
در عبادت خوشنود میدارد و در عالم بیداری دل آنشخص را بخود رجوع
میکند یعنی بیاد خود میآرد و نمیگذارد که کثرت اکل و شرب یا نوم یا اجتماع با

مسئلہ

وزینت دنبوے نماید واگر احیانا جمع کرد احیاناً بدزدی وغیره از دست او
میرود وبعد ازین خوشنود سے خود در رفتن مال ورد وباطاهر میسازد واگر احیانا
اراده امر غیر مشروع کند اور التکلیف بگریه وزاری وتوبه وانابه میدهد ودر
هنگام سیری وبی خوری دو دو ماه سه سه ماه شوق آب وطعام ونوم
وراحت نیشود وگاهی در امر بوقت ربود سے تشویش گر آمده از انجام امور اطلاع
میدهد الا این جمله امور باختیار ان شخص نیست پس این چه چیز است آیا از قسم
شیاطین است یا چیزی دیگر. در صورت احتمال شیاطین چارهٔ حفظ ان چیست ج
از قسم شیاطین نیست قطعاً حدس واسعی بر این است که همزاد ابن شخص است که هر
کسی در وقت ولادت خود همزادی دارد آن همزاد چون مومن است وشفیق است
شما را بخیر وا میدارد ولکن شما گول نخورید که سبب میشود که ان شیطان باشد وشما را
میخواهد فریب بدهد پس هرچه مطابق شرع است قبول کنید والا فلا واگر نمیدانی
که این شرعی است یا نه بعالم متدین رجوع کن والله العالم س دعا کردن
برای طلب مرگ خود که خدایا زود مرا مرگ بده شرعاً جائز است یا نه دیا ایهم
داخل تلف نفس است واگر کسی چنین دعا کرد وزود مرد بلا توبه آیا معاقب است وناری
یا جهنمی است یا چیز بهشتی او توجه ان ج دعا کردن برای مرگ ضرر ندارد ولکن خوب نیست چنانچه
دعای طول عمر هم خوب نیست مگر نحوی که امام علیه السلام در صحیفه وغیران فرموده
است که اللهم اجعل حیوة زیادة لی فی کل خیر والوفاة راحة لی من کل
شر ودر جای دیگر فرموده وعمرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتک
فاذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی الیک ودر هر حال طلب مرگ
جائز است مگر انکه بداند که مستجاب الدعوة میباشد وبداند منشا تفویت حقوق
واجبه از رد امانات وحق الناس وحق الله از توبه وغیران میشود وبهتر آن است که بگوید

اللهم احینی ان کانت الحیوة خیرا لی و امتنی اذا کانت الممات خیرا لی

س در عریضه حضرت صاحب عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه که گفته بیا
مولای است ای اخر مطلب را بجای کذا و کذا چگونه مینویسند که بعد از ان
معنی عبارت فیما لا طاقة لی بجمله درست آید ج بنویسند فیک منی فی امر
اوار و دینی مثلا او تزویجی او الوزارة او السلطنة او الحبس او الشدة و نحوها
فیما لا طاقة لی بجمله س در عریضه مذکوره که ان قبله قلمی فرموده اند مطلب را
باینطور بنویسند که منی فی امر ادار دینی او تزویجی او الوزارة او السلطنة او
الحبس و نحوها فیما طاقة لی بجمله در ینصورت در امر ادار دین و تزویج و وزارت
و سلطنت معنی فیما لا طاقة لی بجمله درست نمیاید مگر در حبس البته درست
میاید چرا که انجا عدم طاقت تحمل بسبب عدم ادای دین و عدم تزویج و
عدم وزارت و سلطنت است نه که بسبب خود ادای دین و تزویج و وزارت
و سلطنت چنان قلمی فرمایند که معنی فیما طاقة لی بجمله در هر مطلب درست
بیاید ج فیما لا طاقة لی بجمله اعم است از افعال موذیه مثل حبس و ظلم یا
از رسیدن به محبوب و معشوق و ترک اداء دین که فرموده لا هم کالهم الدین و نحوها
و این واضح است س هرگاه سنگی از گوی های ضریح طیب امن مطاهر
را که بر زمین افتاده بود شخص به نیت تبرک که با خود بدارد برداشت و میخواهد که عوض
ان مثل آن یا از ان بهتر تازه درست کرده نصب کند یا در همان جا بگذارد
جائز است یا نه ج بلی جائز است لکن گذاردن باید از خود و به نیت خود
نباشد بلکه بعوض صاحب گوی های بگذارد که ثوابش راجع بمالک گوی اول
شود والله العالم س بعض علماء العصر تامل بان الله تعالی لا یخلو
عن فعل ابدا و بعضهم مخالف له یقول من قال بهذا القول فانه منکر

بضرورۃ من ضروریات الدین ولعلّ من مخالف الاوّل یقول یلزم منه تعدد القدماء أز اوّل ما خلق الله نور نبینا المصطفی صلی الله علیه واله والمفروض انه تعالی هو الازلی والازلی ان لایکون له ابتداء ولا انتهاء وهو تعالی ازلی وعلی قوله فی الاول لایخلو عن قول فیلزم منه ان النبی صلی الله علیه واله قدیم مقارن له تعالی بمعنی انه خلق اولا والمفروض انه تعالی لا اوّل له فالنبی صلی الله علیه واله قدیم وردّ بان النبی صلی الله علیه واله حادث بمعنی انه صلی قائم بالغیر بخلاف الله تعالی فانه قائم بذاته فرجع النزاع الی معنی الحادث والقدیم فبعض قال الحادث هو المسبوق بالعدم وبهذا المعنی نقول ان النبی صلی الله علیه واله لیس بحادث بهذا المعنی فیلزم قدمه صلی العیاذ بالله وقال الاخر الحادث هو القائم بالغیر مطلقا اعم من ان یکون مسبوقا بالعدم کسائر المخلوقات اولم یکن کالرسول صلی الله علیه واله فهو حادث ولیس بقدیم والکاتب المتحیر یتمنی من اهالی الفضل والعلو الفرق بین الحادث والقدیم کی یزول تحیره ج بسم الله وله الحمد اما الفرق بین الحادث والقدیم وانما مسئلة القدوم والحدوث فالکلام فیه طویل الذیل لاتسعه هذه الصحیفة سیّما فی هذه الایام ایام التعزیة ولاکن نبیّن لك انشاء الله ما تعتدبه علی الفهم والاعتقاد فاعلم ان معنی الحادث واضح وهو الذی یعبر عنه بالفارسیة نبود بشد والقدیم ایضا واضح وهو الذی یعبر عنه بالفارسیة همیشه بود واما اطلاق قدیم بهر شئے کهنه وعمر جون قدیم کشتمانه شده یا بیشتر مجاز است ولکن جعل اهل الکلام الحادث علی قسمین الحادث بالذات والحادث بالزمان

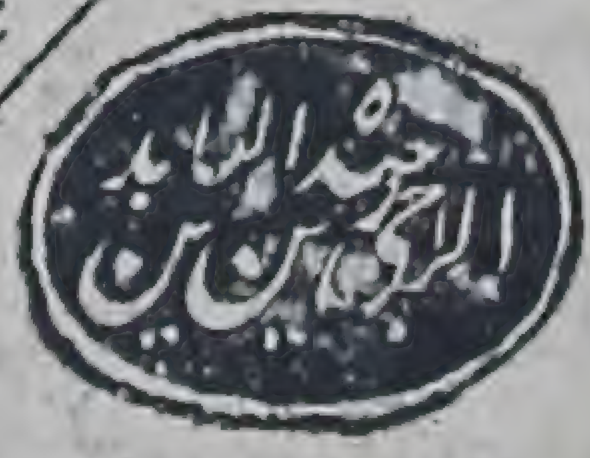
وارادوا بالاول ما افتقر الی العلۃ وان کان قدیما بالزمان کما انہم ارادوا بالثانی معناہ المتعارف المتبادر ولکن احعلوا القدیم علی قسمین قدیما بالذات وھو منحصر فی اللہ سبحانہ تعالی وھو ما لیس لہ علۃ ولیس لہ بذاتہ وقدیما بالزمان وھو ما لیس لوجودہ بحسب الزمان بدایۃ الا انہ بحسب ذاتہ مفتقر الی لعلۃ فاذا فرض مثلا قدم الشمس والقمر بالذات وفرض عدم انفکاکہما عن الضوء والنور فیصدق علی الشمس والقمر انہما من القدیم بالذات ویصدق علی الضوء انہ قدیم بالزمان لا انہ قدیم بالذات لانہ معلول للجرم ولا یعقل قدم المعلول ذاتا والا لم یکن معلولا وعلی ھذا فالنسبۃ بین القدیم والحادث صارت واضحۃ وملخص الکلام ان الحادث معناہ الذی حدث ووجد وھو علی قسمین الحادث بالذات والحادث بالزمان کما ان القدیم معناہ الذی لم یسبقہ العدم وھو ایضا علی قسمین القدیم بالذات و القدیم بالزمان لان عدم سبق العدم علی قسمین عدم سبق العدم بالذات وعدم سبق العدم بالزمان فالقدیم بالذات مع الحادث بالذات متباینان کما ان القدیم بالذات مع الحادث بالزمان ایضا متباینان واما القدیم بالزمان مع الحادث بالذات فیجتمعان انہ معلول القدیم بالذات اذا فرض قدمہ لصدق علیہ القدیم بالزمان کما یصدق علیہ الحادث بالذات اذ نور القمر وضوء الشمس اذا فرض دوامہما وعدم انفکاکہما وفرض عدم الشمس والقمر لصدق علیہما القدیم الزمانی لانہ المفروض اذ لم یسبقہما العدم زمانا کما یصدق علیہما الحدوث اذا الفرض کونہما معلولین والمعلول لا یعقل قدمہ ذاتا والا لم یکن

معلولا فالقديم اذا قيد بالذات تباين مع الحادث سواء قيد بالذات او بالزمان او لوحظ مطلقا اى مهملا مع الحادث كذلك يكون النسبة عموما من وجه يتفارقان فى الواجب بالذات والحوادث الزمانية مجتمعان فى القديم الزمانى والحادث الذاتى كما ان النسبة بين القديم بالزمان مع القديم بالذات عموم وخصوص مطلق اذ كل قديم بالذات قديم بالزمان خاص والحادث بالذات عام اذ كل حادث بالزمان حادث بالذات ولا عكس فتبصر والكل واضح بعد التصور اذا عرفت ذلك فنقول تحقيق قدم العالم وحدوثه لا يسعه هذا المختصر والاحوط فى هذا الباب الاعتقاد بان العالم اعنى تمام ما سوى الله حتى النبى صلى الله عليه واله والائمة عليهم السلام روحى لهم الفداء وحتى المشية التى وردت فى الاخبار بانا محل المشية حادث بالحدوث الذاتى والزمانى وان الازلية والقدم مطلقا مطلقا من خواص الواجب لا يشاركه غيره كما نقل عليه اجماع المليين ويدل عليه الاخبار المتكثرة فى نهج البلاغة وتاويل كلام القدماء او الاخبار بالحدوث الذاتى يحتاج الى دليل بعد ان كان الحدوث الزمانى هو المتبادر بحسب الجملة الاولى بل اللازم احتياطا الاعتقاد بان كل شئ سوى الله وجوده فى طرف الازل متناه بخلاف الله سبحانه وعدم خلو الله عن الفعل ممنوع اولا لان الفعل وعدمه يدور مدار الحكمة والعلم بالاصلح وتمنع ان المصلحة فى القدم وان المصلحة دائمية ويكفى لهما المنع ومجرد الاحتمال فى الدليل العقلى غير مفيد وغير مقيد ثانيا لان القبض والامساك عن الايجاد وعن الخلق ايضا فعل مع القدرة على خلافه ولا ينحصر الفعل فى البسط نعم لو قلنا بان الله سبحانه لا يخلو من فيض اصلا لم

وكلام فى الحادث بمعنى ان الحادث بالزمان

القدم فی الجملة ولو قلنا بالحرکة الجوهریة فالحدوث الذاتی والزمانی من الواضحات کما قال فی شواهد الربوبیة وقرة العیون بل کل من لاحظ الممکن وتصور حقیقته وافتقاره الذاتی رای انه لا یلیق بالقدم فی نفسه وانه فقیر محض وسواذجت ولیس محض وعدم بحت الا من جهت تلقاء الرب فهو فی نفسه فی کل آن عار عن الوجود فکیف بالقدم مع انه لو کان ازلیا لکان ابدیا اذ کلما لا بدایة له لا نهایة له سرچه آغاز ندارد نه پذیرد انجام ؛ ولا یجوز علی الخلق انفهامه وهو ایضا خلاف الاخبار الکثیرة والحال انه قد ورد الاخبار الکثیرة بفناء الاشیاء غیر الله سبحانه وبالجملة الاعتقاد السالم عن الکفر ما ذکرنا والاقبح ای الاعتقاد بالقدم الزمانی اما الفسق کما فی کلام بعض الفقهاء او الکفر کما فی کلام بعض آخر وقد نقل عن العلامة دعوی الاجماع علی کفر من قال بالقدم فالاعتقاد السالم ما ذکرناه والله العالم بسم الله وله الحمد که این رساله سوال وجواب از قنا واسے احقر که مدتے مدید بود که مبوب بابواب وترتیب ونظم کتب فقهیه نداشت وحال که سنه ۱۲۹۴ هجریه باشد بسببے واهتمام جناب مستطاب عدیم الانتساب فخر الحاج والذاکرین حاجی سید نواب جان هندی عظیم آبادی زید فضله وتوفیقه جمع شده واهتمام در تصحیح ومقابله نموده شد که عمل بآن بی عیب باشد امید از خداوند منان که بر تبه ارجمند ظاهر بتفتیش این سوال وجواب نسخه سوال وجواب که تبر تبر نقره چاپ شود و شیعیان تمام از ین منتفع شوند واین نسخه از جهات عدیده بهتر شده والله العالم وانا الاقل الجانی زین العابدین المازندرانی

تمام شد



اینچند مسئله در ابتدای سنه ۱۲۹۶ هجری که از کربلای معلی از دستخط جناب شیخ دام ظله رسیده مرقوم میشود

س حیوان جلال که تخم و بچه اش تازه از شکمش بیرون آمده مثل مرغ و شتر در حکم جلال است که حرام است یا نه بینوا ج بچه جلال و تخم جلاله که در حال جلل منعقد شده اند و قبل از استبرا بیرون اید حرام است س بعد ذبح حیوان اگر بچه مرده یا تخم از شکمش بیرون اید حلال است یا حرام بینوا ج بچه شکم اگر مو در اورده باشد ذبح مادر کافی است در حلال بودنش چون تام الخلقت شده و اگر مو در نیاورده باشد حرام و نجس است و تخم اگر صلب و سخت شده باشد پوست رویش اب نکشند و درونش از سفیده و زرده پاک است و حلال است و اگر پوست رویش محکم و سخت نشده اجتناب نمایند و نخورند و الله العالم س در وقت تولد نصف بچه از شکم حیوان بیرون آمده و نصف داخل شکم است که حیوان بدحال شد ذبحش کردند در اثناء ذبح یا بسبب طپیدن حیوان ان بچه که نصف بیرون آمده بود مرد ایا ان بچه حلال است یا حرام بینوا توجروا ج ان بچه حرام است مگر انکه قدر بسیار کم بیرون امده باشد که صدق جنین برا وکند الوقت ذکوة الجنین ذکوة امه س پیشنماز یکه بلا عذر شرعی نماز فریضه را از وقت فضیلت و تاخیر اندازد عادل است یا نه و ایا این از گناهان کبیره است یا خیر بینوا ج جائیکه تاخیر نماز مستحب است که قریب به بیست موضع میباشد اول وقت نماز کردن خوب نیست و جائیکه تعجیل مطلوب است لکن تاخیر اندازد بجهت اذن و توسعه اثم ضرر ندارد و ضرر بعدالت ندارد و الله العالم س واعظ غیر مجتهد خواه اخباری

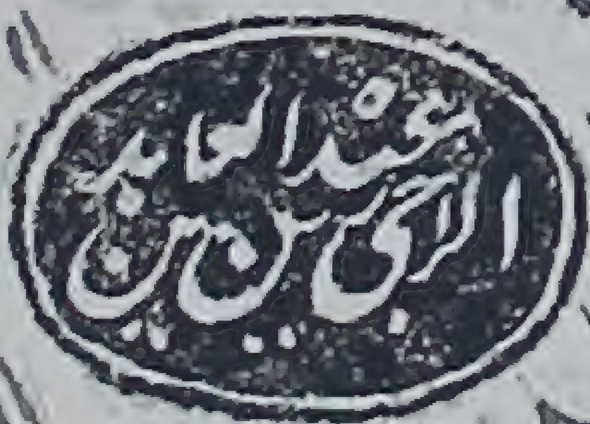
بچه و تخم جلال
تخم و بچه و بچه
بچه و بچه
نصف بچه
تاخیر نماز

باشد خواه اصولی اگر موعظه کند در باب نماز جمعه باین نحو که نماز جمعه در غیبت
امام حرام است وانانکه نماز جمعه میکنند در غیبت غاصب اند که حق امام را
غصب میکنند وطعن کند بر علماء که نماز جمعه بنیت وجوب تخییری یا عینی یا
بنیت استحباب میخوانند مقصودش ازین موعظه این باشد که مردم نماز جمعه
را ترک کنند ونخوانند ایا جائز است یا واعظ فعل حرام کرده وعاصی و
فاسق شده بینوا توجروا ج واعظ غیر مجتهد قولش مثل بولش میباشد
چه اعتبار روا رد مدار بر قول علماء میباشد وحق ان است که نماز جمعه حرام نیست
بلی حق اهل بیت علیهم السلام است ولکن نواب ایشان بمنزله ایشان حاکم
میباشند اگر این واعظ از مجتهد زنده نقل میکند بحث بان مجتهد است نه واعظ واگر
از قول خودش نقل وچند حدیث پشت کتابی دیده واعظ فاسق وعاصی
میباشد والله الهادی س درجائیکه در بین کم از یک فرسخ دو نماز جمعه
میشود یکی مقدم ویکی موخر ومامومین هر دو امام را عادل بدانند تکلیف
مامومین در شریک شدن بجماعت چیست واگر مامومین امام اول را عادل
بدانند ودومی را غیر عادل یا عکس ان تکلیف مامومین چه چیز است ودر
همین صور اگر هر دو نماز یکدفعه شود یعنی تکبیره هر دو امام برابر واقع شود
مامومین چه کنند بینوا توجروا ج مقدم صحیح وموخر باطل ومقارن هم
باطل است وتکلیف مامومین این است که بنماز صحیح اقتدا کنند وبا شک
در صحت اقتدا نکنند ودر سوال وجواب ذخیرة المعاد ظاهرا ذکر شده س
آیا ختم دوازده امام ع خواجه نصیر طوسی چنانکه متداول ومشهور است که
روز شنبه شروع کند وهر روز یازده مرتبه بخواند با غسل وبعد غسل با وضو
وجامه پاک بپوشد وطیب همراه برداشته باشد واگر در مسجد باشد بهتر است

نماز جمعه

ورد ختم

تا روز جمعه انگاه یازده بار هر روز تا یک هفته بخواند و بعد از ختم هر روز یک مرتبه بخواند جائز است باین طریق بانه دیرار مطلب ازین طریقه خاصه متصور است یا صبر و ورشق اول و دلیل حبیب مبنوا نوجه داج بدانکه در اخر تحفة الزائر در توسلات ائمه دراوهم ان توسلے ذکر کرده خواجه علیه الرحمه آن توسل را بحسب فکر خود در فقرات آن افزوده و بجهت قضاے حوائج ان از مجربات است رجوع بتحفه نمائید و بخوانید چون خواجه مرد بزرگے میباشد بطور تالیف خواجه هم بخوانے ضرر ندارد و ختم بطریق مشهوره است بحسب اجازه صاحب نفس همه خوب است و حدیث نیست والله العالم وانا الاقل زین العابدین المازندرانی



قطعات تاریخ کتاب ذخیرة المعاد

قطعه تاریخ چکیده خامه بلاغت رقم رئیس اعظم جناب مستطاب نواب حیدر علیخان صاحب حیدری دام اقباله

بهر مومن ذخیره باشد	سپئے روز معاد و دنیا
از تصانیف شیخ الافضل	اعلم الناس افقه الفقها
مشفقی صاحب صلاح و سداد	ساعئے امر خیر سر تا پا
میر نواب جان زائر دو حاج	داد ترتیب طبع ان اجزا
اہل ایمان عمل کنند بان	جهد او را کند قبول خدا

کرد مهدی چو فکر تاریخش / این زهی زاد آخرت گفتا

سنه ۱۲۹۶

از طبع نقاد عالی دودمان جناب نواب حامد علی خان صاحب فائز ولد ارشد جناب نواب عبد العلی خان صاحب دام حشمته

ز افضال خدا گشته مرتب / زهی این نسخهٔ از انتخابی

چو پرسیدم ز هاتف سال طبعش / چنان داد از سوال من جوابی

که فائز از سر الهام رقم کن / ندیدم هیچ در فتوی کتابی

سنه ۱۲۹۶

از نتیجهٔ خاطر عاطر صاحب فکر رسا جناب میر مرتضی صاحب رشید دام شوکته

مهر نواب حامد علی خان که ذی شرف است
طبع پاکش به علم دین مائل
از فتاوائے شیخ چون آورد
داد از بهر طبع در مطبع
ناگهان آمد این صدای سروش
هم به زبر و به بینه هم گیر
باقیش را حساب کن به جمل
چون شنیدم نوشتم این تاریخ

سید و حاج و زائر و ذاکر
شوق فقه و حدیث در خاطر
یک کتابی چو قلزم زاخر
پی تاریخ طبع گشت مصر
گاے رشید سخنور و شاعر
عدد حرف اول و آخر
که شود سال طبع زان ظاهر
طبع گردید نسخهٔ نادر

سنه ۱۲۹۶

وله

آن سیّد ذی کمال و ذی قدر و شرف — آن حاجی بیت خالق ارض و سما
ان زائر هفت و هفت نور یزدان — آن ذاکر حال خامس آل عبا
آورد چو نسخهٔ فتاوے از شیخ — فرمائش سال طبع فرمود از ما
از کلک گهرفشان بجستیم رشید — تاریخ دوم که سال گردد پیدا
ناگاه بقلب صاف بر گفت سروش — بنویس که طبع شد کتاب فتوا

سنه ۱۲۹۶ھ

ریختهٔ خامهٔ جادونگار شاعر شیرین گفتار ادیب اریب ذی علم و با استعداد جناب مولوی سید علی محمد صاحب شاد دام شانہ

حبذا خوشتر کتاب شیخ ما — کو مرا بهر هدایت آمده
چون مناب خود شده زین العبا — رهنمائے باغ جنت آمده
در حقیقت هست مثل قدسیان — در جهان آدم بصورت آمده
چاپ شد از میل طبع انکه او — سرو گلزار سیادت آمده
نام پاک او بود نوّاب جان — بلبل باغ فضیلت آمده
زهد و تقوے از جبین او عیان — قلب او گنج صداقت آمده
از سر ایمان بگفتم سال طبع — مهدئے راه شریعت آمده

سنه ۱۲۹۶ھ

رقم زدۂ خامۂ سحر طراز فصاحت زیب جناب میر یدحسین صاحب نکہت دام مجدہ

جناب شیخ زین العابدینم — فقیہ و مجتہد پاکیزہ رائے
سمائے فضل را مہر منور — جہان زہد را اعلی سمائے
صفات اوست از تحریر افزون — کمالاتش ندارد انتہائے
ز سیمایش علو قدر ظاہر — بباطن بہتر ازاز ظاہر صفائے
فتاوایش کہ زور طبع بگرفت — پئے ضعف عقائد خوش دوائے
سنین انطباعش کلک نکہت — رقم زد ہست شمع اہتدائے

سنہ ۱۲۹۶ھ

چکیدۂ قلم اعجاز رقم اخی معظم جناب سید امیر رضا صاحب فرقتی دام ظلہ

چو این کتاب سوال و جواب — تمامے بہ فتوائے احکام دین
ہمہ حکم شرعے ہمہ اجتہاد — بہ جملہ مسائل پئے مومنین
ز احکام شیخ المشائخ کہ او — بود ہادئے راہ شرع مبین
علیم رموز حدیث شریف — ہمہ ملک علمش بزیر نگین
مفخر ز تقلید او ہر یکے — ز ہند و عرب ہم ز ایران زمین
اخی عزیزے کہ نامش بہ خلق — بہ نواب جان آمدہ دلنشین
مشرف ز حج و زیارت تمام — معزز بہ زہد و ورع بالیقین
ز احکام دین مبین باخبر — بلے باشد از خرمنش خوشہ چین
بامر امامت برائے ثواب — سرافراز از ان حجت المسلمین
عدالت امانت دیانت ہمہ — شد اندر دل صاف او جاگزین

بفرمود طبعش بصد اهتمام — درین روزگار سعادت قرین
بما گفت از بهر تاریخ آن — که باشیم خاک ره مومنین
بتسلیم حکمش فگندیم سر — بامرش نمودیم گردن خمین
بجستیم از **فرقتی** مشورت — که فکر متینش سخن آفرین
بگفت که درز بر و در بیّنه — ببین حرف آخر ز لفظ مبین
ازان پس بفرمایی سال طبع — فتاوای احکام شرع مبین

سنه ۱۲۹۶ھ

وله

این نسخه **ذخیرة المعاد** است از شیخ — مشحون بجواب جمله استفتاها
حاوی بهمه امور و حکم شرعی — از صوم صلوة تا جمیع الانحا
از بهر هدایت همه در عالم — هم از پی نفع هر یکی روز جزا
طبعش چو برادر عزیزم فرمود — کو هست گلی به باغ زهد و تقوا
نامش بدو لفظ جان و نواب آمد — نواب بگو بود مقدم جان را
تاریخ فراغ انطباعش پرسید — از **فرقتی** زار که هست مملو بجلا
از رهی نیاز در حضورش فی الفور — حاوی مسائل شریعت گفتا

سنه ۱۲۹۶ھ

طبعزاد فکر گشتن دیده ارجمندی جناب سیّد محمد تقی صاحب ابن جناب مولوی سیّد علی رضا صاحب دام عنایاتهما

چون بهر طالب دین از طبع شد قرین — در جمله مسئله ها گشت این کتاب حاوی

کردم تقی چو فکر تاریخ سال فصلے

چو طبع گردید این رساله زحضرت شیخنا المعظم

تقی من از بہر سال طبعش بخاطر خویش فکر کردم

ولہ

ہاتف ندا نمود و این مخزن الفتاوی

سنہ ۱۲۹۶ فصلے

که ہست درے و مسائل حکمیہ شرع متین بیشمار روبه

مانند غور بے تردد چراغ راه نجف تمام آمد

سنہ ۱۲۹۶ع

از ذہن رساے مرد نیک چشم شیرین مقالی النبیل السعید عزیزی سید

سجاد علی صاحب ابن اخی میر سید جعفر صاحب شہری سلمہا اللہ تعالیٰ

این نسخه لاجواب بے مثل ونظیر

در مطبع تازه که صبح صادق

از خواہش طبع عموے ذیشانم

شد طبع باہتمام خیلے خوش خط

خوش مطبع و خوش کتاب و خوش مضامین

ہرکس که شنید گفت سبحان اللہ

سال طبعش زروے دیندار سے خواند

که حضرت شیخ افتخار العلما ست

نامش مشہور خلق از فضل خدا ست

کان صاحب علم و فضل و زہد و تقوی است

با صحت تمام چون تصحیحش ملا ست

خوش منتشر آنکه جاے کل در دلہا ست

ہرکس که بدید در داد صل علی است

سجاد سفینه نجات عقبا ست

سنہ ۱۲۹۶

از من قتیل الحاج والزائرین السید نواب جان

الذاکر الراجی الی رحمة ربی و رب العالمین

للّٰه الحمد این سوال و جواب
گشت در مطبع نسیم سحر
وه چه خوش نعمتے بدست آمد
عاقبت را ذخیرهٔ خوبے
حضرت شیخ حجت الاسلام
رهنماے شریعت غرّا
آفتاب سپهر فضل و کمال
عالم علم عقل و نقل همه
از کتاب و حدیث و عقل اجماع
از صحیح و حسن حدیث خبر
از ادیبائے عصر و علما سر
هر که جا یافتش به مجلس درس
مرجع الخلق افقه الفقها
الذی قبل نفسه ملک
الذی لیس مثله احد
هر کجا مومنین ثناخوانش
از عرب تا عجم مقلد او
زهد و تقوے که از غلامانش
منکه از یمن فیض صحبت او
این ذخیره چو با خود آوردم
خواستم طبع از پئے ترویج
حاوے حکم شرع ربانی
طبع از فضل حق بآسانی
زین فتاوے ز لطف یزدانی
یادگار محقق ثانی
حاکم ملک دین و ایمانی
راز دار رموز پنهانی
نیّر اوج جود و احسانی
اجتهاد از وجودش ارزانی
منکشف ساز حکم سبحانی
ماهر علم و رمز قرآنی
مجلسئ زمان و عثمانی
میکند دعوئ سبق خوانی
منبع الخلق ارفع الشان
انه ظاهر باللسان
عالم کامل بعرفان
هندئ و ترکئ و خراسانی
از عنایات و فیض ربانی
از جبینش شگفته پیشانی
میزنم لاف مسئله دانی
از جنابش چو گل ز بستانی
تا شود چشم شرع نورانی

گفت ہاتف کہ سال طبعش را	رہنمائے شریعتے خوانے
	سنہ ١٢٩٦ھ

از ذہن نقاد و طبع وقاد جناب شیخ علی باقر صاحب آباد دام لطفه

این کتابے کو بود راہ نجات	از جناب شیخ علام الحلیم
سیدے نوابجان ذی شرف	افتخار عصر و ذی جود و کریم
کرد سعی کاملے در طبع او	اجزل الله له الاجر العظیم
سال طبع او بود از روے زہا	اہل ایمان را صراط المستقیم
	١٢٩٦ھ

خاتمة الطبع

الحمد لله الذی خلق العباد لعبادته من الانس والجان وارسل الانبیاء هادیًا علی کافة الانام بالجود والاحسان سیّما سیّد المرسلین و خاتم النبیین نبینا محمد علیه و علی وصیّه سیّد الاوصیاء امیر المؤمنین و سائر الائمة المعصومین صلوات الله الملک المنّان کہ این کتاب مستطاب لاجواب شریعت آئین حاوئ احکام دین مبین مسمّی بہ **ذخیرة المعاد** از تصانیف و فتاوی سمّی حضرت سید سجاد قدوة المجتهدین جناب شیخ **زین العابدین** الحائری المازندرانی کہ چراغے است در راہ ہدایت و راہے است برای سالکان طریق عبادات درین جزو زمان از فضل و تائید خالق سبحان بصحت تمام بجد و جہد مالاکلام

بمطبع **صبح صادق** واقع شهر عظیم آباد پٹنه در ماه صفر سنه ۱۲۹۶ یکهزار و دو صد
و نود و شش هجریه مطابق فروری سنه ۱۸۷۹ یک هزار و هشتصد و هفتاد و نه
عیسوی باهتمام بنده ازلی سید **وزیر علی** حلیه طبع پوشید
اللهم ارزقنا وارزق کل مومن منه الافادة والرشاد واجعله لنا ولجمیع العباد ذخیرة المعاد

اعلان

باید دانست که درین کتاب اکثر جا لفظ شستن و نشستن و لفظ شمس سهواً بهر دو شین معجمه نوشته شده است و در بعض صفحه در سطر جائے کمی و لفظ ساده مانده است بجهت آنکه لفظیکه سهواً مکرر نوشته شده بود وقت چاپ محکوک کردند نه آنکه لفظی مانده است باقی هر جا که احتمال غلط بشود درین غلطنامه ببینند

غلطنامه کتاب سوال و جواب مسمی بذخیرة المعاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱	فقته بیسرنیت بیس	بس
؍؍	۱۳	روابت	روایت
؍؍	۲۱	کورج	که درج
۱۰	۱	مرود	نرود
؍؍	۱	احمال	احتمال
؍؍	۱	صرر	ضرر
؍؍	۱	بمیرود	نمیرود
؍؍	۵	دکر	ذکر
؍؍	۱۳	درتوفقے	و د توقفے
؍؍	۱۸	مسائل نها	مسائل انها
۱۱	۶	فتل	قبل
؍؍	۱۸	مجهد	مجتهد
۱۲	۱۶	صول دین	اصول دین
۱۴	۲	نمودواعاده	نموده اعاده
؍؍	۲	سافط سافط	ساقط
؍؍	۱۱	کوده	کرده
۱۵	۵	اوے	اوشکے
۱۶	۱۳	باموسیے	تاموسیے
؍؍	۱۶	دواعمال	دراعمال
؍؍	۲۰	فرد	مرد
۱۸	۱	بلکه	ملکه
۲۰	۳	دو مسائل سرئه	د دو سائل با

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۴	دفعه	دفعته
؍؍	۹	نشنا سند	نشناسد
؍؍	۱۰	سے	بے
؍؍	۱۳	ملقب	ملتفت
؍؍	۱۶	قرات	قرائت
؍؍	۱۸	مجنونیت	محبوبیت
۲۱	۱	نگیرد	بگیرد
؍؍	۱۵	ملقب	ملتفت
۲۲	۱۸	فاصل	فاصل
۲۳	۲	صلواتے	صلوتے
۲۴	۱	زمان وخوان	ضمان وخوان
؍؍	۲	مرتبه	مترتبه
؍؍	۵	مینان	ملتوان
؍؍	۵	محض	فحص
؍؍	۱۶	اصابر	اصابه
۲۵	۲۱	اعملم	اعلم
۲۶	۴	و درنفقه	درنفقه
؍؍	۲۰	السنت	اسدنت
۲۷	۲۱	اعلم بوجود	علم بوجود
؍؍	۲۱	باعلم	باعلم
۲۸	۴	تیسر	تعسر
؍؍	۱۷	بنیاید	ضیاید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۴	بابشند	باشند
״	۱۵	فتاوے	فتاوے
״	۲۰	رجوع	رجوع را
۳۰	۲	فرضیت	فرضیّت
״	۲	قابل	قائل
״	۵	افتوہا	افتونا
״	۲۰	عدجها	عدجها
۳۱	۱۸	برادہ	برادۃ
״	۲۱	مطمین	مطمئن
۳۲	۱۲	معطا	معطاً
۳۳	۱۱	توبہ	توبّہ
۳۴	۲۱	درہمہ	ودرہمہ
۳۵	۵	ولطعم	وبطعم
۳۶	۹	غارۃ	عادت
۳۸	۱۳	للل	بلل
״	۱۷	تعبیر	تغییر
۴۰	۷	بہ بیندند	بہ بندند
۴۲	۱۱	استجی	استنجی
۴۳	۸	نکبہ	تکبیہ
״	۱۵	اخرجہ	اخرجتہ
״	۲۰	بمالد	نمالد
״	۲۱	سمنے	سعنےّ
۴۴	۱۹	ہرور	مرور
۴۵	۸	حباثت	خباثت
״	۸	سفن	تعفّن
۴۶	۱۴	اختیارات	اختیارآب
۴۹	۲۱	سرداب عنبیہ	سرواب غیبت
۵۰	۹	قرات	قراات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۱۷	بناشند	بباشند
۵۵	۳	بز	برد
״	۱۸	مرشان	نہرشان
۵۶	۱۹	گوہدایت	کہ ہدایت
۵۷	۴	گاہ	نگاہ
۵۸	۵	اویاران	ویاران
״	۱۸	مصر	مصرم
۶۰	۱۴	نزعتان	نزغتان
۶۲	۶	بمصر	مضر
۶۴	۱۴	انداند	ونداند
۶۵	۲۰	متقین	متیقن
۶۶	۸	سہلیش	اسہلیش
۶۸	۲۰	میبارد	بیبارد
۶۹	۳	شرطیہ	شرطیت
۷۲	۱۲	مرا	فرا
۷۳	۴	یاغالب	باغالب
۷۴	۶	واجب	وواجب
״	۱۹	میشوو	میشود
۷۸	۹	صلوت	صلوات
۸۰	۱۹	موالاہ	موالات
۸۱	۸	اشترط	اشتراط
۸۲	۷	ازاثناسے	وزاثناسے
۸۴	۱۰	الہداہ	الہداۃ
״	۱۸	بہ	بد
۸۵	۱۹	نیست	نیت
۸۶	۵	توضوع	توضوء
״	۱۴	والریارہ	والزیارۃ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸	۱۴	بجاجت	بحاجت
رر	۲۱	وضو ورا	وضورا
۸۹	۳	اعادهٔ و وضو	اعاده وضو
رر	۱۰	تخوان	نخوان
۹۰	۱۲	مدرس	تدریس
۹۱	۱۷	ششتن	شستن
۹۴	۸	صلوة	صلوات
۹۶	۸	مدارد	بدارد
رر	۱۰	سے	فے
۹۸	۱۱	قبلے	قبیلے
۱۰۱	۶	نمازرا	نماز زرا
۱۰۲	۱	بروے	وبروے
رر	۱۰	عسل	غسل
رر	۱۲	تحقیق	تحقق
۱۰۳	۱۵	برور	مرور
۱۰۵	۶	وناقب	وثاقت
۱۰۶	۱۱	مساد	مُعتاد
۱۰۷	۴	به بعید	به بیند
۱۰۸	۱۶	تحقیق	تحقق
۱۱۰	۹	السید مرحوم	السید المرحوم
۱۱۱	۱۱	با وصول	باصول
۱۱۲	۱۳	جدمش	خدمش
رر	۱۶	گینز	گنبز
رر	۱۸	گنبه	گنبز
۱۱۳	۱۹	بشسته	بنشسته
۱۱۵	۱۳	حامل	حائل
۱۱۶	۱۰	گشتن	نشستن
۱۱۷	۸	ندایم	ندانیم
رر	۲۰	بابول	بانول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۷	۱۰	آببه	آبیته
رر	۲۰	زواجب	از واجب
۱۱۸	۱	مشترکت	مشترکه
رر	۱۰	وا بعجل	را بعجل
۱۱۹	۴	وگر	واگر
۱۲۱	۲	دردل	دخول
رر	۴	دول	دخول
رر	۱۳	الخزو	الخنزره
۱۲۳	۷	فاشتقا	فاستقا
رر	۱۴	مجبون	مجنون
۱۲۸	۲۱	علامه	علامت
۱۲۹	۱	یابس	یابس
رر	۳	نماید	چه نماید
رر	۸	مبدار	مبدر
رر	۹	اعادت	عادت
۱۲۹	۱۳	اخبیاره	اختیاره
۱۳۱	۹	یمین	بیین
۱۳۲	۴	وخود	خود
رر	۸	واگر	اگر
رر	۹	بزده	برده
۱۳۳	۲	مبتدیه	مبتدیه
۱۳۴	۷	بیروان	بیرون
۱۳۵	۱۶	چاریک	چارک
۱۳۷	۱۶	وورانجب	وراانجا
رر	۱۸	صماد	صمادر
رر	۱۸	باستعمال	استعمال
۱۳۹	۲۱	بینه	د بینه
۱۴۰	۱۸	واگرچیش	اگر پیش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۳	۱۸	قرات	قرارت
۱۴۵	۱۴	میشوه	میشود
۱۴۶	۱۸	دوروزہشتم	درروزہشتم
۱۴۷	۷	نمیشود	میشود
〃	۸	میشود	نمیشود
〃	۱۹	واجه	واجبه
〃	۲۰	بمباحه	مباحه
۱۴۹	۱۰	بفراح	بفراح
۱۵۳	۱	مافات	افات
〃	۶	نها	اینها
〃	۱۸	جیسم	چشم
۱۵۴	۷	بدرش	از پدرش
۱۵۷	۱۰	طبعت	طبیب
۱۵۹	۱۷	بیمار	بر بیمار
۱۶۰	۱۱	نشناسعد	نشناسند
〃	۱۵	وبشرط انکه	بشرط انکه
۱۶۱	۷	یسن	بیسین
۱۶۴	۱۶	تنبت	نبت
۱۶۶	۱۹	میان	مبان
〃	۲۱	بشد	باشد
۱۶۸	۴	عدّد	عدّه
۱۷۵	۱۵	استفیدآنکه	استفیدان
۱۷۹	۱۷	ہاتیہم	باہیم
۱۸۶	۷	ہودن	نمودن
۱۸۷	۸	سائر	درسائر
۱۸۹	۳	جیسم	چشم
〃	۲۱	پیراہن	پیراہن
۱۹۰	۱۷	انس	انیس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۲۱	تربت	تربیت
۱۹۱	۲	باانیکه	باینکه
〃	۷	بیت	نیت
〃	۲۱	ورنه	ورثه
۱۹۲	۴	حدان است	حد آن آنست
〃	۶	به بندند	و به بندند
〃	۱۱	بقد	بقدر
۱۹۳	۹	تحت	سحت
۱۹۷	۱۵	موسنے	مومنین
۱۹۹	۱	کفن	کفن را
۲۰۰	۲	بروارث	و بروارث
۲۰۱	۱	ورنه	ورثه
〃	۶	ملحق است	ملحق اند
۲۰۲	۲۰	بہاسے	براسے
۲۰۳	۱۵	داد	دارد
۲۰۴	۶	ہول	ہول
۲۰۵	۶	خبره	جبره
〃	۱۳	نباستند	نباشند
۲۰۶	۲	واشاره	اشاره
۲۱۴	۷	نمازران	نمازان
۲۱۵	۶	دیگریه	دیگریرا
۲۱۸	۱	بلکه بیش	بلکه بیش
۲۲۰	۱	رابد	زاہد
۲۲۶	۴	ہنت	ہیئت
〃	۱۱	ولد	ولدم
〃	۲۰	احتبیاج	احتیاج
۲۲۸	۱۰	مانوزه	ماثوره
〃	۱۹	مباشرت غیرلازم	بمباشرت غیرلازم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۲۸	۲۰	تراو	براو
۲۲۹	۱۶	بابا تمیم	بابا تیمم
〃	۲۱	سینہ نزا	سینہ نزنزا
۲۳۳	۹	نکدارند	نگذارند
۲۳۴	۴	گورسے	گودسے
〃	۱۲	اگرہ دفن	دفن
〃	۱۴	نیز	ہیز
۲۳۵	۲۱	وبا انکہ	وبا انکہ
۲۳۸	۷	لاتجعلہ	لاتجعلہ
۲۳۹	۲	نگذارند	نگذارند
〃	۱۲	صلوات اللہ	صلوات اللہ علیہ
۲۴۰	۲	فارقہ	فارقتنا
۲۴۱	۸	واصعہ	واصعد
۲۴۲	۸	باررنگ	بارگہ
۲۴۳	۱۰	انہ الکبرے	وانہ الکبرے
۲۵۰	۲۰	وانکہ	تہم انکہ
۲۵۲	۱۰	خزاب	خزاب
۲۵۵	۱	نگردان	نگبردن
۲۵۷	۸	بادشواری	یادشواری
〃	۱۳	مقتنے	متنے
〃	۱۹	بافضیلت	بافضلیت
۲۶۲	۱۲	باغسل	باغسل
۲۶۶	۱۷	اولکن	ولکن
۲۶۷	۱۱	فزادقسم	افرادقسم
۲۶۸	۴	معنوسی	معنوی
۲۷۰	۸	نمسود	بیشود
۲۷۳	۱۲	طلب باران	نماز طلب باران
〃	۱۷	بجیرہ	تعیرہ
۲۷۴	۴	نماید	نمایند
۲۷۵	۱۸	ترسیدن	نرسیدن
〃	۱۹	ورد	وزد
〃	۲۰	ترسیدن	نرسیدن
۲۷۶	۹	عادت	عادۃ
〃	۱۴	تحصیل	تحصیلہ
〃	۱۸	نحوالبدل	نحوہ البدل
〃	۲۰	پاستیمن	پاشنین
۲۸۰	۲	بجہ ست	نجاست
〃	۲۱	بامعین	بامعین
۲۸۱	۱۳	وضوغسل	وضوو غسل
〃	۱۴	وضوغسل	وضوو غسل
〃	۲۰	اداو	ادار
۲۸۲	۸	ووضواو غسل	وضوو غسل
〃	۳	ویاغسل	وباغسل
〃	۱۵	بامعین	بامعین
۲۸۵	۱۱	وتیمم	تیمم
〃	۲۰	رالات	ازالات
۲۸۶	۱۸	یامس	بامس
۲۸۸	۴	جنیمین	جنبینین
〃	۱۳	عروف	عرف
〃	۱۸	وقت	دقت
۲۸۹	۴	دوجنین	درجنین
〃	۴	حائل	حائل
۲۹۱	۲۰	تجسی	تجس
۲۹۹	۱۱	لعدودمہ	یادودمہ
۳۰۰	۹	یاردسے	بارودے
۳۰۵	۱	استغرار	استبرار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٠٧	١	نه خبر	نه خبر
رر	١	نینوان	نمیتوان
٣٠٩	٢	رباده	زیاده
رر	١٣	پرستنوک	برستوک
رر	٢٠	بنودو	بنوده
٣١٠	١٢	بلزارند	بگذارند
رر	١٣	بودو	بوده
٣١١	٥	بگا مو	گاہو
رر	٥	[illegible]	[illegible]
رر	١٥	مرسئے	مرئی
رر	٢١	سے علے الاوکے	سے علے الاوکے
١١٣	١١	دکث	دقت
رر	١٤	دعانی	دعائی
رر	١٨	قهمر مانۂ	قهر مانۂ
٣١٤	١	زور ما	زور قا
٣١٦	١٣	یاپہنیر مابہ	باپہیر مایہ
٣١٨	٢٠	حلد	جلد
٣١٩	٥	عالم	علم
رر	٨	ناریع	تابع
٣٢٠	١٠	کافرزمی	کافرذمی
٣٢١	١٠	عاجز	بماجبر
رر	١٠	باوجبر	باوجبر
رر	١٧	سیاهے	سیاهے
رر	٢١	محبتنب	مجتنب
٣٢٤	٣	قزاح	مزاج
رر	٢١	دمن	دہن
٣٢٥	٣	نز	نیز
رر	٢١	خوه	خود
٣٢٨	٣	حسیته	حسیته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٢٩	١٨	با انکه	با انکه
٣٣٢	٢	عاشق	عاشق
٣٣٣	٢	نقاصد	مقاصد
٣٣٥	٧	ج	س
رر	٢٠	اطلاون	اطلاقات
٣٣٦	١١	خلط	خلیط
٣٣٧	١٨	الفاط	الفاظ
٣٣٨	١١	مرطوبه	مرطوبة
٣٣٩	١	ازبجهت	ازینجهت
رر	٤	ان قلیلے که	ان قلیلے
رر	١٣	جنس	جنس
رر	٢٠	بزان	بران
٣٤١	١	حرج	خرج
٣٤٥	٦	کبر	بکبر
٣٤٧	٥	مرتبه	مرتبه
٣٤٨	٢١	که شتننه	که شکستنه
٣٤٩	٤	استفسار	باستفسار
رر	١١	جامه رنکن	جامه رنگین
رر	١٤	تنکا	تنکان
رر	١٨	رباد	زباد
رر	٢١	تما	تماما
٣٥٠	١٧	اجرمے	اجرمے
٣٥١	١٦	بیبله	بپیبله
٣٥٢	١	بعد	بتعدد
٣٥٤	١١	قرار	فرار
رر	١٦	نائر	متاثر
٣٥٥	١٣	شستتن	شستن
رر	١٤	شستتن	شستن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٥٧	٦	بخنر	بخنرر
٣٥٨	٢	میکند	میکنند
٣٦١	١٥	ورع	ذرع
٣٦٢	٧	تابع	وتابع
رر	١٢	بخ	نخ
رر	١٨	احتیاط	واحتیاط
٣٦٣	٢	میشو	میشود
٣٦٦	١	عادت	عادتیه
رر	٥	بلاستحاله	بالاستحاله
رر	٢٠	ورثه	ورثه
٣٦٩	١	نزج	نزح
٣٧٢	٧	نمی بیند	نمی بینند
٣٧٣	١	با	تا
٣٧٥	٦	واسقی	واقعی
٣٧٨	١٢	اجزاء	اجتزاء
٣٨٠	٩	با اینکه	بااینکه
٣٨١	٢	قادرین	فاقدین
٣٨٢	١٣	اعتماد میتواند	میتواند
٣٨٣	١	عنیم	غنیم
رر	١	التاحیر	التاخیر
رر	٥	ولکن	والکه
٣٨٤	١٥	نکنند	نکشد
٣٨٥	٢٠	تزلزل	تزلزل
٣٨٦	١٨	ولکن	ولکن حق
٣٨٧	١٥	نمشود	نشود
رر	٢١	ابنان	ایشان
رر	٢١	ابیان	ایشان
رر	٢١	عدر	تعذر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٨٨	٢	پہ تنہاسے	بہ تنہائے
رر	١١	وانقدر	انقدر
٣٩١	١٦	وکر	ذکر
٣٩٢	٧	نماو	نماز
رر	١١	بر عایت	برعایت
٣٩٤	١٧	منظم نمود	منظم نموده
٣٩٦	٦	بکذ	هکذا
٣٩٧	١٣	منحصر	منحصر
٣٩٩	٨	استفقرار	استقرار
٤٠١	١٦	روماندگی	رو بماندگی بمعنی مجبوری
رر	٢١	باراندازه	بار اندازه
٤٠٢	١	رصابیت	رضابیت
٤٠٣	٣	قضاسے	قضائے
رر	٦	جااست	جائز است
٤٠٥	١	نموده	نمود
٤٠٥	٩	باالمیا	بالمسا
٤٠٨	١٠	طلا بیت	طلا بنیت
رر	١٦	دودودیوار	دو دیوار
٤٠٩	١	محاذیت	محاذات
رر	٣	کرهیت	کراهیت
رر	١٠	نمار	نماز
٤١٥	١٣	لباش شد	لباس باشد
٤١٦	١١	خون	بخوان
رر	٢١	و جد اسفی	وجداسفی
٤١٧	٢	ازان	ازان
٤١٩	١١	گفتشیم	گفتفتیم
رر	١٩	جاعه	جماعت
٤٢٠	٣	رب	دبت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۲۰	۴	تشک	تشکّ
۴۲۳	۲۰	تار و ویود	تار و پود ش
״	۲۱	درن	دران
۴۲۶	۱	شیر و گربه	شیر گربه
״	۲۱	نه بغیر	نه غیر
۴۲۷	۱	محل	محمل
״	۲	چیر	چیز
״	۱۵	نماید	نماید
۴۲۸	۱	است دران	دران
״	۱۱	منتناة	منشتاه
۴۲۸	۱۵	جزو	جزء
۴۲۹	۵	عارثه	عاریه
״	۱۸	مشکوک	مسکوک
۴۳۰	۱	نعس	نقش
״	۷	طهاره	ظهار
״	۱۰	مناشد	میباشد
״	۱۰	تامیئی	تناسئی
۴۳۱	۱۲	منقضی	منتفی
״	۱۷	به نخوان	ونخوان
۴۳۳	۳	عبر	غیر
۴۳۴	۱۱	اختناد	اختیار
״	۱۵	الستاده	استاده
۴۳۵	۱۸	فیل	فعل
۴۳۶	۱۰	به سکے	و به سکے
۴۳۷	۲	قوق	فوق
۴۳۹	۱	اطنب	اطیب
״	۲۱	نماز نیز	نیز
۴۴۰	۱۳	نشود	که شود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۱	۱۸	شهد	شهید ثانی
۴۴۲	۱۶	مستحسات	مستحسنات
۴۴۳	۱۶	ا ہ	بسته
״	۱۸	لبتبت	لینت
״	۲۱	علی لفظ	لفظ
۴۴۵	۲۰	زانو با	زانو ها
۴۴۶	۲۱	البئه حو	البئه خود
۴۴۸	۴	عاکس	عاطس
۴۵۲	۱۳	قصل	فصل
״	۱۵	وازد	وارد
۴۵۴	۱۸	بیشتر	ببشتر
۴۵۵	۹	دو نماز	و نماز
۴۵۶	۲	اقامت	واقامت
״	۸	اہنبنه	آهسته
۴۵۸	۱	و دررکیته	دررکیعت
״	۶	بسوے	ببسوے
״	۱۲	منفوسا	متنفوسا
״	۱۲	بسمل	بعجل
۴۵۹	۴	تکبیة	تکبیرة
״	۸	کیجے	کیجے
״	۱۱	میں	میل
״	۱۴	نکبه	تکبیه
״	۱۹	بیفتند	بیفتد
״	۲۰	طمانینت	طمانینت
۴۶۰	۱۶	عادة	عادة
״	۱۷	منخیا	منخنیا
״	۱۸	بیشتر	ببشتر
״	۱۹	انقدر براکه	انقدر براکه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۱ص	۳	منجیا	منجیاً
//	۶	وغز	وغیرہ
//	۱۰	اصطلح ع	اضطلح ع
//	۲۱	وصع	وضع
۶۲ص	۱۴	قرات	قرأت
۶۳ص	۴	نی بنا مند	نی نامند
//	۹	باہمیت	باہمیت
//	۲۱	دور	دور بیترند
۶۶ص	۱	شند	شند
//	۳	انگشتہا	انگشتہا
//	۴	یک یا	یک یا
//	۸	بجول	بجول
//	۱۸	ابتدا	ابتدائ
۶۷ص	۱	کرباسی	کرباسی
//	۷	قوموا اللہ	قوموا اللہ
//	۱۴	گردن	گردن
//	۲۱	باعث	باعث
۶۸ص	۶	رسید	رسد
//	۷	اضافہ	اضافہ
//	۱۳	بالقصد	بالقصد
۶۹ص	۱۳	تکبیر والاحرام	تکبیرۃ الاحرام
//	۱۹	ہ نکہ	ونکہ
۷۰ص	۹	بقصب	بقصد
//	۱۱	بایا	باید
۷۱ص	۶	عمرجمعہ	غیر جمعہ
۷۳ص	۱۸	طاہر	ظاہر
۷۴ص	۵	اطاق	اطلاق
//	۷	انفعائیہ	انفعالیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۴ص	۱۶	مراد	ومراد
//	۱۶	یا علم	با علم
//	۱۶	سے فی	فی
//	۲۰	فیہا	فیما
۷۵ص	۷	منتخیر	متحیر
//	۱۳	با محو	با محو
//	۱۵	وغیرہما	وغیرہ سمان
۷۸ص	۱۱	ازرد	ازرد
۷۹ص	۲	یار طوبت	بار طوبت
//	۳	آن	آن زردن
//	۷	نکبند	بکبند
//	۱۸	رنقیم	ونقیم
۸۱ص	۹	وابلیش	واہلیتش
۸۲ص	۱	درروز	ووررود
//	۶	بانکہ	بانکہ
//	۹	تلفظ	بلفظ
۸۳ص	۱۹	نکعسر	بکبسر
۸۴ص	۱	تسبیح	تسبیح
//	۶	انگشتان	انگشتان
//	۲۱	بایر	باید
۸۵ص	۹	زکوع	رکوع
//	۱۸	اہل	اہل
//	۲۱	[illegible]	محاسن
۸۷ص	۱	مطابق ذکر	مطابق ذکر
//	۷	ود	ود د
//	۱۶	بازیادلی	بازیادلی
//	۱۸	ناتمام	ناتمام
۹۰ص	۲۱	بابستیجار	بابستیجار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹۱	۶	تسبر	تسبر
,,	۷	رکبتین	رکبتین
۴۹۴	۱۴	خوانلن	خواندن
۴۹۶	۱۲	عائز	جائز
۴۹۷	۹	ینیلون	نیسلمون
,,	۱۳	وانث	وانت
,,	۷	متنفر دجهر	منفرد جهر
,,	۸	در مستحب	وو مستحب
,,	۱۵	اختیار معنی بیان	اخطار معنی بیال
,,	۱۸	تمحضن	وتمحضن
,,	۲۱	بالصدر	مالصیدر
,,	حاشیه	تخته	نخته
۵۰۲	۲	موزرد	موزرد
,,	۹	قبله	وقبله
,,	۱۲ و ۱۳	تعین	تعیین
۵۰۴	۱	وارز	وارو
,,	۱۱	یا	با
۵۰۵	۱	اخرتتن	اخرمن
,,	۵	باصف	باصف
,,	۱۹	درصورت	وودرصورت
۵۰۸	۱۱	وبرگردد	برگردد
,,	۲۱	نشدد	نشده
۵۰۹	۸	انکه	انکه
,,	۱۳	میفر بند	میفر باشد
,,	۲۱	نمیدند	نمیداند
۵۱۰	۱۰	یاظهور	باظهور
,,	۱۱	ومقتضی	مقتضی
۵۱۱	۸	زاتنده	زاینده
,,	۲۰	التزام شرط	شرط التزام

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۱۲	۹	گذاشتن	گذشتن
,,	۹	بجد	بجد
,,	۱۸	عشرت	عشره
,,	۱۸	شیر	سیر
,,	۱۹	کتز	لمتز
,,	۲۱	ازعشره	بیش از عشره
۵۱۳	۱	تسیر	نیز
,,	۵	نمور	نمود
,,	۷	ذاک	ذلک
,,	۱۱	نه بوم	بیوم
,,	۱۲	سیر	وسیر
,,	۱۳	تقصه	بقصد
,,	۱۴	باب	اباب
۵۱۵	۱	تقریری متعدده	تقرای متعدده
,,	۳	مثل	ومثل
,,	۶	مسجی ن	مسجدین
,,	۱۳	انجار	انجا
۵۱۶	۲	التقصیرا	التقصیرا
,,	۷	اگر	ایا
,,	۱۴	ناسی	یاسی
۵۱۹	۱۸	استقبال	استقلال
۵۲۰	۱۴	آیت	آیه
,,	۱۹	کوع	رکوع
۵۲۱	۷	عکمش	حکمش
,,	۹	ازان است	ان است
,,	,,	نجواند	نخواهد
۵۲۲	۲	باانکه	یاانکه
۵۲۳	۱۸	عصر واجب	عصر را
۵۲۴	۳	یااجیر	بااجیر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲۴	۲۱	بکبند	بکبشند
۵۲۵	۱	با خود	یا خود
״	۱	نخواهند	نخواهند
״	۶	نیاارد	نیاورد
״	۶	مواخذه	مواخذ
״	۱۰	بروری	بروزی
״	۱۵	بهه	همه
״	۱۹	اونمازیکه	ونمازیکه
۵۲۷	۶	احازه	اجازه
۵۲۸	۷	اجیز	اجیر
״	۱۲	جوار	جواز
״	۱۸	جهر	جهر
״	۲۰	لفر	نفر
۵۳۰	۷	میاراو	میآرد
״	۲۰	اما	اتما
״	۲۰	شکیاتبکه	شکهاتیکه
۵۳۱	۱	درسجده	دوسجده
״	۵	بکوید	بگوید
״	۷	امعتبر	معتبر
״	۸	نمارز	نماز
״	۱۷	اثنای آن	اثنای آن
״	۲۱	واجزای و	واجزای
۵۳۳	۱۴	مرتبر	مرتبه
۵۳۵	۱۸	درسجدهسهو	درسجدهسهو
۵۳۶	۲	صلوه	صلوات
״	۲	تذکر	تذکره
״	۳	حدسنی	حدسنی
״	۴	اتبان	اتیان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳۷	۳	س لا	س
״	۶	خلل	علل
״	۱۶	لعبد	لتعبد
۵۳۸		بکار	بکار
״	۷	ان شتی	آن منتهی
״	۱۴	نستنحتا	نسنختنا
۵۴۰	۵	مینخواند	مینخوانند
״	۱۰	کب	تک
۵۴۱	۱۵	ده	دو
۵۴۳	۱	زبان	زمان
״	۱۵	طمابیت	طمانینت
۵۴۶	۷	فراه ی	فرادی
״	۱۲	باظهر	باظهر
״	۲۱	پیشنیاری	پیشنمازی
״	۱۵	ه ها	ماه ها
۵۵۰	۱۳	درویت	دررویت
״	۱۴	نافد	نافذ
۵۵۱	۱۶	سهانس	قضاییش
״	۱۸	بکیرفت	نگرفت
۵۵۳	۱	مطظر	مضطر
״	۱۹	مفنول	مفعول
۵۵۴	۳	باشنده	باشند
״	۵	فر	فرو
״	۱۴	بمالغات	بمالیات
۵۵۶	۲	مدارد	بدارد
״	۳	اعسال	اغسال
۵۵۹	۱۰	روزانش	روزه اش
۵۶۰	۵	مدارد	ندارد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۱	۶	الطال	الظلال
〃	۹	آما روزه	آیا مبطل روزه
۵۶۳	۱۶	حایا	خاما
〃	۸	الغیدا	الغذا
〃	۱۲	نماید	نماید
۵۶۴	۳	لقضای	بقضاے
۵۶۵	۱۵	سعب	سلب
۵۶۶	۴	باشک	باشک
۵۶۹	۷	گروه	نکروه
۵۷۰	۱	بجائز	جائز است
〃	۳	باحبطار	باخبار
〃	۴	برحتے	سنتے
۵۷۰	۸	شک	خشک
〃	۹	آلشش	آتش
〃	۱۱	حلال	خلال
〃	۱۶	ازعبیل	از قبیل
〃	۲۰	غرض	عرض
〃	۲۱	ونگیر	دیگر
〃	۲۴	یا واجب	با واجب
۵۷۱	۲	بره ره	به روزه
〃	۱۹	نیمان	ایشان
〃	۲۱	سرروز	[illegible] روز
۵۷۳	۶	نیز	نیز نسبت
〃	۷	واجب است	واجب
〃	۱۴	روزه لا	روزه را
۵۷۴	۳	باید	یابد
〃	۴	سابقه	سابقه
〃	۱۱	لبداز	لبدار
۵۷۴	۱۸	تا	وتا
۵۷۵	۶	جائز	واجب
〃	۱۸	صحیح است	صحیح است پس
〃	۲۱	س روزه	ج روزه
〃	〃	وقصار	وقضار
۵۷۷	۲	وکسیکه	وکسیکه
۵۸۰	۲۱	اما مستحب	آیا مستحب
۵۸۱	۲	بلے سخت	بلے مستحب
〃	۴	یا انکه	با انکه
۵۸۲	۶	افضلیت اعتکاف	افضلیت اعتکاف
۵۸۴	۱۹	زیادات	زیادات
۵۸۶	۱۹	جابڑی	جا برے
〃	۱۹	هرچب	هرچند
〃	۲۱	حروع	خروج
۵۸۸	۱۱	تعنے	تعیّنے
۵۸۹	۹	بردارده	بردارد
۵۹۰	۵	اصاله	اصالتهً
〃	۱۳	وبرانکه	وبدانکه
〃	۲۰	بردورین	براودرین
〃	۲۱	لبدا عده	لبعد از عده
۵۹۱	۳	لشهوت	لشهوته
〃	۱۴	اله	اللّٰه
〃	۱۸	ساری	سازی
〃	۱۹	از واجبات	از واجتناب
۵۹۲	۴	دوروزه	درروزه
۵۹۳	۸	مونث	مؤنث
〃	۱۴	فتر	قتر
۵۹۴	۳	واورا	اورا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۹۴	۷	مابع	مانع
″	۱۹	مکاشب	مکاسب
۵۹۵	۶	بعبے	بعضے
۵۹۶	۵	کہ اسکندس	اسکندس
۵۹۷	۲۱	ی الدروس	فی الدروس
″	۲۱	بقیب	بقیت
۵۹۸	۲	ازنہ	اگر
″	۸	ا.. ست کہ	کہ بدست
۵۹۹	۳	مسہم	سہم
″	۹	علبیت	عینیت
″	۱۹	وانا	وانما
۶۰۰	۵	بازر	یا زر
″	۲۰	ببرات	بہ برات
″	۲۰	نمابیند	نمائید
۶۰۱	۶	یال	بال
″	۹	مالہ	مالے
۶۰۳	۱۵	آیند	آئیندہ
۶۰۴	۲	شدو	شدہ
″	۸	حین	حینا
۶۰۵	۳	الدمہ	الذمہ
۶۰۸	۲۰	نرسیندو	نرسیدہ
۶۰۹	۸	نومان	تومان
۶۱۱	۱	مأتا	مااتا
″	۱۷	تناکیر	تناگر
۶۱۱	۱۸	الخمصنۃ	الحمصنۃ
۶۱۵	۱۱	ازباع	ارباع
″	۱۸	منتعہ	منعہ
″	۲۱	یخرص	بخرص
۶۱۶	۱۵	القیض	القبض
۶۱۶	۲۱	والرد	والردی
۶۱۷	۲	تمرا	تما
″	۲۱	ذکوۃ	زکوۃ
۶۱۸	۱	خریدو	خریدہ
″	۱۰	ازوجہ	اززوجہ
″	۱۸	زکوۃ دہندو	زکوۃ دہندہ
۶۱۹	۸	بکند	نکند
۶۲۰	۲	فقر	فقرا
″	۵	زکوہ	زکوۃ
″	۱۱	نرسد	نرسند
″	۲۱	شدہ از	شدہ اند
۶۲۲	۳	لام	لازم
″	۱۲	زیاد	زیادت
″	۱۷	مقصود	مفقود
″	۱۹	لہ درہند	کہ درہند
۶۲۳	۱	دون	بدون
″	۲	خج	حج
″	۹	حجہ الاسلام	حجۃ الاسلام
″	۲	بعبے	بعضے
۶۲۳	۱۳	روو	برود
″	۲۱	صحح	صحیح
۶۲۴	۳	بکنہ لا	بکربلا
۶۲۵	۱۹	ایام	ایّام
۶۲۶	۱	وبزود	برود
۶۲۸	۶	فلا	ولا
″	۱۵	حادل	عادل
″	۱۶	یحبب	یجب
۶۳۰	۲۱	وقبلتین	قبلتین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٣١	١٧	اوسے	اوسے
٦٣٣	١٢	وور	ور
٦٣٧	٢١	اٹاد	اتا
٦٤١	٠٦	سال عمره	سال
//	١٢	ذوالخلیفه	ذوالحلیفه
//	١٥	اندارو	اندازد
٦٤٢	١٣	ارتدار	ارتداد
//	١٦	قدر کی	قدر کے
//	٢١	بیابیانچی	بیا پیچے
٦٤٣	٨	شر	شرط
//	٢٠	ستخیفے	سخیفے
٦٤٤	١	هنر	نیر
//	٧	سوانر	سواره
//	٩	صعود	صعود
//	١٥	نکبند	نکند
٦٤٦	٦	ورزه	وزره
//	٨	ریوزے	زیورے
//	٢٠	بابدنشن	پابدنشن
٦٤٧	٥	واین نحو	باین نحو
//	٧	مراقع	مرافعه
//	٧	واکرهم	واکرام
//	٨	سبے والله	سبے والله
//	٢٠	بدن	بدست
٦٤٨	٢	بوشاه	بوشانه
//	٤	مراد سر	مراد از سر
//	٥	پوسایدن	پوشانیدن
//	٧	دروسے	درروسے
//	٨	بیاویزد	بیاویزد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٤٨	٢١	سر	ستر
//	٢١	پیشت پا	پشت پا
٦٤٩	١٥	مکاهن	بمکان
٦٥١	٢	بیبان	بنیان
//	٢١	نسبانا	نسیانا
//	٢١	اورر	اورد
٦٥٥	٨	بیشتر	بیشتر
//	١١	ظاهر	طاهر
٦٥٦	٢	زن رن	زن
٦٥٩	٣	مبیر	حبیر
//	٩	ووالد	والد
//	١١	بالحرمت	بالحرمت
//	١٣	باده	ماده
//	١٥	گاه	گاو
//	١٨	حوجه	جوجه
//	٢٠	سرا	سرا
٦٦٠	١٦	بزبان	بزبان
٦٦١	٢٠	شرط صحت	شرط صحت
٦٦٢	٢٠	٥ بن	ان
٦٦٣	١١	اوستاد	استاد
//	١٣	اعلی الله مقام	اعلی الله مقامه
//	١٨	خداوند	خداداد
//	١٨	تازی	تاری
٦٦٤	٢١	ناذر	نادر
٦٦٥	٨	باشند	باشند
//	٩	اسه سکه	انها سکه
//	١٠	مهروند	میروند
//	//	داهل	واگر اهل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٦٥	١١	بوطن	توطن
//	١٩	طوطن	توطن
٦٦٦	٤	مطلق	بمطلق
٦٦٧	٥	بوالد	بوالده
//	١١	اولاً حقاً	اولاحقاً
٦٦٨	٣	هبتسا	هنا
//	١٥	اصابه	اصابه
٦٧٠	١٧	بخوان	تخوان
//	٢١	انتفضارد	انتفضار
٦٧١	٣	اشاجع دا	اشاجع را
//	٩	وحوده	وجوده
//	١٤	جبات	حيات كه
٦٧٤	٤	يضحعها	يضجعها
//	٥	ليستلوهم	ليستلزم
//	٢١	الن	الت
٦٧٥	٢	باوانستن	باوانستن
//	٩	للوحوب	للوجوب
//	٢٠	التشميه	التتمية
//	٤	النظف	الظاهر
٦٧٧	٣	لابه	لانه
//	١٧	توجرو	توجروا
٦٧٩	١٢	قبل ازنروال	قبل ازندوال
٦٨٠	١٢	بجبر	بجبر
//	١٧	توجرو	توجروا
//	١٨	ماداميكه....	ماداميكه
٦٨١	٩	عروقات	عرقيات
//	١٨	خقط	خفظ
//	١٩	لعبد	ولعبد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٨٢	٢٠	آن..	آن
٦٨٣	٢	نداونشق	نداونشش
//	٥	انه كدام	از كدام است
//	٦	غذاى	غذاى او
//	٢٠	بدون	بدون
//	٢٠	ارجهت	ازجهت
٦٨٤	١٣	حيوانات	حبوبات
//	١٥	فحص	تفحص
٦٨٥	١	بگمه انكه	بگمه انكه
//	٥	بانه	وبانه
٦٨٦	١٢	باه	بانه
٦٨٨	١٣	باپيره	باپيره
//	١٣	رئيس	رئيس
//	١٤	تعهدا	تعبداً
//	٢١	فرض	مرض
٦٨٩	٣	نحاله	بحاله
//	٧	غبره	غيره
//	٨	ليشراف	ليشراب
٦٩٠	١٨	بعضى	بعضى
٦٩١	درحاشيه متعلق صفحه ٦٩٢	عمل تجبيب عمل	عمل تجبيب مشل عمل
٦٩٢	٩	نازن	نازن
//	١١	ابدو	امده
٦٩٤	٧	بيستنند	نيستنند
//	٢٠	تحدست	تحدمت
//	٢١	ميدآرند	ميدارند
٦٩٥	١	بابد	بابد
سطر //	١٢	باقضاى	باقتضاى
//	حاشيه	مرانت	مواجب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۹۶	۱۱	کہوہمین	اوہہین
〃	۱۲	مداخل	مداخل
〃	۱۹	براسے	براسے
۶۹۷	۱	ورنغیر	وغیر
〃	۴	رجوہ	وجوہ
〃	۵	المتمازعلیہ	المتنازعلیہ
〃	۱۵	باشلد	باشند
۶۹۸	۲	مباہہ	مباحہ
〃	۱۳	ورنارزجہ	وزنارزوجہ
〃	۱۸	شور	شود
〃	۱۹	شو	شود
〃	۲۱	زوج	زوج
〃	〃	جیات	جیاست
〃	۲۱	و۲ارث	وارث
۶۹۹	۶	رشوت	رشوۃ
〃	۶	لوگرنزد	نزد
〃	۷	ابنطر	ایطور
〃	۱۱	ہاو	باو
〃	۱۵	قرعیں	قرص
〃	۱۹	نخوانند	نخوان
〃	۱۹	زعمہ	زعمہ
〃	۲۱	باست	ہاست
۷۰۲	۱	مرہمہ	مرثیہ
〃	۱۷	کبیرہاسے	کنیزہاے
〃	۱۷	اخبا	اخبار
〃	۲۱	بلذارد	بگذارد
۷۰۳	۷	بجنر	بجیند
〃	۸	عدغیر	عدّہ غیر
۷۰۳	۸	ورم	دوم
〃	۸	رن	زن
〃	۹	بباپال	بباطل
〃	۱۰	الالنہ	آلات
〃	۱۰	طبنورہ	طنبور
〃	۱۰	نخے دف	سنے ودف
〃	۱۰	باصبح	باصنج
〃	۱۰	بے صبح	بے صنج
〃	۱۵	مغاقشہ	مناقشہ
〃	۱۸	دیگرانکہ	دیگرانکہ
۷۰۴	۱۶	یاتہ جیع	باتہ جیع
۷۰۶	۱۵	مضائت بلسال	مصائب بلسان
۷۰۷	۱۱	کر	ذکر
۷۰۸	۱	حسین عکے	عزاسے حسین
〃	۱۸	نخواند	نخواند
۷۰۹	۵	سبت	نسبت
۷۱۰	۱۶	متعوض	منتقض
〃	۱۸	معاوضد	معاوضہ
〃	۱۹	منقض	منتقض
۷۱۱	۲	موہوسلہ	موہوب لہ
〃	۴	۱۵لا	والا
〃	۹	نیت	بست
〃	۱۱	ہرلیت	لعبت
〃	۱۳	ماسکے	سکے
〃	۱۳	اینت ا	النشنہ
〃	۲۱	نیاور	نیاور
۷۱۲	۲	نمیدانید	نمیدانند
〃	۱۳	امضارساتع	امضارستاریح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۱۲	۱۴	اطہر	اظہر
رر	۱۸	خشنک	شنک
۷۱۳	۴	مرح	صراح
رر	۵	مشاہد	مشاہدہ
۷۱۵	۳	انخیاط	انخیاطه
رر	۶	لاشکال	الاشکال
۷۱۶	۸	بابعین	بائعین
رر	۱۸	وجمع	وجمیع
۷۱۹	۱۲	از وخشت احجد	از خشت واحد
رر	۱۸	بیواسئے	جیواسئے
۷۲۰	۳	ماہبه	با اہبه
رر	۱۴	ارا	مارا
۷۲۱	۵	بر.	بر
۷۲۳	۱۴	الجبار	الخیار
رر	۲۱	بردہ	بودہ
رر	۱۲	بالغ	بائع
۷۲۴	۱	مستقل	منتقل
رر	۵	منقضی	منقضی
رر	۱۰	بالغ	بائع
رر	۱۹	شفه	شفعه
۷۲۵	۱۰	نماز	نماء
رر	۱۴	ثمن وتحرر	ثمن ونحو
رر	۱۹	لعبدام	بعضکم
۷۲۶	۳	بانتقال	باانتقال
رر	۳	بمقدار	بمقدارے
رر	۴	باحتیاط	باقساط
رر	۱۲	لاالشتمل	لیشتمل
رر	۱۴	یسکانین	ب تین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲۶	۲۰	مشتاہبه	متناجیه
۷۲۷	۱۴	مسناجر	متناجر
رر	۱۸	ہیخواہد	میخواہد
۷۲۸	۴	منصوبا	منصوصًا
رر	۴	وانما	وانّما
رر	۱۶	ووجنبین	وورجین
۷۲۹	۱۱	تعبین	تعیین
رر	۱۴	بانقاد	بانقیاد
رر	۱۵	باتملیک	باتملیک
رر	۱۶	استقل علیه	انتقل الیه
رر	۲۰	بالانقاع	بالایقاع
۷۳۰	۴	نظرالرجیع	نظیرالرجوع
رر	۶	بودم	لعبدم
رر	۷	خلافالحق	فلاذالحق
رر	۱۱	لیشکل الحال	لیشکل الحال
رر	۱۲	برادر من	بہ برادر من
۷۳۱	۱۵	مصالحہ در	مصالحہ بہہ
رر	۲۱	مصالحہ گرفته	مصالحہ گرفته شود
۷۳۲	۱	تشخص	متشخص
رر	۸	طومان	تومان
رر	۹	بابہش	بالبشر
رر	۱۶	صلوت	صلوات
رر	۱۹	حضو ایمن	حضور ایمن
۷۳۳	۱۲	خبن	جبن
رر	۱۹	وادو بعد	وادہ بعد
۷۳۵	۶	الامثل	الاصل
رر	۱۰	باغیر	باغیر
رر	۱۵	بسیت	بست

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۳۵	۱۸	هرخزانه	هرخرابه
//	۲۰	باثرسرائے	باثراسطے
۷۳۸	۲۰	وکوچکتر	کوچکتر
۷۴۰	۱۶	ع	عبر
//	۲۱	علم	عام
۷۴۱	۶	توجهو	توجهوا
۷۴۲	۱۸	آقاتقی	آقاے تقی است
۷۴۳	۴	ارانها	ازانها
//	۹	باوسے	یااوسے
۷۴۵	۸	لقدر	بقدر
۷۴۶	۱۵	ستودع	مستودع
۷۴۷	۷	تقریط	تفریط
//	۱۵	دکیل	وکیل نمیتواند وکیل
//	۱۶	بل باذکر	بل ذکر
//	۱۶	النصایحر	النصابحر
//	۱۹	احد	احدکر
۷۴۸	۲	اضل	اصل
۷۴۹	۳	بعدد	تعدّد
//	۴	اشتقلالها	استقلالها
۷۵۰	۸	مستحقه	مستحق
۷۵۱	۳	الودثه	الودثة
//	۸	اثمنه	الثمنه
//	۱۱	قبل	قبیل
//	۲۰	باانکه	تاانکه
۷۵۵	۵	بانکه	بابنکه
//	۶	آب	اب
//	۶	بانمودن	بانمودن
//	۱۵	باباور	بابادر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵۶	۱۰	لقبین	لقفین
//	۱۷	بصبغه	بضعیفه
۷۵۷	۸	بامرد	بامرد
۷۶۱	۱۶	تخلیل	تعلیل
//	۲۰	ممنوتمست	ممنوعست
۷۶۲	۶	اهل	هل
۷۶۵	۱۲	وبرضلالت	وبرضاعت
//	۱۸	اختیا.	اعتبار
۷۶۶	۱۸	ازجهت	اگرازجهت
۷۶۸	۲۰	اخل	آخذ
//	۲۱	دنگر	دیگر
۷۶۹	۲	بمصعناے	بمقتضاے نص
//	۱۶	تعبدّی	تعدّے
۷۷۰	۵	خه	چه
//	۱۴	زبان	زبان خود
//	۲۱	انفطاع	انقطاع
۷۷۲	۱۵	بتواند	نتواند
۷۷۴	۱۴	نوکر	نوکرد
//	۱۸	مؤید	مؤبّد
۷۷۵	۱	دوسطے	وسطے
//	۱	سائر	وسائر
//	۶	للروخته	للروضة
۷۷۶	۱	مادزان	مادرزن
//	۱۲	مؤیّد	مؤبّد
//	۱۵	زن اسدم	زن اسلام
//	۱۷	براے حرمت	برای حرمت
//	۱۸	کافرو ومسلم	کافره ومسلمه
//	۱۸	ه وام	بدوام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۸۰	۶	بنیز جبر	نیز جبر
۷۸۱	۲۱	نزما اگرہ	بزنا اگرہ
۷۸۲	۸	جانتے	جابلتے
۷۸۳	۱۲	بالعکس	یالعکس
رر	۱۵	غیطہ	غبطہ
رر	۱۶	نمایند	بنمایند
رر	۱۷	بار	یا نہ
رر	۱۸	منجر سارہ	منجر بیارہ
رر	۲۱	ولکن راعی	ولکن داعی
۷۸۴	۲۰	نظیر	یظہر
رر	۲۰	مالنسبہ	بالنسبتہ
رر	۲۱	مطلقہ	مطلقاً
۷۸۶	۹	قبلت	قبلتُ
۷۸۷	۲	باشد	نہ باشد
رر	۴	برشد	برسد
۷۸۸	۱	کہ ابتلا	ابتلا
۷۹۰	۴	شبیر نخورد	سبیر بخورد
رر	۴	بانک	یانک
رر	۹	بجہت	بجہت آنکہ
۷۹۱	۱۸	راحت	اُخت
۷۹۲	۱	کراہیت	کراہت
رر	۴	اورہائے	ماورہائے
۷۹۵	۶	باآنکہ	یا آنکہ
۷۹۶	۶	بجہت	وجہت
رر	۹	المواة	المراة
رر	۱۲	طانفان	طالقان
رر	۱۹	نذہب	مذہب ما
۷۹۷	۱۶	اربعہ	اربعہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۹۷	۱۹	لاسوة	لاحیوة
۷۹۸	۵	بی خیرے	بی خبرے
رر	۷	تاحیل	تاجیل
۷۹۹	۱	افایج	افلیج
۸۰۰	۴	بدخول بہا	بدخول بہا
۱۰۸	۱۸	رر نظر	در نظر
۸۰۲	۱	مودہ	نمودہ
رر	۷	انہ	یا نہ
رر	۱۰	استناد	استاد
رر	۱۴	ہمچنین	وہمچنین
رر	۱۸	ہرگاہ	کہ ہرگاہ
۸۰۳	۱	کل	بکل
رر	۴	خیزی کہ	خبری کہ
رر	۷	استدلال کہ	است کہ دلالت
رر	۱۳	ازقسام	ازاقسام
رر	۱۷	خاتم اللہ	کلام اللہ
رر	۱۸	علی المسئلہ المنصف	علی المشہور المنصف
۸۰۴	۲	بیابچے	بیابچے
رر	۱۷	عموزاد	عموزادہ
رر	۱۷	متوفی	متوسفی
رر	۱۸	بہرو	بہرہ
۸۰۵	۱	الوبنے	الوسینے
رر	۲	تحیت	تُحب
رر	۱۳	وبے	وسے
۸۰۶	۷	ومتروکا	ومتروکات
رر	۱۵	بعیش	بیتش
رر	۱۷	کہ طواف	کعبہ کہ طواف
رر	۱۸	ابان	آبا آن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰۶	۱۹	ارب	ارث
۸۰۷	۴	وطن	وظن
رر	۱۳	وقیمه	وقیمتہ
۸۰۷	۱۸	وکے	و بیکے
رر	۲۱	براور	برادر
۸۰۸	۱۰	وارث	وارث
۸۰۹	۳	صلح	اصلح
رر	۶	نشود	فنشود
رر	۱۱	تخیر	تخییر
رر	۱۳	بناد	بناء
رر	۱۸	ینبت	یثبت
۸۱۰	۵	ان بود	این بود
رر	۵	ان یقال	ان یقال انّ
رر	۶	الرقیعة	الرّقیقة
رر	۷	یلزم	یلتزم
رر	۸	قدبعض	قدم بعض
رر	۹	الملمقدور	الفرد المقدور
رر	۱۰	ینظر	ینظر
رر	۱۱	تقضی	یقضی
رر	۲۱	بایا	بابد
۸۱۱	۵	و نفی صورة	وینفی صورة
رر	۶	متقنعقات	متقنعات
رر	۸	متناجزة	متناجرة
رر	۱۵	امرائک	امرائک
۸۱۲	۶	وہیبت	وھبت
رر	۱۵	وبالجعص	وبالتخصیص
رر	۱۹	الطاق	الطاق
رر	۲۱	لارث	لاترث

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۱۳	۱۳	فاحتیاطان	فاحتیاط آن
رر	۲۰	مایقول	مایقول
رر	۲۱	مباحیة ولذ	صاحبة وا
۸۱۴	۱	غالبة الفراش	خالیة الفراش
رر	۳	فضلا	فضلا
۸۱۵	۳	بین	بین
۸۱۶	۱۲	اجاره	اجازه
رر	۲۰	ده راس	ده راس
۸۱۷	۲	امتثال	امتثال
رر	۱۷	علی الفرض	و علی الفرض
رر	۲	یاحتیاط	یاحتیاط
رر	۶	نهتر	بهتر
رر	۱۰	کتر	کمتر
رر	۱۵	استفاے	استیفاے
۸۱۹	۱۵	تاملک	تاملک
رر	۱۵	ولد بست	ولدہ بست
۸۲۰	۲۰	اسنت	است بانه
رر	۲۰	عوضا	عوضاً
۸۲۲	۱۸	حرجش	خرجش
۸۲۴	۴	نیست در	نیست سور
رر	۸	احزین	اخیرین
رر	۲۰	مرافع	برافعه
۸۲۵	۱۰	برقع	یرفع
رر	۱۲	بان	بان
رر	۱۵	المشهاده	الشهادة
رر	۱۷	فی الید	فی الید
رر	۲۰	واخد	واخذ
۸۲۶	۱	مکمد	مکرر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۲۶	۲	شنبه	شتنبه
رر	۴	جاو	جلو
رر	۶	نکرد	نکرد
رر	۸	واقفه	واقفه
رر	۲۱	باعدم	باعدم
۸۲۷	۲۱	بالنسبت	بالنسبت
۸۲۸	۱۰	الاماع	الامام
۸۲۹	۱۰	الاوراعی	الاوزاعی
رر	۱۱	ئیستتاب	ئیستتاب
رر	۱۱	فالا	قالا
رر	۱۲	بدن کو	بیان کر
رر	۱۳	لبست	لبست
رر	۱۴	لیشرط	لیشترط
رر	۱۷	نقص	نقض
رر	۱۸	فالوقیعة	والوقیعة
۸۳۰	۹	فیقتل	فیقتل
رر	۱۱	فبحے	فجئے
رر	۱۷	لقتله	لقتلته
رر	۱۸	فابدال	فهذا ابدال
۸۳۱	۱	الضرب	لضرب
رر	۷	بالقبح	بالقبح
رر	۱۰	فنماهم	فهمناهم
۸۳۲	۷	اگرچه بزوجه نیز	اگر بزوجه نیز
رر	۸	افراد	اقرار او
رر	۲۱	کراست	کرامت
۸۳۳	۳	روبجنے	زوجنے
رر	۶	نماکره	عاشره
رر	۱۷	نمنشود	نشنود
۸۳۴	۱۰	شتنابے	شتنابے

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳۵	۱۰	احتمماو	احتضاره
رر	۲۱	بوددو	بوده و
۸۳۶	۱۲	چه با	چه بد
رر	۱۹	بگوبند	بگویند
۸۳۷	۷	التس	التنش
رر	۸	نمینسود	نمیشود
رر	۱۳	ممنواست	ممنوع است
۸۳۸	۲۱	غیر	که غیر
۸۴۰	۱۰	وشماوا	وشمارا
رر	۱۷	اللهم جعل	اللهم اجعل
رر	۱۹	مرتقا	مرتفعا
۸۴۱	۱	اکانت	انکانت
رر	۴	سنے	معنے
۸۴۲	۱۳	تمنے	تمنے
رر	۱۵	والمحدوث	والحدوث
۸۴۳	۴	بدآته	بداءة
رر	۴	بمنزآته	بدائة
رر	۱۰	لمحص الکلام	ملخص الکلام
۸۴۴	۱	فالقدیر	فالقدیر فی
رر	۱۴	الحدوث الز	حدوث الزما
رر	۱۹	القبص	القبض
رر	۲۱	لتمم	لتتم
۸۴۵	۱	الجوهرئة	الجوهریة

سوالات من کتاب تا آخر سوالات

رسالۂ حج

۲۵۱۴





یا رب به دو نور دیدهٔ پیغمبر
یعنی به دو شمع دودمان حیدر

بر حال من از عین عنایت بنگر
دارم نظر آنکه نیفتم ز نظر

